

تکالیف بندگان
نسبت به

عبداللہ بن مسعود

اسما زماں

برگرفته از کتاب مکیال المکارم



آیة اللہ سید محمد تقی موسوی اصفہانی

مترجم: سید مہدی حائری قزوینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات مسجد مقدس جمکران

-
- | | |
|--------------|--|
| ■ نام کتاب: | تکالیف بندگان نسبت به امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ■ مؤلف: | مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی موسوی اصفهانی |
| ■ مترجم: | حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی |
| ■ صفحه آرا: | امیرسعید سعیدی |
| ■ ناشر: | انتشارات مسجد مقدس جمکران |
| ■ تاریخ نشر: | تابستان ۱۳۸۵ |
| ■ نوبت چاپ: | اول |
| ■ چاپ: | اسوه |
| ■ تیراژ: | ۵۰۰۰ جلد |
| ■ شابک: | ۹ - ۰۱۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ |
| ■ قیمت: | ۲۴۰۰ تومان |
-

- | | |
|--|---------------------------|
| ■ مرکز پخش: | انتشارات مسجد مقدس جمکران |
| ■ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران | |
| ■ تلفن و نمابر: | ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ |
| ■ آدرس: | قم - صندوق پستی ۶۱۷ |

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

تکالیف بندگان نسبت به

امام زمان علیه السلام

فهرست

- مقدمه ناشر ۱۱
- وظایف بندگان نسبت به آن حضرت ۱۳
- (۱): تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی‌های آن جناب علیه السلام ۱۳
- (۲): رعایت ادب نسبت به یاد او ۲۳
- (۳): از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام محبت او به طور خاص ۶۷
- (۴): محبوب نمودن او در میان مردم ۷۳
- (۵): انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام ۷۳
- (۶) ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار ۱۰۹
- (۷): ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام ۱۱۳
- (۸): اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام ۱۱۵
- (۹): حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام ۱۱۹
- (۱۰): تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام ۱۲۳
- (۱۱ و ۱۲): سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام ۱۲۵

- (۱۳): قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام ۱۲۶
- (۱۴ و ۱۵ و ۱۶): گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان
- شبه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام ۱۲۸
- (۱۷): درخواست معرفت امام عصر علیه السلام از خداوند - عزوجل - ۱۴۲
- (۱۸): تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام ۱۴۶
- (۱۹): مداومت به خواندن دعای غریق ۱۴۸
- (۲۰): دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام ۱۴۹
- (۲۱): شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام ۱۵۰
- (۲۲): تسلیم بودن و عجله نکردن ۱۶۳
- (۲۳): صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام ۱۸۷
- (۲۴): صدقه دادن به قصد سلامتی آن حضرت - عجل الله فرجه - ۱۹۸
- (۲۵ و ۲۶): حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب
- که از طرف آن جناب حج کند ۱۹۹
- (۲۷ و ۲۸): طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام و نایب
- ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید ۲۰۸
- (۲۹): زیارت رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام ... ۲۰۸
- (۳۰): استحباب اعزام نایب برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام ۲۱۱
- (۳۱): سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام ۲۱۱

- ۲۲۲ (۳۲): اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام
- (۳۳): تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان
- ۲۲۶ حضور و ظهور او - عجل الله فرجه -
- ۲۳۰ (۳۴): تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه
- ۲۶۷ (۳۵): صلة آن حضرت علیه السلام به وسیله مال
- ۲۷۷ (۳۶): صلة شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام به وسیله مال
- ۲۷۸ (۳۷): خوشحال کردن مؤمنین
- ۲۷۹ (۳۸): خیر خواهی برای آن حضرت علیه السلام
- ۲۸۹ (۳۹): زیارت کردن آن حضرت علیه السلام
- ۲۸۹ (۴۰): دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان
- ۲۸۹ (۴۱): درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام
- ۲۹۳ (۴۲): هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام
- ۲۹۴ (۴۳): هدیه نماز مخصوص
- ۳۰۱ (۴۴): نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین
- ۳۰۲ (۴۵): اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام
- ۳۰۴ (۴۶): توسل و طلب شفاعت از خداوند به وسیله آن حضرت علیه السلام
- ۳۰۶ (۴۷): دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت علیه السلام
- ۳۱۰ (۴۸): دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

(۴۹): رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آن‌ها و رعایت وظایف

- نسبت به آن بزرگوار علیه السلام ۳۲۵
- (۵۰): خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام ۳۲۵
- (۵۱): عالم باید علمش را آشکار سازد ۳۲۶
- (۵۲): تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار ۳۲۷
- (۵۳): صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت‌ها ۳۳۶
- (۵۴): درخواست صبر از خدای تعالی ۳۵۰
- (۵۵): سفارش یکدیگر به صبر در زمان غیبت حضرت قائم علیه السلام ۳۵۳
- (۵۶): پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام در آن‌ها مورد تمسخر باشد ۳۵۶
- (۵۷): تظاهر با ستمگران و اهل باطل ۳۶۱
- (۵۸): ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن ۳۶۲
- (۵۹): تهذیب نفس ۳۶۷
- (۶۰): اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام ۳۶۸
- (۶۱): متفق شدن بر توبه واقعی و بازگرداندن حقوق به صاحبان آن‌ها ۳۶۹
- (۶۲ و ۶۳): پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن ۳۷۰
- (۶۴): دعا به درگاه الهی برای جلوگیری از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام ۳۷۸
- (۶۵): این‌که بدنت نسبت به آن جناب عجل‌الله فرجه خاشع باشد ۳۷۹
- (۶۶): مقدم داشتن خواسته آن حضرت برخواسته خود ۳۸۱

- (۶۷): احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام ۳۸۲
- (۶۸): بزرگداشت اماکنی که به قدم آن حضرت علیه السلام زینت یافته‌اند ۳۸۳
- (۶۹ و ۷۰): وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت‌گذاران ۴۱۳
- (۷۱): تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری ۴۵۹
- (۷۲): درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان ۴۷۹
- (۷۳): اقتدا و تأسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام ۵۰۰
- (۷۴): حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن ۵۱۳
- (۷۵): نماز آن حضرت - عجل الله فرجه - ۵۴۵
- (۷۶): گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام ۵۵۳
- (۷۷): زیارت قبر مولایمان امام حسین علیه السلام ۵۵۵
- (۷۸): بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان ۵۵۹
- (۷۹): اهتمام در ادای حقوق برادران دینی ۵۶۴
- (۸۰): مهتا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب ۵۷۲

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

السلام علی القائم المنتظر والعدل المشتهر

در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط مدعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به منجی موعود و مهدی منتظر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا برآن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی - رضوان الله علیه - که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی - زید عزه - ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه وآله - را به گوش جهانیان رسانده و می رساند، انجام وظیفه ای کرده باشیم.

مدیریت انتشارات

مسجد مقدس جمکران

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اول: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی‌های آن جناب

و نیز شناخت علائم حتمیه ظهور او علیه السلام به دلیل عقل و نقل لازم می‌باشد. اما دلیل عقل: چون آن حضرت علیه السلام امامی است که اطاعتش فرض و واجب می‌باشد، و هر کس که اطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دورغ و ستم مدعی گردد اشتباه نشود، بنابراین شناخت و دانستن صفات مولا یمان حضرت حجت علیه السلام واجب است. و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه را که از غیر خودش جدا و تشخیص گردد، به گونه‌ای که بین مدعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح و بیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتاران شاء الله تعالی خواهد آمد.

و اما دلیل نقل: شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای

- تبارک و تعالی - نازل فرموده کفر ورزیده است... یکی از آنها شناختن امام در هر زمان از جهت شخص و صفات او می باشد.

و نیز مؤید آن است آنچه در کتاب «کمال الدین» به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت آورده که بر منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند: خدایا! به درستی که زمین تو را حجّتی بر آفریدگانت باید که آنها را به دین تو هدایت کند، علم تو را به آنان بیاموزد، تا حجّت از بین نرود و پیروان اولیایت - پس از آن که به آن حجّت هدایتشان فرمودی - گمراه نشوند، و [آن حجّت] یا آشکار است که فرمانبرداری نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام] به سر می برد، اگر شخص او [در حال متارکه آنان با مخالفان] در حالی که مردم هدایت شده باشند از [نظر آنها] غایب شود؛^۱ علم او از آنان غایب نمی گردد، و آداب او در دل های مؤمنین بر جای می ماند، پس آنها آداب او را به کار می بندند.^۲

می گویم: آداب جمع داب است، و آن - چنان که در کتاب «قاموس» آمده - شأن و عادت می باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که: ثبوت عادت و اوصاف پسندیده آن حضرت در دل های آنان سبب می گردد که به آنچه

۱. در بعضی نسخه ها: «فی حال هدنتهم» و در بعضی دیگر: «فی حال هدایتهم» آمده است. گرچه به نظر می رسد نسخه اول درست باشد. ولی در ترجمه هر دو نسخه منظور گردیده است (مترجم).

۲. کمال الدین، ۳۰۲/۱.

خوشایند آن جناب است عمل کنند. اگر لام برای تعلیل باشد و یا بدین معنی است که: آداب آن حضرت در دل‌های مؤمنین ثبت گردیده، و آن‌ها اعمالی انجام می‌دهند که مانند آداب و اعمال شریف او است. که در این صورت لام به معنی باء خواهد بود. چنان‌که در بعضی از روایات آمده و مؤمنین در زمان غیبت امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - کارهای نیک را انجام می‌دهند تا به آداب آن جناب درآیند، و به صفات آن بزرگوار متّصف گردند، پس لام - بنا بر این معنی - برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می‌کند این‌که ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است. و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدّت اهتمام پیغمبر و امامان علیهم‌السلام در هر زمان به بیان صفات و ویژگی‌های خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می‌نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنان‌که بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگی‌های آن جناب بر همه مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه‌های فراوان ریاست‌طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می‌باشد، و قوی‌ترین دلیل بر چیزی، تحقق یافتن آن است، بنا بر این بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منیع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی راه نیابد.

و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره

آورده‌ایم، بر تو باد که در بخش‌های کتاب، یک به یک دقت کنی و خداوند به راه راست هدایت می‌کند.

توجه: در آغاز این کتاب، بخشی را در مورد وجوب شناخت آن حضرت قرار دادیم، و در آن جا منظور، بیان وجوب شناخت شخص آن حضرت بود که باید نام و نسب شریفش را بشناسیم، و این که اعمال جز با معرفت امام علیه السلام تمام نمی‌گردد، و در این جا مقصود، اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می‌باشد، پس از این نکته غافل مباش.

و بر وجوب شناخت مولایمان - صلوات الله علیه - به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت - روایات و اخبار بسیاری دلالت می‌کند، از جمله:

۱- در اصول کافی به سند صحیحی از زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: امام خودت را بشناس که اگر او را شناختی بر تو زیان نرساند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر یابد.^۱

۲- و در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - تبارک و تعالی - : ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۲؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می‌خوانیم. پرسیدم، فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی پیش‌تر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، بر تو زیان نرساند، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آن که صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله آن است که در

۱. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۱.

ارتش آن حضرت نشسته باشد، نه، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزله کسی است که با رسول خدا ﷺ به شهادت رسیده باشد.^۱

۳- و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از فضیل بن یسار آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیت است، و هر آن که در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این امر (= دولت آل محمد علیهم السلام) پیش تر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته چنان است که در خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد.^۲

۴- و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن ابان آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را شناختی تو را ضرر نزند آن که این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای - عزوجل - می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرامی خوانیم پس هر آن که امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمه امام منتظر باشد.»^۳

می گویم: این که فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمه جامعی است، و سخنان بزرگان سخن بزرگ می باشد، توضیح این که: منظور

۲. اصول کافی، ۳۷۱/۱.

۱. اصول کافی، ۳۷۱/۱.

۳. اصول کافی، ۳۷۲/۱.

از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود به گونه‌ای که هر کس نشانه‌اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانه امام یا به نسب او برمی‌گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگی‌های هنگام ظهورش، نشانه‌های حتمی‌ای که امامان معصوم علیهم السلام خبر داده‌اند ارتباط دارد. و علائم امام علیه السلام ظاهر شدن معجزه بر دست او است، و شخص پوینده راه شناخت، هرگاه نشانه امام را دانست امامش را اشتباه نمی‌کند هر چند که مدعیان دروغین منصب او زیاد باشند. و از همین روی فرموده‌اند: «به درستی که امر ما از آفتاب روشن‌تر است» و «همچون روز هیچگونه پوشیدگی در آن نیست.» پس بحمدالله و جوب شناخت صفات و نشانه‌ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب به این وسیله حاصل می‌شود.

اکنون که این را دانستی، می‌گوییم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامان ما - که درودها و سلام‌های خداوند بر ایشان باد - تحصیل آن را نسبت به امام زمان امر فرموده‌اند، مقصود شناختن آن حضرت است آن چنان که هست، به گونه‌ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه‌های ملحدین گردد، و مایه نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه‌کننده شود، و چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی‌گردد؛

یکی: شناختن شخص امام علیه السلام به نام و نسب.

دوم: شناخت صفات و ویژگی‌های او.

و به دست آوردن این دو شناخت از اهمّ واجبات می باشد. واجب بودن شناخت اوّل واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اوّل کتاب گذشت بر آن دلالت دارد روایتی که شیخ اجلّ محمد بن ابراهیم نعمانی به سند خود از عبدالله بن ابی یعفور آورده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردی شما را دوست می دارد و از دشمنان بیزاری می جوید، و حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می شمارد، و معتقد است که این امر [امامت] بین شما هست و به غیر شما بیرون نرفته، جز این که گوید: آنها در بین خود اختلاف کرده اند، و آنها را امامان زمامدار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردند و بگویند: این است [آن صاحب امر] ما نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر [این مرد] بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.^۱

و به طریق دیگری از سماعة بن مهران^۲ از امام صادق علیه السلام؛ و طریق دیگری از حُمران بن اعین^۳ از امام صادق علیه السلام مانند این سخن روایت آمده. پس در این حدیث دقت کن که چگونه شناختن شخص امام را به نام و نسب واجب شمرده، و به کم تر از این بسنده نکرده است، و همین مقدار بیان برای جویندگان کافی است. و اما واجب بودن شناخت صفات و ویژگی های امام علیه السلام؛ چون ما به خاطر این که به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرف

۱. الغیبة نعمانی، ۶۵

۲. الغیبة نعمانی، ۶۶

۳. الغیبة نعمانی، ۶۶

نشده‌ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده‌ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم. راست و دروغش را جز به دو امر نمی‌توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه به دست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه‌هایی که ائمه اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده‌اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه‌ها را شناخت و از آن مکاری که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

از همین روی مولایمان حضرت صادق علیه السلام به عمرو بن ابان - که از اصحاب برجسته آن جناب بود - فرمود: نشانه را بشناس... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریبکاران تمایلی نخواهد یافت. و شگفت‌آور است که یکی از شرح‌کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته: مراد از نشانه، امام است چون که او علامتی است که به آن، احوال مبدا و معاد و قوانین شرعی شناخته می‌شود.

ای کاش می‌دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!! و چون جریان حضرت قائم علیه السلام از بزرگ‌ترین و شگفت‌انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیع‌ترین مقام‌ها می‌باشد، به گونه‌ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات به او افتخار نموده، و فرموده‌اند: «مِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ مهدی این امت از ما است. می‌بایست ویژگی‌های او و نشانه‌های ظهورش از

بهترین صفات و روشن ترین نشانه‌ها باشد، به طوری که بر هیچ کس از مردان و زنان و شهرنشینان و صحرانشینان پوشیده نماند، و می‌بایست که آن نشانه‌ها و صفات برخلاف معمول و عادت‌ها و خارق آن‌ها باشد و بدین ترتیب بین ادعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند و آن نشانه‌ها در سخنان امامان برحق علیهم‌السلام بیان شده باشد و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست. شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان علیهم‌السلام در ذکر آن علامت‌ها و بیان صفات و ویژگی‌های حضرت قائم علیه‌السلام رسیده، از درخشندگی نورش در زمان ظهور، نداهای عمومی روشن، صیحه ترسناکی که علنی انجام می‌شود، ابری که بر سر آن جناب سایه می‌افکند و اعلام می‌دارد: «این همان مهدی خلیفه خداست از او پیروی کنید» و پاسخ دادن خورشید و ماه به فرا خواندن آن حضرت، برطرف شدن دردها و بیماری‌ها از مؤمنین به برکت او، ظاهر شدن سنگ و عصای موسی علیه‌السلام به دست آن بزرگوار، و غیر این‌ها... که بسیاری از آن‌ها را در بخش چهارم همین کتاب پیش‌تر یادآور شدیم، و علمای ما - که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد - آن روایات را در کتاب‌های شان آورده‌اند. و به آنچه یادآور شدیم مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه‌السلام توجه داده، در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود: تا آسمان‌ها و زمین آرامند شما هم آرام بمانید - یعنی بر کسی خروج مکنید - چون به درستی که در امر شما پوشیدگی نیست، آگاه

باشید که آن، آیتی از خدای - عزوجل - می باشد، از مردم نیست، توجه کنید که آن از خورشید روشن تر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی ماند، آیا صبح را می شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است، پوشیدگی در آن نیست.^۱

و در اخبار دیگری که از امامان علیهم السلام روایت شده است. و از جمله روایاتی که بر وجوب تحصیل این دو شناخت، با صراحت دلالت دارد روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که بهترین و واجب ترین فریضه ها بر انسان، شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد این که هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچ گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آن که شبیه و نظیر و باطل کننده ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن، شناخت فرستاده خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کم ترین مرتبه شناخت رسول، اقرار به پیغمبری او است و این که آنچه از کتاب یا امر و نهی آورده از خدای - عزوجل - می باشد، و بعد از آن، شناختن امامی است که با نعت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی به او اقتدا می نمایی. و کم ترین درجه شناخت امام آن است که [دانسته شود] او - به جز نبوت - همتای پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و امام، وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تسلیم بودن به او در

همه امور، و مراجعه کامل به او و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می باشد، و بدانند که امام بعد از رسول خدا ﷺ علی ابن ابی طالب است، و بعد از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از او علی بن محمد و بعد از علی پسرش حسن، و حجّت از فرزندان حسن علیه السلام می باشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصل و قاعده ای قرار دادم پس بر آن عمل کن...^۱.

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

به این که مؤمن، آن حضرت علیه السلام را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش، مانند: حجّت، قائم، مهدی، صاحب الامر، صاحب الزمان و غیر اینها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است «م ح م د» و علمای ما - که خدای تعالی رحمتشان کند - در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به نام اصلی، اختلاف کرده اند. بعضی از آنها به طور کلی - جز در حال تقیه - آن را جایز شمرده اند مانند محدث عاملی در کتاب وسائل^۲ و برخی به طور مطلق آن را ممنوع دانسته اند، چنان که ظاهر آنها از دو شیخ اقدم مفید و طبرسی - قدس سرهما - حکایت شده همین نظر است. و بعضی به طور مطلق آن را حرام شمرده اند مگر در دعاهای رسیده از

۲. وسائل الشیعه، ۴۸۷/۱۱ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸

۱. تفسیر البرهان، ۲ / ۳۴ ح ۳.

معصومین علیهم السلام و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی رحمته الله است که در کتاب کفایة الموحدين بیان کرده است و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته‌اند، مانند شیخ محقق انصاری رحمته الله و عده‌ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده‌اند نه در موارد دیگر مانند: سید محقق میرداماد و دانشمند مدقق نوری - قدس سرهما - و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده‌اند، و من گوینده‌ای بر این قول نمی‌شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار^۱ چنین ظاهر می‌شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است. و ممکن است این قول را به نظر اول باز گرداند به جهت شدت تقیه در زمان غیبت صغری، چنان‌که پوشیده نیست. و به هر حال تحقیق سخن در این باره این‌که: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصور می‌شود؛

گونه اول: یاد کردن آن در کتاب‌ها، که در جایز بودن آن تردید نیست به حکم اصل، و به جهت این‌که دلایل منع شامل آن نمی‌شود، و نیز به جهت آن‌که خواهیم دید که شیوه پیشینیان صالح و علمای عاملمان - که رضوان خداوند بر همه آنان باد - از زمان شیخ کلینی تا زمان ما این‌طور بوده که نام آن حضرت علیه السلام را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، بدون این‌که کسی بر آنان اعتراض نماید.

گونه دوم: یاد کردن آن جناب با اشاره و کنایه، مانند این‌که گفته شود: اسم او اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کنیه‌اش کنیه آن حضرت می‌باشد. این نیز جایز

است به همان ادله‌ای که در گونه نخستین گذشت، به اضافه روایات متعددی که از طریق شیعه و سنی از پیغمبر ﷺ رسیده که در آنها تصریح فرموده به این‌که: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من می‌باشد. و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونه اول به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایه حرام شدن هر جایز می‌باشد چنان‌که پوشیده نیست.

گونه سوم: یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، به طوری که عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد. ظاهراً در این صورت نیز جایز است، به جهت این‌که دلایل جواز - که در گونه هفتم خواهی دید - در این قسمت جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن است که ترک گردد، مگر این‌که در روایت صحیحی رسیده باشد، (خوب دقت کنید).

گونه چهارم: یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آنها به طور سری و در دل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، به جهت این‌که دلایل منع از این قسمت منصرف است، پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می‌مانند، اضافه بر روایتی که در مستدرک با سندی از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خدا ﷺ در خبر وصف حضرت مهدی عجل الله فرمود: «و او است که به طور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر به او»^۱.

و نیز مؤید این اختصاص یافتن حرمت به آن در مورد اجماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که: «بطور علنی و آشکار نامش را برند». و سخنش خواهد آمد. **گونه پنجم:** یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیّه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچ یک از متقدمین و متأخرین در حرمت این قسم نیست، و نیز تمام دلایل تقیّه بر آن دلالت دارد، و هم چنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می شود.

گونه ششم: یاد کردن نام آن حضرت در مجالس که ترس و تقیّه‌ای در آنها نیست، و این گونه است که معركة آراو جای بحث و گفتگو می باشد. و مختار نزد من، قول به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علامه مجلسی و محقق نوری - قدس سرهم - بلکه در گفتار محقق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده، به دلیل اخبار صحیح، معتبر و مستفیض، بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر. از جمله:

۱- شیخ صدوق رحمته الله به سند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی علیه السلام) می فرمود: «جانشین بعد از من پسر حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند! چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را نمی بینید و بردن نامش برای شما روا

نیست. گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویید حجت از آل محمد - صلی الله علیه و علی آباءه الطاهرین المعصومین -^۱.

ثقة الاسلام کلینی رحمته الله نیز در کافی این حدیث را به طور مرسل روایت کرده است.^۲

۲- شیخ صدوق رحمته الله به سند صحیحی، از حضرت امام صادق رحمته الله روایت کرده که فرمود: «صاحب این امر مردی است که هیچ کس با اسمش او را یاد نکند، مگر این که کافر باشد». شیخ کلینی نیز به سند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده: «صاحب این امر را کسی به نامش اسم نبرد مگر کافری».^۳

۳- در «کافی» و «کمال الدین» به سند معتبری، از ریّان بن الصلت آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابوالحسن الرضا رحمته الله - که درباره قائم رحمته الله سؤال شده بود - می فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم نام برده نگردد».^۴

همین خبر را به طور مسند در مستدرک از ریّان بن الصلت روایت کرده که گفت: «شنیدم حضرت رضا علی بن موسی رحمته الله می فرمود: قائم مهدی فرزند پسر حسن است که بدنش دیده نمی شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا این که او را ببیند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلائق بخواهد اسم او را ببرد...».

۱. کمال الدین، ۳۸۱/۲ باب ذیل ح ۵. ۲. اصول کافی، ۳۲۸/۱، ح ۱۳.

۳. اصول کافی، ۳۳۳/۱ باب در نهی از اسم ح ۴.

۴. اصول کافی، ۳۳۳/۱؛ کمال الدین، ۶۴۸/۲.

۴- در مستدرک به طور مسند از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده در خبر توصیف حضرت مهدی علیه السلام که فرمود: «و او است آن که پیش از قیامش به طور آشکار نامش از نبرد مگر کسی که به او کافر باشد».^۱

۵- و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق علیه السلام در شماره امامان فرمود: «آنان دوازده تن از آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند؛ علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم! همانا من از تو سؤال می کنم تا به حق، مرا فتوا دهی. فرمود: من و این پسر - و به فرزندش موسی اشاره کرد - و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می شود و یاد کردنش با اسمش روا نباشد».^۲

۶- توقیع شریف آن حضرت علیه السلام که: «ملعون است ملعون، کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد...».^۳

۷- توقیع دیگری از آن جناب علیه السلام که: «هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد، لعنت خدا بر او باد».^۴ این دو توقیع را شیخ صدوق علیه السلام در کتاب «کمال الدین» روایت کرده.^۵

۸- روایتی است که شیخ صدوق علیه السلام، به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: «عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علیه السلام درباره حضرت مهدی

۱. مستدرک وسائل، ۲/ ۳۸۰ ح ۱۴. ۲. مستدرک وسائل، ۲/ ۳۸۱ ح ۱۷.

۳. بحار الانوار، ۵۳/ ۱۸۴ ح ۱۳. ۴. بحار الانوار، ۵۳/ ۱۸۴ ح ۱۴.

۵. کمال الدین، ۲/ ۴۸۲ ح ۱ و ۴۸۳ ح ۳.

سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟
فرمود: اسمش را نه [نمی‌گویم] به درستی که حبیب من و خلیلم از من پیمان
گرفت که نام او را بازگو نکنم تا این که خدای - عزوجل - او را برانگیزد و آن، از
چیزهایی است که خدای - عزوجل - علم آن را به رسولش سپرده است.^۱

۹ - حدیث خضر که در بخش دوم کتاب، به سند صحیحی آن را روایت
آوردیم و در آن آمده: «و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه
و نامش گفته نمی‌شود تا این که خداوند امرش را آشکار سازد».

۱۰ - شیخ صدوق به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:
«پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] از شما غایب می‌شود و بردن نامش برای
شما روانیست».^۲

۱۱ - شیخ صدوق به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی، امام
جواد علیه السلام روایت آورده که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اوست آن که
از مردم ولادتش مخفی می‌ماند و بردن نامش بر آن‌ها حرام می‌باشد»^۳ که تمام
این حدیث در بخش چهارم کتاب، در حرف «ع» ضمن خبرهای امام
جواد علیه السلام به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲ - روایتی که شیخ صدوق از عبد العظیم حسنی، در حدیث عرضه کردن
دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری امام هادی علیه السلام آورده:

۱. کمال الدین، ۲/۶۴۸ باب ۵۶ ح ۳. ۲. کمال الدین، ۲/۳۳۳ باب ۳۳ ح ۱.

۳. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲.

«... پس امامان را بر شمرد تا حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام. آن گاه حضرت هادی علیه السلام فرمود: و پس از من حسن فرزندم [امام می باشد] پس چگونه است حال مردم با جانشین بعد از او! گوید: عرضه داشتم: و چرا این گونه است ای مولای من؟! فرمود: زیرا که شخص او دیده نمی شود و یاد کردن نامش حلال نمی باشد، تا هنگامی که خروج کند، پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد...»^۱

۱۳ - نیز خبر صحیحی از محمد بن زیاد از دی آورده که گفت: از سرورم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲؛ و نعمت های ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد. پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمود: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن، امام غایب می باشد. به آن جناب عرضه داشتم: آیا در امامان کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری. از دیدگان مردم، شخص او غایب می شود، ولی از دل های مؤمنین، یاد او غایب نمی گردد و او دوازدهمین تن از ما [امامان] است، خداوند هر دشواری ای را برای او آسان می نماید و هر سختی ای را برایش رام می سازد و گنج های زمین را برایش آشکار می گرداند و هر دوری را برای او نزدیک می نماید و هر سرکش ستیزگر را به او نابود می گرداند و بر دست های او [به دست او] هر شیطان طاغی را هلاک می سازد، او پسر بهترین کنیزان است آن که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند و نام بردنش بر آنان حلال

۱. کمال پالدین، ۲/۳۸۰ باب ۳۷ ذیل ح ۱. ۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.

نباشد، تا این که خداوند او را آشکار سازد، پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد.^۱

۱۴- شیخ جلیل علی بن محمد خزّاز رازی (یا قمی) در کتاب «کفایة الاثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام» به سند خود از جابر بن عبد الله انصاری آورده که گفت: جندل بن جنادة یهودی از خبیر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله! مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست و از آنچه نزد خداوند نیست و از آنچه خداوند نمی داند؟ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما آنچه برای خداوند نیست، خداوند را شریکی نیست؛ و اما آنچه نزد خداوند نیست، پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست؛ و اما آنچه خداوند نمی داند، آن گفتار شما گروه یهود است که عزیز پسر خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی داند. پس جندل گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و به حق، تو رسول خدا هستی. سپس گفت: ای رسول خدا! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! بر دست محمد صلی الله علیه و آله مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاویز. پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را به من روزی فرمود، اکنون مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده، تا به آنان متمسک گردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جندل! اوصیای من پس از من، به شماره نقبای بنی اسرائیل می باشند. عرضه داشت: آن ها دوازده تن بوده اند، همچنان که در

تورات یافته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری. امامان بعد از من دوازده تن می‌باشند. عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا همگی آنها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه. ولی جانشینی پس از جانشین دیگر، که البته تو جز سه تن از آنها را درک نخواهی کرد. عرضه داشت: پس ای رسول خدا! نامشان را برایم بگو! فرمود: آری. به درستی که سید اوصیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی طالب علیه السلام را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن، سپس حسین را. به آنها پس از من متمسک شو و نادانی جاهلان تو را نفریبند، پس چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سید العابدین شود، خداوند عمر تو را به سر خواهد آورد و آخرین بر خوداری‌ات از دنیا، جرعه‌ای از شیر خواهد بود. جندل گفت: ای رسول خدا! همچنین در تورات یافتیم: «الیا الیا یقطو شبراً و شُبیراً». ولی نام‌هایشان را نشناختم، بعد از حسین چند وصی هست و نامشان چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه تن از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند و مهدی از آنها است، که چون مدت حسین سپری گشت، بعد از او پسرش علی امر امامت را به عهده می‌گیرد، لقبش زین العابدین است؛ و چون مدت علی سپری شد، امر امامت را بعد از او پسرش محمد به عهده می‌گیرد، که باقر خوانده می‌شود؛ و چون دوران محمد پایان می‌یابد، بعد از او جعفر که صادق خوانده می‌شود، مسئولیت امامت را به دوش می‌کشد؛ پس هنگامی که دوران جعفر تمام می‌گردد، بعد از او موسی که کاظم خوانده می‌شود، این امر را به عهده می‌گیرد؛ سپس چون مدت موسی منقضی شود، پس از او پسرش

علی این امر را به عهده می‌گیرد، که رضا خوانده می‌شود؛ و هرگاه که دوران علی سپری گردد، بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کند، که زکی خوانده می‌شود؛ پس چون مدّت محمد منقضی شود، بعد از وی، پسرش علی که نقی خوانده می‌شود، امر امامت را خواهد داشت؛ و چون مدّت علی به سر آید، بعد از او، حسن پسرش امر امامت را خواهد داشت که امین خوانده می‌شود؛ سپس امام مردم از آن‌ها غایب خواهد گشت. جندل گفت: ای رسول خدا! او حسن است که از آن‌ها غایب خواهد شد؟ فرمود: نه. ولی فرزندش حجّت است، گفت: یا رسول الله! پس اسم او چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نامش برده نمی‌شود، تا این که خداوند او را آشکار گرداند. جندل گفت: ای رسول خدا! ما یاد آن‌ها را در تورات یافته‌ایم و البته موسی بن عمران علیه السلام به تو و جانشینان بعد از تو از خاندانت به ما مرّده داده است. سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۱.

خداوند کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، وعده داده که البته آنان را در زمین جایگزین خواهد ساخت، همچنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، به خلافت رسانید. و به راستی که دینشان را که برایشان پسندیده مکنّت خواهد داد و پس از ترسشان، به جای آن، به طور حتم امنیتشان خواهد بخشید...

آن‌گاه جندل گفت: ای رسول خدا! ترس آن‌ها چیست؟ فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرض او شود و اذیتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید، زمین را پر از قسط و عدل سازد، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشابه حال صبر کنندگان در زمان غیبت! و خوشابه حال کسانی که بر شیوه آنان پایدار مانند! آن‌ها ایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱؛ آنان که به غیب ایمان دارند. و فرموده: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲؛ آن‌ها حزب خدایند، توجه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند.

ابن الاسفیع [روایت کننده این خبر از جابر بن عبدالله] گوید: سپس جندل بن جناده تا زمان حضرت حسین بن علی علیه السلام زندگی کرد، آن‌گاه به طائف رفت، پس از آن، نعیم بن ابی قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالی که بیمار بود، سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: این چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده فرموده که: آخرین توشه‌ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آن‌گاه درگذشت - خدای تعالی رحمتش کند - و در طائف در جایی که به «کوراء» معروف است، دفن شد.^۳

۱۵ - فاضل متبحر نوری رحمته الله در کتاب «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «الغیبه» شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان روایت آورده، از محمد بن عبد الجبار

۱. سوره بقره، آیه ۳. ۲. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳. کفایة الاثر، ۲۹۵؛ بحار الانوار، ۳۰۴/۳۶.

که گفت: به سرورم حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم! دوست می دارم که بدانم چه کسی امام و حجّت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجّت بعد از من پسر من، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه او است، آن که خاتم حجّت های الهی و خلفای او می باشد... تا این که فرمود: پس برای احدی روانیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه اش بخواند.^۱

۱۶- در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری برایمان حدیث گفت: هنگامی که والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، و او مردی سخت دل و نسبت به کشتن شیعیان حریص بود و این خبر که به من رسید، ترس شدیدی مرا فراگرفت، با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم و به سوی خانه حضرت ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) رهسپار شدم، تا با آن جناب هم وداع نمایم و به فکر فرار کردن بودم، پس هنگامی که بر آن حضرت وارد شدم، پسری دیدم در کنارش نشسته که صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، از نور و درخشندگی اش متحیر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصد فرار خودم را فراموش کنم. پس [آن پسر] به من فرمود: فرار مکن که به راستی خدای - تبارک و تعالی - به زودی شرّ او را از تو دفع خواهد کرد. بر حیرتم افزوده شد و به حضرت ابو محمد علیه السلام عرض کردم: ای سرور من! خداوند مرا فدای تو گرداند! او کیست که از آنچه

۱. مستدرک الوائل، ۲/۳۷۹ ح ۳.

در خاطر من بود خبر داد؟ فرمود: او پسر من و جانشین بعد از من است و هم او است، آن که غایب می شود غیبتی طولانی و پس از پُر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می سازد. پس درباره اسم او پرسیدم، فرمود: او همانم و هم کُنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و برای احدی روا نیست که او را به نام او یا کنیه اش بخواند، تا این که خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم! آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان مدار. ابراهیم گوید: آن گاه بر آن دو بزرگوار و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالی که فضل خدای تعالی را پشتوانه خویش نموده و به آنچه از حضرت صاحب علیه السلام شنیده بودم، اعتماد داشتم بیرون شدم...»^۱

می گویم: این ها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد و بخشی از آن ها را به خاطر پرهیز از اطاله سخن نیاوردیم. و این اخبار - چنان که دیدید - بر دو گونه می باشند؛ گونه ای از آن ها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث، چه در مجامع و چه در غیر آن ها، خواه در حال تقیه و ترس باشد، یا در غیر آن حال باشد و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گونه دیگر از آن روایات، حرمت را به مجامع اختصاص داده اند و این که آن اسم شریف را به طور علنی و آشکار یاد نمایند. و این گونه از احادیث منظور آن گونه دیگر را بیان می کنند، اطلاق های آن اخبار را مقید می سازند

[به این که در مجامع و مجالس به طور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این، قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد علیه السلام بر تحریم می باشد، که این اجماع در خصوص مجامع به طور علنی و آشکار است.

اگر بگویید: ممکن است این اخبار منظورشان حال تقیه و ترس باشد، به قرینه بعض اخبار دیگر، پس جایز نیست که در غیر آن مورد، آن ها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در «اصول کافی» از علی بن محمد از ابو عبد الله صالحی روایت شده که گفت: «بعضی از اصحاب ما پس از درگذشت حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم، آن ها را دلالت دهی، آن را شایع می کنند و اگر منزلگاه را بدانند، آن را نشان خواهند داد.^۱

و مانند آنچه در «کمال الدین» از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عمّری ضمن حدیثی روایت آمده، که حمیری به او گفت: تو جانشین حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام را دیده ای؟ جواب داد: آری. به خدا سوگند!... تا آن جا که گوید: گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن پرسید و من این را از خود نمی گویم و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم و لیکن از خود او است، چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابو محمد علیه السلام درگذشت در حالی که فرزندی از او به جای نماند...

تا این که گفت: و اگر اسم گفته شد، جستجو واقع می‌گردد، از خداوند پروا کنید و از این کار دست بکشید.^۱

می‌گوییم: آنچه در این دو خبر و مانند این‌ها آمده، وجه تشریح حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنان که حکمت تشریح غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند - به طوری که در کتاب «فقیه» و غیر آن روایت شده - پس همان‌طور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت، دستور غسل جمعه برداشته نمی‌شود، هم‌چنین با منتفی شدن این حکمت، دستور حرمت نام بردن آن حضرت از بین نمی‌رود.

اگر بگویید: ظاهر علتی که در روایت دوم بیان شده، آن است که ترس؛ علت حرام شدن است، پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می‌شود؟ می‌گوییم: نمی‌توان آن را بر علت حقیقی حمل کرد، به خاطر چند وجه؛

اول: این که نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آن‌ها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده‌اند، بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده، ظهور ندارد. البته اگر نصی در منحصر بودن علت تحریم چیزی به طور خصوص وارد شود، جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آن‌طور باشد، به جهت این که تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علت حکم به هنگام ترس و تقیه منحصر باشد، چنان که ان شاء الله تعالی خواهی دانست.

دوم: این که اگر همین جهت علت بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله از یاد کردن نام آن جناب برای جنبدل خبیری خودداری نمی کرد و نیز امام صادق علیه السلام اصحاب خود را از یاد نمودن نام شریفش نهی نمی فرمود؛ زیرا که در آن زمانها راجع به این امر تقیه ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - متولد نشده بود. و آنچه احیاناً پنداشته می شود که: از امامان علیهم السلام در مورد نهی از بردن نام آن و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده، خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجّت علیه السلام هستند، به این که بردن نام آن حضرت به جهت تقیه و ترس بر آنها حرام است، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان، آن است که در مقام بیان حکم بوده اند، اضافه بر این که این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می باشد، مانند فرموده آن حضرت علیه السلام که: «هیچ کس جز کافری نام او را نبرد».

سوم: این که اگر علت این حکم تقیه بود، اصلاً روان می بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با این که اخبار بسیاری از طرق خاصه و عامه دلالت دارند بر این که پیغمبر صلی الله علیه و آله با صراحت فرموده: «نام او نام من و کنیه اش کنیه من است». که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده اند.

چهارم: این که اگر علت نهی از بردن اسم، فقط ترس و تقیه بود، می بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چون که باید علت حکم را در تمام مواردش شمول داد، تا این که دشمنان او را شناسند، در صورتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، به ویژه لقب

مهدی علیه السلام و عامه آن جناب را با لقب و نسبش می شناختند و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده، پس این دلیل بر آن است که علت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده و امیر المؤمنین علیه السلام به این معنی اشاره فرموده، در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است.

پنجم: این که اگر حرمت در محدوده ترس و تقیه قرار داشت، درست نبود که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرار داده شود، چون که تقیه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضر علیه السلام از بردن نام شریف آن حضرت خودداری نمود، با این که اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت.

هفتم: آنچه محقق نوری یادآور شده که: در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح به این است که آن حضرت همان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، که شنونده راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت. و اگر تقیه از دیگری بوده، وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکند، بلکه لازم بود به راوی تذکر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد.

هشتم: این که نامیده شدن به اسم محمد صلی الله علیه و آله در حضرت قائم علیه السلام منحصر نیست تا یاد کردن آن حضرت به آن اسم مورد نهی واقع گردد، بدین منظور که دشمنان او را شناسند، بلکه اگر علت این حکم ترس بود، می بایست نهی

می شد از این که آن جناب با عنوان حجّت و صاحب الغیبه و مانند این ها یاد شود، زیرا که پیش از آن حضرت، کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد، زیرا که این نحوه یاد کردن صراحت دارد در این که او زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی خیزند. و از اینجا روشن می شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چون که اگر ترس و تقیه علت این حکم بود می بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می شد.

جان کلام این که: حرام بودن یاد اسم شریف، به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نام ها و القاب آن جناب که جواز یا حرمت آن ها پیرامون ترس و تقیه دور می زند که هر گاه جای تقیه باشد ذکر آن ها جایز نیست و در صورتی که تقیه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان علیهم السلام حکم همین طور است، پس همه امامان علیهم السلام در این حکم مساوی هستند، چنان که روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا به ذهن رسید، که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن به زودی خواهد آمدان شاء الله تعالی. و اما بعضی از وجوه گذشته را محقق نوری رحمته الله یاد آور شده است. بنابراین از مطالعه تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می شود به این که ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده، حکمت قرار دادن این حکم است نه علت آن. گذشته از این که حمل کردن روایات بر تقیه خلاف اصل

است، زیرا که شیوه ظاهر عقلا و اهل زبان چنین است که در محاورات و گفت و شنودهایشان در صدد بیان حکم واقعی می‌باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن، نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از عمومات بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد. و نیز قول به تحریم مطلق - چنان که دانستی - مقتضای ظهور عام می‌باشد، پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره‌ای از افراد آن (موارد ترس و تقیه و...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون این که دلیلی بر آن بوده باشد. و باز [اشکال دیگر این که] اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیه مایه خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عام است و جایز نبودن آن بر اهل تدبّر و دقت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی، می‌گوییم: آنچه ما اختیار کردیم که حرمت آن اسم شریف معهود آن حضرت - عجل الله فرجه الشريف - را یاد کردن به مجالس و مجامع اختصاص دارد، به چند امر تأیید می‌گردد:

یکم: این که در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند - جل جلاله - به نام حضرت مهدی - روحی فداء - تصریح کرده باشد، چنان که بر پژوهنده مخفی نمی‌ماند.

دوم: این که در احادیث نبوی - با همه بسیاری و تظافری که دارند - یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم شریف آن حضرت - عجل الله فرجه الشريف - را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می‌نمود، یا این که می‌فرمود: نام او نام من و کنیه‌اش کنیه من است. و این دو وجه را محدث نوری رحمته الله یادآور شده که هر دوی آنها قابل مناقشه است.

سوم: اجماع منقولی که در سخنان سید محقق داماد موجود است که بد نیست سخنش را - همان گونه که یکی از اوتاد - برای تأیید و استشهاد حکایت نموده، بیاوریم. وی - که خدای تعالی رحمتش کند - در کتاب «شرعة التسمیة فی زمان الغیبة» گوید: شیوه دین و راه و رسم مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان - یعنی زمان غیبت - تا آن گاه که هنگام فرج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولی و حجت خود بر خلقش و بیپا خاسته به امرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج، حلال نیست که نام و کنیه آن جناب - صلوات الله علیه - را در میان مجمعی و انجمنی به طور آشکار یاد کند، اسم شریفش را بلند بگوید و کنیه گرامی اش را به طور علنی یاد نماید. و شیوه مشروعی که از بزرگان دین - صلوات الله علیهم اجمعین - به دستمان رسیده، نسبت به یاد کردنمان از آن حضرت، تا مادامی که غیبتش باقی است، آن که: از ذات مقدسش با القاب قدسیه اش کنایه آوریم، مانند: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَالْإِمَامُ الْقَائِمُ وَالْمَهْدِيُّ الْمُتَنْظِرُ وَالْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» و کنیه را بگوییم و همه هم کیشان گذشته ما و اساتید پیشینمان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت تر بوده اند - رضوان خداوند بر همه آنان باد - بر این امر متفقند، و روایاتی که نص بر این معنی است از امامان معصومان - صلوات الله علیهم اجمعین - به طور متظافر رسیده است و کسی این دستور را انکار نمی دارد، مگر آنهایی که در احکام و اخبار، تصورشان ضعیف و اطلاعشان از دقائق و اسرار اندک می باشد و جز کوتاه فکرانی که درجه فقه و مرتبه علمشان همین

مقدار است که بهره‌ای از خبرگی به اسرار نهانی مراسم شریعت و نشانه‌های سنت ندارند و بینشی در حقایق قرآن حکیم و بهره‌ای از شناخت رازهای نهفته در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاه‌های نور و حافظان دین و حاملان سرّ و گنجوران علم خداوند عزیز سپرده شده، برایشان نیست.^۱

چهارم: شیوه همه اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولا ایمان صاحب الزمان علیه السلام ثابت است، به طوری که از هیچ یک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند و چون این امور را به نصوص صحیح یاد شده ضمیمه کنیم، موجب می‌گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولا ایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم و خدا دانا و نگهدارنده از لغزش‌ها است.

گونه هفتم: یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواص (شیعیان) - که خداوند از آنان خشنود باد - جواز این گونه به واقع نزدیک‌تر است، به جهت ورود اخبار متعددی که همدیگر را تقویت می‌کنند به ذکر این اسم شریف، که در فعل و تقریر ائمه اطهار علیهم السلام آمده است، از جمله: حدیث لوح است که به سند معتبری در «اصول کافی» و «کمال الدین»^۲ و کتب معتبر

۱. شرعة التسمية.

۲. کمال الدین، ۲/۳۸۰ باب ۲۸ ح ۱.

دیگر روایت شده، ما آن را به روایت ثقة الاسلام کلینی^۱ در «اصول کافی» می آوریم که به سند خود، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام است که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است، پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و درباره آن از تو بپرسم؟ جابر به او عرضه داشت: هر وقت که دوست داشته باشی. پس در یکی از روزها، در جای خلوتی با او نشست و به او فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدی و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است. جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می گیرم که بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، پس او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گفتم و در دستش لوح سبز رنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای دخت رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسر و نام جانشینان از فرزندانم هست و پدرم آن را به عنوان مزدگانی به من داده است. جابر گفت: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه ای نوشتم. آن گاه پدرم به او فرمود: ای جابر! آیا آن نوشته را بر من عرضه می داری؟ عرضه داشت: آری. پس پدرم با جابر به منزل او رفت، آن گاه جابر صفحه ای از

پوست بیرون آورد. [پدرم] به او فرمود: ای جابر! در نوشته‌ات نگاه کن تا بر تو بخوانم [و بدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه‌اش نگریست و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را برخلاف آن نخواند، آن‌گاه جابر گفت: خداوند را گواه می‌گیرم که همین‌طور در لوح نوشته دیدم: بنام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته‌ای است از خدای عزیز حکیم برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و راهنما به سوی او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار عالمیان نازل نموده است. ای محمد! اسم‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را سپاس بگزار و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبنده ستمگران و به دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز قیامت، همانا منم خدایی که جز من معبود حقی نیست، پس هر آن‌که جز به فضل [و احسان] من امید داشت و یا جز از عدالت من ترسید، او را عذاب کنم عذاب کردنی که هیچ کس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس [تنها] مرا عبادت کن و بر من توکل بنمای. به درستی که من هیچ پیغمبری بر نیانگیختم تا این‌که روزگارش را کامل نمایم و دورانش سپری نگردد مگر این‌که برای او وصی [و جانشینی] قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصی تو را بر سایر اوصیا برتری دادم و تو را به دو شیرزاده و نوادهاات حسن و حسین گرامی داشتم، پس حسن را بعد از پایان گرفتن دوران [جانشینی] پدرش، کانون علم خود ساختم و حسین را گنجینه‌دار

وحی خویش قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشتم و فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه‌اش بالاترین درجات آنان است، کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. اولین آنها علی، سرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته من است و پسرش شبیه جد پسندیده‌اش محمد، آن شکافنده علم من و کانون حکمت من. و تردید کنندگان درباره جعفر هلاک می‌شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مراد کرده باشد، به تحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنه بسیار تاریکی فراگیرد، زیرا که رشته و جوب اطاعتم گسسته نمی‌شود و حجت‌م پوشیده نمی‌ماند و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند، همانا نعمت مراد کرده باشد و هر آن‌که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، البته بر من تهمت زده است. و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی، وای بر مفتریان و منکران علی، ولی و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او خواهم نهاد و شایستگی‌اش را در پذیرش و انجام آن مسؤولیت‌ها امتحان خواهم کرد، او را پلیدی گردنکش به قتل می‌رساند، در شهری که بنده صالح (ذو القرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می‌شود، این گفته من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث

علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محل راز و حجت بر خلق می باشد، هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد، مگر این که بهشت را جایگاهش قرار دهم و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم، که تمامی آن ها سزاوار آتش شده باشند و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولی و یاور و گواه بر آفریدگانم و امین بر وحی ام خواهم ساخت و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه دار علمم حسن را متولد خواهم کرد و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمیان است به کمال خواهم رسانید. قامت بلند و باصلابت موسی و درخشش و خوش نمایی عیسی و صبر و شکیبایی ایوب در او است، پس در زمان [غیبت] او دوستانم خوار می شوند و سرهایشان هدیه می گردد، همچنان که سرهای ترک ها و دیلم ها هدیه می شود، پس کشته و سوزانده می شوند و ترسان و وحشت زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می گردد و شیون و ناله عزا از زنانشان بلند می شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آنها هر فتنه سیاه گمراه کننده را دفع می نمایم و به سبب آنها زلزله ها را برطرف می سازم و غل و زنجیرها را دور می کنم، بر آنان درودها و رحمت خاص پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان.

عبد الرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده ای، همین تو را بسنده است، پس آن را جز از اهلش حفظ کن.

اهلش حفظ کن.

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین»^۱ از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله آورده، از حسن بن اسماعیل، از ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قطنان، از عبید الله بن محمد السلمی، از محمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سعید، از عباس بن ابی عمرو، از صدقه بن ابی موسی، از ابی نصره که گفت: چون امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام به حال احتضار رسید، پسرش امام صادق علیه السلام را فراخواند و عهدی (= فرمان امامت) را به او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر نسبت به من، همانند حسن و حسین علیهما السلام رفتار کنی [امامت را به من بسپاری] امید است که کار خلافتی انجام نداده باشی. فرمود: ای ابوالحسن! به درستی که امانت‌ها به مثال‌ها نیست و عهدها به نوشته‌ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجّت‌های خداوند - تبارک و تعالی - از پیش رسیده است. سپس جابر بن عبد الله را فراخواند و به او فرمود: ای جابر! برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری. ای ابو جعفر باقر! بر بانویم حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم تا او را به ولادت حسن علیه السلام تبریک بگویم، که دیدم صفحه‌ای از دُرّ سفید در دست دارد، عرضه داشتم: ای سیده زنان! این صفحه چیست که نزد شما می‌بینم؟ فرمود: در آن نام‌های امامان از فرزندانم هست. عرضه داشتم: به من بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود این

۱. کمال الدین، ۳۰۵/۱ باب ۲۷ ذیل ح ۱.

کار را می‌کردم، ولی نهی شده است که جز پیغمبر یا جانشین پیغمبر یا خاندان پیغمبر آن را دست بزند، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی. جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: «ابوالقاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛ ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف؛ ابومحمد حسن بن علی البرّ (= نیکوکار)؛ ابوعبد الله الحسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله؛ ابومحمد علی بن الحسین العدل، مادرش شهربانویه دختر یزدگرد سوم؛ ابوجعفر محمد بن علی باقر، مادرش امّ عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب؛ ابوعبد الله جعفر بن محمد صادق، مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابوابراهیم موسی بن جعفر الثقه، مادرش کنیزی است به نام حمیده؛ ابوالحسن علی بن موسی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نجمه؛ ابوجعفر محمد بن علی الزّکی، مادرش کنیزی است به نام خیزران؛ ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادرش کنیزی است به نام سوسن؛ ابومحمد الحسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی است به نام سمانه و کنیه اش ام الحسن می باشد؛ ابوالقاسم محمد بن الحسن که اوست حجّت خداوند متعال بر خلقش، آن که قائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس - درود خداوند بر همگی آنان باد -.

شیخ صدوق رحمته الله گوید: این حدیث این چنین است که حضرت قائم علیه السلام را نام برده، و آنچه من قائم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت

روایت آمده است. و از جمله در مجلد نهم بحار^۱ به نقل از کتاب «الروضه» و کتاب «الفضائل» به سند مرفوعی از عبد الله بن ابی اوفی، از رسول خدا ﷺ آورده که فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را آفرید، پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آن گاه نوری مشاهده کرد، عرضه داشت، ای خداوند و سید من! این نور چیست؟ فرمود: این محمد برگزیده من است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! در کنارش نور دیگری می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این علی یاور دین من است. پس گفت: ای خداوند و سید من! نور سومی در کنارش می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جد و مادرشان می باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سید من! نه نور می بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته اند؟! خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنهایند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سید من! به چه [نام هایی] شناخته می شوند؟! فرمود: ای ابراهیم! اولین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است.

۱. بحار الانوار، ۲۱۳/۳۶ باب ۴۰ ح ۱۵.

ابراهیم عرضه داشت: ای خداوند و سید من! نورهایی پیرامون ایشان می بینم که شمار آنها را کسی جز تو نمی داند؟! فرمود: ای ابراهیم! آنها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوند! به چه نشانه هایی شیعیان و دوستانش شناخته می شوند؟! فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و قنوت گرفتن پیش از رکوع و سجده شکر و انگشتی به دست راست کردن. ابراهیم گفت: خداوند! مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تو را چنین قرار دادم، پس درباره او خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱؛ و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است، که با دلی پاک از هرگونه آلائش به پروردگار ایمان آورد.

و از جمله نیز، در مجلد نهم بحار^۲ از غیبت شیخ طوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت مسندی آورده که: «وصیتی که امیر المؤمنین علیه السلام به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد، تا آن جا که فرموده: پس چون هنگام وفات رسد این وصیت نامه را به فرزندم حسن، آن نیکوکار بسیار صله کننده بسیار. و چون هنگام وفات او فرارسد، آن را به فرزندم حسین شهید، یا کیزه کشته [راه خدا] بسپارد. و چون وفات او فرارسد، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثنات (پیشانی و سایر مواضع سجده اش بر اثر سجده های بسیار و طولانی پینه

۲. بحار الانوار. ۲۶۱/۳۶ باب ۴۱ ح ۸۱

۱. سوره صافات، آیه ۸۳ و ۸۴

می‌بست) علی بسیار د. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش محمد، باقر العلم (شکافنده علم) بسیار د. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش جعفر صادق بسیار د. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسیار د. و چون وفات او نزدیک گردد، آن را به فرزندش علی الرضا بسیار د. و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد مورد وثوق تقی بسیار د. و چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش علی ناصح بسیار د. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش حسن فاضل بسیار د. و چون هنگام وفاتش رسد، آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد علیهم السلام بسیار د...».

و از جمله: در «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الاثنی عشر» به سند خود، از ابوهریره آورده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: برای هر پیغمبر جانشین و دو سبط بوده است، پس جانشین و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله ساکت شد و به من جواب نداد. پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رفتم و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره! من نزدیک می شدم و می گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط، سوگند به آن که جانم در دست او است! که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبطها می باشند. سپس فرمود: دو سبط من

حسن و حسین بهترین سبط‌ها می‌باشند، دو سبط این امتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند و آنان دوازده تن بودند و امامان بعد از من دوازده تن از خاندانم خواهند بود؛ علی علیه السلام نخستین ایشان است و اوسط آنان محمد، آخرینشان محمد، مهدی این امت می‌باشد، آن‌که عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند، آگاه باشید! که هر کس بعد از من به آنان متمسک گردد، البته به ریسمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامان ایشان دست بکشد، از ریسمان خداوند جدا شده است.^۱

از جمله در «کفایة الاثر» نیز به سند خود، از مفضل بن عمر آورده، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش [حسین بن علی]، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به [معراج] آسمان برده شدم، پروردگارم - جل جلاله - به من وحی فرمود: ای محمد! من به زمین نظری فکندم، پس تو را از آن برگزیدم و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمد هستی. سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین] علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دخترت قرار دادم و از برای او اسمی از اسم‌هایم برآوردم که من اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر قرار دادم، سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم، که هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد! اگر

بنده‌ای مرا عبادت کند تا این که بسان مشک خشک شده بشود، سپس در حالی که ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت] مرا ملاقات کند، او را در بهشتم جای نخواهم داد و زیر سایهٔ عرشم نخواهم برد. ای محمد! آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا. خدای - عزوجل - فرمود: سرت را بلند کن. پس چون سر برداشتم، ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) را که در میان آنان ایستاده بود و همچون ستارهٔ تابان می‌درخشید، دیدم. گفتم: ای پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است، حلالم را حلال و حرامم را تحریم می‌نماید و به وسیلهٔ او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایهٔ راحتی دوستان من است و او است آن که دل‌های شیعیانت را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می‌بخشد.^۱

و از جمله شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین»^۲ به سند معتبر، بلکه صحیحی روایت آورده که: حضرت ابو محمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این از عقیقهٔ پسر محمد است.

و از جمله محدث عاملی رحمته الله در وسائل^۳ به سند خود از صدوق رحمته الله از محمد

۱. کفایة الأثر، ۱۵۲.

۲. کمال الدین، ۴۳۲/۲ باب ۴۲ ح ۱۰.

۳. وسائل الشیعه، ۴۹۰/۱۱ باب ۷۳ ح ۱۷.

بن عصام، از محمد بن یعقوب کلینی، از علان رازی، از بعضی از اصحابمان آورده که: چون کنیز حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام حامله شد، آن حضرت به او فرمود: پسری را آبستن باشی که اسم او محمد است و او است قائم بعد از من.

و از جمله نیز، در وسائل^۱ به سند خود، از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو علی محمد بن همام، از محمد بن عثمان عمّری، از پدرش، از حضرت ابو محمد حسن بن علی امام عسکری علیه السلام ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدرانش روایت کرده که: زمین از حجّت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. چنین آمده. پس آن حضرت فرمود: این مطلب ثابت است همان طور که روز ثابت است [قابل انکار نیست]. عرض شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: پسر محمد، او است امام و حجّت بعد از من و هر کس در حالی بمیرد که او را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و از جمله، مجلسی در باب ولادت^۲ آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - از «کشف الغمّه»^۳ روایت کرده است که ابن الخشاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی، از پدرش، از جدّش که گفت:

۱. وسائل الشیعه، ۴۹۱/۱۱ باب ۳۳ ح ۲۳. ۲. بحار الانوار، ۲۴/۵۱ ذیل ح ۳۷.

۳. کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، ۲۶۵/۳.

سرورم جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: خلف صالح از فرزندان من است و او است مهدی که اسمش «م ح م د» است و کنیه اش ابوالقاسم در آخر الزمان خروج می کند....

و چون این را دانستی، می گویم: مقتضای جمع بین دو دلیل، یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می شمارند و اخباری که جایز می دانند، همان تفصیلی است که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آنها جایز. چون اخبار جواز - چنان که می بینید - یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او. و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از اخبار نهی کننده دست برداریم. بنابراین واجب است قدر متیقن را بگیریم و دلایل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع، تحت عموم ادله حرمت باقی می ماند. مؤید و مؤکد آنچه یاد کردیم، دو توفیق شریف آن حضرت است که در کمال الدین^۱ روایت شده، در یکی از آنها آمده: ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد. و توفیق دیگر چنین است؛ حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی الله عنه گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می گفت: شنیدم محمد بن عثمان رضی الله عنه می فرمود: توفیقی صادر شد به خطی که آن را می شناسیم این که: هر کس در میان جمعی از مردم مرا به اسم نام ببرد، لعنت خدا بر او باد. و نیز مؤید این مطلب است آنچه در گفتار

۱. کمال الدین، ۲/۴۸۲ باب ۴۵ ذیل ح ۱.

سید محقق داماد علیه السلام از نظر تان گذشت، این که علمای گذشته بر حرمت تصریح به اسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متفقند. و نیز مؤید آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با القابش و تصریح نکردن به اسم خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می باشد و این بر افراد عامی پوشیده نیست، تا چه رسد به فضلا و علما. و خداوند به حقایق احکام دانا است. و نیز مؤید آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقر علیه السلام از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نماید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است. و باز مؤید آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیه را به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج بدانیم، تخصیص اکثر لازم می آید. و هم چنین مؤید آن است حدیث حذیفه بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یاد آور شدیم. اگر بگویید: می توان قایل شد که غیر از مورد ترس و تقیه به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آنها، به جهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از امام ابو جعفر باقر علیه السلام، از پدرانش آورده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر چنین فرمودند: در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد... و حضرت قائم علیه السلام را توصیف کرد، تا آن جا که فرمود: او را دو نام است یکی مخفی می ماند و اسم دیگر علنی می باشد، اما آن اسمی که مخفی می ماند احمد است، و آن اسمی که

علنی می باشد محمد...^۱ که این حدیث بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم از جهت فعل و قول امام دلالت دارد، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن را تصریح فرموده: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. از این روی می توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است؟!

می گویم: نمی توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد، به چند وجه:

اول: این که سندش ضعیف است، چون اسماعیل بن مالک که در سند این حدیث واقع شده مجهول (= ناشناخته) است، و ابوالجارود - یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث واقع شده - رئیس گروه زیدیه جارودیه است که از سید بن طاووس نقل شده که درباره اش گفته: زیاد بن المنذر نابینای سرحوب مذموم است، هیچ شبهه ای در مذمتش نیست، او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد، شیطان کوری که ساکن دریا است. در کتاب های «نقد الرجال» و «منتهی المقال» به نقل از کشی درباره ابوالجارود آمده: کور سرحوب، سرحوبیه از زیدیه منسوب به او است و امام باقر علیه السلام او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد و ابوالجارود نابینا و کوردل بود. سپس روایات متعددی در مذمت

۱. کمال الدین، ۲/۶۵۳ باب ۵۷ ح ۱۷.

و لعنت و دروغگویی او یاد کرده است و سید تفرشی در «نقد الرجال» گوید:
در باره او روایتی است که بر دروغگویی و کفر او دلالت دارد.

دوم: این که تصریح کردن امیر المؤمنین علیه السلام به این اسم آن حضرت بر فراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی باشد، زیرا که ممکن است این حکم به آن جناب اختصاص داشته، و نظایر آن بسیار است که براهل بصیرت پوشیده نیست، مانند داخل شدن در حال جنابت به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختصاص لقب امیر المؤمنین به آن حضرت و جایز بودن ایثار با این که اهل خانه اش در حال اضطرار بوده اند و غیر این ها که بر پژوهشگر در اخبار ائمه اطهار پوشیده نیست.

سوم: این که فرموده آن بزرگوار: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. دو احتمال دارد؛ یکی: این که منظور آن است که امام زمان ما - عجل الله فرجه الشریف - دو اسم دارد که یکی از آن ها را می شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است، نمی دانند و این را ما مشاهده می کنیم. دیگر این که: مقصود اعلان کردن این اسم مبارک هنگام ظهور است که اخباری وارد شده به این که در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می گردد و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف «ن» و غیر آن گذشت. و اما احتمال این که مراد از اسمی که جایز نیست به آن تصریح گردد «احمد» است، این را هیچ کدام از علمای ما از صدر اول تا کنون نگفته، بلکه احتمال هم نداده اند و نیز حاملان و راویان احادیث - که این روایات توسط آن ها به دست ما رسیده - هم این احتمال را نیاورده اند، چنان که بر کاوشگران پوشیده نیست.

اگر بگویید: ممکن است منظور از کلمه (ناس = مردم) در دو توقیع یاد شده، مخالفین باشند و این قرینه باشد بر این که حرمت مخصوص مورد ترس و تقیه است، چنان که مؤلف و سائل^۱ این احتمال را ذکر کرده و استشهاد نموده به این که واژه «ناس» در روایات بسیار آمده که خصوص عامه منظور هستند؟ می‌گوییم: کلمه «ناس» در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده و در اینجا قرینه‌ای بر آن نیست بنابراین از اخبار صحیح صریح به صرف احتمال نمی‌توان دست برداشت.

اگر بگویید: در «مستدرک» از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از حضرت رضا علیه السلام خبری آورده که تصریح دارد به این که یاد نمودن اسم شریف آن حضرت - که محل بحث است - و سایر نام‌ها و القاب آن جناب در صورت ایمنی از ترس جایز می‌باشد و علت نهی از آن جز به خاطر ترس و تقیه نیست. آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضال، از ریّان بن الصلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم مهدی علیه السلام فرزند فرزندانم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی‌بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می‌تواند نام او را ببرد. به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور ما! اگر بگوییم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: همه این‌ها مطلقاً جایز است و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانمان نهی کردم که او را شناسند.

می‌گوییم نمی‌توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه؛
 یکم: این که حسین بن حمدان ضعیف است، چنان که در کتاب «الوجیزه»
 آمده و در «نقد الرجال» از نجاشی آورده: حسین بن حمدان حُضینی جنبلانی
 ابو عبد الله، فاسد المذهب بوده، کتاب‌هایی دارد. همین مطلب نیز در «منتهی
 المقال» آمده است و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده: حسین بن حمدان
 جُنبلانی - به ضَمّ جیم و سکون نون و بَاء - حُضینی - به حاء مضمومه و ضاد
 و نون بعد از یاء - ابو عبد الله مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به
 گفته‌هایش توجه نمی‌شود. و مانند همین سخن از رجال ابن داوود نقل شده،
 ولی او خصینی - به خاء و صاد و یاء و نون - ضبط کرده است.

و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او این که عالم محقق نوری رحمته الله در اینجا
 بر این روایت اعتماد ننموده، با این که آن را در باب القاب حضرت حجّت
 -عجل الله فرجه الشریف- روایت کرده است و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به
 احوال راویان است، چنان که بر کسی که در کتاب‌های او نظر کند، پوشیده
 نمی‌ماند. خداوند تعالی به او بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام
 و مسلمین عنایت فرماید. بنابراین چه طور می‌توان به مانند این حدیث
 تمسک نمود و عمومات ادله تحریم را از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، در مطلب
 مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقت کنید.

سوم: این که بر فرض که دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علت تحریم

در این مطلب دلالت ندارد، تا به همان مورد که آن علت وجود دارد بسنده شود، بلکه این امر نمی‌تواند علت حقیقی باشد، چون ضمیر در فرموده آن حضرت: که او را نشناسند. اگر به اسم برگردد؛ یعنی یادکردن این اسم جایز نیست، تا دشمنان آن اسم را نشناسند. این برخلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آنها با اخبار بسیاری که از پیغمبر و امامان علیهم‌السلام رسیده، که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خدا است، آن اسم را شناخته‌اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم علیه‌السلام برگردد؛ یعنی: یادکردن این اسم جایز نیست، تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست. باز به دو وجه درست نیست؛

وجه اول: این که افرادی که محمد نامیده شده‌اند در هر زمان بسیار بوده و هستند، پس هرگاه یک شیعه به شیعه دیگری در مجلس دشمنان مثلاً بگوید: «محمد فرمود» یا «محمد را دیدم» و منظورش امام زمانش باشد، دشمنان نمی‌دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیه‌ای در این صورت نیست.

وجه دوم: این که اگر این امر سبب حقیقی تحریم بود، واجب است که از یادکردن آن حضرت علیه‌السلام با القاب مخصوصش مانند صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجّت از آل محمد علیهم‌السلام نهی گردد، چون اگر یک نفر شیعه به یکی از هم‌کیشان خود، در مجلس دشمنان بگوید: صاحب غیبت یا حجّت آل محمد را دیدم، دشمنان خواهند فهمید که منظورش شخص خاص می‌باشد، چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است، تا کسی که

آن جناب را با چنین عناوینی یاد می‌کند، بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است، بلکه در این صورت دشمن به تجسس و تفحص دست می‌زند، تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می‌بایست این خبر را بیان حکمت حکم به حرمت بردن آن نام حمل نمود یا نوعی آن را تأویل کرد.

اگر بگویید: به طرز دیگری هم می‌توان بین ادله دو طرف جمع کرد، به این که اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنید، چنان که بعضی از بزرگان این کار را کرده‌اند و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟

می‌گوییم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست به خاطر چند وجه؛

اول: این که دلیل‌های حرمت - چنان که دانستید - قابل حمل بر کراهت نیست و این واضح است.

دوم: این که در اینجا بر سر دو راهی تخصیص و مجاز قرار می‌گیریم و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوم: این که ادله جواز تنها اثبات می‌کنند که در غیر مجامع جایز است، چنان که توضیح دادیم. بنابراین چگونه می‌توان آن‌ها را به طور مطلق بر ادله حرمت مقدم داشت؟

چهارم: این که این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد.

پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل

معتبری برخلاف آن‌ها بوده باشد، که آن دلیل را می‌بایست بر ظواهر ادله منع مقدم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست. پس راهی ندارد که ادله منع را از ظواهرشان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آن‌ها نیست، چنان‌که بر هر کس جنبه انصاف را رعایت کند و از تکلف پرهیزد، این نکته پوشیده نمی‌باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او - سلام الله علیهم اجمعین - تمام بودن مدعای ما ثابت گشت، والحمد لله أولاً و آخراً.

چند تذکر:

اول: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آن‌ها معلوم شد، دیگر با تکرار آن‌ها مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

دوم: بدون تردید شایسته‌تر و محتاطانه‌تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت علیه السلام با القاب شریفش یاد گردد و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبهه مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود، نوعی احترام و تعظیم امام علیه السلام است، بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است.

سوم: از بعضی از روایات گذشته چنین به دست آمد، که یکی از نام‌های شریف آن حضرت احمد می‌باشد، اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است، یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف «کفایة الموحّدین» تصریح کرده که فرقی بین آن‌ها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به

مشهور نسبت داده است. ولی در این گفته تأمل است، چون اسم به همان معروف یعنی محمد منصرف می‌باشد و سخن قایلین به حرمت نه نص است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب به اسم‌های دیگر غیر از محمد، بلکه احدی از علما را نمی‌شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد، هر چند به طور احتمال قایل شده باشد، ولی احتیاط بهترین راه و خدای تعالی بهترین راهنما است.

چهارم: آیا کنیه مبارک آن حضرت که همان کنیه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می‌باشد یا نه؟ بنا بر احتیاط، آری. ولی به طور جزم می‌توان گفت: نه. زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنان‌که از ملاحظه عرف عام که مبنای موضوعات احکام است، این مطلب ظاهر می‌باشد و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: از او به کنیه و نام تعبیر نگردد. برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست، بنابراین اصل براءت بدون منافی باقی می‌ماند و همین‌طور است اجماع منقول که به نظر علمای بزرگ اصول، برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنان‌که در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است، از همین روی محقق بزرگوارمان نوری - که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند - حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است، با همه این‌ها کسی که شیوه احتیاط پیشه کند، از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبهه مخالفت در هر حال پسندیده است.

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

محبت او به طور خاص

و لازمه اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبت نسبت به آن جناب است، انجام گردد. بدان که در وجوب محبت تمام ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - تردیدی نیست، و این که دوستی ایشان بخشی از ایمان و شرط قبولی اعمال است. و در این باره اخبار متواتر می باشد که قسمتی از آن ها در بخش اول همین کتاب و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام خصوصیتی هست که سبب شده به طور مخصوص به آن امر گردد و این از دو جهت است؛

اول - عقل: توضیح این که سرشت ها بر محبت کسی که به آن ها نیکی کند و هر که واسطه احسان به آن ها باشد، ساخته شده است، از همین روی در حدیث از تفسیر امام علیه السلام آمده که: خدای تعالی به موسی وحی فرمود که مرا نزد خلقم محبوب کن و خلقم را نزد من محبوب گردان. موسی گفت: ای پروردگارا! چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمت ها و بخشش های مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدارند.

و در حدیث دیگری که در «دار السلام» به نقل از «قصص الانبیاء» به سند خود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: خدای - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوب ساز. داوود گفت: پروردگارا! من تو را دوست می دارم، اما چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود:

نعمت‌هایم را نزد آنان یاد کن، که هرگاه آن‌ها را نزد ایشان یادآور شدی، مرا دوست خواهند داشت.

و در مجالس صدوق علیه السلام به سند خود، از ابن عباس آمده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند را دوست بدارید، به جهت آنچه از نعمت‌های خویش به شما می‌دهد و مرا به جهت دوستی خدای - عزوجل - دوست بدارید و اهل بیت را به خاطر دوستی من دوست بدارید^۱.

و چون از آنچه در بخش‌های این کتاب پیش‌تر آوردیم، پاره‌ای از احسان مولایمان حضرت حجّت علیه السلام را نسبت به ما و حقوقش را بر ما دانستی و این‌که تمام آنچه از نعمت‌های فراوان و عناوین بی‌پایان خداوند ما را فرا گرفته به برکت مولایمان علیه السلام و به واسطه او است، پس عقل حکم می‌کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبت او سرشته شده است.

دوم - نقل: سید محدث بحرانی رحمته الله در کتاب «غایة المرام» به نقل از نعمانی، به سند خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده که فرمود: خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد! چه کسی را در زمین بر امتت جانشین کرده‌ای؟ - و حال آن‌که او بهتر می‌دانست - گفتم: ای پروردگارا! برادرم را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! فرمود: ای محمد! من به زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی‌شوم تا این‌که تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمد هستی.

سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن علی بن ابی طالب علیه السلام را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم، که تو سید پیغمبرانی و علی سید اوصیا و برای او اسمی از اسم‌هایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم آن قدر مرا پرستش نماید تا این که به هلاکت رسد، سپس در حالی که منکر ولایتان باشد مرا ملاقات کند، او را به جهنم خواهم برد، سپس فرمود: ای محمد! آیا می‌خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت بپاخیز. چون پیش رفتم، ناگاه دیدم علی بن ابی طالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم علیه السلام - که همچون ستاره درخشانی در میان آنها بود. گفتم: ای پروردگارا اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌نماید و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. ای محمد! او را دوست بدار، که من او را و دوست دارنده او را دوست دارم.^۱

می‌گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که در محبت آن حضرت ویژگی‌ای هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با این که محبت همه امامان علیهم السلام واجب است و سر این مطلب چند چیز است، از جمله؛
۱- محبت و شناخت آن حضرت از محبت و معرفت امامان دیگر علیهم السلام جدا

نمی‌گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبت و معرفت داشته باشد، ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبت نداشته باشد). بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد، حقیقت ایمان در او کامل می‌گردد. و شاهد بر این است آنچه در مجلد نهم بحار به نقل از کتاب «الفضائل» آمده، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن نام‌های امامان علیهم السلام را یاد کرده، تا آن جا که فرمود: هر کس دوست می‌دارد خداوند را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید که ولایت حجت صاحب الزمان منتظر را دارا گردد، پس اینان چراغ‌هایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه‌های تقوا هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، من برای او ضمانت می‌کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد.^۱

۲- چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب به طور کامل انجام می‌گردد، چنان‌که در بخش چهارم گذشت. و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبت آن حضرت به طور خاص می‌باشد.

۳- آنچه در بعضی از روایات آمده، که آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنان‌که سید بحرانی در کتاب «غایة المرام» در باب بیست و سوم از نعمانی به سند خود، از

۱. بحار الانوار، ۲۹۶/۳۶ باب ۴۱ ح ۱۲۵.

امام صادق، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از بین روزها، جمعه و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر را برگزید و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد و از میان پیغمبران، رسولان را و از رسولان، مرا و علی را از من برگزید و از علی، حسن و حسین را اختیار فرمود و از حسین، اوصیا را برگزید، که از قرآن تاویل یاوه گویان و کجروی باطل جویان و توجیه جاهلان را دور می‌کنند و نهمین ایشان باطن ظاهر آنان است و او افضل آنها می‌باشد.^۱

و مؤید این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که: از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه. و اگر زمانش را درک می‌کردم در تمام عمر با او به خدمت می‌پرداختم.

و در حرف «ن» در حدیث عبّاد بن محمد مدائنی گذشت، که امام صادق علیه السلام فرمود: برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق آنها دعا کردم. و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد.

اگر بگویید: این منافات دارد با آنچه در مجلد نهم بحار از نعمانی مسنداً، از زید شحام روایت آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام یک افضل هستند حسن یا حسین؟ فرمود: همانا فضیلت اولینمان به فضیلت آخرینمان می‌رسد و فضل آخرینمان به فضل اولینمان می‌رسد و هر کدام فضلی دارد. عرض کردم: فدایت شوم! جوابم را مفضل تر

بیان فرمایید. به خدا سوگند! جز برای آموختن از شما نپرسیدم. فرمود: ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند و علم ما از خداوند می باشد و ما اُمّناى خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او و [پرده یا] پرده داران بین او و بین خلق او هستیم. ای زید! تو را بیفزایم؟! عرض کردم: آری. فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی نزد خدای - عزوجل - یکی هستیم. عرضه داشتم: مرا خبر ده از تعدادتان؟ فرمود: ما دوازده تن هستیم، این چنین پیرامون عرش پروردگارمان - عزوجل - در آغاز آفرینشمان بودیم. اوّل ما محمد، اوسط ما محمد و آخر ما محمد است^۱.

در جواب گویم: بین این حدیث و آنچه گذشت، منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می باشد و این که از یک نور آفریده شده اند و در علم و فضل یکسان هستند، چنان که اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است و این منافات ندارد با این که بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگی هایی افضل باشند، همچنان که روایاتی در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام از سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزش ها می باشد.

۱. بحار الانوار، ۳۶/۳۹۹ باب ۴۶ ح ۹.

چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

و این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوم بیان کردیم، به جهت دلالت عقل بر این که هر کس محبتش واجب و نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می‌کند بر آن محتوای فرموده خدای تعالی در حدیث موسی علیه السلام که: مرا در میان آفریدگانم محبوب ساز... و به طور صریح بر آن دلالت می‌کند، آنچه در «روضه کافی» به سند خود، از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه‌توزی آنان قرار ندهد. همانا به خدا سوگند! اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می‌کردند، به سبب آن عزیزتر می‌شدند و هیچ کس نمی‌توانست بر آنان وصله‌ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه‌ای را می‌شنود، پس ده کلمه از پیش خود بر آن می‌افزاید.^۱

و در مجالس صدوق علیه السلام به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که مودت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می‌شناسند، با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند، واگذارد.^۲

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

سخن در این باره در چند مبحث واقع می‌شود؛

۱. روضة الكافی، ۲۲۹ ح ۲۹۳. ۲. أمالی، ۶۱.

مبحث یکم - فضیلت انتظار و ثواب منتظر و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به این امر: در این باره همین بس، که حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده، بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان] - صلوات الله علیه - و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله؛

۱- در «کمال الدین» از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد، همچون کسی است که در خیمه قائم علیه السلام بوده باشد.^۱

۲- از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده که فرمود: چقدر خوب است صبر و انتظار فرج! آیا نشنیده‌ای فرموده خدای - عزوجل - را که: «وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»^۲؛ و چشم به راه باشید که من با شما چشم به راهم. «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»^۳؛ پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم. بنابراین بر شما باد صبر، به درستی که گشایش پس از ناامیدی می‌آید، البته آنان که پیش از شما بودند صبورتر از شما بودند.^۴

۳- در «بصائر الدرجات» به سند خود از حضرت امام ابو عبد الله صادق علیه السلام آورده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام به سوی صفین می‌رفت، تا این‌که از رود فرات عبور کرد و به نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب

۱. کمال الدین، ۲/۶۴۴ باب ۵۵ ح ۱. ۲. سوره هود، آیه ۹۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۱. ۴. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۵.

شد، مدتی در اندیشه فرو رفت، سپس وضو گرفت و اذان گفت و چون از اذان گفتن فراغت یافت، کوه شکافته شد و سر و صورتی سپید نمودار گردید و گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. خوش آمدی ای جانشین پیغمبران و پیشوای روسفیدان و عزیزترین چیزی [که به مردم] رسیده! و ای نایل آمده به ثواب صدیقین! و ای سید اوصیا! امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: بر تو نیز سلام باد، ای برادرم شمعون! جانشین عیسی بن مریم روح القدس، حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است، خدای بر تو رحمت آرد. من منتظر حضرت روح الله هستم که از آسمان فرود آید، پس هیچ کس را نمی شناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشته و فردا [ی قیامت] ثوابش فزون تر و مقامش برتر از تو باشد...^۱

می گویم: جهت شاهد آوردن این حدیث، آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و بامیمنت. و البته شباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند - عزوجل - پسندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴ - در کتاب «کمال الدین» از حضرت اسی عبد الله امام صادق، از پدرانش علیهم السلام آمده که فرمود: منتظر امر (حکومت) ما بدان آن است که در راه خدا به خون غلتیده باشد.^۲

۵ - نیز از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خوشا به حال شیعیان قائم ما که در

۲. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۶.

۱. بصائر الدرجات، ۲۸۰ ح ۱۶.

زمان غیبتش منتظر ظهور او باشند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خدا هستند نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند.^۱

۶- از حضرت سید العابدین علیه السلام است که فرمود: انتظار فرج از عظیم‌ترین فرج است.^۲

۷- از ابو خالد کابلی آمده که گفت: بر سرورم حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به او عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا خبر ده از کسانی که خدای - عزوجل - طاعت و دوستی آنان را فرض دانسته و پیروی از ایشان را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بندگان واجب کرده است. به من فرمود: ای کابلی! به درستی که اولی الامری که خدای - عزوجل - آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آنها واجب نموده؛ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب بوده‌اند آن‌گاه امر (امامت) به ما رسیده است، آن‌گاه ساکت شد. من گفتم: ای سرور من! برای ما روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: البته زمین را حجّتی برای خدای - عزوجل - بر بندگان خالی نمی‌ماند، پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: پسر من محمد است و اسم او در تورات باقر می‌باشد، علم را با مهارت می‌شکافد، او حجّت و امام بعد از من است و پس از محمد، پسرش جعفر می‌باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است. عرضه داشتم: ای سرور من! چگونه اسم او صادق شده و حال آن‌که

۱. کمال الدین، ۲/۳۵۷ باب ۳۳ ح ۵۴. ۲. کمال الدین، ۱/۳۲۰ باب ۳۱ ذیل ح ۲.

همه شما صادق (راستین) هستید؟ فرمود: پدرم از پدرش، مرا حدیث گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، او را صادق بنامید که پنجمین از فرزندانم، کسی که اسمش جعفر خواهد بود، با دروغ بستن بر خدای - عزوجل - جرأت کند و مدعی امامت گردد، پس او نزد خداوند، جعفر کذاب و افترا زننده بر خدای - عزوجل - است، و ادعا کننده منصبی که شایستگی آن را ندارد، مخالفت کننده با پدر و حسادت ورزنده بر برادرش خواهد بود، آن کسی است که می خواهد هنگام غیبت ولیّ خدای - عزوجل - پرده (غیبت) خداوندی را کنار زند. سپس حضرت علی بن الحسین علیه السلام به شدت گریست، آن گاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولیّ خداوند و آن که در حفظ الهی غایب است، برانگیخته و حرمت پدرش را هتک نموده باشد، به خاطر جهل و ندانستن ولادت او و از روی حرص بر کشتن او، اگر بر وی دست یابد، به جهت طمع کردن در میراثش تا آن را بدون این که حقی در آن داشته باشد، بگیرد. ابو خالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! آیا آن کار شدنی است؟! فرمود: آری. به پروردگارم سوگند! به درستی که این مطلب نزد ما نوشته شده است، در طوماری که محنت‌هایی که بعد از رسول خدا ﷺ بر ما وارد می شود، در آن ضبط گردیده است. ابو خالد گوید: عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! سپس چه خواهد شد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: سپس غایب ماندن ولیّ خدای - عزوجل - دوازدهمین جانشین رسول

خدا عز وجل و امامان پس از او طولانی خواهد گشت. ای ابو خالد! به درستی که اهل زمان غیبت او، که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردم همه زمانها بهترند، زیرا که خدای - تبارک و تعالی - آن چنان عقلها و فهمها و شناختی به آنها عنایت کرده که غیبت نزد آنان، همچون دیدن باشد و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است، که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد کرده‌اند، آنان به حق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای - عزوجل - در پنهان و آشکار می‌باشند.^۱

۸- در کتاب غیبت شیخ طوسی، به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان، به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: حضرت قائم علیه السلام را یاد کردیم و کسانی که از هم‌کیشانمان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام به ما فرمود: هرگاه قیام کند، نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و به او گفته می‌شود: ای فلان! همانا که صاحب تو ظهور کرد، پس اگر می‌خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان.^۲

۹- در «کمال الدین» به سند خود، از صفر بن ابی دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام می‌فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته‌اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته او گفته

پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می باشد. سپس ساکت شد، عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدت گریست، آن گاه فرمود: البته بعد از حسن، پدرش آن که قائم به حق و مورد انتظار است، می باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: زیرا که او پس از آن که یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند، قیام کند [و بپاخیزد]. گفتم: چرا منتظر نامیده شده؟ فرمود: چون که او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جا حدان یاد او را به استهزا گیرند و وقت گذاران در آن دروغگو شوند و عجله کنندگان در آن هلاکت گردند و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند.^۱

۱۰- از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر، امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و درباره فرج از آن جناب پرسیدم، به من نوشت: هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت، در انتظار فرج باشید.

۱۱- در اصول کافی از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم فرج کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابوبصیر! تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند. هر کس این امر را بشناسد، برای او به جهت انتظار کشیدنش فرج شده است.^۲

می گویم: ظاهراً چون مقصود از فرج، یاری کردن امام علیه السلام و جهاد در

۱. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۳. ۲. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

رکاب او است، امام صادق علیه السلام بیان فرمود که این مقصود برای شیعیان حاصل است، چون منتظر فرج هستند و توجه داد که لازم و شایسته است که غرض آن‌ها از انتظار این مقصود بزرگ باشد نه رسیدن به شهوت‌های نفسانی و لذت‌های جسمانی - چنان‌که شیوه بیشتر افراد چنین است - و مؤید این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲ - در بحار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید، به درستی که خوشایندترین اعمال نزد خداوند - عزوجل - انتظار فرج است.^۱

۱۳ - از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: عمل کننده به امر ما، فردا [ی قیامت] در حضیرة القدس [درجه عالی بهشت] با ما خواهد بود و منتظر امر [حکومت] ما، همچون غوطه‌ور شده به خورش در راه خدا می‌باشد.^۲

۱۴ - از فیض بن المختار، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه‌اش بوده باشد. سپس چند لحظه‌ای درنگ کرد، آن‌گاه فرمود: نه. بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند. سپس فرمود: نه. سوگند به خدا! همچون کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.^۳

۱۵ - از حضرت ابی عبد الله امام صادق، از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام -

۱. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۳ باب ۲۲ ح ۷. ۲. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۳ ح ۷.

۳. بحار الانوار، ۵۲/۱۲۶ ح ۱۸.

روایت است که فرمود: برترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از خداوند داشتن است.

۱۶- در کافی به سند صحیحی، از عبدالله بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبد الله به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه می داشت و من می شنیدم که می گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش، از پدرانش، که به یکی از امامان گفته بود: در منطقه ما جای رباط^۱ هست که آن را قزوین می نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمود: بر شما باد که این خانه (بیت الله الحرام) را حج کنید. سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد. باز حضرت علیه السلام فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید. آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانه خود باشد و بر خانواده اش از دسترنج خود خرج بنماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند، همچون کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شرکت کرده باشد و اگر در حالی که منتظر امر ما است بمیرد، همچون کسی خواهد بود که با قائم - صلوات الله علیه - در خیمه اش باشد این چنین - و دو انگشت سبّابه اش را کنار هم نشان داد - و نمی گویم این چنین - و انگشت وسط و سبّابه را نشان داد - زیرا که این بزرگ تر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام فرمود: راست گفته است.^۲

می گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه (= مرزبانی) حتی در

۱. رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است (مترجم).

۲. فروع کافی، ۲۲/۵ ح ۲.

زمان غیبت هم مستحب است، منافاتی ندارد؛ زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده، نایل شدن به ثواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام علیه السلام او را به حج و انتظار دلالت فرمود، که ثواب جهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد، اما با انجام مرابطه، ثواب حج را نخواهد یافت. و مؤید آنچه یاد کردیم این که امام علیه السلام به او فرمود: بر شما باد! این بیت که آن را حج کنید و نفرمود: مرابطه نکنید، یا جایز نیست، یا حلال نیست و مانند این ها و خدا دانا است.^۱

۱۷- در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن! بر خداوند شایسته است که اهل ضلال (گم شدگان) را به بهشت داخل کند و منظورش از این، مؤمنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است، بپاخیزند، پس آنان به امامت او اقرار می کنند و به دامان او چنگ می زنند و منتظر خروج او می مانند، آنان یقین دارند که هیچ تردیدی به خود راه ندهند، صبر کنندگان و تسلیم شدگان و فقط از شناختن امامشان و از شناختن شخص او گم شده اند. بر این دلالت می کند آن که خدای تعالی هرگاه چشمه خورشید را که نشانه برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، بر آنان فرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند، تا با آشکار شدن خورشید، وقت برای آنان معلوم گردد و یقین کنند که زوال انجام شده است.

۱. و احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازه امام علیه السلام جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم علیه السلام است (مؤلف).

و همین طور است کسی که منتظر خروج امام علیه السلام است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدودشان از او قبول می شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی باشند، پس او صبر کننده شکیباً گر است، غیبت امامش به [دین] او ضرری نمی رساند.^۱

۱۸- و در کتاب «کمال الدین» از محمد بن النعمان، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که: نزدیک ترین حالت بندگان به خدای - عزوجل - و خشنودترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجت خداوند را نیابند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند که جای او را ندانند و در عین حال می دانند که دلایل و نشانه های الهی از بین نرفته است، در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر فرج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش زمانی است که حجتش را از آنان پوشانیده باشد، که برایشان ظاهر نگردد و البته خداوند می داند که دوستانش به تردید نمی افتند و اگر چنین می دانست که آنان به تردید دچار می شوند، حجت خویش را یک چشم برهم زدن هم از آنان مخفی نمی کرد.^۲

۱۹- از امام صادق علیه السلام است درباره فرموده خدای - عزوجل -: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۳؛ الم [از رموز قرآن است]. این کتاب بدون تردید هدایتگر تقوای پیشگان است، آنان که به غیب ایمان

۱. کمال الدین، ۳۳۹/۲ باب ۳۳ ح ۱۷. ۲. کمال الدین، ۳۴۰/۲ باب ۳۳ ح ۲۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱ و ۲.

می آورند. فرمود: تقوای پیشگان، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب، همان حجت غایب است و گواه بر این، فرموده خدای - عزوجل - است که: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾؛^۱ و می گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد، پس بگو: به درستی که غیب مخصوص خدا است، شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم.

۲۰ - در اصول کافی به سند خود از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: زیان ندیده است کسی که در حال انتظار امر ما بمیرد، آن که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام با سپاهیان او نمرده است.^۲

۲۱ - در روایت عمّار سباطی که ان شاء الله تعالی خواهد آمد، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: همانا به خدا سوگند! ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد، مگر آن که نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و اخد برتر باشد، پس شما را مژده باد.^۳

۲۲ - در همان کتاب از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد و هر کس دوران قائم ما را دریابد، پس با او خروج نماید و دشمن ما را به قتل رساند، برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ما علیه السلام کشته شود، همچون پاداش بیست و پنج شهید را خواهد یافت.^۴

۱. سوره یونس، آیه ۲۰. ۲. اصول کافی، ۱/۳۷۲ ح ۶.

۳. اصول کافی، ۱/۳۳۴ ح ۲. ۴. اصول کافی، ۲/۲۲۲ ح ۴.

۲۳- در «مجمع البیان» از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابو جعفر باقر علیه السلام بودیم، فرمود: آن که از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم! در رکاب قائم آل محمد علیه السلام با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه والله! مثل کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم! همچون کسی است که در خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.^۱

۲۴- در «تفسیر البرهان»، از حسن بن ابی حمزه، از پدرش ابو حمزه [ثمالی] است که گفت: به حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سنم بالا رفته و استخوانم سست گشته و مرگم نزدیک شده و می ترسم پیش از آن که این امر [حکومت شما] را دریابم، مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابو حمزه! هر که به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند! زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله [کشته گردد].^۲

۲۵- در کتاب «کمال الدین»، از مفضل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس در حالی که منتظر این امر باشد بمیرد، همچون کسی خواهد بود که از خواص حضرت قائم علیه السلام بوده باشد، نه! بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر زده است.^۳

۲. البرهان، ۲۹۳/۴.

۱. مجمع البیان، ۲۳۸/۹.

۳. کمال الدین، ۳۳۸/۲ ح ۱۱.

۲۶- در «تفسیر البرهان» به سند خود، از مسعدة آمده که گفت: خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده‌ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام صادق علیه السلام جواب سلامش را داد. پیرمرد عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دستت را به من بده که آن را ببوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، یابن رسول الله! صد سال است که به پای قائم شما مانده‌ام، می‌گویم این ماه است، این سال است، هم اکنون سنم بالا رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده و به آنچه که برای شما آرزو می‌کنم نرسیده‌ام، شما را می‌بینم کشته شده و آواره‌اید و دشمنانتان را می‌بینم که با بال‌ها پرواز می‌کنند، چگونه گریه نکنم؟!

دیدگان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام در اشک نشست، آن‌گاه فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا این که قائم ما را ببینی، در مرتبه‌ای عالی خواهی بود و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با سپرده‌گرانبهای محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد و ما سپرده‌گرانبهای او هستیم، که همانا آن حضرت فرمود: من در میان شما دو گوهر گرانبها را بر جای می‌گذارم، پس به آن دو، دست بیازید که هیچ‌گاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از این که این خبر را شنیدم، دیگر آسوده‌خاطر شدم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم ما علیه السلام از صلبِ حسن عسکری

بیرون می آید و حسن از علی متولد می شود و علی از محمد و محمد از علی و علی از موسی پسر و این پسر از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم، همگی مان معصوم و پاکیزه می باشیم...^۱

۲۷ - در «روضه کافی» به سند خود، از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحابمان، از حکم بن عتیبه که گفت: هنگامی که در محضر امام ابو جعفر باقر علیه السلام بودم، خانه پر از جمعیت بود، پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می زد، تا این که بر درِ اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! آن گاه ساکت شد. حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند! سپس پیرمرد رو به سوی اهل مجلس کرد و گفت: السلام علیکم! که همه حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند. آن گاه رو به سوی حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! مرا نزدیک خود جای ده که به خدا سوگند! من شما را دوست می دارم و دوستداران شما را دوست می دارم. به خدا سوگند! دوستی شما و هواداران شما به خاطر طمع دنیوی نیست و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم. و به خدا سوگند! که دشمنی ام با او و بیزاری ام از او، به خاطر کینه ای میان من و او نمی باشد. به خدا! من حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می دارم و منتظر امر شما می ام، پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند! غایت مرا

۱. بحار الانوار، ۳۶ / ۴۰۸ ح ۱۷. از کفایة الاثر / ۳۵.

چگونه می بینی؟ حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: به سوی من، به سوی من آی! تا این که او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد! بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت. پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوی و قلبت سرد و دلت خنک و خرّم و دیده ات روشن می گردد و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همین که جانت به این جا برسد - و به حلقش اشاره کرد - و اگر زنده بمانی خواهی دید، آنچه را که دیده ات به آن روشن شود و همراه ما در رکن اعلی خواهی بود. پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی، ای ابو جعفر! حضرت باقر علیه السلام دوباره سخنش را تکرار کرد، پیرمرد گفت: الله اکبر، ای ابو جعفر! اگر من بمیرم بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک و خرّم می گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می گیرم، همین که جانم به این جا رسد و اگر زنده بمانم، آنچه را که چشمم به آن روشن شود خواهم دید و با شما در رکن اعلی خواهم بود! سپس پیرمرد به شدت گریست، های های های، تا این که صورتش به زمین چسبید و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند. و حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام اشک ها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می کرد. آن گاه پیرمرد سر برداشت و به امام باقر علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! دستت را به من

بده، خداوند مرا قربان تو سازد! آن حضرت علیه السلام دست خود را به او داد، پس دست حضرت را بوسید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشید، سپس جامه از شکم و سینه‌اش برگرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد. پس از آن برخاست و گفت: السلام علیکم! حضرت امام باقر علیه السلام در پی او می‌نگریست و پیرمرد می‌رفت، آن‌گاه روی به جانب حاضرین کرد و فرمود: هر کس دوست می‌دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص نظر کند. حکم بن عتیبه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم.^۱

مبحث دوم - در وجوب انتظار حضرت قائم علیه السلام بر همه افراد: و بر این مطلب دلالت می‌کند - اضافه بر بعضی از آنچه گذشت - روایتی که ثقة الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود، از اسماعیل جعفی آورده که گفت: مردی بر حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام وارد شد و صفحه‌ای در دست داشت، حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: این نوشته مناظره کننده‌ای است^۲ که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد! همین را خواسته‌ام. حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد بنده و رسول او است و این که اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده و ولایت ما خاندان

۱. روضة الکافی، ۷۶ ح ۳۰.

۲. احتمال دارد که کلمه (مخاصم) که در این حدیث آمده نام شخصی باشد که از مطلب مزبور پرسش کرده بود. (مترجم)

و بیزاری از دشمنان و تسلیم به امر ما و پرهیزکاری و فروتنی و انتظار قائم ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد.^۱

و در همان کتاب ابوالجارود آمده که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا! آیا مودت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می دانید؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: من از شما مطلبی را می پرسم و می خواهم به من پاسخ دهید، زیرا که چشم من نابینا است و کم تر راه می روم و نمی توانم هر وقت بخواهم به دیدار شما بیایم. فرمود: خواسته ات را بازگویی. عرض کردم: دینی که تو و خاندانت خدای - عزوجل - را با آن دینداری می کنید برایم بیان فرمای، تا خدای - عزوجل - را با آن دینداری نمایم. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی، ولی سؤال مهمی آوردی. به خدای سوگند! دینی را که من و پدرانم خدای - عزوجل - را با آن دینداری می کنیم برایت می گویم؛ گواهی دادن به این که هیچ معبود حقی جز خداوند نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و اقرار کردن به آنچه از نزد خداوند آورده و ولایت ولی ما و بیزاری از دشمنان و تسلیم بودن به امر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام] می باشد.^۲

و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آورده که روزی آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به آنچه

۲. اصول کافی، ۲/۲۱ ح ۱۰.

۱. اصول کافی، ۲/۲۲ ح ۱۳.

خدای - عزوجل - هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی پذیرد؟ گفتند: چرا، فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسته پرستشی جز خداوند نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است، و اقرار کردن به آنچه به آن امر فرموده، و ولایت ما، و بیزاری از دشمنانمان - یعنی خصوص امامان - و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشش، و اطمینان، و انتظار قائم علیه السلام. سپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار] می آورد، آن گاه فرمود: هر کس دوست می دارد از جمله اصحاب قائم علیه السلام باشد باید انتظار بکشد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نماید در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش] قائم علیه السلام قیام کرد، برای او پاداشی خواهد بود همانند پاداش کسی که امام قائم علیه السلام را درک کرده، پس جدیت کنید و در انتظار بمانید گوارای تان بادای گروه مشمول رحمت الهی^۱.

می گویم: عبارت (یعنی خصص ص امامان) احتمال دارد که از فرمایش امام علیه السلام باشد، و احتمال می رود که گفته ابوبصیر باشد. و چون منظور از ولایت آن است که امام علیه السلام را در تمام امور سرپرست خود قرار داده و پیروی از او را در همه موارد واجب بداند، حضرت بیان فرمود: کسی ولایتش واجب است که خداوند - عزوجل - او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسی که متسبب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام علیه السلام باشد خواه از ذریه پیغمبر باشد، یا غیر آن ها.

و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می‌کند، روایتی است که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از عبد العظیم حسنی آورده که گفت: بر سرورم حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم که درباره قائم علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم علیه السلام از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او سومین [امام] از فرزندان من است.^۱

و در همان کتاب به دو سند صحیح، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک‌ترین حالات بندگان نزد خدای - عزوجل - و خشنودترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خدای را نیابند و برای آن‌ها آشکار نشود و از دیدگان آن‌ها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند و در عین حال بدانند که حجّت‌ها و بینات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجّت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البته خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی‌شوند و اگر می‌دانست که آن‌ها در شک می‌افتند، یک چشم برهم زدن حجّت خود را از آنان نهان نمی‌ساخت و این جز زیر سر اشرار مردم نخواهد بود.^۲

۱. کمال الدین، ۳۷۷/۲ باب ۳۶ ح ۱. ۲. کمال الدین، ۳۳۹/۲ باب ۳۳ ح ۱۶.

مبحث سوم - معنی انتظاری که در این اخبار به آن امر گردیده است: انتظار حالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می کشیم، از آن بر می آید و ضد آن یأس و ناامیدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و مهیا شدن قوی تر خواهد بود، نمی بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش به سر می بری، هرچه هنگام آمدنش نزدیک تر شود، مهیا شدنت فزونی می یابد، بلکه احیاناً خوابت به بیداری مبدل می گردد، چون انتظارت شدید است. و همان طور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبت نسبت به کسی که در انتظارش هستی، نیز مراتب متفاوتی دارد، پس هر چه محبت شدیدتر و دوستی بیشتر باشد، مهیا شدن برای محبوب زیادتر می شود و فراقش دردناک تر می گردد، به گونه ای که منتظر، از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست، غافل می ماند و دردهای بزرگ و محنت های شدید را احساس نمی کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمدن مولایش می باشد، هر قدر که انتظارش شدیدتر است، تلاشش در آمادگی برای آن به وسیله پرهیز از گناه و کوشش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صفات نکوهیده و به دست آوردن خوی های پسندیده بیشتر می گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهده جمال انورش در زمان غیبتش رستگار شود، همچنان که برای عده بسیاری از نیکان اتفاق افتاده است. لذا امامان معصوم علیهم السلام - در روایاتی که خواندی و غیر آن ها - به پاکیزگی صفات و مقید بودن به انجام طاعات امر

فرموده‌اند. بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر این که رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران، به پرهیز و پروا از گناه و آراستگی به خوی‌های پسندیده بستگی دارد، چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آن کس که خواسته باشد از یاران قائم علیه السلام شود، باید که منتظر باشد و باید در حال انتظار به پرهیزکاری و خوی‌های پسندیده عمل نماید، که هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد....

و بی تردید هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، صاحب آن، مقام و ثواب بیشتری نزد خدای - عزوجل - خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولا یمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد.

مبحث چهارم - آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟ شرح این مطلب به بیان دو مقدمه بستگی دارد؛

مقدمه اول: در بیان آنچه نیت در آن شرط است، در اینجا می‌گوییم: اوامری که از سوی خداوند صادر می‌شود بر سه گونه است:

یکم: آنچه می‌دانیم که مصلحت در انجام دادنش به صورت تعبد است، مانند نماز.

دوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر نیست، بلکه مقصود انجام یافتن آن است به هر نحوی که باشد، چنان که فرموده: جامه‌ات را از ادرارهای آنچه گوشتش حلال نیست بشوی. که می‌دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیت و قصد شوینده.

سوم: آنچه می‌دانیم مصلحت در آن به صورت تعبد منحصر باشد، مانند دیدار مؤمن و مانند آن.

و تردیدی نیست که در گونه اول نیت شرط است، که اگر در آن (نیت) خللی وارد آورد، تکلیف از گردنش ساقط نمی‌گردد، همچنان که بدون تردید نیت در گونه دوم شرط نیست. و اما در گونه سوم؛ هرگاه شخص آن را به قصد تعبد به جای آورد، استحقاق ثواب دارد و اگر آن را بدون قصد عبادت به جای آورد، استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست. و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آن‌ها را به قصد طاعت به جای آورد، آن است که در اینجا امر به طور مستقیم به آن‌ها تعلق یافته، در صورتی که در آن کارهای مباح، امر به طور مستقیم متوجه آن‌ها نیست، چون فرض این است که آن‌ها مباح هستند، بلکه بدین جهت امر به آن‌ها تعلق می‌گیرد که واسطه رسیدن به امر راجحی در شرع می‌باشند.

مقدمه دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است، می‌گوییم: منظور از آن آوردن مأمور به (چیزی که به آن امر شده) به قصد اطاعت خداوند - جل شانه - و به کار بستن فرمان او می‌باشد، خواه انگیزه او از اطاعت این باشد که خداوند را شایسته اطاعت می‌داند، یا انگیزه اش محبت خداوند یا سپاسگزاری نسبت به او، یا تقرب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است، هر

یک برتر از دیگری و هر کسی بر روش خود عمل می‌کند.^۱ و دلایل شرط بودن نیت به گونه یاد شده نسبت به عبادات، در کتب فقه ذکر گردیده از اجماع و آیات، مانند فرموده خدای تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»^۲؛ پس خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش نمایید.

و احادیث از جمله؛ حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ عملی جز با نیت درست نیست.^۳ و از جمله؛ در وسائل به سند خود، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله - ضمن حدیثی آورده که فرمود: همانا اعمال بسته به نیت‌ها است و برای هر کس آنچه را نیت کرده خواهد بود، پس هر آن‌که به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه‌ای شرکت کند، البته پاداشش بر خدای - عزوجل - خواهد بود و هر کس به خاطر دنیا یا به نیت به دست آوردن غنیمتی به غزوه رود، جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد.^۴ و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که: خدای - عزوجل - فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک سازد، آن را نخواهم پذیرفت، مگر آنچه را که برای من خالص باشد.^۵

و احادیث دیگری که در کتاب‌های علمای ما - که خداوند بر آنان رحمت

۱. سوره اسراء، آیه ۸۴

۲. سوره زمر، آیه ۲.

۳. اصول کافی، ۲/۸۴ باب نیت ح ۱.

۴. وسائل الشیعه، ۱/۳۴ باب ۵ ح ۱۰.

۵. وسائل الشیعه، ۱/۴۴ باب ۸ ح ۹.

آرد - تدوین گردیده است. چون این را دانستی، پس بدان که آنچه به نظر نزدیک‌تر است، این که انتظاری که در اخبار به آن امر شده از گونه سوم می‌باشد، بنابراین چند صورت در آن تصوّر می‌شود؛

اول: این که منظور شخص منتظر، اطاعت امر خداوند باشد، خواه انگیزه او بر اطاعت، امید ثوابی باشد که در روایات به آن وعده شده، یا انگیزه دیگری داشته باشد.

دوم: این که انگیزه‌اش بر انتظار، اطاعت امر و نایل شدن به پاداش دنیوی یا اخروی باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصد اطاعت باشد. (یعنی مقصود اصلی او از انتظار اطاعت امر باشد و به پیوست آن، پاداش را قصد نماید). و این دو قسم موجب نایل شدن به تمام پاداش‌ها و ثواب‌هایی است که در روایات وارد گردیده و شایسته است که مؤمن قسم اول را انتخاب کند، بلکه عالی‌ترین گونه‌هایش را - که به آن‌ها اشاره نمودیم - برگزیند.

سوم: این که انتظار به منظور رستگاری به ثواب‌ها و مواهب اخروی یا دنیوی باشد، به جهت آگاهی‌اش به جمع شدن لوازم زندگی و طول عمر و فراخی روزی و فراوانی نعمت‌ها و زایل شدن هم و غم و درد و رنج در زمان ظهور مولا یمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - به طوری که از انتظارش جز این نخواهد و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلی‌اش از انتظار، پاداش باشد و به پیوست آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند).

و ظاهر آن است که در این دو قسم استحقاق ثواب‌هایی که در روایات وعده شده‌اند را ندارد، زیرا که استحقاق پاداش عبادت، به قصد اطاعت بستگی دارد. چنان‌که دیدید در صریح روایت آمده است. و فرض این است که مأمور به را به قصد تعبّد به جای نیاورد، پس انتظارش عبادت نیست. و همان‌طور که مستحقّ ثواب نیست، هم‌چنین استحقاق عقاب نیز ندارد، زیرا که چنین نمی‌دانیم که مصلحت انتظار فقط در صورت انجام دادن آن به قصد قربت باشد، بلکه ظاهر از مطالعه اخباری که در این باره رسیده، این است که به منظور جلوگیری از یأس و ناامیدی مؤمن از ظهور امام علیه السلام است، لذا امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی که در مبحث اول آوردیم، فرمود: منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید... که ظاهر فرموده حضرت: «مأیوس نشوید»، بیان نخستین درجات انتظار می‌باشد. و نیز اشاره به همین است فرموده مولایمان حضرت صادق علیه السلام در روایت ابوبصیر که سابقاً گذشت این‌که: ای ابوبصیر! آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می‌خواهند... و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی: آیا همچون تویی سزاوار است که خواهسته‌اش از انتظار فرج، رسیدن به لذت‌های دنیوی باشد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شدیم، دلالت دارد که اگر هدفش در رسیدن به پاداش محدود باشد، مستحقّ عقوبت نیست. و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است، مانند: دیدار مؤمن، عیادت بیمار، تشییع جنازه، برآوردن حوایج برادران دینی و غیر این‌ها که هیچ‌کس نگفته اگر مؤمن، حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده

سازد و به این کارش قصد تعبد نکند، مستحق عقوبت می شود، البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعبد بستگی دارد، چنان که توجه دادیم. اگر بگویید: می توان قایل شد که قصد تقرب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام می باشد، نظر به حدیثی که در کتاب «تحف العقول» از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: مردم درباره ما بر سه گروه شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، که گفتند و سخنان ما را حفظ کردند و از کردار ما کوتاهی نمودند، که این ها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت....

می گویم: این صفت منافقان است که محبت خاندان عصمت را به زبان اظهار کنند و دل هایشان منکر آن است. و این مطلب از فرموده امام صادق علیه السلام: «که گفتند...» ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است - والله العالم - که: این منافقان محبت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت بپاخواست، به هدف های دنیوی خویش نایل گردند و حال آن که فعل آنها مخالف قولشان می باشد و این دلیل نفاق آنهاست و عاقبت کارشان جهنم است، و این افراد همان هایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - دستور می دهد گردنشان را بزنند، در حالی که کنارش ایستاده باشند و خدا دانا است.

مبحث پنجم - در بیان حکم ضد انتظار یعنی ناامیدی: در این باره می گویم که ناامیدی بر چند گونه تصور می شود؛

گونه اول: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام به طور کلی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم علیه السلام از ضروریات مذهب امامیه است، بلکه احتمال می رود که از ضروریات دین اسلام باشد، چون که احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدّ تواتر، از طرق خاصّه و عامّه رسیده، بلکه علمای عامّه نیز به این امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و این که حالا وجود دارد یا نه، در مقابل آنهایی که قایل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولد خواهد شد. بنابراین انکار آن به طور کلی تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم این که مجلسی رحمته الله علیه از ابن ابی الحدید - که از بزرگان علمای عامّه است - حکایت کرده که گفته: البته که فرقه های مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت، مگر پس از [آمدن] مهدی علیه السلام.^۱

گونه دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدّت معینی، برحسب پندارها و حدس ها، به این که مثلاً گفته شود: حضرت قائم - صلوات الله علیه - تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد و لازمه این پندار آن است که در آن مدّت منتظر نباشد، و حال آن که از بررسی احادیثی که امر می کند در هر صبح و شام منتظر باشیم، ظاهر می شود که این گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که ظاهر امر وجوب است و ترک واجب قطعاً حرام است.

و اما احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، قسمتی از آن‌ها گذشت و از آن جمله است: روایت حماد بن عثمان که در «اقبال» از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و امر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش، که خداوند هر روز در کاری است، هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت، که در بخش ششم همین کتاب گذشت.^۱

و نیز در بحار حدیثی از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک‌ترین حالت بندگان نسبت به خدای - عزوجل - و رضایت‌مندترین هنگام از آن‌ها زمانی است که حجّت الهی را نیابند و برای آن‌ها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالی که در آن وضع می‌دانند که حجّت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشید...^۲

و از جمله: همچنین در بحار از قمی، ضمن حدیثی از پدرش، از محمد بن الفضیل، از پدرش، از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده، تا آن‌جا که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم! پس کی این کار می‌شود؟ فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم، پس همچنان که گفتیم شد، بگویید: خدا و رسول او راست گفته‌اند. و هرگاه برخلاف آن واقع شد [نیز] بگویید: خدا و رسولش راست گفتند، دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر

باشید. عرض کردم: فدایت گردم! احتیاج و فقر را دانستیم، اما انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: این که کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می آید، پس به غیر از آنچه پیش تر با او برخورد می کرد، با او دیدار می نماید و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می گفت از وی می شنود.^۱

می گویم: مقصود از انتظار فرج در هر صبح و شام، آن است که هر وقتی که ممکن است آن فرج موعود در آن واقع شود، می بایست انتظارش را کشید و بدون تردید وقوع این امر در تمام ماه ها و سال ها امکان دارد، به مقتضای امر خداوند تدبیر کننده دانا، پس بر همه افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند.

و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می کند، که در همان عنوان، آن ها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معینی از سال ها و ماه ها خود وقت گذاری، به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نص اخبار رسیده از امامان علیهم السلام حرام می باشد و شاهد و مؤید این مطلب است گونه هایی از اخبار که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده است.

از جمله: روایاتی است که دلالت می کند بر این که وقت ظهور آن حضرت علیه السلام از امور بدائیه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنان که مولایمان حضرت صادق علیه السلام در

۱. بحارالانوار، ۱۸۵/۵۲ باب علامات الظهور، ح ۹.

روایت حماد بن عثمان - که پیش تر گذشت - به این معنی اشاره فرموده و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت، پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آنها، مهیا کردن اسلحه و مرابطه دائم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدت معین بیهوده است و مانند اینها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده است. و از جمله: آنچه در «اصول کافی» به سند خود، ضمن حدیثی آورده که: یقظین به پسرش علی بن یقظین گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده بود واقع گردید و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده، هر دو از یک منبع به شما گفته شد و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم. و اگر به ما می گفتند: این امر تا دو بیست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دلها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی می گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دلها با هم آفت گیرند و گشایش نزدیک گردد.^۱

و در بحار به نقل از دو کتاب «غیبت نعمانی» و «غیبت طوسی» مثل این حدیث را روایت آورده است.^۲ و در کتاب «علل الشرایع» به سند خود، به طور مرفوع از علی بن یقظین روایت کرده که گفت: به حضرت ابوالحسن

۲. بحار الانوار، ۱۱۱/۵۲ باب ۲۱ ذیل ح ۱۸.

۱. اصول کافی، ۳۶۹/۱ ذیل ح ۶.

موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیش‌گویی‌ها) درباره شما روایت شده، آن طور که روایت آمده واقع نمی‌گردد و آنچه در مورد دشمنانتان روایت گردیده، درست می‌آید؟ فرمود: آنچه درباره دشمنانمان صادر گشت از حق بود، پس همان‌طور که گفته شده بود، پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید و تعلل کردید، پس برای شما این چنین بیان شد.

و از جمله: در «غیبت نعمانی» روایت مسندی از ابوالمرهف آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شدند. راوی گوید: عرضه داشتم: محاضیر چیست؟ فرمود: عجله‌کنندگان و نزدیک شمارندگان نجات یافتند...^۱

و نیز در همان کتاب به طور مسند، از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هَلَكَ أَصْحَابُ الْمُحَاضِرِ وَ نَجَى الْمُقَرَّبُونَ»؛ شتابزدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند...^۲ چون ظاهر آن است که مقرَّبون به کسر راء باشد، یعنی مؤمنانی که منتظرند و ظهور آن حضرت علیه السلام را نزدیک می‌دانند و همواره انتظارش را می‌کشند. و مؤید این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده، که از امام صادق علیه السلام روایت شده: آنان [مخالفان] آن را بعید می‌پندارند و ما فرج و ظهور را نزدیک می‌دانیم...^۳

و از جمله این‌که: یکی از حکمت‌های مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت، این است که مؤمنین در تمامی اوقات و همه سال‌ها در انتظار آن به

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۳.

۲. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ۱۱۲/۱۰۲.

سر برند، چنان که در حدیث ابن یقظین به این معنی اشاره شده است، در آن دقت کن.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند - جل جلاله - اختصاص دارد، چنان که گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت علیه السلام به طور ناگهانی انجام می شود، مانند فرموده آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده است: به درستی که امر ما ناگهانی پیش می آید، هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد...^۱ و روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود. و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد. و روایت نبوی دیگر که در حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب «کمال الدین» آمده که به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد: یا رسول الله! قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مثل او همچون ساعت [قیامت] است که آن را در وقت خود کسی جز او [خدای - عزوجل -] ظاهر و روشن نکند، [شان آن] در آسمان ها و زمین سنگین است، شما را نیاید جز ناگهانی.^۲ و در اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه پیشوای

۱. احتجاج، طبرسی، ۲/۳۲۴.

۲. کمال الدین، ۲/۳۷۳.

شما [دانش شما] از شما برداشته شد، پس از زیر پای خود منتظر فرج باشید.^۱ می‌گوییم: ظاهراً فرموده آن حضرت علیه السلام: از زیر پای خود منتظر فرج باشید. کنایه از ظهور امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - به طور ناگهانی است، بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می‌رود با پیروزی ظهور کند، انتظارش را کشید.

اگر بگویید: این که ظهور آن حضرت علیه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر این که: علامت‌های حتمی خواهد داشت که برای همه مردم معلوم خواهد شد - مانند سفیانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیه - منافات دارد؟

می‌گوییم:

اولاً؛ انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه‌هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه‌ها خواهی بود، چون آن علامت‌ها نشانه ظهور حضرت قائم علیه السلام می‌باشند. خلاصه این که انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده؛ انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامت‌ها و آثار دارد و این بر اهل بصیرت روشن است و برای توضیح بیشتر مثالی می‌آوریم: اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل

۱. اصول کافی، ۱/۳۴۱ در باب غیبت ح ۲۴.

پذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیه مناسب، منتظر آمدنش نخواهی بود؟! به طوری که هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت، موجبات احترام را فراهم آورده باشی و در شمار خطا کاران قرار نگیری؟! با این که قطعاً می دانی که آمدن او نشانه های خبر دهنده و علامت های آشکار کننده ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه، از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همه لوازمی که پیش از آن حاصل خواهد گشت.

ثانیاً؛ ظاهر اخبار متعددی که از امامان علیهم السلام روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می شوند، پس واجب است مؤمن منتظر در طول سال آماده ظهور مولایش باشد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابد، بلکه از چند روایت ظاهر می شود که آن علامت ها نزدیک به هم واقع می شوند.

در مورد سفیانی؛ در بحار از حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم علیه السلام فرمود: پیش از خروج او علیه السلام، خروج مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره خواهد بود، که پناه گاهش تکریت و کشته شدنش در مسجد دمشق واقع می گردد، سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند پیش می آید، آن گاه سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می کند و او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است و چون سفیانی آشکار شود، مهدی علیه السلام مخفی می گردد، سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود.^۱

می‌گوییم: از این حدیث استفاده می‌شود که ظهور حضرت قائم علیه السلام مقارن خروج سفیانی، یا نزدیک به آن خواهد شد و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده، که مدّت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود و آنچه وارد شده که خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم علیه السلام در این روایت، خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت الله الحرام و ظهور شریفش برای خاصّ و عامّ می‌باشد، که روایاتی دلالت دارد بر این که آن حضرت علیه السلام ظهورهای متعددی پیش از این ظهور تامّ خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنان که پیش‌تر نیز به این مطلب اشارت رفت. و اما در مورد کشته شدن نفس زکیّه؛ در کتاب «کمال الدین» از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بین [خروج] قائم آل محمد علیه السلام و کشته شدن نفس زکیّه، جز پانزده شب نخواهد بود.^۱

گونه سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان فرج و ظهور آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - می‌باشد، یعنی این که احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنان که حال بعضی از اهل زمان ما است، آنان که عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می‌کنند و ظاهر از دلایل، حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می‌باشد، به همان دلیل‌هایی که در گونه دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان علیهم السلام چنین استفاده می‌شود که بدین جهت وقت

ظهور بر مؤمنین مخفی مانده، تا در تمامی زمان‌ها و سال‌ها منتظرش باشند، هر چند که حکمت‌های دیگری نیز برای آن هست و خداوند حقایق امور را می‌داند.

ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار

و این از نشانه‌های دوستان و موالیان آن جناب است و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن حضرت، این معنی آمده است و چه خوب سروده‌اند:

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقٌ وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقٌ
الشَّوْقُ يُحْرِقُنِي وَالْدَّمْعُ يُغْرِقُنِي فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقاً وَهُوَ مُحْتَرِقٌ

ز آتش دل‌سوزم و در سیل اشکم غوطه‌ور

کس غریق‌ی همچو من دیده در آتش شعله‌ور؟

شوق روی‌انورت آرد شگفتی‌ها به بار

از ظهور طلعتت گردد زمستان‌ها بهار

و بر این مطلب دلالت دارد آن‌که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار اشتیاق

به دیدارش را داشت، چنان‌که در حدیث روایت شده از آن حضرت علیه السلام در

وصف حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشريف - در حرف «ع» گذشت که پس از

آن‌که قسمتی از صفات و نشانه‌های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او

و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه‌اش اشاره نمود

و شوق به دیدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضرت علیه السلام [جلد اول کتاب] گذشت. و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب «مزار کبیر»، به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت: به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان بیان کردم، به من فرمود: با وجود اشتیاق، مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید و دیدن رویش را به آسانی و عافیت به تو روزی کند، ای ابو عبد الله! التماس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی، که این از عزائم الهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او توجه کن...^۱

می‌گویم: نیک بودن اشتیاق به آن حضرت علیه السلام امر واضح و روشنی است، که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا که این از لوازم محبت است که از دوستان جدا نمی‌گردد و عبارت: خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید. اشاره به ثواب ارزنده‌ای است که بر آن مترتب می‌شود، چنانکه فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث آینده بر آن دلالت دارد با احترام و تجلیلی که در آن هست. و این که فرمود: ای ابو عبد الله! التماس مکن که او را ببینی. منظور دیدن آن حضرت به گونه‌ای است که گذشته علیه السلام است، یعنی هر وقت که خواسته باشی این امر برایت فراهم باشد. و اما این که درخواست دیدن آن حضرت به طور

مطلق چیزی نیست که منع شده باشد، بلکه از وظایف متدینین است و رسیدنشان به این سعادت بسیار اتفاق افتاده است. و شاهد بر آنچه گفتیم این که گفته: زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزائم الهی است... چون اگر دیدن آن جناب و همنشین شدن با حضرتش هر چند در بعضی از اوقات، از عزائم الهی و خواسته حتمی خداوند در مورد صاحب الزمان علیه السلام بود، برای هیچ کس از مؤمنین این امر اتفاق نمی افتاد و این برخلاف چیزی است که مشاهده می شود، زیرا که روایات و حکایات در مورد مؤمنان رستگار به دیدار آن بزرگوار علیه السلام، سبب باور اهل یقین می باشد. و بالاخره پوشیده نماند که جمله «به او اشتیاق داری...» جمله خبریه است که در مقام انشاء واقع شده، که در حقیقت این امر به شوق دیدار آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - می باشد و بر فضیلت اشتیاق اهل اخلاص به آن حضرت دلالت می کند، آنچه در بحار از «اختصاص» به سند خود، از محمد بن مسلم روایت آمده که گفت: به سوی مدینه رهسپار شدم در حالی که دردمند و بیمار بودم، به امام باقر علیه السلام عرض شد که محمد بن مسلم بیمار است، پس آن حضرت توسط غلامی، نوشیدنی ای که با دستمالی پوشانیده شده بود، برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دستم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت علیه السلام به من امر فرمود که بر جای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم، ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه ای خوش طعم و سرد بود و چون آن را آشامیدم، غلام به من

گفت: مولایم به تو می فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آن که پیش از آن نمی توانستم برپای بایستم، که وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت، گویی که از بند رهایی یافته باشم، نشاط گرفتم. پس به در منزل آن جناب رفتم و اجازه ورود خواستم، بر من بانگ زد که: بدنت سالم گشت، داخل شو. آن گاه در حالی که گریه می کردم، داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم و بر دست و سرش بوسه زدم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای محمد! چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم! بر غربتم و دوری راه و کمی توان بر ماندن نزد شما و دیدن رویتان. فرمود: اما کمی توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را این چنین قرار داده و بلا را به آنان نزدیک ساخته. و اما آنچه از غربت یادآور شدی، پس تأسی جسته ای به حضرت ابی عبد الله علیه السلام که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و اما دوری راه که یاد کردی، البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگون سار است، تا از این خانه دنیا به رحمت خداوند بیرون رود. و اما آنچه متذکر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و این که نمی توان این کار را انجام دهی، پس خداوند می داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است.^۱

می گویم: در مزار این حدیث را از «کامل الزیارة» روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین علیه السلام است.^۲

۱. بحار الانوار، ۱۲۰/۱۰۱ باب ۱۶ ح ۹. ۲. کامل الزیارة، ۲۷۵.

هفتم: ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

و یاد نمودن فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام. دلیل بر استحباب این کار، تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب یادآوری فضایل ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است، از جمله: در اصول کافی از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا وظیفه جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می کنند بر یک و دو و سه نفری، در حالی که آنان درباره فضیلت آل محمد علیهم السلام به گفتگو نشسته اند، پس فرشته ای به فرشتگان دیگر می گوید: آیا نمی بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنانشان فضائل آل محمد علیهم السلام را بیان می کنند! آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است.^۱ ۲

و در همان کتاب به سند خود، از میسر، از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام آورده که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا با هم خلوت می کنید [و دور از چشم دشمنان می نشینید] و برای هم حدیث می گوید و آنچه معتقد هستید، برای هم بازگو می نمایید؟ عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! ما با هم در خلوت می نشینیم و برای هم حدیث می گوئیم و آنچه معتقدیم، برای هم باز می گوئیم. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! که من دوست داشتم در بعضی

۲. روضه کافی، ۳۳۴ ح ۵۲۱.

۱. سوره جمعه، آیه ۴.

از آن جاها با شما می بودم، به خدا سوگند! که من بوی شما و جان های شما را دوست می دارم و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از گناه و جدیت در امر دین [ما را] یاری کنید.^۱

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از این که برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می نمایند که به یاد خدا باشند، آن گاه فضایل ما را یادآوری کنند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی ماند، تا جایی که روح پلیدش به التماس می افتد از فرط آن که درد می کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می شوند و او را لعنت می کنند، تا این که هیچ فرشته مقربتی باقی نماند، مگر این که بر او لعنت فرستد، که زبون و با حسرت و مردود می افتد.^۲

و نیز بر این مطلب دلالت می کند، روایاتی که در مورد تلافی کردن کسی که به تو احسانی نموده به وسیله یاد نیکو وارد شده، مانند فرموده مولایمان حضرت سید العابدین علیه السلام در رساله الحقوق که در «مکارم الاخلاق» و «تحف العقول» و کتاب های دیگر آمده که حضرت سجاده علیه السلام فرمود: و اما حق کسی که نسبت به تو نیکی و احسانی نموده، آن است که او را سپاس بگزاری و کارخوبش را یادآوری و با سخن نیک او را در میان مردم معرفی کنی

۱. اصول کافی، ۲/ ۱۸۷ ح ۵.

۲. اصول کافی، ۲/ ۱۸۸ ح ۷.

و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی، تشکر از او را پنهانی و آشکارا به جای آورده باشی و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی، این کار را انجام ده.^۱

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخش‌های سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینه‌ات فراخ گردد و حالت صلاح یابد. و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد لزوم محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم آوردیم و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد، مبنی بر این که هنگام بروز بدعت‌ها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد و هم‌چنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آن حضرت علیه السلام از مصادیق یاد خداوند است، چنان‌که در روایت آمده و در وظیفه نهم خواهد آمد، ان شاء الله.

هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام

این که مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد و این از نشانه‌های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب

۱. مکارم الاخلاق، ۴۲۲، باب ۱۲.

به سرور و سالارمان حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - در بیان دلایل و نشانه‌های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ شَوْقِهِ مِثْلَ السَّقِيمِ وَفِي الْفُؤَادِ غَلَائِلُ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يُرَى مِنْ أَنْسِهِ مُسْتَوْحِشاً مِنْ كُلِّ مَا هُوَ شَاغِلُ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ ضِحْكُهُ بَيْنَ الْوَرَى وَالْقَلْبُ مَحْزُونٌ كَقَلْبِ الثَّائِلِ

و از نشانه‌ها، این است که از شدت شوقش همچون بیماری دیده شود که دلش از شدت دردمی جوشد.

و از نشانه‌ها، این است که از فرط انس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از وی مشغول می‌دارد وحشت کند [و گریزان باشد].

و از نشانه‌ها، خندیدنش در میان مردم است، در حالی که دلش مالا مال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل بر این که این امر از نشانه‌های اهل ایمان است و در اوج حُسن و برتری می‌باشد، اخبار بسیاری است که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده، از جمله:

۱- روایاتی که حاکی است؛ از جمله نشانه‌های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان علیهم السلام محزون و اندوهگین باشد و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجت علیه السلام و آنچه از حزن‌ها و محنت‌ها بر آن حضرت و بر شیعیانش وارد می‌گردد، از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین علل حزن و اندوه امامان علیهم السلام است، چنان‌که از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

۲- در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام آورده که فرمود: چه بسیار زنان جگر سوخته مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن آسفناک جگر سوخته خواهد بود آن گاه که ماء معین (= آب گوارا) مفقود و غایب گردد.^۱

۳- در کافی از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: شخص مهموم به خاطر ما، که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته، نفس کشیدنش تسبیح گویی است و هم او به خاطر امر ما عبادت است و پنهان داشتنش سر ما را، جهاد در راه خداوند است.^۲ کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث به من گفت: این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

۴- آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی یعفور، که از آن برمی آید؛ یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که به خاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمامی افراد باایمان ثابت است، به طریق اولویت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجّت علیه السلام که پیشوای آنان و رکن ایمان است، به طور قطع، سزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می باشد].

۲. اصول کافی، ۲/۲۲۶ باب کتمان ح ۱۶.

۱. کمال الدین، ۲/۳۷۱.

۵- در مجلد سوم بحار از مسمع کردین، از امام ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: همانا آن که دلش به خاطر ما به درد آید، البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند، خوشحال خواهد شد، به طوری که آن خوشحالی و سرور، پیوسته در دلش باقی خواهد ماند، تا این که در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد. و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می شود، تا آن که از انواع غذاها به او می چشانند، که مایل نشود از کنار آن دور گردد. ای مسمع! هر آن کس از آن جُرعه‌ای بنوشد، دیگر هیچ گاه تشنه نخواهد شد و به مشقت و رنج نخواهد افتاد [یا هیچ وقت آبی نخواهد خواست] و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزه زنجبیل، از غسل شیرین تر و از کره لطیف تر و از اشک زلال تر و از عنبر خوش بو تر است، از تسنیم (چشمه بلند و بالای بهشت) بیرون می آید و بر نهرهای بهشت می گذرد، بر روی زمینه‌ای از دُر و یاقوت روان است، در آن جام‌هایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می رسد، جام‌های آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می باشد، بوی خوش آن، بر صورت نوش کننده اش می وزد، تا آن که شخصی که از آن نوشیده می گوید: ای کاش این جا وا گذشته می شدم که به جای این، هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته تو ای کردین! از کسانی هستی که از آن سیراب می گردی. و هیچ چشمی به خاطر ما گریان نشود، مگر این که به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد و به دوستان ما، از آن بنوشانند و البته چنین است که هر کس از آن

می‌آشامد لذت و مزه و اشتهایی خاصّ برایش حاصل می‌گردد، بیش از شخص دیگری که محبتش نسبت به ما کم‌تر است...^۱

نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب و سایر امور مربوط به آن حضرت، در آنها یاد می‌شود و دلیل بر این - اضافه بر این که از لوازم و نشانه‌های محبت است و از مصادیق خیرات که مأمور شده‌ایم به آنها سبقت جویم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۲؛ به سوی کارهای خیر سبقت گیرید - فرموده مولایمان حضرت امام رضا علیه السلام است که در امالی شیخ صدوق^۳ و مجلد دهم بحار از آن بزرگوار آمده، که فرمودند: هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می‌گردد، روزی که دل‌ها می‌میرند دل او نخواهد مرد.^۴

و نیز بر این مطلب دلالت دارد فرموده حضرت امام صادق علیه السلام به فضیل، در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن، که می‌نشینید و حدیث می‌گویید؟ فضیل عرضه داشت: آری. فدایت شوم! امام صادق علیه السلام فرمود: همانا من آن مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما را احیا کنید. ای فضیل! خداوند رحمت کند کسی که امر ما را احیا نماید.^۵

۱. بحار الانوار، ۲۲/۸ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷. ۲. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳. امالی، مجلس ۱۷، ح ۴. ۴. بحار الانوار، ۲۷۸/۴۴.

۵. بحار الانوار، ۲۸۲/۴۴.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم، تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذکر رسیده، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: در باغ‌های بهشت بگردید. عرضه داشتند: ای رسول خدا! باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر. و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که: همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می‌نشیند، می‌آمرزد و او را از آنچه می‌ترسد، ایمن می‌دارد. پس فرشتگان گویند: [پروردگارا!] فلانی در میان آنان است و او تو را یاد نکرد، خداوند می‌فرماید: او را به خاطر هم‌نشینی با آنان آمرزیدم، زیرا که یاد کنندگان حق چنین هستند که همنشین ایشان از جهت آن‌ها بدبخت نگردد.

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد رحمته الله در کتاب «عده الداعی» روایت کرده.^۱ وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث این‌که: یاد آن حضرت و یاد پدرانش علیهم السلام یاد خدای - عزوجل - می‌باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند - عزوجل - را یاد نکنند و از ما یاد نمایند، آن مجلس مایه حسرت آن‌ها در روز قیامت خواهد بود. سپس فرمود: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده: همانا یاد ما از [مصادیق] یاد خداوند است و یاد دشمنان از [مصادیق] یاد شیطان می‌باشد.^۲

۱. عده الداعی، ۲۳۸ ح ۱۷ و مستدرک الوسائل، ۴۰۰/۱ ح ۲.

۲. اصول کافی، ۴۹۶/۲ ح ۲.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در وسائل و غیر آن از عبّاد بن کثیر روایت گردیده، که گفت به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: داستان سرایی را دیدم که در حال قصه گفتن چنین می‌گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: به هیچ وجه نشیمن‌گاه‌هایشان خطا کرده،^۱ خداوند را فرشتگانی است که گشت می‌زنند، به غیر از کرام‌الکاتبین - که آنچه از انسان سر می‌زند می‌نویسند - پس هرگاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمد علیهم السلام را یاد می‌کنند، به یکدیگر گویند:

۱. این افراد پنداشته‌اند که هر جایی بنشینند و سخن هر کس را بشنوند، پسندیده است و بین مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دین با نشستن در مجالس داستان‌سرایان و خیال‌پردازان و بیهوده‌گویان را اشتباه کرده‌اند، چنان‌که:

آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنت دار جفت
گفت شیخی! خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای

و آورده‌اند که: روزی سید حمیری در مجلس ابو عمرو بن العلاء حضور یافت، پس حاضران دربارهٔ زراعت و نخل سرگرم گفتگو شدند، او از جای برخاست، به او گفتند: چرا می‌روی؟ گفت:

إِنِّي لِأَكْرَهُ أَنْ أُطِيلَ بِمَجْلِسٍ لَا ذِكْرَ فِيهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ
لَا ذِكْرَ فِيهِ لِأَخْمَدَ وَوَصِيهِ وَبَيْنَهُ ذَلِكَ مَجْلِسٌ نَطْفُ رَدِي
إِنَّ الَّذِي يَنْسَاهُمْ فِي مَجْلِسٍ حَتَّى يُفَارِقَهُ لِغَيْرِ مُسَدِّدٍ

من خوش ندارم در مجلسی بنشینم که در آن از فضایل آل محمد علیهم السلام یاد می‌آید، هیچ ذکری از احمد مرسل و جانشین او و فرزندان او نیست، آن مجلس عیب‌ناک پستی است. همانا کسی که در مجلسی آنان را فراموش کند تا اینکه از آن مجلس بیرون برود، مورد تأیید [خداوند] نیست. [دیوان السید الحمیری، ۱۷۷ - ۱۷۸]. (مترجم)

توقف کنید. پس می‌نشینند و بهره‌مند می‌شوند. و چون از آنان جدا گردند، بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگانشان شرکت نمایند و از غایبین آنان تفقد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی‌شود.^۱

اضافه بر این که نشستن در آن مجالس، زیاد کردن افراد، دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم علیهم السلام محبوب و مطلوب است، همچنان که سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان علیهم السلام مبعوض و ناخوشایند می‌باشد، بر این مطلب دلالت می‌کند آنچه در بحار، به نقل از مناقب آمده که: قاضی عبد الرحمن بن ریاح، از یک نابینا علت کوری‌اش را سؤال کرد، نابینا گفت: در واقعه کربلا حضور یافتم، ولی جنگ نکردم. پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم، به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می‌خواند. گفتم: توان دیدنش را ندارم. مرا کشید و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، آن حضرت را اندوهگین یافتم و در دستش حربه‌ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می‌شود، افکنده‌اند و فرشته‌ای با شمشیری از آتش پیا ایستاده افرادی را گردن می‌زند و آتش بر آنها می‌افتد و آنان را می‌سوزاند، سپس بار دیگر زنده می‌شوند و باز آنها را همان‌طور به قتل می‌رساند. عرضه داشتم: سلام بر تو باد، ای رسول خدا! قسم به خداوند که من نه شمشیری زدم و نه نیزه‌ای به کار بردم و نه تیری افکندم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟! آن گاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت، از آن خون بر چشمم کشید، چشمانم سوخت و چون از خواب برخاستم، کور شده بودم.^۱

دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

برپا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آنها یاد شود و مناقب و فضایل آن حضرت در آنها ترویج و منتشر گردد و در آن مجالس، برای آن جناب دعا شود و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، [از وظایف دلباختگان و ارادتمندان به آن جناب است] زیرا که این کار ترویج دین خداوند و برتری دادن کلمه الله و یاری نمودن بر نیکی و تقوا و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولی الله است.

و بر این مطلب دلالت می کند - اضافه بر این که عناوین یاد شده و غیر آنها بر آن صدق می نماید - این که: در حدیثی که در وسائل و غیر آن، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دل هایتان و یادآوری احادیث ما هست و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می سازند، که اگر آنها را بگیرید، رستگار شده و نجات یافته اید و هرگاه آنها را ترک گوید، گمراه شده و هلاک می گردید. پس به آنها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می کنم.^۲

وجه دلالت این حدیث آن است که: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را

۲. وسائل الشیعه، ۱۱/۵۶۷ باب ۲۳ ح ۳.

۱. بحار الانوار، ۳۰۳/۴۵.

سبب و وسیله زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان علیهم السلام دانسته است، بنابراین برپاسازی مجالس دیداری که در آنها امام علیه السلام یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است، بیان گردد، بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان علیهم السلام است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث «اربع مائه» این که: خداوند - تبارک و تعالی - به سوی زمین نگریست، پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید، که ما را یاری می‌کنند و از خوشحالی ما خوشحال و به خاطر اندوه ما اندوهگین می‌شوند و اموال و جان‌هایشان را در راه ما نثار می‌نمایند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می‌گردند...^۱

یک مسأله فقهی: از دلایل شرعی چنین بر می‌آید که مصرف کردن زکات واجب در این امر پسندیده جایز می‌باشد، زیرا که این یکی از مصادیق سبیل الله (راه خدا) است که خدای تعالی در آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ...»^۲ آن‌ها را بیان فرموده است و تفصیل سخن به فقه موکول می‌گردد.

توجه و پیدارباش: می‌توان گفت که برپا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل این که مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند و برپایی این مجالس، سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایه ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از

۱. خصال، ۶۳۵/۲.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰؛ همانا زکات فقط برای فقرا و بینوایان و کارگزاران آن و دلجویی شدگان و بردگان [ی که آزادیشان خواهید] و وامداران و هزینه در راه خدا و در راه ماندگان می‌باشد.

منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی و خداوند تعالی در همه احوال نگهدار حق جویان است.

یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل

و مناقب آن حضرت علیه السلام

سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن جناب - که درود و سلام بر او باد - زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب و سائل به طور مُسند روایت گردیده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت خواهد ساخت.^۱ و از آن حضرت است که فرمود: هیچ کس درباره ما بیت شعری نگوید، مگر این که به روح القدس تأیید و یاری شده باشد.^۲ و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که فرمود: هر فرد مؤمنی که درباره ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید، خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد، که هر فرشته مقرب و هر پیغمبر فرستاده شده‌ای او را در آن جا دیدار خواهد کرد.^۳ می‌گوییم: شاید اختلاف ثواب‌ها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و مراتب ایمان آنان باشد. و از زُرارَه روایت آمده که گفت: کمیت بن

۲. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۲.

۱. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۱.

۳. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۳.

زید بر حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شد، من نیز در آن محضر شرفیاب بودم، کمیت قصیده «مَنْ لِقَلْبٍ مُتِّمٍ مُسْتَهَامٍ...» را بر آن جناب خواند، هنگامی که قصیده را به پایان رسانید، امام باقر علیه السلام به کمیت فرمود: تا وقتی که درباره ما شعر می گویی، پیوسته به روح القدس تأیید می شوی.^۱

و در روضه کافی به سند خود، از کمیت بن زید اسدی آورده که گفت: بر حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: به خدا قسم، ای کمیت! اگر مال دنیا نزد ما بود، از آن، مقداری به تو می دادیم، ولی برای تو است آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود، تا هنگامی که از ما دفاع کنی...^۲

و نیز بر این مطلب دلالت دارد تمام روایاتی که حاکی سروده های شاعران در مدح و ثنای امامان علیهم السلام است که در محضر ایشان خوانده اند و امامان علیهم السلام عطا های بسیار و بخشش های فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده اند. و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیات آنان - صلوات الله علیهم اجمعین - یاد گردیده و آنچه اشاره شد برای مؤمنین بسنده است.

سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام

پیاختن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفه آن حضرت علیه السلام، که سیره و شیوه شیعیان دوازده امامی بر همین اساس بوده و شاهد بر این، اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است، روایتی است که یکی از

۲. روضه کافی، ۱۰۲/۸.

۱. وسائل الشیعه، ۴۶۷/۱۰ ح ۴.

علمای اعلام در کتاب النجم الثاقب از سید عبد الله نواده سید نعمت الله جزائری آورده، که در بعضی از روایات چنین یافته که: روزی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مجلس امام صادق علیه السلام یاد شد، پس امام صادق علیه السلام به منظور تعظیم و احترام اسم آن حضرت بپا ایستاد.^۱

می‌گوییم: برای اثبات استحباب بپاخاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعده تسامح، که علمای بزرگوارمان بیان کرده‌اند. و می‌توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می‌باشد، به خاطر بعضی از جهات، مانند این که اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آن‌گاه همه اهل مجلس به احترام آن بپاخیزند و در این حال، اگر کسی از

۱. بحار الانوار، ۲۷۸/۴۴؛ و در کتاب «منتخب الاثر»، به نقل از کتاب «مرآة الکمال» از «الدمعة الساکبة» از شیخ محمد بن عبد الجبار آمده که وی در کتاب «مشکاة الانوار» گفته: هنگامی که دعبل قصیده معروف خود را بر حضرت رضا علیه السلام خواند و امام قائم - عجل الله فرجه الشریف - را یاد کرد، امام رضا علیه السلام دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فرج آن جناب دعا کرد. و در کتاب «الزام الناصب» به نقل از «تنزیه الخاطر» آورده که: از امام صادق علیه السلام سبب بپاخاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم، از القاب حضرت حجت علییه سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهربانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد، به هر کسی که او را به این لقب - که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربتش اشعار دارد - یاد کند، نظر می‌فرماید. و از گونه‌های تعظیم او، این است که غلام به حال تواضع، برای ارباب خود بپاخیزد، هنگامی که مولای جلیش به دیده شریفش به او نظر می‌کند، پس بپاخیزد و از خداوند - جل ذکره - تعجیل فرجش را طلب نماید. (مترجم)

اهل مجلس بدون عذر از جای برنخیزد، این برنخواستنش، توهین و هتک حرمت آن حضرت علیه السلام خواهد بود، که تردیدی در حرام بودن آن نیست، زیرا که توهین خداوند - عزّ شأنه - می باشد، چنان که پوشیده نیست.

چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن در فراق آن حضرت و به جهت مصیبت ها و محنت ها و اندوه هایی که بر او رسیده است [از وظایف مؤمنان است] و بر این دلالت دارد به طور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

۱- در مجلد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود: هر آن کس که مصیبت ما را متذکر شود، پس به خاطر آنچه بر ما وارد شده است بگرید و بگریاند، روز قیامت با ما، در درجه مان خواهد بود و هر آن که مصیبتمان برایش یادآوری شود، پس بگرید و بگریاند، روزی که چشمها اشکبار خواهند بود دیدگانش گریان نشود.

۲- در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس از چشمش همچون بال پشه ای اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد هر چند که همچون کف دریا باشد.^۱

۳- در حدیث مسموع پیش تر گذشت که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی بر ما نگرید، مگر این که به دیدن کوثر متنعم گردد و هر کس ما را دوست می دارد، از آن خواهد نوشید...^۱ و نیز در حدیث مسموع آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصایب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد، پیش از آن که اشک از چشمش بیرون بیاید و چون اشک هایش بر گونه اش جاری شود، اگر قطره ای از اشک هایش در جهنم بیفتد، آتش آن را خاموش خواهد ساخت، به طوری که حرارتی برای آن نماند.^۲

۴- در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس دیده اش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما به ناحق ریخته شده، یا حقی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان، خداوند تعالی به خاطر آن اشک، سال ها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد.^۳

۵- در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان حضرت امام حسین بن علی علیه السلام آورده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، سال ها او را در بهشت بجای دهد.^۴

۱. بحار الانوار، ۲۹۰/۴۴.

۲. بحار الانوار، ۲۹۰/۴۴.

۳. بحار الانوار، ۴۴ ص ۲۷۹/۷.

۴. بحار الانوار، ۲۷۹/۴۴ ح ۸.

احمد بن یحیی اودی گوید: حضرت حسین بن علی علیه السلام را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم: حدیث گفت مخول بن ابراهیم برایم، از ربیع بن المنذر، از پدرش، از شما که فرموده‌اید: هیچ بنده‌ای نیست که چشمانش قطره‌ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، او را سال‌ها در بهشت جای دهد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶- در کامل الزیارات و بحار از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هر آن مؤمنی که چشم‌هایش به خاطر کشته شدن حسین بن علی علیه السلام قطره اشکی بریزند، تا این که بر گونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت منزل‌هایی به او خواهد داد، که قرن‌ها در آن‌ها سکونت نماید. و هر آن مؤمنی که به خاطر اذیتی که از دشمنانمان در دنیا به ما رسیده، دیدگانش اشک آلود گردد تا این که بر گونه‌اش جاری شود، خداوند به سبب آن در بهشت جایگاه شایسته‌ای برایش قرار خواهد داد. و هر آن مؤمنی که در راه ما اذیتی به او رسد و از تلخی اذیتی که در راه ما به او رسیده، چشمانش گریان شود تا آن که بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند آزرده‌گی را از چهره‌اش دور خواهد ساخت و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت.^۱

۷- در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که به فضیل بن یسار فرمود: ای فضیل!

هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد.^۱

۸- در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که ما نزد او یاد شویم، پس دیدگانش گریان شود، خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت.^۲

۹- سید بن طاووس رحمته الله علیه در کتاب «اللّهوف» گوید: از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: هر کس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و سی تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و بیست تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد، بهشت برای او خواهد بود و هر کس بگرید و یک تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد، بهشت برای او خواهد بود.

۱۰- روضه کافی به سند خود از عبد الحمید و ابشی، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که گوید: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: همسایه‌ای داریم که تمامی حرام‌ها را مرتکب می‌شود تا آن‌جا که نماز را هم ترک می‌کند، تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان الله! و از این بالاتر را خبر ندهم کسی که

۱. بحار الانوار، ۲۸۲/۴۴ ح ۱۴.

۲. بحار الانوار، ۲۸۵/۴۴ ح ۲۲ از کامل الزیارات / ۱۰۴ ح ۱۰.

از این شخص بدتر است؟! عرضه داشتم: چرا! فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده‌ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند، پس به خاطر ما رقت کند، مگر این که فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود، مگر این که گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد. و شفاعت پذیرفته می‌شود، ولی درباره ناصبی پذیرفته نیست و همانا مؤمن برای همسایه‌اش شفاعت می‌کند، در حالی که حسنه‌ای ندارد، پس می‌گوید: پروردگارا! این همسایه‌ام اذیت را از من دور می‌نمود، آن‌گاه درباره او شفاعت می‌کند، پس خدای - تبارک و تعالی - فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته‌ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می‌نماید و حال آن که هیچ حسنه‌ای برایش نیست. و به درستی که کم‌ترین شفاعت کننده از مؤمنین، برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، در آن هنگام است که اهل آتش می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾^۱؛ پس ما را نه شفاعت‌کنندگانی هست و نه دوست صمیمی.^۲

۱۱- و در «کامل الزیارات» و غیر آن، در حدیث معاویه بن وهب روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام در سجده خود دعا کرد، تا آن جا که گفت: و رحمت آور بر آن دیده‌هایی که به خاطر ما اشک‌ها فرو ریختند. و رحمت آور بر آن دل‌هایی که به خاطر ما بی‌تاب و سوزان شدند. و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است.^۳

۱. سوره شعرا، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱. ۲. روضه کافی، ۱۰۱ ذیل ح ۷۲.

۳. کامل الزیارات، ۱۱۷.

گریستن در فراق امام عصر علیه السلام: و اما آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت علیه السلام و به خاطر محنت‌هایی که بر آن جناب وارد می‌گردد به طور خاص دلالت می‌کند، روایاتی است از جمله در کافی و غیبت نعمانی^۱ و کمال الدین از مفضل، از امام صادق علیه السلام آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است: مفضل بن عمر گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبادا دم بر آورید، همانا به خدا سوگند! امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع می‌شوید، تا آن جا که درباره او سخنان مختلف گفته می‌شود: مرده، کشته شده، هلاک گردیده، به کدام دره رفته؟! و هر آینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی‌ها در امواج دریا واژگون می‌شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه‌انگیز افراشته خواهد شد، که دانسته نمی‌شود کدام به کدام است. راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود، نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبد الله! این آفتاب را می‌بینی؟! گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند! امر ما از آفتاب روشن‌تر است.^۲ و در کتاب غیبت نعمانی از مفضل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ - یعنی حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام - می‌فرمود: مبادا تغییر یابید

۱. غیبت نعمانی: ۷۷، باب مدح زمان غیبت. ۲. اصول کافی، ۱/۳۳۶ باب غیبت.

[دم بر آورید] همانا به خدا سوگند! امام شما مدتی از روزگارتان غایب خواهد گشت و یادش خاموش خواهد ماند، تا این که گفته می شود: مرده، هلاک شده، به کدام درّه رفته؟! و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد...^۱

و در کمال الدین به سند خود از مفضل از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که گوید: شنیدم آن حضرت علیه السلام می فرمود: مبادا دم بزنید، همانا به خدا سوگند! امام شما سالیانی از دورانتان غایب خواهد ماند و آزمایش خواهید شد، تا جایی که گفته می شود: مرده، یا هلاک گردیده، به کدام وادی رهسپار شده؟! و به درستی که دیدگان مؤمنین بر او اشکبار خواهد گشت و [در امواج فتنه ها] واژگون خواهید شد، همان طور که کشتی ها در امواج دریا واژگون می گردند. و نجات نمی یابد مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشته و با روحی از جانب خویش تأییدش فرموده باشد...^۲

و شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود، از مفضل آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم بر آورید، همانا به خدا سوگند! امام شما سال هایی از دورانتان را غایب خواهد ماند و یاد او خاموش می گردد، تا آن جا که گفته می شود: مرده، کشته شده، (هلاک گشته) به کدام وادی رفته؟! البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت و واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها بر اثر امواج دریا واژگون می گردند، پس

۱. غیبت نعمانی، ۷۷ باب مدح زمان غیبت. ۲. کمال الدین، ۲/۳۴۷ باب ۳۳ ح ۳۵.

نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است...^۱

می‌گویم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام علیه السلام گریستن بر فراق مولایمان را نشانه ایمان قرار داده و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی‌دارد، بلکه درست گواه بر آن است، دلالت فرموده است، زیرا که گریه کردن بر آن حضرت، دلیل معرفت و نشانه محبت قلبی می‌باشد که بخشی از ایمان، بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن است. معرفت و محبت، صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و محنت‌ها و اندوه‌هایی که بر آن جناب وارد می‌شود، برمی‌انگیزاند و چه خوش گفته‌اند به زبان عربی:

قَلْبِي إِلَيْكَ مِنَ الْأَشْوَاقِ مُحْتَرِقٌ وَدَمْعُ عَيْنِي مِنَ الْأَمَاقِ مُنْدَفِقٌ
 الشَّوْقُ يُحْرِقُنِي وَالِدَمْعُ يُغْرِقُنِي فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقًا وَهُوَ مُحْتَرِقٌ؟

ترجمه [به نظم آوردم]:

دل ز شوق دیدنت سوزد چو عود از فراق دیده‌گیرید همچو رود
 غرقه در سیلاب اشک و دل کباب کس غریقی شعله‌ور کی دیده بود؟!
 آتش عشق تو چون در سرفتاد تاب از دل؛ خواب از چشم ربود
 و در فارسی گفته‌اند: گواه عاشق صادق در آستین باشد. و از همین روی می‌بینید محب صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش نسبت به محبوب فزون‌تر باشد، گریه‌اش نیز بیشتر و فزون‌تر و پیوسته‌تر است.

و رئیس محدثین شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین^۱ به سند خود، از سدید صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام وارد شدیم، که دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جُبهه خبیری طوق دار بی یقه‌ای که آستین‌هایش کوتاه بود، پوشیده (= مصیبت دیدگان در آن زمان، چنین جامه‌ای می پوشیدند) و همچون کسی که فرزند از دست داده و جگرش سوخته باشد، می‌گرید. حزن و اندوه چهره‌اش را فرا گرفته و رنگش را تغییر داده و اشک چشمش را پر کرده بود، می‌فرمود: ای سرور من! دوری تو، خواب از چشمم برده و زمین را بر من تنگ نموده و راحتی از دلم ربوده است. سرورم! غیبت تو، مصیبتم را به اندوه‌های ابدی پیوسته و یکی بعد از دیگری را از ما می‌رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می‌کشاند و از جهت مصیبت‌های گذشته و بلیات پیشین، اشکی از چشم جاری نشود و ناله‌ای از سینه‌ام سر نکشد، مگر این که در برابر چشم محنت‌هایی مجسم می‌گردد، که از آن‌ها بزرگ‌تر و هولناک‌تر و سخت‌تر است و حوادثی که با خشم تو درهم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته است.

سدیر گوید: از آن مصیبت سخت و پدیده بسیار بزرگ، عقل‌هایمان پرید و دل‌هایمان چاک چاک گردید و چنین پنداشتیم که آن حالت، نشانه واقعه کوبنده و یا مصیبتی از مصایب زمان است، که بر آن جناب روی آورد.

عرض کردیم: خداوند دیدگانت را نگریاند، ای زاده بهترین مردم! از کدامین پیش آمد اشکت روان و گریهات همچون باران است؟ او چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و سوگ بنشینید؟!

امام صادق علیه السلام آهی برکشید که بر اثر آن درونش برآمد و پریشانی اش بیشتر شد و فرمود: وای بر شما! صبح امروز من در کتاب جفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ‌ها و بلاها و مصیبت‌ها و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به محمد و امامان پس از او علیهم السلام اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و غیبت و به درازا کشیدن و طول عمر غایب (قائم) مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و شک و تردیدهایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می‌آید و بیشترشان از دین برمی‌گردند و رشته اسلام را که خداوند - جل ذکره - می‌فرماید: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»^۱؛ و رشته عمل هر انسان را دور گردنش قرار دادیم، یعنی: ولایت را از گردن بیرون می‌افکنند، تأمل نمودم، لذا رقت کردم و اندوه‌ها بر من مستولی گشت. عرض کردیم: ای زاده رسول خدا! با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه درباره آن می‌دانید، مشرف و گرامیمان بدارید. فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - سه جریانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است، در مورد قائم ما پیش خواهد آورد؛ ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به

درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده و پس از آن، عمر بنده صالح - یعنی خضر علیه السلام - را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داده است. عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا! از حقایق این معانی برای ما پرده بردارید. فرمود: اما ولادت موسی علیه السلام؛ چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که برافتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند که از بنی اسرائیل است و پیوسته فرعون زیردستان خود را دستور می داد شکم زنان باردار از بنی اسرائیل را پاره کنند، تا آنجا که در تعقیب او، بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای - تبارک و تعالی - او را حفظ کرد. همین طور بنی امیه و بنی عباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آنها و نابودی امرا و ستمکاران بر دست قائم از ما خواهد بود، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول صلی الله علیه و آله و برافکندن نسل او به کار گرفتند، به طمع این که به کشتن قائم علیه السلام دست یابند، ولی خدای - عزوجل - ابا دارد که امر خویش را در دسترس یکی از ستمگران بگذارد تا این که نور خود را به کمال رساند، هر چند که مشرکین را ناخوش آید. و اما غیبت عیسی علیه السلام؛ البته یهود و نصاری متفق شدند که او کشته شده است و خداوند - جل ذکره - با فرموده خویش که: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۱؛ و او را نکشتند و به دار نزدند، ولی مطلب بر آنان مُشْتَبِه شد. آنها را تکذیب

فرمود. غیبت قائم نیز همین طور است که امت به خاطر طولانی شدنش، آن را انکار خواهد کرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهند گفت: هنوز متولد نشده. و گروهی خواهند گفت: او متولد شده و از دنیا رفته. و گوینده‌ای که کافر شود، به این که مدعی گردد: امام یازدهم عقیق بوده. و دیگری از دین بیرون رفته، که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد. و قایل دیگری خدای -عزوجل- را معصیت کند، که بگوید: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری سخن می‌گوید... و اما دیر کرد نوح علیه السلام این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد، خداوند -تبارک و تعالی- جبرئیل روح الامین را با هفت هسته خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا! خداوند -تبارک و تعالی- به تو می‌فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند و من ایشان را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌سازم، مگر بعد از آن که دعوت آنان تأکید شود و به حجّت ملزم گردند، بنابراین باز هم تلاشت را در دعوت کردن قوم خود تکرار کن، که من بر این کار، تو را پاداش خواهم داد، پس این هسته‌ها را در زمین غرس بنمای که در رویدن و رشد و به حاصل رسیدن آنها، هنگامی که ثمر دهند، برای تو گشایش و خلاص خواهد بود و به این مطلب پیروان مؤمنان را مژده بده. هنگامی که بعد از مدتی طولانی درخت‌ها روید و تنومند شد و ساق‌های آنها قوت یافت و شاخه‌های فراوان از آنها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح علیه السلام از خداوند -سبحانه و تعالی- درخواست کرد که وعده‌اش را عملی سازد، پس خداوند -تبارک و تعالی- به او امر فرمود که

از هسته‌های آن درخت‌ها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سر گیرد و دلیل حجّت را بر آنان مؤکّد سازد، نوح علیه السلام این فرمان را به گروه‌هایی که به وی ایمان آورده بودند، خبر داد، پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتدّ شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادّعا می‌کند راست بود، در وعدهٔ پروردگارش تخلفی پیش نمی‌آمد. سپس خداوند - تبارک و تعالی - هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را دوباره بکارد، تا هفت نوبت. و هر بار گروهی از مؤمنین از وی روی بر می‌تافتند، تا این‌که هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند - تبارک و تعالی - در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت، که حقّ محض و خالص عیان‌گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد، به این‌که هر کس طینتش پلید بود، مرتدّ گردید، اگر من کافران را هلاک می‌کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتدّ شدند را باقی می‌گذاشتم، وعدهٔ پیشینم را دربارهٔ مؤمنانی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشتهٔ نبوت تو چنگ زده‌اند، به راستی انجام نداده بودم، به این‌که آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلط دهم و ترسشان را به امنیت بدل کنم، تا عبادت برایم به سبب بیرون رفتن شک از دل‌های آنان خالص شود و چطور ممکن است جانشینی و تسلط و جایگزین شدن امنیت به جای ترس از ناحیهٔ من انجام گردد، با این‌که می‌دانستم کسانی که مرتدّ شدند، یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است، که این‌ها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است. و اگر آن‌ها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده

شد، وقتی دشمنان شان راهلاک کردم، احساس می نمودند و بوی آن به مشام شان می رسید، به آن سخت می آویختند و نفاق باطنی آن ها شدید تر و رشته های گمراهی در ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می کردند. و چگونه می شود تسلط و اقتدار دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید، با این که فتنه ها برانگیخته و جنگ ها برپا باشد؟! نه [چنین چیزی نمی شد] (و کشتی را با نظارت و وحی ما بساز).^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: و همین طور قائم علیه السلام که دوران غیبتش امتداد می یابد، تا این که حق به طور یک دست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به درآید و خالص شود، به این که هر کس سرشتش پلید است، از شیعیانی که بیم آن می رود که هر گاه احساس کنند در زمان حضرت قائم علیه السلام جانشینی و تسلط و امنیت خواهد بود، نفاق می ورزند، چنین افرادی مرتد شوند. مفضل عرضه داشت: یا بن رسول الله! این ناصبیان چنین پندارند که این آیه^۲ درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده؟! امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دل های ناصبیان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده اند، تسلط یافت، به این که در عهد یکی از آنان امنیت در بین امت شیوع داشته و ترس از دل هایشان و شک و تردید از سینه هایشان رخت بر بسته باشد؟! یا در دوران

۱. سوره هود، آیه ۳۷.

۲. منظور آیه شریفه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾. سوره نور، آیه ۵۵.

علی علیه السلام نیز، با وجود مرتد شدن مسلمانان و فتنه‌هایی که در آن دوران برمی‌خاست و جنگ‌هایی که میان آن‌ها با کافران شعله می‌گرفت. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾^۱؛ تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده‌اند، یاری ما آنان را فرارسید. و اما بنده صالح خضر علیه السلام را خداوند - تباری و تعالی - عمر طولانی عنایت فرمود، نه از جهت نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد، یا کتابی که بر او فرستد، یا شریعتی برایش قرار دهد، که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگان را به پیروی از آن ملزم سازد و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه خدای تعالی چون در علمش گذشته بود، که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی باشد، تا آن‌جا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت، مگر به علت استدلال به وسیله آن، بر عمر قائم علیه السلام و تا این‌که دلیل و برهان معاندین را قطع نماید، که مردم را بر خداوند حجتی نباشد.^۲ و ما تمام این حدیث را آوردیم، چون مشتمل بر فایده‌های بسیار و نکته‌های گرانبار بود، که باید در آن دقت شود.

هفدهم: درخواست معرفت امام عصر علیه السلام از خداوند - عزوجل -

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند - عزوجل - از [وظایف مهم ما می‌باشد]، زیرا که علم با آموزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم

۲. بحار الانوار، ۲۱۹/۵۱، ح ۹.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۰.

نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد هدایتش کند، قرار می‌دهد و هر که را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است.

و در کافی از ابوبصیر، از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام آمده: درباره فرموده خدای - عزوجل -: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ و هر کس که حکمت به او داده شود، خیر بسیار به او داده شده. فرمود: [یعنی] طاعت خداوند و معرفت امام علیه السلام.^۱

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده، که گفت: حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته‌ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می‌کند.^۲ و در همان منبع، در خبر صحیحی از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: بلندی و رکن و کلید امر و درب اشیا و خشنودی خدای - تبارک و تعالی - بعد از معرفت او اطاعت امام است.^۳

و از ابو خالد کابلی روایت آمده که گفت: از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل -: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؛^۴ پس به خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید. سؤال کردم. فرمود: ای ابو خالد! [این] نور به خدا سوگند! امامان از آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت می‌باشند و آنان هستند به خدا سوگند! نور خداوند، که آن را نازل کرده و آنان

۲. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۱. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۴. سوره تغابن، آیه ۸

۳. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

هستند به خدا! نور خداوند در آسمان‌ها و در زمین. قسم به خدا، ای ابوخالدا! همانا نور امام در دل‌های مؤمنین از خورشید تابان در روز روشن‌تر است و آنان به خدا سوگند! دل‌های مؤمنین را نورانی می‌سازند و خدای - عزوجل - نورشان را از هر کس بخواهد می‌پوشاند، پس دل‌های چنین کسانی تاریک می‌گردد، به خدا قسم، ای ابوخالدا! هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، تا این‌که خداوند دلش را پاک گرداند و خداوند دل بنده‌ای را پاک نسازد، تا این‌که به ما تسلیم شود و با ما سازگار باشد، پس هرگاه با ما سازگار باشد، خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش خواهد ساخت.^۱

بیان و توضیح: پیش‌تر دانستی که مهم‌ترین و واجب‌ترین امور بعد از شناخت خدا و رسول او، شناختن ولی امر و صاحب الزمان علیه السلام است، زیرا که این امر، یکی از ارکان ایمان می‌باشد. و هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و معرفت او، کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می‌باشد و خداوند بندگان خود را امر فرموده، که معرفت او را تحصیل نمایند و دعا از جمله درهایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آن‌ها وارد شوند، او فرموده است: «أَدْعُونِي أَجْتَجِبْ لَكُمْ»^۲؛ مرا بخوانید که شما را اجابت کنم. «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^۳؛ و از فضل خداوند

۲. سوره غافر، آیه ۶۰.

۱. اصول کافی، ۱/۱۹۴.

۳. سوره نساء، آیه ۳۲.

درخواست کنید. و نیز فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۱؛ البته تو [ای رسول ما!] چنین نیست که هر کس را بخواهی، هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.

و در کافی به سند خود از محمد بن حکیم آورده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معرفت ساخته کیست؟ فرمود: از ساخته‌های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره‌ای نیست.^۲

و آیات و روایاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند بسیار است، پس بر بندگان لازم است که از درگاه خداوند شناخت و معرفت امام زمانشان را به آنان روزی نماید و کامل گرداند. و نیز مؤید و دلیل بر آنچه یاد کردیم، وارد شدن دعا برای این مطلب به طور خاص می‌باشد، چنان‌که در امر آینده‌ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و این منافات ندارد با آن‌که بنده مختار و مأمور به کسب و تحصیل و مطالعه و سایل معرفت باشد، زیرا که این نظیر روزی است که بندگان امر شده‌اند، آن را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند - جل‌شانه - خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش و وظیفه بنده است و به ثمر رساندن، بر عهده خالق متعال می‌باشد، خداوند - تبارک و تعالی - فرموده: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۳؛ و آنان که در راه ما تلاش کنند، البته آنان را به راه‌های خویش هدایت می‌نماییم. همچنان‌که کشت و آبیاری و مانند این‌ها وظیفه بندگان است، چون تحت قدرت و در اختیار آن‌ها می‌باشد، و رویانیدن

۲. اصول کافی، ۲/۱۶۳.

۱. سوره قصص، آیه ۵۶.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

و پروراندن و از آفت‌ها دور نگهداشتن، تا آن‌که به نتیجه برسد و مقصود حاصل گردد، بر خداوند است، چون از قدرت بندگان بیرون است، ولی بر عهده آن‌ها است که دعا کنند و درخواست نمایند که نتیجه مقصود به دست آید. و همین‌طور شناخت و معرفت امام علیه السلام و وسایل و اسبابی دارد، که خدای تعالی آن‌ها را برای بندگان فراهم ساخته و در توان آنان هست، مانند: دقت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت علیه السلام و مطالعه اخبار امامان پیشین در مورد او، ویژگی‌های او و طولانی شدن غیبتش و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می‌رسد و شؤونی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده و دلایلی که بر او دلالت دارند و امور دیگر، که بر بندگان خدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند این‌ها در تحصیل معرفت آن حضرت سعی کنند و همت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته‌های خدای - عزوجل - است، به حکم عقل و نقل بر آنان واجب و مؤکد است که دعا کنند و معرفتش را از درگاه خداوند تعالی مسألت نمایند، (که آنچه خداوند از [درهای] رحمت بر مردم بگشاید هیچ کس نتواند آن را بر بندد و هر آنچه او ببندد، کسی را یارای گشودنش نیست).^۱

هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام

مداومت کردن بر دعایی که ثقة الاسلام کلینی^۲ و شیخ نعمانی^۳ و شیخ

۲. اصول کافی، ۱/۳۳۷.

۱. سوره فاطر، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی، ۸۶. ان فی قائم سنة من الانبیاء.

طوسی به سندهای خود، از زراره روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! او است منتظر و او است که در ولادتش شک می کنند، پس بعضی می گویند: پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت و بعضی از آن‌ها می گویند: در حالی که در شکم مادر بود، پدرش فوت کرد و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد و او است منتظر، مگر این که خداوند - عزوجل - دوست دارد که شیعه را امتحان کند، پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهل باطل آغاز می شود. ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ خدایا! تو مرا به خود شناسا کن، که اگر خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نخواهم شناخت، خدایا! تو رسالت را به من شناسان، که اگر رسول خود را به من شناسانی، حجت را نخواهم شناخت. پروردگارا! حجت خودت را به من شناسان، که اگر حجت را به من شناسانی، از دین خود گمراه خواهم شد.

و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» آن را به سند خود، از زراره چنین روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: برای قائم پیش از آن که قیام کند، غیبتی خواهد بود.

گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! او است انتظار کشیده شده، و او است آن که مردم در ولادتش شک می کنند، بعضی از مردم خواهند گفت: او در شکم مادر است. و برخی گویند: او غایب است. و بعضی گویند: متولد نشده است. و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد گشت. جز این نیست که خدای - تبارک و تعالی - می خواهد شیعیان را بیازماید، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردید می افتند. زراره گوید: عرضه داشتم: فدایت کردم! اگر آن زمان را درک نمودم، چه عملی انجام دهم؟ فرمود: ای زراره! هرگاه آن زمان را درک کنی، بر این دعا مداومت کن: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ...»^۱

نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق

مداومت کردن بر خواندن دعایی که شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این، شبهه ای شما را خواهد رسید، که بدون نشانه دیده شدنی و امام هدایت کننده ای خواهید ماند و از آن نجات نمی یابد، مگر کسی که دعای غریق را بخواند. راوی گوید: عرضه داشتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: چنین بگوید: «يا اللَّهُ يا رَحْمَنُ يا رَحِيمُ يا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ»؛ ای

خداوند! ای رحمان! ای مهربان! ای دگرگون کننده دل‌ها! دل مرا بر دینت پایدار کن. راوی گوید: من گفتم: «یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالْأَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ». فرمود: البته خداوند دگرگون کننده دل‌ها و دیده‌ها است، ولی همین طور که من می‌گویم، تو نیز بگو: «یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ».^۱

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبة به سند خود، از حماد بن عیسی، از عبد الله بن سنان روایت آورده که گفت: من با پدرم به محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایتگر و نشانه آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد، مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند! این بلا است. پس فدایت شوم! در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد - و تو آن زمان را درک نخواهی کرد - به آنچه در دست دارید [از عقیده راستین] متمسک شوید، تا آن که امر برایتان به خوبی روشن شود.^۲

بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام

دعایی است که سید بن طاووس رحمته الله علیه در کتاب «مهج الدعوات» آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - در آن یاد شده، راوی

گوید: عرض کردم: شیعیان چه کار کنند؟ فرمود: بر شما باد به دعا کردن و انتظار فرج کشیدن، تا آن جا که گوید: عرضه داشتم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: می گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ وَعَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ وَعَرَّفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَعَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ وَعَرَّفْتَنِي وُلاةَ أَمْرِكَ. اللَّهُمَّ لَا آخِذُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَلَا أَوْقَى إِلَّا مَا وَقَيْتَ. اللَّهُمَّ لَا تُغَيِّبْنِي عَنْ مَنَازِلِ أَوْلِيائِكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِوِلايَةِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ»؛ خدایا! تو خودت و فرستاده‌ات و فرشتگان و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، خدایا! من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده‌ای جز تو برایم نیست. خدایا! مرا از منازل دوستان دور مگردان و دلم را پس از آن که هدایت کرده‌ای، منحرف منماید. خدایا! مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته‌ای، هدایت فرمای. ^۱

بیست و یکم: شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام

شناختن علامت‌های ظهور آن حضرت علیه السلام به ویژه علایم حتمی که امامان برحق علیهم السلام آن‌ها را خبر داده‌اند، [از وظایف مهم شیعیان است] و دلیل بر این، عقل است و نقل؛

دلیل عقل: پیش‌تر دانستید که شناخت شخص آن حضرت علیه السلام واجب است و شناخت علایم حتمی که مقارن با ظهور آن جناب یا نزدیک به آن است، مقدمه شناخت او می‌باشد.

اگر بگویید: می‌توان از راه دیگری جز آن علامت‌ها، نیز حضرتش را شناخت، بنابراین راه معرفت منحصر به همین طریق نیست. خواهیم گفت: در روایات، امر به روی آوردن به سوی آن جناب هنگام ظهورش وارد گردیده، چنان‌که در روایت نعمانی به سند خود، از امام باقر علیه السلام پس از یاد نمودن از ندا و فرو رفتن زمین در بیداء آمده، پس به سوی او روید هر چند که روی دست و پا باشد، به خدا سوگند! گویی او را می‌بینم بین رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد...^۱

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی آن حضرت هنگام ظهورش از شهرها، جز بعد از علم به ظهور امکان‌پذیر نمی‌باشد و این علم به سبب آشکار شدن علامت‌های حتمیه‌ای که وعده شده‌اند، حاصل می‌گردد. و اما شناختن آن جناب به وسیله معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود، برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام می‌یابد، چنان‌که پوشیده نیست.

دلیل نقل: فرموده امام صادق علیه السلام است، در خبر عمر بن ابان که در حدیث صحیحی در کافی روایت آمده که فرمود: علامت را بشناس، پس هرگاه آن را شناختی، پیش افتادن یا تأخیر کردن این امر تو را ضرر نرساند...^۲ اضافه بر این‌که ائمه طاهرین علیهم السلام علامت‌هایی را که خدای تعالی برای ظهور حضرت قائم علیه السلام قرار داده، بیان فرموده‌اند، تا راستگو از دروغگو معلوم گردد و در قسمتی از روایات، وقوع بعضی از رویدادهای فتنه‌انگیز را خبر داده‌اند، که

گمراهان به سبب آن‌ها به فتنه می‌افتند، ولی آنان که احادیث امامان را روایت کرده‌اند و کسانی که از پیش وقایعی که امامان علیهم السلام خبر داده‌اند، شنیده و دانسته باشند، به فتنه نمی‌افتند و گمراه نمی‌شوند، زیرا که آن‌ها به سبب شناختن علایم بر اساس روایات رسیده از امامانشان علیهم السلام راستگو را از دروغگو تشخیص می‌دهند، نمی‌بینید بسیاری از کسانی که از دین روی تافتند و مرتد شدند و دنبال گمراه‌کنندگان ملحد افتادند، چه در زمان ما و چه پیش از این زمان، مرتد شدن و گمراهیشان به سبب ندانستن علایم ظهور صاحب الامر علیه السلام و ویژگی‌های آن جناب بوده است؟! لذا گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. اگر آن‌ها به طلب علم و تحصیل معرفت روی می‌آوردند و در پی شناختن آنچه از صفات و علایم و دلایل و نشانه‌های ظهور صاحب الامر علیه السلام بر آنان واجب است، برمی‌آمدند، از نجات یافتگان می‌شدند و از دین دست برنمی‌داشتند. از خداوند - عزوجل - خواستاریم که به ما علم و عمل روزی کند و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید، که او است شنوای اجابت‌کننده. و در امر آینده، توضیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد، ان شاء الله.

و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند این که اطاعت دستورات آن حضرت علیه السلام بر ما واجب است، به دلیل فرموده خدای تعالی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱؛ اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستاده خداوند را

و والیان امر را. بنابراین بر مؤمن واجب است علایم ظهور آن حضرت را بشناسد، تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کند و حق را از باطل تشخیص دهد. ما در این جا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة^۱ روایت کرده می‌آوریم:

۱- به سند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: قائم علیه السلام را پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتنی در بیداء.

۲- در خبر دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: در آن سال که صیحه آسمانی واقع می‌شود، پیش از آن آیتی (نشانه‌ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه بر می‌آید و دستی آشکار می‌گردد.

۳- و از عبد الله بن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: ندا [صدای آسمانی] از نشانه‌های حتمی است و سفیانی از نشانه‌های حتمی است و یمانی از علایم حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از علایم حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید، از علایم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می‌آید، شخص خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار را می‌ترساند و دوشیزه را از پرده حجاب بیرون می‌اندازد.

۴- و از بزنطی، از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود: پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کف دستی که گوید: این و این.

۱. الغیبة، نعمانی؛ باب علامات الظهور، ۱۳۳ به بعد.

۵- و از ابوبصیر، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام است که فرمود: هرگاه آتشی از سوی مشرق همچون هُردی عظیم [بسیار زرد] مشاهده کردید، که سه یا هفت روز برمی آید منتظر فرج قائم آل محمد علیهم السلام باشید ان شاء الله که خداوند توانا و حکیم است. سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود، زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است. آن گاه فرمود: ندا کننده‌ای از آسمان به نام حضرت قائم علیه السلام بانگ می زند، پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب، آن را خواهد شنید، هیچ خوابیده‌ای نخواهد ماند، جز این که بیدار شود و هیچ ایستاده‌ای، مگر این که بنشیند و هیچ نشسته‌ای، مگر این که بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید، که آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. و فرمود: صدا در ماه رمضان، شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود، درباره آن تردید مکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ بر می آورد: توجه کنید که فلانی مظلوم کشته شد، تا مردم را به شک اندازد و آن‌ها را فریب دهد. در آن روز، چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند، پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید، در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است و نشانه‌اش آن است که او به نام حضرت قائم علیه السلام و نام پدرش ندا می کند، تا آن جا که دوشیزه پس پرده هم آن را می شنود و پدر و برادرش را تشویق می نماید که خروج

کنند. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام انجام گردد: صدایی از آسمان که صدای جبرئیل است به نام صاحب این امر و نام پدرش، و صدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می‌باشد، به نام فلانی ندا می‌کند که مظلوم کشته شد، منظورش از این کار فتنه‌گری است. پس از صدای اول پیروی کنید و مبادا به صدای بعدی فریفته شوید.

۶- و از چند تن از اصحاب ما روایت آمده از امام صادق علیه السلام که گفتند: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری. و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و قائم علیه السلام از امور حتمی است و فرورفتگی در بیداء از امور حتمی است و کفِ دستی که از آسمان بیرون می‌آید، از امور حتمی است و ندا [همین‌طور]. عرضه داشتیم: ندا چیست؟ فرمود: آواز دهنده‌ای بانگ می‌زند به نام قائم و نام پدرش علیه السلام.

۷- و از ابن ابی یعفر آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: به دست داشته باش! هلاکت فلانی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و لشکری که در زمین فرو می‌رود و صدا. گفتم: صدا چیست، همان ندا است؟ فرمود: آری. و به وسیله آن صاحب این امر شناخته می‌شود.

۸- و از زراره است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: آیا ندا حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند! تا آن‌جا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید.

۹- و از عبد الله بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی عبد الله امام

صادق علیه السلام بودم که شنیدم شخصی از همدان می گفت: این عامه ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما می پندارید که آواز دهنده ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم می فرمود: والله این مطلب در کتاب خدا کاملاً روشن است که می فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱؛ اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم، پس بر آن گردن نهند، در حالی که به آن خاضع باشند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی ماند، مگر این که در مقابل آن نشانه سر فرود آورد و بر آن گردن نهد و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید! که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می آورند. و چون فردای آن روز شود، ابلیس بر هوا رود، تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آن گاه بانگ بر آورد که: توجه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد، خونش را مطالبه کنید. حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حق استوار می سازد، که همان ندای اول است. ولی آن ها که در دلشان مرض هست - که مرض به خدا قسم! دشمنی ما است - در شک می افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می کنند و می گویند: منادی اول سحری بود از

سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^۱؛ و چون آیه‌ای را ببینند روی بر تافته و می‌گویند سحرهای پی در پی است.

۱۰- و از محمد بن الصامت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عباسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتگی در بیداء و صدایی از آسمان، گفتم: فدایت شوم! می‌ترسم که این امر طول بکشد. فرمود: نه. البته آن بسان دانه‌های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.

۱۱- و از حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام باید واقع شود: خروج سفیانی است و فرو رفتگی در بیداء و کشته شدن نفس زکیه و ندا کننده‌ای از آسمان.

۱۲- و از زراره بن اعین است که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله صادق علیه السلام می‌فرمود: آواز دهنده‌ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی امیر است، و منادی دیگر ندا می‌کند: البته که علی و شیعیان او پیروزند. به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی علیه السلام خواهد جنگید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند، یعنی مردی از بنی امیه. گفتم: پس چه کسی راستگو را از

دروغگو می شناسد؟ فرمود: آنان که پیش تر احادیث ما را روایت می کرده اند و می گفتند: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود، او را خواهند شناخت و می دانند که آنان خود برحق و راستگویند.

۱۳- و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند حال شما را اصلاح فرماید، تعجب دارم و در شگفتم از حضرت قائم علیه السلام که چگونه با او می جنگند با آن عجایبی که می بینند، از قبیل فرو رفتن [سپاهیان سفیانی] در بیداء و ندایی که از آسمان خواهد بود؟! فرمود: همانا شیطان آنها را و نمی گذارد تا این که او نیز ندا کند، همچنان که روز عقبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا سر داد.

۱۴- از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: آنها دو صیحه می باشند: یکی در اوّل شب و صیحه دیگر در آخر شب دوم. راوی گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس؛ گفتم: چگونه این از آن تشخیص داده می شوند؟ فرمود: هر کس خبر آن را پیش از آن که واقع شود شنیده باشد، آن را می شناسد.

۱۵- و از عبد الرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم ما را سرزنش می کنند و می گویند: هرگاه آن دو واقع شوند، حق گو از دروغگو چگونه شناخته می گردند؟ فرمود: شما چه پاسخی به آنها می دهید؟ عرض کردم: چیزی در جواب آنها نمی گوئیم. فرمود: به آنان بگوئید هر کس پیش از آن که این امر واقع شود، به آن ایمان داشته باشد،

هرگاه تحقق یافت، آن را تصدیق خواهد کرد، خداوند - عزوجل - فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾؛ آیا کسی که به سوی حق هدایتگر است، سزاوارتر است پیروی گردد، یا کسی که خود راهیاب نیست، مگر این که راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید.

۱۶- و از عبد الله بن سنان است که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر که گردن‌هایتان را به سوی آن می کشید (سَرَك می کشید)، نخواهد شد تا آن که ندا کننده‌ای از آسمان بانگ برزند: توجه کنید! فلانی صاحب امر است، پس برای چه جنگ می کنید؟

۱۷- و از محمد بن مسلم است، از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال خواهند بود.

۱۸- و از بدر بن الخلیل اسدی آمده که گفت: در خدمت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام بودم، پس آن جناب دو نشانه‌ای که پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین هیچ‌گاه واقع نشده را بیان فرمود این که: خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهند گرفت. شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله! نه، بلکه خورشید در آخر و ماه در نیمه خواهند گرفت، حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: من می دانم تو چه می گویی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده‌اند.

۱۹- و از وَرْد- برادر کمیت شاعر معروف - از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده، ماه می گیرد و پانزده روز مانده، خورشید کسوف می یابد و آن در ماه رمضان خواهد بود و در آن هنگام حساب از دست منجمین بیرون می رود.

می گویم: از این حدیث ظاهر می شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین، آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰- و از عبد الملک بن اعین روایت آمده، که گفت: در خدمت حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام بودم که حضرت قائم علیه السلام یاد شد، من عرض کردم: امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند! که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد.

۲۱- و از حمران بن اعین است، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام در تفسیر فرموده خدای تعالی: ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾؛ پس اجل قرار داد و اجل معینی نزد او ثبت است. فرمود: البته دو اجل هست؛ یک اجل حتمی و اجل دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند مشیتش به آن تعلق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از گونه موقوف باشد. حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: خیر، به خدا قسم! آن از گونه حتمی است.

۲۲- و از فضیل بن یسار، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: به درستی که از جمله امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم. و البته سفیانی از امور محتوم می‌باشد، که ناگزیر باید واقع شود.

۲۳- و از خلاد صائغ، از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد، چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد، پس به سوی ما روی آورید.

۲۴- و از محمد بن مسلم، از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سفیانی سرخ رویی است زرد موی و چشم کبود، که هرگز خداوند را نپرستیده و نه مکه را دیده، نه مدینه را. می‌گوید: پروردگارا! خونم را از مردم می‌سنام هر چند که به آتش روم، خونم را می‌سنام هر چند که به آتش روم.

۲۵- و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، در همه شهرهای زمین کسانی را گمارد. در هر اقلیم یک نفر، به او می‌گوید: دستور العمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی‌فهمی و قضاوت درباره آن را نمی‌دانی، به کف دست نگاه کن و به آنچه در آن است، عمل بنمای. امام صادق علیه السلام فرمود: و ارتشی را به قسطنطنیه می‌فرستد، که چون به خلیج رسیدند، بر پاهای خود چیزی می‌نویسند و بر روی آب راه می‌روند، هنگامی که رومیان آنان را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می‌روند، پس

خود او چگونه است! آن وقت در بهای شهر را بر آنان می‌گشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می‌کنند.^۱

می‌گویم: و ارتش سفیانی که زمین، آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد، در حدیث مفضل وارد شده که تعداد آنها به سیصد هزار تن می‌رسد. و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیة و بحار الانوار^۲ آمده است. و در بعضی از روایات وارد شده که آنها وقتی به سرزمین بیداء می‌رسند، جبرئیل علیه السلام فرود می‌آید و بانگ می‌زند: «یا بیداءُ اَبیدی القَوْم»؛ ای بیداء! این جمعیت را نابود کن.

در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او - که خدای رحمتشان کند - نیز بسیاری از این اخبار را روایت کرده‌اند. و شیخ صدوق به سند خود، از عبد الله بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابو عبد الله صادق علیه السلام از خروج حضرت قائم علیه السلام سخن به میان آوردیم، پس به آن جناب عرضه داشتم: چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صبح بیدار می‌شود، در حالی که زیر سرش صفحه‌ای باشد که بر آن نوشته شده: «طاعةٌ مَعْرُوفَةٌ»؛ اطاعت شناخته شده.^۳

تصدیق بعضی نشانه‌ها: در کتاب «نور العیون» از نشانه‌های ظهور روایت آمده که: مردم در آخر الزمان عمامه را ترک می‌گویند و به جای آن کلاه

۱. الغیبة، نعمانی/ ۱۷۲؛ باب ما جاء عند خروج القائم علیه السلام.

۲. بحار الانوار، ۵۳ باب ۲۵. ۳. کمال الدین، ۲/ ۶۵۴ باب ۵۷ ح ۲۲.

بر سر می گذارند. و نیز روایت آورده که از جمله نشانه‌های ظهور آن است که: مردم به فقدان اولاد خوشحال می شوند و کسی که فرزند ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری می نماید.

می گویم: این دو علامت در این سال، یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و به جای آن کلاه بر سر نهادند، شبیه به اهل باطل و به جهت نزدیک شدن به آنان. و باز دیدم که مردم به خاطر نداشتن اولاد خوشحالی می کنند و کسی که پسر ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری دارد، به خاطر نظام و وظیفه اجباری. به درگاه خداوند تعالی شکایت داریم از غیبت ولیّ اش و از درگاهش می خواهیم که فرج آن حضرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

سخن در اینجا در دو بخش بیان می گردد:

بخش اول: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان

۱- در کافی به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت: فدایت شوم! خبر ده مرا از این امری که منتظرش هستیم، چه وقت خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مهزم! وقت گذاران دروغ گویند و عجله کنندگان هلاک گردند و تسلیم شدگان نجات یابند.^۱

۲- و از ابراهیم بن مهزم، از پدرش آمده، که گفت: در محضر امام ابو عبد الله علیه السلام از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند به جهت عجله بندگان، عجله نمی کند، به درستی که برای آن، امر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هرگاه به آن رسیدند، نه ساعتی پیش و نه پس می افتند.^۱

۳- و از منصور آمده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای منصور! این امر شما نخواهد رسید، مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند! تا این که از هم جدا شوید. و نه، به خدا سوگند! تا این که آزمایش گردید. و نه، به خدا سوگند! تا این که شقاوت مند شود هر که شقاوت مند شدنی است و سعادت مند گردد هر کس اهل سعادت است.^۲

۴- و از محمد بن منصور صیقل، از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و جمعی از اصحابمان نشسته بودیم و حضرت امام صادق علیه السلام سخنان را می شنید، پس به ما فرمود: شما در چه فکری هستید، هیئات! هیئات! به خدا سوگند! آنچه شما دیدگانتان را به سوی آن خیره کرده اید، نخواهد شد تا این که غربال شوید. نه، والله! نخواهد شد آنچه دیدگانتان را به سوی آن می کشید، تا این که بررسی شوید. نه، والله! چشم به سویش می کشید، نخواهد شد تا این که [خوب از بد] جدا شود. نه، والله! آنچه چشم به سویش می کشید، نخواهد شد مگر پس از نومیدی. نه، والله! نخواهد شد آنچه چشم

۲. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۱. اصول کافی، ۱/۳۶۸ و ۳۶۹.

به سویش می کشید، تا آن گاه که به شقاوت رسد آن که شقاوت مند است و به سعادت رسد آن که سعادت مند می باشد.^۱

۵- و در حدیث دیگری، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه ای است که دل های مردمان از آن می رمد، بنابراین هر که به آن اقرار کرد، بیشتر برایش بگوید و هر کس آن را انکار نمود، او را وا گذارید. همانا باید که فتنه ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جایی که آن کس موی را دو نیم می سازد [مورا از ماست بیرون می کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتد، تا این که جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند.^۲

۶- و در وافی به نقل از کافی، به سند خود از ابوالمرهف از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند، محاضیر هلاک شوند. راوی پرسید: فدایت گردم! محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان.^۳ در وافی گوید: محاضیر یا با حروف بی نقطه است (= محاصیر) از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می باشد. و یا با حرف نقطه دار [ضاد] بین دو حروف بی نقطه [حاء و راء] از باب (حضر) به معنی دویدن. و مجلسی علیه السلام در بحار گوید: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دونده است.

۲. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۱. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۳. الوافی، ۱/۱۰۳ و روضه الکافی، ۲۷۳.

۷- و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابوالمرهف آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شوند. گوید: پرسیدم: محاضیر چیست؟ فرمود: شتابزدگان. و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر روی پایه‌های محکم خود ثابت ماند...^۱

۸- و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده، که گفت: در خدمت حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد! این امر چه موقع خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟! فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند و شتابزدگان هلاک گشتند و تسلیم شدگان نجات یافتند، و به سوی ما باز خواهید گشت.

۹- و به سند خود، از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: صاحبان محاضیر هلاک گشتند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر پایه‌های محکم خود استوار شد، به درستی که بعد از غم و اندوه، پیروزی شگفت‌انگیزی خواهد بود.^۲

۱۰- و به سند خود، از ابراهیم بن هلیل آورده، که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم! پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سنی رسیده‌ام که می‌بینی، آیا بمیرم در حالی که [در این باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق! تو عجله می‌کنی؟ عرض

۱. الغیبة نعمانی، ۱۰۳؛ باب ما امر به الشیعه. ۲. الغیبة، ۱۰۴؛ باب ما امر به الشیعه.

کردم: آری. به خدا سوگند! عجله می‌کنم و چرا شتاب نداشته باشم، در صورتی که به این سین که می‌بینی، رسیده‌ام. فرمود: همانا به خدا سوگند! ای ابواسحاق! این کار انجام نمی‌یابد تا آن‌که [خوب یابد] جدا شود و آزمایش گردید و تا آن‌جا که جز اندکی از شما بر جای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند.^۱

۱۱- و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که درباره فرموده خدای - عزوجل -: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. فرمود: آن امر ما است. خدای - عزوجل - امر فرموده که در آن عجله نشود، تا این‌که سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب. و خروج او [حضرت قائم علیه السلام] همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. و همین است فرموده خدای تعالی: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ»^۲؛ همچنان که خداوند تو را به حق [و برای اعلای کلمه توحید] از خانه‌ات بیرون ساخت.

و در تفسیر البرهان^۳ و کتاب المحجّة به سند خود، از غیبت شیخ مفید، مثل همین را روایت آورده است.

۱۲- و در آن دو کتاب، نیز از مسند فاطمه علیها السلام تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن حریر طبری، به سند خود از ابان، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که

۱. الغیبة، ۱۱۱؛ فی صفة القائم علیه السلام. ۲. الغیبة، ۱۰۴؛ فیما امر به الشیعة.

۳. تفسیر البرهان، ۳۵۹/۲، ذیل سورة نحل، ح ۱.

فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، خداوند جبرئیل را به شکل پرنده سفیدی می فرستد، پس او یک پای بر خانه کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می گذارد، سپس با صدای بلند بانگ می زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه حضرت قائم علیه السلام حاضر می شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می گذارد، سپس در حالی که اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند، پیرامونش باشند حرکت می کند، به درستی که در میان اصحاب او، کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می کنند، پس خروج می نماید و با او سنگ [مخصوصی] هست، که چون آن را افکند، از زمین گیاه می روید.

۱۳- و رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده فرمود: اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل علیه السلام است، که به صورت پرنده سفیدی نازل می شود و با آن حضرت بیعت می نماید، سپس یک پای بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می گذارد و با صدای رسایی که همه جهانیان آن را می شنوند بانگ می زند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^۱. می گویم: این دو حدیث دلالت دارند بر این که منظور از امر الله در آیه، ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - می باشد، و این که جبرئیل در آن هنگام این آیه را می خواند، به جهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب کنندگان است والله العالم.

۱۴ - و در تفسیر البرهان، به نقل از عیاشی، از هشام بن سالم، از بعضی اصحابمان، از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» سؤال کردم. فرمود: هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله وقوع چیزی را در وقت معینی خبر داد، آن فرموده خداوند است که: امر الهی آمد، پس در آن شتاب مکنید، تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر خداوند چیزی را خبر دهد که واقع شدنی است، گویی که آن واقع شده است.^۱

۱۵ - و در کتاب حسین بن حمدان، به سند خود از مفضل، از امام صادق علیه السلام روایت آورده درباره فرموده خدای تعالی در سوره حمعسق [شوری]: «وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۲؛ و چه دانی، شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنان که به آن ایمان ندارند، درباره آن [از روی تمسخر] عجله می کنند، ولی آنان که ایمان آورده اند، از آن بیمناکند و می دانند که آن برحق است. توجه کنید! به درستی آنان که درباره ساعت جدال می کنند، همانا در گمراهی دوری هستند. [فرمودند] که: منظور از «ساعت»، هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است، [مفضل گوید:] عرضه داشتم: ای مولای من! معنی «جدال» می کنند چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شد و چه کسی او را دید و او کجاست و در کجا خواهد بود و چه وقت ظهور می کند؟! تمام این سخنان به

۲. سوره شوری، آیه ۱۷ و ۱۸.

۱. تفسیر البرهان، ۲/۳۶۰، ح ۶.

جهت شتابزدگی در امر خداوند است و تردید در قضا و قدرت او. آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده‌اند و البته برای کافران، عاقبت بدی خواهد بود.

۱۶- و در حدیث اربع مائه، از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: تلاش کردن برای از جای برکندن کوه‌ها آسان‌تر است، از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معینی دارد، از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به ارث می‌سپارد و عاقبت [خوب و پیروزی نهایی] برای تقوای پیشگان است. درباره امری پیش از رسیدن و قتش شتاب مکنید، که پشیمان خواهید شد و مدت را طولانی شمارید، که دل‌هایتان را قساوت می‌گیرد.

۱۷- و در کتاب کمال الدین، ابن بابویه به سند خود، از صقر بن ابی دلف آورده، که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام می‌فرمود: همانا امام بعد از من پسر من علی است، امر او امر من و گفته‌اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته‌اش گفته پدر و اطاعتش اطاعت از پدرش می‌باشد. سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت علیه السلام به شدت گریه کرد، آن‌گاه فرمود: به درستی که امام بعد از حسن، پسرش قائم به حق، انتظار کشیده شده (منتظر) است» عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: چون که او قیام می‌کند، پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به

امامتش. عرض کردم: چرا او منتظر (انتظار کشیده شده) نامیده شده است؟ فرمود: چون که او را غیبتی است، که روزهایش بسیار و مدتش طولانی خواهد بود، پس [در آن غیبت] مخلصان منتظر خروجش باشند و تردید کنندگان او را انکار نمایند و نفی کنندگان یاد او را به مسخره می‌گیرند و وقت‌گذاران در آن دروغگو می‌شوند و شتابزدگان درباره آن هلاک می‌گردند و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می‌یابند.^۱

۱۸- و به سند خود، از حضرت سید العابدین علیه السلام آورده، که فرمود: این آیه درباره ما نازل شد: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۲؛ و خویشاوندان نسبی در کتاب خدا نسبت به یکدیگر اولی هستند. و این آیه [نیز] درباره ما نازل شد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ﴾^۳؛ و آن را کلمه باقی در نسل او قرار داد و امامت را در ذریه حسین علیه السلام قرار داد، تا روز قیامت. و به درستی که قائم ما را دو غیبت هست که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است، غیبت اولی شش روز یا شش ماه یا شش سال است، و اما دیگری آن قدر طولانی خواهد شد، تا آن‌که بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی‌ماند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچ‌گونه ناراحتی احساس نکند و به اهل بیت تسلیم باشد.^۴

۱۹- و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا دین خدای - عزوجل - با

۲. سوره انفال، آیه ۷۵.

۱. کمال الدین، ۲/۳۶۰، ح ۳.

۴. کمال الدین، ۲/۳۲۳، باب ۳۱، ح ۸.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۸.

عقل‌های ناقص و آرای باطل و معیارهای فاسد درک نمی‌شود و جز با تسلیم به دست نمی‌آید، پس هر کسی به ما تسلیم گردد، [از هلاکت دین] سالم ماند و هر آن‌که به ما اقتدا نماید، هدایت یابد و هر کس به قیاس و رأی خود عمل کند، هلاک می‌گردد و هر کس از آنچه ما می‌گوییم یا حکم می‌کنیم در سینه خود تنگی احساس کند، به آن [خدایی] که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است، در حالی که خود متوجه نیست.^۱

۲۰- و در کتاب کفایة الاثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خزّاز رازی- و به قولی قمی- به سند خود، از مولا ایمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت آمده که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای خواند که پس از آن که حمد و ثنای الهی را به جای آورد، چنین فرمود: ای گروه‌های مردم! گویا من [به جهان آخرت] دعوت می‌شوم و [دعوت حق را] اجابت می‌کنم و همانا من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگ بزنید، هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد، پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آن‌ها داناتر از شمایند، زمین از آنان خالی نمی‌ماند و اگر خالی بماند، در آن صورت اهل خود را فرو می‌برد. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بار خدایا! من می‌دانم که علم پایان نمی‌یابد و بریده نمی‌شود و البته تو زمینت را از حجّت خود بر خلقت خالی نمی‌گذاری، که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند، تا حجّت تو باطل نگردد

۱. کمال الدین، ۲/۳۲۴، باب ۳۱، ح ۹.

و دوستان تو پس از آن که هدایتشان فرموده‌ای، گمراه نشوند، شماره آنان از همه کم‌تر و قدرشان نزد خداوند از همه بیشتر است.

وقتی از منبر پایین آمد، عرض کردم: یا رسول الله! آیا تو حجّت بر تمام خلق نیستی؟! فرمود: ای حسن! خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱؛ و همانا تو ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمایی هست. پس من ترساننده [از عذاب الهی] هستم و علی هدایت‌کننده است. گفتم: یا رسول الله! فرمودی: زمین از حجّت خالی نمی‌ماند؟!

فرمود: آری. او امام و حجّت بعد از من است و تو حجّت و امام بعد از او هستی و حسین امام و حجّت بعد از تو و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صُلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند همانم جدّش علی، پس هرگاه حسین درگذشت، پسرش علی زمام امر را به دست می‌گیرد و او است حجّت خداوند و امام، و خداوند از پشت علی پسری متولد خواهد کرد همانم من و شبیه‌ترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من. و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگویان مردم است و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از صُلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همانم موسی بن عمران، سخت‌کوش‌ترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب موسی

پسری بیرون خواهد آورد، که او را علی گویند، کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صُلبِ علی پسری خواهد آورد که او را حسن گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندی برخواهد آورد حجّت، قائم، امام زمان خود بر مردم و نجات بخش دوستانش می باشد، غایب می گردد تا این که دیده نمی شود، و عده ای از اعتقاد به او بر می گردند و عده ای دیگر ثابت می مانند و [تردیدکنندگان] می گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟! چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند - عزوجل - آن روز را آن قدر طولانی خواهد ساخت، تا این که قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی ماند، خداوند علم و فهم مرا به شما داده و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذریه من و ذریه ام قرار دهد.^۱

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفسد بر آن مرتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

گونه اول: گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمل

سبب می شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را گمراه می سازند، که با جلوه دادن خیال های فاسدشان مطلب را بر عوام مشتبه می نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با این که امامان علیهم السلام برای ما علامت های حضرت صاحب الزمان علیه السلام را ذکر و بیان فرموده اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می شود، به روشن ترین وجه یادآور گردیده اند، و به ما امر کرده اند، که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامت ها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم که ما را از فریب جلوه گری های شیطان در پناه خود نگاهدارد.

گونه دوم: بسا می شود که شتاب کردن در این امر سبب مأیوس شدن از وقوع آن می گردد، که نتیجه چنین عجله ای تکذیب پیغمبر و امامان علیهم السلام خواهد بود، در اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر این که آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و امر فرموده اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیش تر گذشت.

گونه سوم: احیاناً شتابزدگی در این امر مایه انکار کردن حضرت صاحب الزمان علیه السلام می شود، و این از گونه پیشین استعجال شدیدتر است، چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مأیوس و ناامید باشد به سبب طولانی

شدن غیبت، و عجله کردن نسبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این قسم دوم از اقسام عجله‌ای است که مایه هلاکت و خسارت است، و قسم سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضرت را اصلاً انکار کند، می‌کشاند، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می‌شد. **گونه چهارم:** عجله کردنی که آدمی را در شک و تردید می‌اندازد، و این نیز مانند گونه پیشین مایه بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شیطان است، و امامان علیهم السلام در چند روایت فرموده‌اند که: «اگر خدای تعالی می‌دانست که دوستانش به تردید می‌افتند حجت خود را یک چشم بر هم زدن از آنان پوشیده نمی‌داشت». این روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتاب‌های دیگر آمده است.^۱

گونه پنجم: آنچه سبب اعتراض کردن بر خدای تعالی نسبت به قضا و قدرش می‌شود، و مایه اعتراض کردن بر امام در تأخیر انداختن ظهورش می‌گردد، آن است که شخص بگوید: چرا آشکار نمی‌شود، و مانند این سخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد به خاطر اعتراض و اشکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر فرمود که بر آدم سجده کند اعتراض کرد و گفت: ﴿ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً﴾^۲؛ آیا سجده کنم برای کسی که او را از گِل آفریدی؟ در صورتی که خداوند فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ

۱. الغيبة نعمانی، ۱۰۲ فیما امر به الشیعه. ۲. سوره اسراء، آیه ۶۱.

لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۱؛
و هیچ مرد و زن مؤمن را نشاید که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن
را برگزیند [و برخلاف آن رفتار نماید].

و شیخ کلینی به سند صحیحی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت
آورده که فرمود: «اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی آن که شرک بورزند
و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و حج بیت الله را به جای آورند،
و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبر صلی الله علیه و آله
انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می داد؟ یا چنین چیزی
در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آن گاه آن حضرت علیه السلام
این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ
لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲؛ هرگز، به پروردگارت
سوگند! ایمان نخواهند داشت تا این که تو را در مورد آنچه از نزاعها و خصومتها در
میانشان روی می دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده ای در دل هیچ اعتراضی
نداشته باشند و کاملاً تسلیم فرمان تو گردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد
تسلیم شدن»^۳.

گونه ششم: گاهی عجله کردن سبب می شود که شخص، حکمت غیبت را
انکار نماید و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۳. اصول کافی، ۲ / ۳۹۸.

به او است - که خداوند بسیار برتر از آن است - و برخی از حکمت‌های غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - ظاهر خواهد شد.

گونه هفتم: این که گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن، سبب سبک شمردن احادیث ائمه معصومین علیهم السلام می شود که به انتظار امام غایب - عجل الله فرجه الشریف - امر فرموده اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان علیهم السلام در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی اعتنائی به خدای - عزوجل - است، و سبک شمردن خدای عز و جل کفر ورزیدن به او می باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم.

در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام در بیان کفر و ایمان روایت آمده که فرمود: «و گاهی از ایمان بیرون می رود به پنج جهت از کارهایی که همه به هم شباهت دارند و معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق و مرتکب شدن گناهان کبیره. پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و انکار و سبک شمردن و سهل انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است...»^۱

گونه هشتم: بسا می شود که عجله کردن مایه رد اخباری که در مورد فرج

و ظهور مولایمان علیه السلام رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده به خاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می‌گذرد شیطان بر او مسلط می‌گردد، و به او وسوسه می‌کند که: شاید این اخبار از ائمه اطهار صادر نشده، و شاید گرویدگان به این مذهب یا بعضی از راویان این اخبار آن‌ها را ساخته باشند، به جهت مصالح و منافی که از این کار به آنان می‌رسیده است! و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوت می‌گیرد تا جایی که عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می‌گردد، و به درّه هلاکت جهنم سقوط می‌کند که بد جایگاهی است، زیرا که رد کردن آنچه معتمدان امامان علیهم السلام از ایشان نقل می‌کنند در حقیقت ردّ خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنان‌که در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه نظر دارید درباره کسی که اقرار نکند به این که شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودی و آن را رد هم نکند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به او اطمینان دارد راجع به علم ما حجّت بر او تمام شود، در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

گونه نهم: حیثاً شتابزدگی در بعضی از اشخاص سبب می‌شود که اخبار رسیده از امامان علیهم السلام را به خواسته‌ها و هوس‌های خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می‌باشد، پس بدین ترتیب در درّه ضلالت و گمراهی سقوط می‌کند، چون این کار او را به جایی می‌برد که - العیاذ

بالله - گمراه کردن را به حجّت‌های خدای متعال نسبت دهد، نمی‌بینید که بسیاری از گمراهان گمراه‌کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن در تأویل و توجیه در سخنان خداوند و گفته‌های رسول خدا و خلفای برحق او علیهم السلام، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی انداختند، و ندانستند که سخن گفتن به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون این‌که دلالت روشن و قرینه واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و نزد عقلا قبیح و زشت می‌باشد! و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۱؛ پس آنان که در دل‌هایشان انحرافی هست، در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می‌روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آن‌که تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی‌دانند... و این احمق‌ها ظواهر اخبار و نصوص آن‌ها را تأویل می‌کنند به آنچه هواهای نفسانی آن‌ها در آن هست، و سلیقه‌های فاسد و پندارهای بی‌رونق خود را در آن‌ها اعمال می‌نمایند، بی‌آن‌که دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهی آن را نشان دهد، و این به خاطر تنگی سینه و کمی صبرشان در طول غیبت و محنت شدید آن است. بار خدایا! به تو از گمراهی پس از هدایت پناه می‌بریم، پروردگارا! به حق اولیای مقربت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

گونه دهم: گاهی عجله کردن و کم صبری در این امر سبب می شود که در دل تصمیم بگیرد این که اگر تا فلان وقت واقع نگردد آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این حالت او را در شمار شکاکان هلاک شونده قرار می دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می گیرد؛

- یا شک در راست بودن گفته های امامان علیهم السلام دارد - العیاذ بالله تعالی -.

- و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان علیهم السلام به ما امر فرموده اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می کنند تصدیق نماییم. و در توقیع شریفی که به قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل وسائل روایت گردیده چنین آمده است: «هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در این که تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما روایت می کنند، دانسته اند که ما سرّ خودمان را با آنان در میان می گذاریم و رازمان را به ایشان می گوئیم...^۱ و روایات بسیاری نیز بر همین معین دلالت دارد.

گونه یازدهم: گاهی بر اثر شتابزدگی، در سایر اخباری که از امامان علیهم السلام روایت شده نیز شک می کند یا آنها را رد می نماید، چون شخص عجز و شتابزده ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایه ثابتی استوار ننموده چنین می پندارد که اخباری که در مورد وعده به فرج و ظهور رسیده راست نیست، به جهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات الله علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از

امامان علیهم السلام در امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و... صادر گردیده نیز قیاس می کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می گیرد، پناه بر خدا.

گونه دوازدهم: بسا می شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینه او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و فرج مولا یمان علیه السلام هستند را به تمسخر و استهزا می گیرد، و با این کار خدای - عزوجل - و اولیای او علیهم السلام را استهزا می نماید. و بدون تردید چنین شخصی کافر است و با خداوند - جل شانہ - عناد ورزیده است، ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱؛ خداوند آن ها را استهزا می کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می سازد. و چنین کسانی به سان قوم نوح باشند، آن کافرانی که خدای تعالی درباره آن ها فرموده: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ^۲؛ و کشتی را (نوح) می ساخت. و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند (نوح) می گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری) شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوارکننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید.

گونه سیزدهم: گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خالق متعال و رضا ندادن

۱. سوره بقره، آیه ۱۵.

۲. سوره هود، آیه ۳۸ و ۳۹.

به قضای الهی می شود و این صفت مایه هلاکت و تیره بختی است. و از همین روی در دعای روایت شده از عَمْرٍو رضی الله عنه که از حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف - گرفته شده چنین آمده: بار خدایا! و تویی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است امر ظهور [حکومت] ولیّات را اذن دهی که خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی برافکند، پس مرا بر آن [امر غیبت] صبر و شکیبایی ده که دوست نداشته باشم آنچه به تأخیر انداخته‌ای جلو بیفتد، و آنچه را تو تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده‌ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته‌ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می دانی] به نزاع نپردازم...^۱

گونه چهاردهم: بسا می شود که شتابزدگی و بی صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا کردن برای تعجیل فرج صاحب الزمان علیه السلام می گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فرج هست محروم می شود، به سبب این که شخص مدّتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می کند که فرج و ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید، لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این امر چنین می پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد، و این باعث می شود که دعا برای تعجیل فرج را ترک گوید، غافل از این که این دعا نیز مانند سایر دعاها به

شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی‌گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگی‌ها در آن. البته این منافات ندارد با آن‌که امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می‌گردد، همان‌طور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثواب‌های بسیاری بر آن هست، ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون این‌که شرایط در آن جمع باشد، امر مولایش را امتثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی‌آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود، پس بر دعاکننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگویید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان علیهم السلام برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام دعا می‌کرده‌اند، و بی‌تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می‌باشد، با این حال ظهور آن حضرت علیه السلام تاکنون انجام نیافته است، در صورتی که مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟ گوییم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می‌گردد؛

یکی: این‌که اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام از امور بدائیه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هرچند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن از امور حتمی است که خدای تعالی آن را به طور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی‌کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان علیهم السلام زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود، از آن وقت نیز تأخیر می‌افتاد.

دوم: این که هم چنین اخبار گویای آن است که - به جز ترک کردن دعا - موانع متعدد دیگری نیز برای تعجیل ظهور آن جناب وجود دارد، و ترک کردن دعای یکی از موانع است، پس هرگاه مؤمنین نسبت به دعا کردن اهتمام بورزند این مانع برداشته می شود و به سبب دعا کردن وقت فرج پیش می افتد، و نیز باید برای برداشته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود. و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یاد آور شدیم معلوم شد که بین امر کردن به دعا برای تعجیل فرج و ظهور با اخباری که از استعجال و شتابزدگی نهی می کنند منافاتی نیست، و عجله ای که مذمت گردیده آن است که از اقسام یاد شده باشد. و اما دعا کردن برای تعجیل فرج در عین حال که دعا کننده از اهل تسلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای - عزوجل - باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن امر فرموده اند و بر آن تأکید کرده اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می شود:

۱ - یا مولایش در زمانش ظهور می کند، با رسیدن به فواید و آثار دیگر دعا، اگر تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشد که وسایل در تغییر دادن آن ها هیچ گونه تأثیری ندارند، چنان که در دعا از حضرت سید العابدین علیه السلام آمده: «وَيَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»^۱؛ و ای [خدایی] که وسایل، حکمتش را

تغییر نمی دهند. و این نظیر طول عمر می باشد که مثلاً بر صله رحم متوقف است به شرط آن که غیر آن حتمی نباشد.

۲- و یا رستگار شدن به سایر فواید دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا کنندگان و منتظران. بنابراین دعا کردن برای تعجیل فرج در هر حال مورد امر و پسندیده است، و منافاتی بین آن و بین نهی از شتابزدگی نیست.

حاصل این که: عجله ای که از آن مذمت شده ضد صبر و تسلیم است، و تمام گونه هایی که یاد آوردیم در زیر این عنوان قرار می گیرند، و بدون تردید دعا کردن و درخواست نمودن تعجیل فرج حضرت صاحب الزمان علیه السلام از درگاه خداوند منان از این عنوان بیرون است، بلکه این دعا اظهار یقین و ایمان به آن است که ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسایل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن امر او به دعا کردن می باشد، لذا بندگان این را از خدای تعالی مسألت می نمایند. و به عبارت دیگر می گوئیم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها کردن تسلیم و زود خواستن چیزی پیش از رسیدن وقتش می باشد، و این مایه پشمانی می شود، چنان که در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام پیش تر گذشت، ولی درخواست تعجیل فرج از خدای جلیل - تعالی شانه - اقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوه الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هیچ قوت و نیرو و چاره است. پس حقیقت دعا آن است که بنده با تمام وجود به خدای تعالی توجه نماید، و فرمان او را اجابت کند، و نسبت به خودش عجز و شکستگی

و ناتوانی و بیچارگی و اختیار نداشتن را اقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم، به دعا کردن برای فرج اهتمام ورزیم که او اجابت کننده کریم است.

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

و این از نشانه‌های مودت و دوستی آن جناب و ولایت او است و بر خوبی و رجحان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده - چنان که گذشت - زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می‌باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام علیه السلام در حج و طواف و زیارت و... وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آن‌ها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هر گونه عمل صالح به نیابت از آن جناب - صلوات الله و سلامه علیه - را خواهد دانست.

و سید اجل علی بن طاووس رحمته الله در کتاب کشف المحجّة فرزندش را سفارش و امر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، تا آنجا که گفته: «... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت علیه السلام به گونه‌ای باش که خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و پدران آن حضرت و خود او از تو می‌خواهند

و حوایج آن بزرگوار را بر خواسته‌های خود مقدم بدار هنگامی که نمازهای حاجت را به جای می‌آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایه وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می‌شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید....^۱

اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و فضیلت صله امام علیه السلام ان شاء الله تعالی خواهد آمد. و بر این مقصود و بر این که صدقه دادن و مانند آن صله است دلالت می‌کند خبر علی بن ابی حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت: به حضرت ابوابراهیم [موسی بن جعفر علیه السلام] عرضه داشتم: از سوی زندگان و مردگان از خویشاوندان و دوستانم حج به جای آورم و نماز بگزارم و صدقه بدهم؟ فرمود: آری، از سوی او صدقه بده و نماز بگزار و به سبب صله و پیوندت نسبت به او پاداش دیگری برایت خواهد بود.^۲

می‌گوییم: هرچند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می‌دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد، و این را آشکارا می‌بینیم که

۱. کشف المحجۃ، ۱۵۲ و ۱۵۱، فصل ۱۵۰. ۲. وسائل الشیعه، ۵ / ۳۶۷، ح ۹.

در مردم چنین حالتی وجود دارد، لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادت‌ها و خیرات از طرف زندگان و مردگان مؤمنین و مؤمنات می‌باشد، پس امام علیه السلام سؤال او را به طور بلیغ‌تر و تمام‌تری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمه: «آری» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن امر فرمود به این‌که: «از سوی او صدقه بده و نماز بگزار» آن‌گاه خواست که او را بر این کار تشویق و ترغیب نماید، که فضیلت و ثواب آن را یادآور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او». پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب) و استحباب آن و ترغیب کردن به آن با بیان اجر و ثوابش، و این‌که آن پاداش به خاطر پیوند با خویشان و دوستان است را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خواننده دانای هوشمند! دقت کن که اگر شخصی به سبب صله یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او استحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی صاحب الأمر علیه السلام صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگ‌تری نباشد؟ آری، استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان نایل می‌شود، چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است. و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیت بین او و بین امامش - سلام الله علیه -

کامل تر و تمام تر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزون تر و تمام تر خواهد بود، از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودت و خدمت آن حضرت منت گذارد که خداوند اجابت کننده دعاها است. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم - که صدقه دادن از سوی امام علیه السلام برتر از صدقه دادن از طرف غیر او است - اضافه بر حکم عقل به این مطلب و این که از اقسام صله امام علیه السلام است، روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

توجه و راهنمایی: بدان که از خبر علی بن ابی حمزه - که مذکور افتاد - جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر اینها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می شود، جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام علیه السلام آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده اند، و خصوصیتی در ذکر آنها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همه کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است. یکم: این که امام علیه السلام در جواب او به یاد کردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند، با این که نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار، معروف و ثابت است، و از هیچ یک از علمای بزرگوارمان در این باره اشکالی نقل نشده، از اینجا معلوم می شود که امام علیه السلام نیز دانسته است که صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یاد آورد.

دوم: علت آوردن آن حضرت علیه السلام برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در این که فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود به خاطر صله‌ات نسبت به او» دلالت دارد بر این که نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صله‌ای نسبت به آنان و احسان به ایشان است، لذا نیابت کننده استحقاق می‌یابد که پاداش دیگری به اضافه پاداش بر اصل عبادت به او داده شود، به سبب صله‌اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حق آنان.

و اما در عبادت‌های واجب: با دلیل ثابت شده که خود شخص می‌بایست آن‌ها را انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادت‌های واجب جایز نیست مگر در حج، [آن هم در یک صورت خاص] و بیان این مطلب به جای خودش موکول می‌گردد. و خبر یاد شده هر چند که به خاطر علی بن ابی حمزه که واقفی است^۱ ضعیف می‌باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبات به خبر ضعیف هم می‌توان اکتفا نمود. و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی^۲ و وافی و دیگر کتاب‌های اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، مبنی بر این که: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب به جای آورد همان ثواب به او داده می‌شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد. در اینجا دو امر ثابت است: یکی

۱. واقفیان کسانی بوده‌اند که بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متوقف ماندند، و امامت امامان بعدی را به بهانه اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند. علی بن ابی حمزه بطائنی از سران این گروه فاسد بوده است. (مترجم).

این که: مطلق عبادت ها کار خیر است.

دوم: این که، نیابت در آن ها - جز آنچه به دلیل خارج شده - از زندگان و مردگان به مقتضای خبر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز گمان این که این امر تشریح و بدعت است، ولی این پندار مردود است چرا که عمل را به امید ثواب انجام می دهد، با توجه به خبر مذکور و اخبار:

«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى عَمَلٍ»؛

هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود....

و برای این مقصود به گونه دیگری هم می توان استدلال نمود که گفته

شود:

در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عبادات پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (نظر دیگری غیر از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت در نماز را جایز

دانسته، آن را در عبادات دیگر نیز جایز می‌داند و هر کس آن را در نماز جایز نمی‌شمارد در سایر عبادت‌ها هم نیابت کردن را نمی‌پذیرد. پس اگر کسی آن را فقط در نماز جایز شمارد و از دیگر عبادت‌ها نفی نماید قول سومی پدید آورده که اجماع مرگب را بر هم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری رحمته در یکی از آثار خود آورده، ولی این وجه محل نظر است چون حجیت اجماع نقل شده مورد تأمل می‌باشد، چنان‌که در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث مناسب است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می‌توان به استقراء تمسک کرد، چون عمده عبادت‌های مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارت و قربانی می‌باشد، و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در این‌ها از طریق روایات ثابت است، پس این حکم بر عبادت‌های دیگر نیز منطبق می‌گردد.

در این استدلال نیز ممکن است اشکال شود، زیرا که این استقراء ظنی است و این‌گونه استقراء نزد ما حجّت نیست. ولی می‌توان از تعلیل‌هایی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر این‌ها آمده - که این صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می‌گیرد، و لذا پاداش نایب دو برابر می‌باشد - چنین نتیجه گرفت که به جای آوردن عبادت‌های مستحب به نیابت از مؤمنین به طور مطلق صله و احسان نسبت به آن‌ها است، و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده

نیست. هم‌چنین برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال شده به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیز باز می‌دارد کسی از شمارا که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید، از سوی آنان نماز بگذارد، از طرف ایشان صدقه بدهد، حج به جای آورد و روزه بگیرد، پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود، و مثل آن ثواب برای او است، و خداوند - عزوجل - به خاطر نیکی و صله‌اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود.^۱

وجه استدلال این که فرموده امام علیه السلام: «از سوی آنان نماز بگذارد...» به ظاهر در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ ایشان است، و این را جمعی از فقهای ما - که رحمت خدا بر آنان باد - فهمیده‌اند، و چنین ادعا کرده‌اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علامه مجلسی دوم در کتاب *مرآة العقول*^۲ آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقت کنید). و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرموده خدای - عزوجل - «تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۳؛ بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید، زیرا که تعاون و همکاری گاهی در مورد یاری رساندن در کاری که دو نفر می‌خواهند انجام دهند به کار می‌رود، و گاهی در مورد شخصی به کار می‌رود که از طرف شخص دیگری

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲ / ۱۵۹، باب والدین، ح ۷.

۳. سوره مائده، آیه ۲.

۲. *مرآة العقول*، ۸ / ۳۸۸.

سنگینی کاری را به دوش می‌کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنان‌که بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست. حاصل این‌که از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم، استحباب نیابت کردن از زنده و مرده مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می‌شود.

و از کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری رحمته الله علیه می‌باشد، که در رساله القضاء عن المیت پس از نقل خبر علی بن ابی حمزه گفته است: و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه این‌که نماز را به جای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند.

پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آن‌گاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزه واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این مطلب در فقیه از عبد الله بن جبلة از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب - جز آنچه اجماع بر جایز نبودنشان داریم - را می‌توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست به صورت داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را به دست آورد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته - که به

صورت تبرُّع باشد یا نیابت - پس در این مطلب تأمل کنید.

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکالة پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید: «و اما غیر این دو مورد از مستحبات و مطلق روزه‌های مستحب: در کتاب مسالك جایز بودن وکالت را در آنها محل نظر شمرده، و این که جماعتی از علمای ما به طور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده‌اند شامل این موارد هم می‌شود، گرچه در بعضی موارد این اطلاق مقید می‌گردد. من [صاحب جواهر] گویم: از نصوص شرع جایز بودن هدیه ثواب در تمام مستحبات به زنده و مرده را می‌توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آنها استفاده کرد این که مستحبات را از طرف شخصی به گونه‌ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنان که پیش‌تر در عبادات به آن اشاره کردیم، البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در آن نداریم به گونه‌ای که خطاب مستحب را از شخص مکلف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که به جهت انجام دادن دیگری به نیت نیابت از او ثوابی برایش مترتب می‌کند، در این مطلب دقت و تأمل کنید. و از این بیان چگونگی قول به جایز بودن نیابت در عبادات به طور مطلق معلوم می‌شود که در مسالك این را اصل قرار داده، هر چند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلف مسالك اشکال است زیرا که در عبادت‌ها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد، و شارع آن را سبب مترتب شدن ثواب بر

آن قرار داده است، و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می‌گیرد، که مقتضای آن (نیابت) مشروعیت آن است که فعل دیگری را همان فعل خود قرار دهد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این معنی شامل عبادت و غیر آن می‌باشد، پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است، و این از ثمرات همان اصلی است که پیش‌تر یاد کردیم، به ویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، به خصوص در عبادت‌های مالی، پس در این باره تأمل کن، و الله العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می‌گویم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل، دانسته شده که از این اصل خارج است» می‌باشد، او - که خدایش رحمت کند - این اصل را در هرچه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محل نظر و قابل مناقشه است و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته، نمی‌تواند دلیل بر آن باشد و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می‌شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می‌دانند محقق حلی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنان‌که فرموده: «و اما آنچه نیابت در آن می‌آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته به طور مستقیم از شخص مکلف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با

قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتی که زنده است...».

و بسا توهم می شود که بین خبر علی بن ابی حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبدالله بن جنذب روایت گردیده تعارضی هست، عبدالله بن جنذب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفر علیه السلام] نامه نوشتم و سؤال نمودم از شخصی که می خواهد کارهایش را از نیکی ها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا این که از کارهای مستحبی خود به طور مستقل اعمالی را برای ایشان به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت: اما آن که مرده پس [برای او] جایز است، و اما آن که زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او.^۱

می گویم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه، سؤال کردن از هدیه ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با اخباری که دلالت می کند بر جایز بودن اهداء اعمال و ثواب آنها - که در جای خود ذکر گردیده اند - تعارض می شود. و بر فرض که بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاووس رحمته الله علیه حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است، وی پس از نقل مکاتبه گوید: منظور از این نماز مستحب

نیست، زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارت‌ها و حج و غیر این‌ها جایز می‌باشد.

بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی

آن حضرت - عجل الله فرجه -

و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به این‌که این کار از گونه‌های مودت نسبت به قربی و بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند بندگان را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی‌بینی که هرگاه فرزندی یا کسی از عزیزانت را دوست می‌داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می‌دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر این‌که این کار از اقسام صلوة امام صلی الله علیه و آله است، و این برای خردمندان واضح می‌باشد، همچنان که فرق این و بین امر پیشین با اندک تأملی ان شاء الله روشن می‌گردد. و از شواهد بر آنچه یاد کردیم از اهتمام و رزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت صلی الله علیه و آله روایتی است که شیخ صدوق در مجالس به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: هیچ بنده‌ای ایمان نیاورد تا این‌که من نزد او از خودش محبوب‌تر باشم، و خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوب‌تر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوب‌تر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوب‌تر باشد.^۱

و این حدیث به طریق دیگری گذشت و مقتضای آن، خوشایند بودن

اظهار محبت نسبت به ایشان علیهم السلام است به گونه‌ای که مؤمن برای خود و خاندانش و عائله و فرزندان و نزدیکانش انجام می‌دهد، و این باب وسیعی است که فواید بسیاری از آن استفاده می‌شود، چنان‌که بر اهل بینش پوشیده نیست، و به اقسام صله امام علیه السلام اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند

و این کار بین شیعیان در روزگار قدیم متداول و مرسوم بوده، و بر خوبی و رجحان این عمل - اضافه بر این‌که خود صله و نیکی و مودت از طرف مؤمن به امام زمانش علیه السلام می‌باشد - چندین روایت دلالت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیده، از جمله: اخباری است که در استحباب حج به نیابت از مؤمنین به طور مطلق آمده و فضیلت آن بیان شده است، مانند:

۱- روایت ابن مسکان که در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: کسی از سوی شخص دیگری حج به جای می‌آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود: «برای کسی که از سوی شخص دیگری حج می‌کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود»^۱.

۲- شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام صادق علیه السلام روایت آورده که از آن حضرت سؤال شد درباره شخصی که از سوی شخص دیگری

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۲، باب حج به نیابت، ح ۲.

حج به جای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود: برای کسی که از سوی شخص دیگری حج به جای می آورد اجر و ثواب ده حج هست، و او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمه و عمو و دایی و خاله اش آمرزیده می شوند، خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است.^۱

۳- و در کافی به سند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حجی به جای آورد و حج خود را از سوی خویشاوندان منظور کند که به وسیله آن او را صلّه نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سوی حج شده مثل اجر او خواهد بود، خدای عزوجل - وسعت دهنده آن اجر است.^۲

می گویم: این دو حدیث و احادیث دیگری که به خاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات - چه زنده یا مرده باشند - دلالت دارند، به ویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدرش بالاتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همه اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، به خصوص با ملاحظه روایاتی که پیشتر آوردیم که تصریح دارند بر این که رعایت خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مهم تر و برتر و عظیم تر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن

۱. من لایحضره الفقیه، ۲ / ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۲۰۹، فروع کافی، ۴ / ۳۱۶.

مؤمنین - به طور مطلق - در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می‌کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می‌شود که حج به جای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه سزاوارتر و بهتر است، مانند:

۱- روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجی خواهد بود بی آن که از حج تو چیزی کاسته شود.^۱

۲- و در همان کتاب به سند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چند تن را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: هر قدر که بخواهی.^۲

۳- و از معاویه بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: پدر و مادرم را در حج خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای - عزوجل - برای تو حجی و برای آنان حجی قرار خواهد داد، و به خاطر صله ات نسبت به آنان برای تو اجری خواهد بود گفتم: آیا از طرف مرد و زنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامی که طواف را آغاز می‌کنی چنین می‌گویی: بار خدایا از فلانی قبول فرمای - که از طرف او طواف می‌کنی -.^۳

۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.

۳. فروع کافی، ۴ / ۳۱۵.

می‌گوییم: آخر حدیث تصریح دارد به این‌که منظور شریک ساختن شخص در فعل از اول کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آن‌که آن عمل را برای خودش انجام می‌دهد، دقت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم‌السلام به مکه تا از سوی ایشان حج به جای آورد، و اجرت دادنشان برای این کار، که از روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام الله علیه ظاهر می‌شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیتی برای بعضی از امامان علیهم‌السلام نبوده، و نیز خصوصیت ندارد که نیابت فقط با اجرت انجام گیرد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلتش برتر و اجرش عظیم‌تر است، چنان‌که پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه‌السلام جامه دانه‌ها و غلامان و یک [هزینه] حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد من فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد...^۱

و از جمله: در کافی به سند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر امام باقر علیه‌السلام عرضه داشتم: سرورم، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء الله در آن روزه خواهی گرفت،

۱. وسائل الشیعه، ۸ / ۱۴۷، باب ۳۴، التهذیب، ۸ / ۴۰، باب ۳ ح ۴۰.

گفتم: و امیدم آن است که روز دهم ماه شوال [از آن به قصد حج] بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را بار دیگر روزی گرداند، بسا می شود که از سوی پدر شما حج به جای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احیاناً از برای خودم حج به جای می آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حج] تمتع به جای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حج] تمتع به جای آور^۱.

می گویم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است:

یکی: گفته راوی که: «بسا می شود که از سوی پدر شما حج به جای می آورم». و امضای امام علیه السلام عمل او را، به ضمیمه اطلاقاتی که دلالت می کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده - صلوات الله علیه - نیز ثابت می گردد.

دوم: امضای امام علیه السلام گفته راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج به جای می آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کامل تر و به طریق اولی پسندیده می باشد.

و از جمله: قطب راوندی رحمته الله در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که: ابومحمد دعلجی که از همکیشان خوب ما، از محدثان بود، وی دو پسر

داشت، یکی بنام ابوالحسن بر شیوه مستقیم، و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبکسران را داشت، به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجی انجام شود، و این رسم در آن زمان بین شیعیان رایج بوده است، پس ابومحمد به پسری که مفاسد اخلاقی داشت مبلغی از آن پول را داد سپس به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد: در موقف (عرفات) ایستاده بودم که جوان زیباروی گندمگونی را کنار خود مشاهده کردم که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است. چون بیرون رفتن مردم [از عرفات] نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ! آیا خجالت نمی‌کشی؟! عرض کردم: سرور من! از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجی از طرف کسی که می‌دانی به تو داده می‌شود، و تو از آن به فاسقی می‌دهی که شراب می‌خورد؟ زود است که چشمت از بین برود. و به چشمم اشاره کرد. و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابوعبد الله محمد بن محمد بن النعمان - شیخ مفید - نیز شنید. راوی گفت: چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت^۱.

می‌گوییم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید

بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

۱ - خبر دادن آن حضرت علیه السلام از غیب.

۲- اهتمام ورزیدن و مهم شمردن وجوهاتی که مربوط به امام علیه السلام است، که آن‌ها را جز به افراد صالح از مردم ندهند، زیرا که از ابتدا تا انتهای حدیث مزبور ظاهر است که ابو محمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسر گناهکارش پرداخته بود، نه این که تمام وجه آن حج رابه او داده باشد، چنان که بعضی از بزرگان پنداشته‌اند، پس در آن دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد.

۳- زود رسیدن عقوبت به مؤمن بر انجام دادن آنچه سزاوار نیست انجام دهد، و این از سوی خدای متعال لطفی در حق او است.

۴- امضا کردن امام علیه السلام نیابت از طرف خودش را و همچنین نایب فرستادن به جهت انجام حج از سوی آن جناب چنان که پوشیده نیست.

و از اموری که کم و بیش استحباب نیابت در حج، و نایب فرستادن برای حج از سوی امام - عجل الله فرجه الشریف - از آن‌ها استفاده می‌شود: روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان علیهم السلام، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشتم: طواف بیت الله الحرام به نیابت از

امام علیه السلام و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید

پس از آن که ثابت کردیم طواف به نیابت از آن جناب مستحب است، استحباب نایب ساختن دیگری برای این که از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که اینکار دوستی و احسان می‌باشد، اضافه بر این که مقدمه

طواف به نیابت از آن حضرت علیه السلام است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است. و نیز بر این مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیه آن حضرت علیه السلام دلالت می‌کند، بلکه می‌توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است، به دلیل اصل، هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبه والایی از فضیلت را در می‌یابد.

و اما آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقة الإسلام کلینی در کافی به سند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام عرض کردم: می‌خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، به من گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت علیه السلام به من فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است. سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرضه داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم به من اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بر دلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف نمودم. آن حضرت علیه السلام سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا. عرض کردم: روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی بن الحسین، و روز ششم از

طرف ابو جعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علی (رضا) و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم، و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می‌کنم. فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می‌کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی‌پذیرد. عرض کردم: و بسا که از طرف مادرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء الله بهترین عملی است که تو انجام داده‌ای.^۱ و از دلایل استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین روایتی است که در کافی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «هر کس پدر یا خویشاوندی را صلیه کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت»^۲.

بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت

از مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف -

و می‌توان در این باره استناد جست - اضافه بر این که این عمل از اقسام

۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

- صله امام است و خواهد آمد که از مهم ترین کارهای بندگان می باشد ...
- ۱- به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.
 - ۲- و به فحوای آنچه دلالت می کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام.
 - ۳- و به آنچه در مورد زیارت مشاهد مشرفه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است.
- چنان که در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که ضمن حدیثی فرمود: ... پس هرگاه به نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتی و آنچه بر تو لازم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگزار، سپس بالای سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد و برده و سفید و سیاه آنان، پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردم راست گفته باشی.^۱
- ۴- و به این که از جمله امور متداول متعارف بین خواص و عوام شیعه از زمان های گذشته تا زمان ما، نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما - رضوان الله علیهم - عنوان و چگونگی آن را در کتاب های زیارات و غیر آنها یادآور شده اند، و فرق گذاشتن بین امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دل های اهل دین و بینش و یقین آن را نمی پذیرد.
 - ۵- و به این که چون از دلایل گذشته، خوبی و رجحان نیابت کردن از آن حضرت صلی الله علیه و آله را در حج و طواف دانستیم، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان علیهم السلام از نیابت کردن شیعیان شان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می شوند، یقین می کنیم که خرسندی و سرور امام صلی الله علیه و آله بالاتر خواهد بود هرگاه مؤمن، زیارت مشاهد مشرفه پدرانش را به نیابت از

حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلم است.

۶- و به آنچه علامه مجلسی رحمته الله در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده: و حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام زیارت کننده‌ای را از سوی خود به مشهد حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می‌دارد در آنها دعا شود که اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن جاها است.^۱ می‌گویم: هرگاه استحباب نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام در زیارت بعضی از مشاهد امامان علیهم السلام ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حرم و مشاهد دیگر امامان علیهم السلام تفاوتی نخواهد بود.

توجه: بدان که از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از معصومین علیهم السلام و از مؤمنین، عالم محدث عاملی رحمته الله در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته: باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین علیهم السلام.^۲ سپس روایت داوود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام هادی عسکری علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم.

۲. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۴. باب ۱۰۳، ح ۱.

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۲۵۷.

می‌گوییم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از آن هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمایی لا اقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمال خلاف، استدلال ساقط است.

سی‌ام: استحباب اعزام نایب

برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام

نایب فرستادن به منظور زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام [از وظایف مستحبی مؤمنان است]، و رجحان این عمل - پس از ثبوت استحباب نیابت - ظاهر می‌باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و موذت نسبت به ذوی القربی (= خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) و صلیه امام علیه السلام می‌باشد. بلکه برای استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب گرفتن دیگری که حج و طواف نماید گذشت، می‌توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب علیه السلام به آنچه در زندگی می‌توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی توبه برکت آن حضرت علیه السلام است، تا این که به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگزار حضرتش باشند، تاسی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر این که فرشتگان خدمتگزاران امامان علیهم السلام هستند و دستوراتشان را انجام می‌دهند،

و در محضر ایشان جز با اجازه شان نمی نشینند. بسیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی کنیم، آن روایات در جاهای خود ذکر گردیده، و در اینجا به جهت استشهاد برای آنچه گفتیم به حدیثی از امام صادق علیه السلام اکتفا می کنیم، آن جناب در حدیثی که پیش تر در بیان شرافت آن حضرت علیه السلام آوردیم چنین فرمود: و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانی ام در خدمت او خواهم بود.

می گویم: ای دوست خردمند امامان علیهم السلام! در این سخن خوب دقت کن، آیا آن را اغراق آمیز یا خلاف واقع می پنداری؟ هرگز! به هیچ وجه! بلکه عین حقیقت است، و به نکات دقیقی دلالت می دهد، از جمله: بیان فضیلت و شرافت حضرت قائم علیه السلام، و از جمله: اشاره به این که خدمت کردن به آن حضرت بهترین عبادت ها و نزدیک ترین طاعات است، چون امام صادق علیه السلام که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت خداوند سپری ننمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانید، بیان می کند که اگر قائم علیه السلام را درک می کرد عمر خود را در خدمت کردن به او صرف می نمود. و از این سخن معلوم شد که اهتمام به خدمت کردن حضرت قائم علیه السلام برترین طاعات و بالاترین وسایل تقرّب به خداوند است، چون امام صادق علیه السلام آن را ترجیح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است.

و از نکته های سخن امام علیه السلام اشاره به این است که پیروان امام قائم علیه السلام بهترین پیروان هستند و رعیت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او

شرافتمندترین اصحاب می‌باشند، همچنان که امت حضرت خاتم النبیین ﷺ افضل امت‌ها و برترین امت‌ها می‌باشند، زیرا که مرتبه بستگان و پیروان هر شخص به حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است، و چون مقام والای مولا ایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - معلوم گردید، مرتبه بلند رعیت آن جناب و پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر می‌شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد بسیاری در روایات دارد:

یکی: عبارت پیغمبر اکرم ﷺ که پیروان آن جناب را برادران خود خواندند که در حدیث نبوی آمده است: «روزی رسول خدا ﷺ در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دو بار گفت: خدایا دیدار برادرانم را نصیب کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند عرض کردند: یا رسول الله مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخر الزمان می‌باشند در حالی که من ایمان آورند که مرا ندیده باشند، خداوند نام‌های آنان و نام‌های پدرانشان را به من شناسانده پیش از آن که از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد، هر یک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می‌باشد، آنان چراغ‌های تاریکی هستند، خداوند ایشان را از هر فتنه و آشوب تیره‌ظلمانی نجات می‌دهد.»

دوم: این که آنان برترین افراد هر زمان می‌باشند، چنان که در حدیث

ابو خالد از حضرت سیدالساجدین علیه السلام آمده که فرمود: «ای ابو خالد به درستی که اهل زمان غیبت او که معتقد به امامتش و منتظر ظهورش باشند برتر از اهل هر زمانند، زیرا که خداوند - تعالی ذکره - به آنان از عقل ها و فهم ها و معرفت آن قدر عطا فرموده که غیبت نزد ایشان همچون مشاهده گردیده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبه مجاهدان شمشیر زده در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است، آنان به حق مخلصانند و شیعیان راستین ما، و دعوت کنندگان به دین خداوند مخفیانه و آشکارا می باشند»^۱.

سوم: چند برابر شدن ثواب عبادت هایشان، چنان که در روایت عمّار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «ای عمّار، صدقه در سِرِّ - و الله - بهتر است از صدقه علنی همین طور است - به خدا - عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیدن شما از دشمنان در دولت باطل و هنگام متارکه، بهتر است از کسی که خداوند جل ذکره را در ظهور امام حق آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نماید، خداوند - عزوجل - ثواب پنجاه نماز فریضه به جماعت برای شما می نویسد، و هر کس از شما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند - عزوجل - برای او ثواب بیست

و پنج نماز فرادی می نویسد، و هر یک از شما نماز نافله اش را در وقتش با شرایط به جای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می نویسد، و هر کدام از شما حسنه ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می نویسد، و خداوند - عزوجل - حسنات مؤمن از شما را می افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و با تقیه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می افزاید خداوند - عزوجل - کریم است...^۱ این حدیث در کتاب های کافی^۲ و کمال الدین و بحار^۳ و غیر آنها از کتب اخبار روایت شده است.

چهارم: این که یقین آنان قوی تر و ایمانشان شگفت انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ضمن حدیثی طولانی در سفارش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای علی! و بدان که شگفت آورترین مردم در ایمان و مهم ترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخر الزمان هستند که پیغمبر را ندیده اند [و حجّت از آنان محجوب گردیده] و دلیل روشن از میانشان رفته است، [در عین حال] به سیاهی بر روی سفیدی [که از آثار گذشتگان بر جای مانده] ایمان آورده اند.^۴

پنجم: آنان رفقای پیغمبرند و گرامی ترین افراد امت او در قیامت، که در کمال الدین، به سند خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: خوشا به حال

۱. کمال الدین، ۲ / ۶۴۳، ح ۷. ۲. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.

۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۷، باب ۲۲، ح ۲۰. ۴. کمال الدین، ۱ / ۲۸۸.

کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت پیش از قیامش به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامی ترین امت نزد من در روز قیامت خواهد بود.^۱

ششم: در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند صحیحی عالی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پاداش پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول الله ما در غزوات بدر و أُحُد و حنین با تو بودیم و قرآن در باره ما نازل گشت! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد.^۲

هفتم: در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر به سندهای شان از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: نزدیک ترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان هنگامی است که حجت الهی را نیابند که برای ایشان آشکار نگردد و جایگاهش را نشناسند، در عین حال بدانند که حجت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار فرج باشید، زیرا که سخت ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجت او را نیابند و برای آنان ظاهر نگردد، البته خداوند دانسته که دوستانش

۱. کمال الدین، ۱ / ۲۸۶.

۲. غیبت، شیخ طوسی / ۲۷۵.

در شک نمی‌افتند، و اگر می‌دانست که آنان به تردید خواهند افتاد یک چشم بر هم زدن هم حجت خویش را از ایشان غایب نمی‌ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم.^۱

هشتم: این که به خاطر آنان بلا دفع می‌شود و باران از آسمان می‌بارد، چنان که در بحار و غیر آن از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که امام آن‌ها از نظرشان غایب می‌گردد، که خوشا به حال پایداران بر امر ما در آن زمان. به درستی که کم‌ترین ثوابی که برای آنان خواهد بود آن است که آفریدگار - عزوجل - ایشان را ندا خواهد کرد، بندگان من، به سر من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، شما باید به حق بندگان و کنیزان من، از شما می‌پذیرم و شما را می‌بخشم و می‌آمزم، و به خاطر شما باران بر بندگانم می‌بارم، و بلا را از آنان دفع می‌نمایم، و اگر شما نبودید هر آینه عذاب را برایشان فرو می‌فرستادم....^۲

می‌گوییم: ای برادران من! اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری اتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام را دانستید، پس بر شما باد که در اطاعت و خدمت آن جناب سعی و کوشش کنید، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسگزاری نمایید، و با جدیت و تلاشتان به آن دوام بخشید، و یاد آن حضرت را با طولانی شدن مدت آن فراموش نکنید

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۴۵، ح ۶۶

۱. غیبت، شیخ طوسی، ۲۷۶ /

و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی بکوشید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل ننمایید، و بر محنت‌هایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می‌رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید. خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت‌کننده دعا است.

چند نکته: در اینجا چند مطلب هست که شایسته است مورد توجه و تذکر قرار گیرند؛

اول: این که در سرور و سالارمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اموری جمع و کمال یافته‌اند که هر کدام به تنهایی سبب مستغنی هستند که مقتضی سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می‌باشند. از جمله: ولایت مطلقه و خلافت و جانشینی آن حضرت از خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله.

و از جمله: حق عالم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر این که خدمت کردن به عالم شایسته است، چنان که در کافی به سند خود، از محمد بن سنان به طور مرفوع روایت آورده که گفت: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین! من از شما خواسته‌ای دارم آن را برای من برآورید، گفتند: حاجت برآورده است ای حضرت روح الله، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه‌ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند: ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح الله! فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است. همانا من این چنین

تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم فروتنی کنید همچنان که من برایتان فروتنی نمودم. سپس عیسی علیه السلام فرمود: با تواضع حکمت معمور می شود نه با تکبر، چنان که در زمین هموار گیاه می روید نه در کوه [و سنگ خارا].^۱

و از جمله: حق پدری است، که آن حضرت علیه السلام پدر مهربان ما است - چنان که در روایت آمده - و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان شاء الله تعالی کافی و بسنده است.

و از جمله: حق ایمان و اسلام، که در اصول کافی در حدیث مرفوعی از ابوالمعتز آمده که گفت: شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر مسلمانی که قومی از مسلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی به تعداد شماره آن‌ها در بهشت خدمتگزارانی به او خواهد داد»^۲.

می گویم: بدون تردید اگر ایمان همه مسلمانان، با ایمان مولا ایمان - صلوات الله علیه - وزن گردد، البته ایمان آن حضرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضیلت خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به ایشان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن جناب که توان وصف آن‌ها را ندارم، زیرا که شمارش آن‌ها از قدرت افراد بشر بیرون است.

و از جمله: این که منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبه بنده است

۲. اصول کافی، ۲ / ۲۰۷.

۱. اصول کافی، ۱ / ۳۷، ح ۶.

نسبت به اربابش، زیرا که مردم در اطاعت؛ بردگان و غلامان علیهم السلام می‌باشند، چنان‌که روایت بر این معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است. و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه در این جا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمت دوازدهم بیان داشتیم. و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت یاد کنم، از توانم بیرون است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و از حدّ نهایت بیرون است، و به جهت آنچه پیش تر یاد آور شدیم که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند که در آنها غوطه‌ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار علیه السلام است، پس در هر نعمتی که خداوند به ما عنایت فرموده حقیقی برای آن جناب بر عهده ما ثابت است که بر ما لازم است شکرانه‌اش را به جای آوریم، همچنان که شکر و سپاس پروردگار متعال - عظمت آلاءه - بر ما واجب و لازم می‌باشد، پس ثابت شد که امور مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت علیه السلام بیش از آن است که در شمارش آید، به جهت فرموده خدای تعالی: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱؛ و اگر بخواهید نعمت‌های خداوند را به شماره آورید حساب آن‌ها را نتوانید کرد.

دوم: بدان که خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن اخصّ است؛ یکی: این که خدمت به طور مستقیم انجام می‌گردد، ولی یاری کردن به طور غیر مستقیم و به واسطه شخص دیگر نیز حاصل می‌شود. دوم: این که خدمت

کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلت برای مخدوم می باشد، برخلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

سوم: این که خدمت کردن به مولا یمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می گردد، هر چند که به طور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فرج آن حضرت، و بر پا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می گردد، و تألیف کتاب هایی که مربوط به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکره آنها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیان هرگاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، و احسان به شیعیان و دوستان امامان علیهم السلام احسان به ایشان است، و صیلة آنان همچون صیلة ایشان می باشد، و سبک شمردن آنها سبک شمردن امامان علیهم السلام است، و عقل نیز به این مطلب حکم می کند. از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آورده که فرمود: «کسی که نمی تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نمی تواند ما را صیلة کند، پس نیکان پیرو ما را صیلة نماید، برای او ثواب صیلة ما نوشته می شود».^۱

و از جمله: در روضه کافی به سند خود از ابوهارون آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام در حضور من به چند تن از حضار فرمود: شما را چه می شود که ما را سبک می شمارید! گوید: در این هنگام شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می بریم از این که شما را سبک بشماریم، یا چیزی از اوامر و دستوراتتان را سبک گیریم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا تو یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه بر خدا می برم از این که تو را سبک شمرده باشم! فرمود: خدا بیامرز! آیا نشنیدی که فلانی - در حالی که ما نزدیکی جحفه بودیم - به تو می گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده‌ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هر کس مؤمنی را سبک شمارد ما را سبک شمرده و حرمت خدای - عزوجل - را ضایع نموده است.^۱

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

زیرا که هر کس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای - عزوجل - را یاری نموده، خدای تعالی فرموده است: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۲؛ و به تحقیق که خداوند یاری می کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانایی است. و نیز خدای - عزوجل - فرموده: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ

۱. روضه الکافی، ۸ / ۱۰۲، ح ۷۳. ۲. سوره حج، آیه ۴۰.

يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ^۱؛ اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری می‌کند و گام‌های تان را ثابت و استوار می‌سازد.

و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می‌گردد؛

مطلب اول: بدون تردید خدای قادر متعال هیچ گونه نیازی و احتیاجی به یاری کسی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالذات می‌باشد و همه مخلوقات نیازمند به اویند، چنان‌که خداوند - تعالی شانه - فرموده: **«أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۲**؛ شما همه به خداوند محتاج و فقیرید و خداوند خود غنی بالذات و ستوده صفات است. بنابراین منظور از یاری کردن خداوند - چنان‌که مفسرین یادآور شده‌اند و اخبار بر آن دلالت دارند - عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمه اطهار و اولیای بزرگوار علیهم‌السلام، و به عبارت دیگر، هر آن‌که در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاری او در حقیقت یاری کردن خداوند می‌باشد، و این مطلب آن قدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

مطلب دوم: بدان که منظور از یاری نمودن آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اقدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شخص بداند مورد نظر و خواست آن بزرگوار است، لذا چگونگی یاری کردن بر حسب زمان‌ها و احوال و مکان‌ها متفاوت می‌شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونه خاصی انجام می‌گردد، و در زمان غیبتش نحوه دیگری دارد، پس گاهی یاری کردن به

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۱. سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، آیه ۷.

وسيلة تقیه انجام می شود، و گاهی با دعوت به او است، و گاهی با جهاد کردن در رکاب او، و گاهی هم به دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهورش، و گاهی با ذکر فضایل و صفات و دلایل و معجزات و نشانه های آن جناب، و گاهی با یاری کردن دوستان و محبتانش، و گاهی با تألیف و نشر کتاب ها انجام می گردد، و گونه های دیگر یاری کردن که بسیار است و بر صاحبان بایش پوشیده نیست.

مطلب سوم: در بیان چگونگی یاری کردن خداوند است نسبت به بندگان که آن را جزای نصرت و یاری آن ها به اولیای خدای تعالی و دین و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روایات استفاده کرده ایم.

می گوئیم: ممکن است منظور از این نصرت آن است که خدای تعالی بنده اش را در آسانی و سختی، و گرفتاری و راحتی یاری فرماید، به این که بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می سازد محفوظ بدارد، از قبیل شرارت و تبختر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کننده دیگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می شود، و مانند: بی تابی و جزع و کسالت و خود باختگی و امثال این ها که در موقع بلا و گرفتاری در بندگان پدید می آید. اما پیروزی بر دشمنان در این دنیای فانی، تابع مصالح و حکمت های الهی است، و به حسب زمینه ها و زمان ها متفاوت می گردد، پس گاهی دوستانش در دنیا غالب می شوند، و گاهی مغلوب می گردند، به خاطر حکمت ها و علت های خاصی، که بعضی از آن ها در اخباری که از امامان

معصوم علیه السلام روایت شده بیان گردیده‌اند، و آوردن آن اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست. و این که خداوند فرموده است: «وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ»؛ و گام‌های تان را استوار می‌سازد. ممکن است استواری گام‌ها در آخرت بر صراط باشد، چنان که ظاهر عطف به وسیله حروف، آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می‌باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای اولی باشد، که معنی آن استوار کردن گام‌ها در دنیا و حفظ آن‌ها در موارد لغزش‌ها باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف کاری محفوظ بمانند.

توجه: بدان که در وجود مقدس حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - اموری جمع گردیده که هر کدام از آن‌ها موجب اهتمام ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است، زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولی نعمت، و یاری نمودن واسطه نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می‌کند و نصرت کریم و شریف و طرید و خونخواه و مهجور و... می‌باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود انس داشته باشد، روشن می‌گردد، خدای تعالی ما را در هر گونه ناگواری سپر بلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می‌بایست کتاب جدا گانه‌ای پردازیم. چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که

در این باره از امامان بر حق علیهم السلام روایت گردیده، و شواهد این مطلب است، پس قرآن شریف برگرفته و مصحف کریم را گشوده این آیه شریفه را دیدم:

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱

و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را منتهای قدرت و توانایی است، آنان که هرگاه ایشان را در زمین مکننت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشته و زکات را [به مستحقان] می‌رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و عاقبت کارها با خدا است.

سی و سوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور

و ظهور او - عجل الله فرجه -

بر این مطلب دلالت می‌کند - اضافه بر این که این امر از لوازم ایمان و نشانه‌های یقین است - آنچه روایت شده در فضیلت نیت خیر و تصمیم داشتن بر انجام کار نیک، و این که برای هر کسی همان است که نیت کرده و روایات دیگری که بر محبّ رهرو پوشیده نیست. و نیز بر آن دلالت دارد فرمایش مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در نهج البلاغه روایت آمده که: «در جای خود قرار گیرید، و بر بلا و سختی صبر کنید، و دست‌ها و شمشیرهای خود را در پی هوس‌هایی که بر زبان می‌رانید به حرکت

نیاورید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر یک از شما هرگاه حق پروردگار و حق رسول خدا ﷺ و خاندان او را شناخته باشد چنانچه بر رختخواب خود بمیرد، شهید مرده است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده خواهد یافت، و این نیت به جای شمشیر کشیدن او خواهد بود، و به درستی که هر چیزی را مدت و زمان معینی هست.^۱

و بر این مطلب دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضه کافی به سند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: اصلحك الله؛ به درستی که ما در انتظار این امر بازارهایمان را ترک گفتیم تا جایی که بیم آن می رود که بعضی از ما به گدایی افتند! حضرت علیه السلام فرمود: ای عبدالحمید آیا می پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرد، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر بنده ای که امر ما را احیا نماید. عرض کردم: اصلحك الله، این مُرَجَّه^۲ می گویند: بر ما با کی نیست که بر آنچه [از معتقدات] هستیم باشیم، تا هرگاه که آنچه شما می گوید فرا رسد پس ما و شما یکسان

۱. نهج البلاغه، صبحی، خطبه ۲۳۲ ص ۲۸۲.

۲. مرجه کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم شمارند. و آن حضرت را از مرتبه اش تأخیر اندازند و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند، یعنی عذاب را از گناه تأخیر دهند. (مترجم).

می شویم، فرمود: ای عبدالحمید آن‌ها راست گفته‌اند، هر کس توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کند خداوند بینی‌اش را به خاک بمالد، و هر کس امر ما را افشا سازد خداوند خونش را هدر می‌دهد، [و چنین افرادی را] خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنان که قصاب گوسفندش را سر می‌بُرد. راوی گوید: عرضه داشتم: پس در آن روز ما و مردم در آن مساوی هستیم؟ فرمود: خیر، شما ارکان زمین و فرمانروایان آن خواهید بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آن‌که قائم علیه السلام را درک کنم بمیرم چه؟ فرمود: به درستی که هر کس از شما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد^۱، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است.^۲

۱. این‌که حضرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شهید عطا می‌فرماید: یکی ثواب شهادت و دیگر ثواب تصمیم داشتن بر یاری آن حضرت. احتمال دوم: اینکه شهید در رکاب آن جناب بهتر از شهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسی که در رکاب آن جناب شهید شده ثواب دو شهادت در خدمت امامان دیگر علیهم السلام را عطا می‌کند، به خاطر حکمت‌هایی که بر ما پوشیده است، و الله العالم. و این منافات ندارد با آنچه در روایت امام باقر علیه السلام خواهد آمد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسی باشد که در عرصه کارزار شرکت کند هر چند نه کسی را بکشد و نه کشته شود، تأمل کنید. (مؤلف).

۲. امکان دارد که نهی کردن حضرتش، نگاهی به پافشاری شیعیان - برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و نهی از پافشاری آن‌ها به خاطر عدم ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام در زمان

نیز بر این مقصود دلالت می‌کند آنچه سید نعمت الله جزائری رحمته الله در کتاب شرح صحیفه سجادیه به طور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق علیه السلام فرمود: «من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی‌دانم، و ثوابم را کم‌تر از آنان نمی‌شمارم، زیرا که در نیت من یاری [دین و کمک به جدم حسین علیه السلام] هست اگر آن روز را درک می‌کردم، و هم‌چنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخواب‌های‌شان بمیرند. و آن حضرت علیه السلام شیعیان را از الحاح کردن بر ظهور صاحب الزمان و کشف احوال او نهی می‌نمود و می‌فرمود: به خاطر نیت‌هایتان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاه‌هایتان بمیرید.^۱

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: همانا بنده مؤمن فقیر می‌گوید: پروردگارا! به من روزی ده تا از کارهای نیک و گونه‌های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای - عزوجل - این را از روی نیت درست از او بداند، برای او پاداشی می‌نویسد چنان‌که اگر آن کارها را انجام می‌داد، خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است.^۲

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خداوند تعالی شانه به

حضرت صادق علیه السلام باشد. و ممکن است منظور از نهی از پافشاری ایشان، پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، به خاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمائش داده، امام

دوازدهم است. (مؤلف). ۱. روضة الکافی، ۸۰، ح ۳۷.

۲. اصول کافی، ۲ / ۸۵.

فضل و منتش او را از یاران صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - قرار دهد - می گوید: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خدای تعالی درخواست کند که فرج مولایش را نزدیک فرماید تا این بنده در رکاب آن جناب با کفار جهاد نماید، و با نیت خالص و راستینی تصمیم این کار را داشته باشد، خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می دهد و او را مشمول عنایات خود می نماید و این نزد اهل بینش روشن است به مدلول روایاتی که یاد آوردیم. و اما فضیلت جهاد در رکاب آن حضرت؛ در اصول کافی از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: «هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضرت خروج نماید و دشمن ما را بکشد، پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود، همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود.^۱

می گویم: اگر تصمیم و نیت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش - صلوات الله علیه - به این ثواب بزرگ نایل می گردد، بر حسب روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام پیش تر گذشت.

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام

بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه

تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام بعد از هر نماز از فرائض پنج گانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه، [از وظایف اهل ایمان است]. و سخن اول در معنی

بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

مبحث اول: معنی بیعت در لغت و شرع

گاهی بیعت و مباحثه به معنی هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. چنان که در مجمع البحرین آمده است: مباحثه، معاقد و معاقد است، گویی هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است.^۱

و شیخ ابوالحسن شریف، شاگرد مجلسی دوم - صاحب بحار - در کتاب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار گفته: و آن (= بیعت) عبارت است از معاقد و معاقد گویی که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد.^۲

می گویم: حاصل از معنی مباحثه آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به این که شخصی را که با وی بیعت نموده، با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید و جان و مال خود را در راه آن شخص نثار نماید. و بیعت به این معنی در دعای عهدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهدی که تا چهل بامداد روایت گردیده^۳ و این دو را ان شاء الله تعالی خواهیم آورد - یاد شده است. و رسول خدا ﷺ همه امت را امر فرمود که به

۱. مجمع البحرین، ۲ / ۳۴۵، ماده (بیع). ۲. مرآة الانوار، ۹۹.

۳. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

این گونه بیعت با امامان علیهم السلام بیعت نمایند، چه کسانی که حاضر بودند و چه غایب، در خطبه غدیر که در کتاب احتجاج^۱ روایت گردیده، و بدون شک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علایم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، پس مباحث در اینجا مؤمن است و مشتری خداوند - عزوجل - از همین روی فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۲؛ خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود به این که بهشت را برای ایشان قرار دهد... و خدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدید و تأکید این بیعت برانگیخت که هر کس با آنان بیعت کرد با خداوند بیعت نموده، و هر کس از ایشان روی گرداند از خدا روی گردانیده است، از همین روی خداوند - جل شانه - فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳؛ به درستی، کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت رانقض نماید در حقیقت برزیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که با خداوند عهد بسته و فادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. در این آیه شریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مباحثه همان عهد مؤکد و پیمان شدید با خدا و رسول او است، و به وفا کنندگان آن عهد و پیمان وعده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۱. احتجاج، ۱ / ۶۶.

۳. سوره فتح، آیه ۱۰.

و این بیعت به دو امر تحقق می یابد:

یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت امر امام علیه السلام و یاری کردن او با نثار جان و مال، چنان که در آیه شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را خریداری فرمود...) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی هیچ تأملی و تعللی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته آشکار سازد.

دوم: آنچه در باطن قصد نموده و دل بر آن نهاده همزمان با بیعت به وسیله زبان، اظهار نماید، و بدین ترتیب بیعت انجام می شود، همچنان که عقد بیع (= فروش) در سایر امور تحقق نمی یابد مگر به دو چیز: یکی: قصد انشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند. دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو، دل بر آن بسته اند و به این دو اصل، فروش تحقق می یابد.

گاهی بیعت در مورد دست به دست هم زدن نیز به کار می رود، چنان که در بعضی از اوقات بین عرب ها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می دادند، و این اطلاق از فرموده خدای تعالی: (کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می شود، چون لفظ (ید = دست) بر آن دلالت دارد، اضافه بر این که آورده اند که اصحاب با دست زدن به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت بیعت می کردند.

و در کتاب احتجاج در قضیه وادار کردن مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت با اولین غصب کننده خلافت - لعنه الله - آمده که: سپس دست آن حضرت [امیرالمؤمنین علیه السلام] را کشیدند در حالی که او دست خود را جمع می نمود، و آن قدر کشیدند تا این که آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد... و نیز در احتجاج به روایت از مولایمان حضرت باقر علیه السلام آمده که: وقتی اسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده اند، به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی علیه السلام فرمود: چنین است که می بینی! اسامه پرسید: آیا تو با این بیعت کرده ای؟ فرمود: آری. ای اسامه! عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر، بلکه از روی اکراه...^۱

پس از آنچه یاد آوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مبایعه بر دست به هم دادن (صفقه و مصافقه) متداول و معروف بوده است. و هم چنین دست به هم دادن (صفقه) را در مورد بیعت کردن نیز به کار می برند، چنان که اهل لغت یاد کرده اند، گویند: صفقه رابحة یا خاسرة، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار. و در حدیث آمده است: «بَارَكَ اللهُ فِي صَفْقَةِ يَمِينِكَ»؛ خداوند در دست به هم زدنت برکت دهد. و شاعر گوید:

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا
 ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلا ثَمَنِ تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

زمانه در پی معامله عمر من برآمد، به او گفتم: عمرم را به دنیا و آنچه در آن است
 نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد، نفرین بر آن
 معامله ای باد که فروشنده اش زیانکار است.

و در کافی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود:
 هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه (= بیعت) امام را بشکند، [در
 قیامت] دست بریده به سوی خدای - عزوجل - آید.^۱

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این
 کار نشانه وقوع و تمامیت بیعت است، و ظاهراً به کار بردن بیعت و مباحثه در
 صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبب به اسم سبب می باشد، و اصل
 و حقیقت بیعت چنان که محقق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکد است، و به
 آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می گیرد که بهشت را
 خریداری کرده اند، هر چند که با رسول خدا و امام علیه السلام با دست بیعت نکرده
 باشد، همچنان که بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان علیهم السلام بوده اند چنین وضعی
 داشته اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش
 که این از موارد لغزش است. از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت
 عصمت - علیهم الصلاة والسلام - ما را از لغزش محفوظ بدارد.

مبحث دوم: در حکم بیعت

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همه افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابد، چون اصل ایمان همان التزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می باشد، خدای - عزوجل - فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و نیز خدای تعالی فرموده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲؛ نه، به پروردگار تو سوگند! که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا این که تو را در هر امری که در میانشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچ گونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند. که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانه تحقق یافتن ایمان می باشد.

و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه علیهم السلام روایتی است که در احتجاج در خطبه روز غدیر روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به بیعت کردن با امیر مؤمنان و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با این که امامان علیهم السلام معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز به خاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهد و پیمان محکمشان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان علیهم السلام^۱ و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می‌گردد فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکنی که مورد علاقه شما است نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند امر خویش را بر آورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و بر آن دلالت می‌کند روایتی که از طریق عامه در کتاب‌های مسلم و بخاری و ربيع الأبرار^۳ زمخشری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که نسبت به امام مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

تجدید بیعت در هر روز: هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می‌گوییم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر، و دیگر علمای ما نیز در کتاب‌های

۱. احتجاج، ۱ / ۷۴. حدیث غدیر. ۲. سوره توبه، آیه ۲۴.

۳. مسلم، ۳ / ۱۴۷۸. بخاری، ۲ / ۱۳. ربيع الأبرار، ۴ / ۲۲۱.

خود یاد کرده‌اند این که از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این دعا است: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَيِّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ وَعَنْ الْوَالِدِيِّ وَوَالِدِي وَعَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ زِينَةِ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادِ كَلِمَاتِهِ وَمُنْتَهَى رِضَاهُ وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ. اللَّهُمَّ [إِنِّي] أُجَدِّدُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي رَقَبَتِي. اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَفَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَخَصَّصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي نَعَتَ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ عَلَيَّ طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

خدایا! بر مولا یم صاحب الزمان - صلوات الله علیه - درودها و سلامها فرست از سوی تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرقها و مغربهای زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمنده، زنده و مرده آنها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیتها فرست به وزن عرش الهی و به مقدار مداد کلمات او، و به نهایت خشنودی خداوند، و به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او دربر گرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا! من در این روز و در هر روز برای او تجدید می‌کنم عهد و عقد و بیعتی را که برگردن گرفته‌ام. خدایا! همچنان که مرا به این شرافت مشرف کردی و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت اختصاص بخشیدی، پس بر سرور و سالار من

صاحب الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ اکراه مقرر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صفی همچون بنایی محکم و استوار هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان او علیهم السلام. خدایا! این بیعت برای او به گردن من است تا روز قیامت.^۱

مرحوم مجلسی در مزار بحار، پس از ذکر این عهد گوید: در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن به بیعت.^۲ و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق علیه السلام آمده، و در کتاب صلاة بحار از کتاب «الاختیار» سید ابن الباقری نقل شده،^۳ که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

دعای عهد: و از جمله دعا‌های رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الامر علیه السلام است، روایتی است که سید بن طاووس و غیر او به سندهایشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰ باب ۷.

۳. بحار الانوار، ۸۶ / ۶۱، باب ۳۸، ح ۶۹.

می شود و هزار کار بد از او محو می گردد، آن دعا چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ
الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ
الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ،
يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحْيِي الْمَوْتَى وَمُمِيتَ
الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ
الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدِيَّ وَوَلَدِي مِنْ
الصَّلَوَاتِ زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ. اللَّهُمَّ إِنِّي
أَجِدُّ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي
لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ
وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلِينَ لِأَمْرِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ
إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْتِي وَبَيْنَتَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ
عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مُقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِرًا كَفَّنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا
قِنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي. اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ
الْحَمِيدَةَ وَكَحْلَ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مَنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ سَهْلًا مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مِنْهَجَهُ
وَأَسْأَلُكَ بِمَحَبَّتِهِ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَرْزَهُ وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ

فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»
 فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ وَابْنِ بَيْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ وَيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ
 اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عُطِّلَ
 مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَغْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ. اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ. اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ
 الْعُمَّةَ عَنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۱ و در بعضی از روایات است که: سپس سه مرتبه
 دستت را بر ران راست می زنی و سه بار می گویی: «العَجَلُ العَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا
 صَاحِبَ الزَّمَانِ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خدایا! ای پروردگار نور با عظمت، و ای
 پروردگار کرسی با رفعت، و ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کننده تورات [بر
 موسی عليه السلام] و انجیل [بر عیسی عليه السلام] و زبور [بر داوود عليه السلام] و ای پروردگار سایه
 و آفتاب، و ای نازل کننده قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیغمبران
 و رسولان، خدایا! از تو درخواست دارم به ذات بزرگواریت و به نور جمالت که فروزنده
 همه عالم است، و به ملک ازلی و قدیمت ای زنده پاینده ابدی از تو مسئلت می نمایم به
 آن اسم تو که آسمانها و زمینها به آن روشنی یافت، و به آن اسم تو که اولین و آخرین

به آن صلاح و سامان یابند، ای زنده (ازلی) پیش از هر زنده، ای زنده (ابدی) پس از هر زنده (فانی)، ای زنده هنگامی که هیچ زنده‌ای نباشد، ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ای زنده‌ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. خدایا! مولایمان امام هادی امت، مهدی آل محمد، قیام کننده به امرت - که درودهای خداوند بر او و بر پدران پاک او باد - را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرق‌ها و مغرب‌های زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم درودها و تحیت‌ها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او احصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن احاطه نموده است، خدایا! من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانی ام عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت برگردن دارم با او تجدید می‌نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم. خدایا! مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و سبقت جوینان به سوی خواسته‌اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوندا! اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگان قضای حتمی قرار داده‌ای، جدایی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفنم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوتِ دعوت کننده در هر شهر و دیار را اجابت نموده باشم. خدایا! آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده‌ام را یک نظر بر آن چهره تابناک با سرمه نور روشن ساز، و فرجش را تعجیل و خروجش را آسان و راه‌ها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه‌اش را محکم و بلادت را ای خدا به [دست] او معمور و بندگان را زنده

بگردان، که تو خود فرمودی و گفته تو حق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شده به سبب آنچه دست‌های مردم کسب کرد) پس خداوند! [اکنون که زمین پر از فساد گردیده] برای ما ظاهر کن ولی خود و زاده ولی تو، و فرزند دختر پیغمبرت را که همان رسول تو ﷺ می باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر این که آن را از هم پاشد و حق را بر پا و محقق سازد، و ای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگان قرار ده، و یاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کننده آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنت‌های پیغمبرت محمد ﷺ وارد شده، خدایا! و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده‌ای، و پیغمبرت ﷺ را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق] خوشحال گردان، و به بیچارگی ما پس از [غیبت] او رحم کن. خدایا! این غم [بزرگ دوری و هجران و پرده غیبت او] را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفان] فرج آن بزرگوار را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم، به رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان [این دعا را اجابت فرمای].

تجدید بیعت در هر جمعه: و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت ﷺ هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیش‌تر آوردیم این که فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می شوند، و عهد و ولایت امامان علیهم‌السلام را تجدید می نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سید العابدین علیه‌السلام روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب

ابواب الجنات فی آداب الجمععات یاد کرده ایم، اضافه بر این که روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان علیهم السلام از جهانیان پیمان گرفته است، چنان که روایت آن را در همان کتاب آورده ایم. و اضافه بر این که روز جمعه به آن حضرت - صلوات الله علیه - اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یاد آور شدیم. و نیز شایسته است در روز جمعه بیشتر به این امر اهتمام شود، به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهم ترین حسنات و کامل ترین و تمام ترین عبادات است، چنان که بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

حکم بیعت به معنی دوم: و اما حکم بیعت به معنی دوم، یعنی دست دادن، اول سخن درباره حکم آن در زمان حضور امام علیه السلام است و دوم درباره زمان غیبت آن حضرت. در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتی که امام علیه السلام آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فراخواند بر او واجب است امتثال نماید، چون امر او علیه السلام مقتضی وجوب است، و اگر کسی را امر فرماید تا با خود آن حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام علیه السلام به معنی یاد شده فرا می خواند، به اجابت فرمان آن حضرت مبادرت می ورزیدند و به

آن سبقت می جستند، و در این شبهه‌ای نیست. اما اگر در زمان حضور معصوم علیه السلام شخص غیر معصومی به بیعت خودش فراخواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟ در اینجا می‌گوییم: اگر آن شخص به طور خاص از سوی امام علیه السلام نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام علیه السلام است، و امر آن حضرت مقتضی وجوب می‌باشد. ولی اگر به طور خاص نصب نشده، و امام علیه السلام به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش - و برای خودش - فراخواند، یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام از مردم بیعت بخواهد و مدعی شود که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است. دلیل بر جایز نبودن آن - اضافه بر این که امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و این که در زمان امامان علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان علیهم السلام به عنوان نیابت از ایشان بیعت کنند و این که نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان علیهم السلام که مردم را به بیعت کردن با خود فرامی‌خواندند - این است که: آن بیعت از لوازم ریاست عامه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلیه بر مردم می‌باشد، چون دانستی که ریشه معنی آن: تعهد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می‌باشد، و بیعت کننده تحت تسلط حکومت و ریاست او قرار می‌گیرد، و می‌بایست مطیع دستورات آن رئیس گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند، و نزد ما هیچ شبهه‌ای نیست در این که ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کامله کلیه

از سوی خدای - عزوجل - به حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و امامان دوازده گانه، جانشینان بر حق آن جناب - صلوات الله علیهم اجمعین - اختصاص یافته است. خدای - عزوجل - فرموده: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و خدای تعالی فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲؛ همانا فقط ولی شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپا می دارند و در حال رکوع [به مستمندان] زکات می دهند. و نیز فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ»^۳؛ ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا و اولوالامر خودتان را. و روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آنها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است. و در دعای حضرت سید الساجدین علیه السلام برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان آمده: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيَاءِكَ وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزُّوَهَا»^۴؛ خدایا! این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید] مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است، و جایگاه های امنای تو ضمن درجه و پایه بلندی است که به آنان اختصاص داده ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند....

و بنابر آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

نیست، چون اگر با غیر ایشان علیهم السلام بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیده خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای - عزوجل - فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۱؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را اختیار کند، و هر کس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است. و در تفسیر فرموده خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲؛ و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت محو و نابود می‌گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود. روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی علیه السلام را با او شریک سازی... این روایات در البرهان^۳ و غیر آن ذکر شده‌اند.

و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچ کس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، خواه به طور استقلال و خواه به عنوان نیابت آنان از امام، در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیش‌تر گفتیم که این از لوازم و ویژگی‌های ریاست عامه و ولایت مطلقه و حکومت کلیه آن جناب می‌باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنان که در خطبه

۲. سوره زمر، آیه ۶۵

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶

۳. تفسیر البرهان، ۴ / ۸۳

غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانیده است.

و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می‌کند - اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگی‌های امام است و این که امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می‌باشد] - روایتی که در بحار و مرآة الانوار از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ای مفضل! هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند کسی را که این بیعت را انجام دهد و کسی که با او بیعت شود را لعنت کند...^۱ و این حدیث چنان که می‌بینید صریح است در این که بیعت کردن با غیر امام علیه السلام جایز نیست، بدون تفاوت بین این که بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین این که بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام. و مؤید آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگی‌های امام و لوازم ریاست عامه و ولایت مطلقه آن بزرگوار است و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند امر می‌باشد، از جمله:

- ۱- این که معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان علیهم السلام بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده‌اند [به هیچ وجه متعارف نبوده است].
- ۲- این که از امامان علیهم السلام روایتی نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب به عنوان نیابت از آنان اجازه داده باشند.

۳- این بیعت در گفتار و نوشته‌ها و کتاب‌های علما دیده نشده، و از آداب و احوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان علیهم‌السلام تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی به عنوان این که بیعت با او بیعت با امام علیه‌السلام است بیعت کنند.

۴- رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همه مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، امر فرمودند که مؤمنین با زبان، عهد و بیعت خود را اظهار کنند و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، با این که این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است^۱، هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵- وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامی که زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرمودند: من با زنان مصافحه نمی‌کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آن‌گاه به زنان فرمودند: دست‌هایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتاب‌های دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن این که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان این که

۱. الاحتجاج، ۱ / ۶۶، حدیث الغدیر.

دست دادن به آنها به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست دادن به خود آن حضرت است.
 ۶- آنچه از مجلسی رحمته الله علیه گذشت که در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید: «در بعضی از کتب قدیمه دیده‌ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزنند مثل دست زدن در بیعت»^۱. ببینید چگونه جایز دانسته‌اند که یک دست خود را بر دست دیگر بزنند، ولی جایز ندانسته‌اند که به دیگری دست بدهد.

۷- در احتجاج از مولا یمان حضرت باقر علیه السلام آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می‌کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ»؛ حمد خدای را که ما را بر همه عالمیان برتری داد. امام باقر علیه السلام فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد و آن را به کار برد»^۲.

می‌گوییم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر این‌ها، یقین حاصل می‌شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست به دست رسول خدا دادن، از ویژگی‌های پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچ کس جایز نیست متصدی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این امر وکیل شود مانند وکالت در سایر امور.

۱. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱، باب ۷. ۲. الاحتجاج، ۱ / ۸۴ خطبه غدیر.

اگر بگویید: بنا بر قول به این که ولایت عامه برای فقیه ثابت است می توان گفت فقها، جانشینان و نایبان امام علیه السلام هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام علیه السلام، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست به دست آنها بفشارند.

می گویم: اولاً: ولایت عامه برای فقیه ثابت نیست،^۱

ثانیاً: بر فرض که ولایت عامه برای فقیه ثابت باشد در اموری که اختصاص به پیغمبر و امام نداشته باشند، در صورتی که از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است - چنان که یاد کردیم - بیعت با آن شکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در این امر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام علیه السلام و به اجازه او جایز نیست، و نظیر برپا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر این که روش امامان علیهم السلام در غذا خوردن و معاشرت و لباس، هنگامی که تسلط یابند و حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود - چنان که در چندین روایت آمده که آوردن آنها مایه طولانی شدن مطلب است - و نظیر جایز بودن ایثار در حالی که زن و فرزند در حال احتیاج و اضطراب باشند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند این ها که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام اختصاص دارند.

۱. برای آشنایی با آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسلام: نوشته سید محمد مهدی موسوی خلخالی رجوع نمایید.

ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست.

اگر بگویید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسی جستن به پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارند، می توان اثبات کرد، مانند فرموده خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۱؛ بگو [ای پیامبر!]: اگر خداوند را دوست می دارید پس از من پیروی کنید. و فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾^۲؛ به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگوی خوبی هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امیدوار باشد. و مانند این آیات....

وجه استدلال این که: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از افعال و کارهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت صلی الله علیه و آله تأسی جویند و اقتدا نمایند.

می گویم، نخست: دلالت داشتن آیات یاد شده بر وجوب یا استحباب تأسی و پیروی در تمام افعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست،

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

چنان‌که در جای خود تحقیق کرده‌ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و به کار بستن امر و نهی آن بزرگوار. و اگر تفصیل مطلب را در اینجا بازگو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می‌افتیم.

دوم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت به طور مطلق ثابت بدانیم، می‌گوییم: در صورتی دلالت می‌کند کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت علیه السلام صادر گشت مقید بود به این‌که دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می‌شد، همچنان‌که بیعت با مسلم بن عقیل رضی الله عنه به دستور مولا ایمان امام حسین علیه السلام بود. ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونه دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعت‌های حرامی است که مایه لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولا ایمان حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که پیش‌تر از مفضل آوردیم این‌که: هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است... معلوم می‌شود. و از آنچه یاد کردیم فساد پندار یکی از علمای زنجانی ظاهر می‌شود که در کتاب صیغ العقود خود استحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، و صیغه‌ای برای عقد بیعت درست کرده، و در این‌که بیعت از عقدهای جایز است یا لازم بحث نموده است! و از دلایل مردود بودن پندار او این‌که در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت و صیغه آن در کتب هیچ یک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است.

می‌گوییم: ای خواننده هوشمند دانا ببین آیا می‌توان تصور کرد که همه علمای زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با این‌که آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن به طور واجب یا مستحب و وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچ کدام از آنان (علمای) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آن‌ها سخنی درباره آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان نمایند؟ آیا جز به خاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر این‌که معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز به خاطر این است که همگی در این رأی متفقند به طوری که هیچ یک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنان‌که در بسیاری از مسائل فقهی شیوه آن‌ها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به زبان عربی بیاوریم، پس می‌گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرموده خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱؛ کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را

نقض نماید در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که بر آنچه با خداوند عهد بسته و فادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. وی گوید: «و معلوم است که چیزی که اجر داشته باشد و به منزلهٔ وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خدا باشد، البته اگر واجب نباشد لامحاله مستحب مؤکد خواهد بود».^۱

سپس گفته: «اصل در فعل و ترک پیغمبر ﷺ که مقدمهٔ اطاعت وی در رسالت باشد رجحان است».^۲ آن گاه پس از سخنانی چنین گوید: «و چون که رجحان وی دانسته شد پس به دلیل اصالت اشتراک از برای امام علیه السلام و ثواب او نیز راجح است». این بود حاصل سخن او، و تو می دانی که چنین سخنی شایسته نیست از علمای اعلام صادر شود، چون آیهٔ شریفه دلالت دارد بر وجوب وفاء به آن بیعتی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شود، و این که هر کس آن را وفا کرد پاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شکست به خودش ضرر زده و بدی کردار و فساد نیت و پلیدی باطن دامن گیر خودش خواهد شد، و دلالت ندارد بر رجحان بیعت کردن با غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله، و دست چین کردن بوته‌های خار از اثبات مقصود استدلال کننده به وسیلهٔ این آیه آسان تر است. و اما اصلی که از آن یاد کرده، اولین اشکالش این است که: رجحان داشتن چیزی که اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن متوقف است، امری است عقلی، به استحباب شرعی که اجر و ثوابی اضافه بر اصل عملی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده، داشته باشد وصف نمی گردد، و از قبیل جستجوی آب برای تحصیل

۱. صیغ العقود، ۱۴۶.

۲. صیغ العقود، ۱۴۷.

طهارت است، [که لزوم عقلی دارد] پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه‌های کوچک هم نمی‌پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

اشکال دوم این‌که: اطاعت کردن از پیغمبر صلی الله علیه و آله در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آن‌ها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هر جا که امر و نهی از آن جناب ثابت نگردد، چنان‌که از امور عادی - مانند خوردن و آشامیدن و امثال آن‌ها از کارها و عادت‌های مختلف - باشد، اگر مکلف آن را به غیر عنوان تشریح و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان این‌که از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می‌باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونه دست دادن از اموری است که از ایشان صلی الله علیه و آله درباره آن اصلاً امری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده - چنان‌که دانستی - پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگویید: می‌توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریح و بدعت رهایی یابیم.

می‌گوییم: اول، این‌که: پس از آن‌که ثابت کردیم این از ویژگی‌های پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان صلی الله علیه و آله رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی‌ماند. دوم این‌که: اگر

از همه این‌ها چشم پوشیم، و فرض کنیم که این گونه بیعت از ویژگی‌های پیغمبر و امام نیست، و نهی درباره آن نیامده،

گوییم: موضوع اخبار «هرکس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد» جایی است که درباره فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال، حدیثی بر حسب راه‌های معمولی از معصومین علیهم‌السلام برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به این که خبری از معصومین علیهم‌السلام رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می‌کند. اکنون به آن شخص می‌گوییم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام علیه‌السلام دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با این که خود این شخص - چنان که دانستی - در اول سخنش اعتراف کرده که هیچ یک از علما از متقدمین و متأخرین را ندیده که این را یاد کرده باشد. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، بمنه و کرمه.

و اما در مسأله اصالت اشتراک در تکلیف؛ به یاری و تأیید خدای تعالی می‌گوییم: مقتضای ادله بلکه از ضروریاتی که امت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شناسند، آن است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است و همه مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او

پیروی کنند و اوامر و نواهی و احکام او را به کار بندند و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداوند (قرآن) آمده است، ولی تردید و پوشیدگی‌ای در این نیست که موضوع‌ها و شرایط احکام متفاوت می‌باشد و در هر پدیده، حکمی از سوی خدای - عزوجل - مقرر شده است و خلاصه سخن در این باره این که احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صدور یافته چهارگونه است:

اول: آنچه دلیل بر اختصاص داشتن به وجود شریف آن حضرت دلالت دارد، مانند: وجوب نماز و تر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده‌اند.

دوم: آنچه بر مشترک بودن وظیفه حاضران و غائبان؛ آن‌هایی که در زمان آن حضرت بوده‌اند و کسانی که پس از آن جناب می‌آیند، نسبت به آن‌ها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مستحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر این‌ها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرّمات، و بسیاری از احکام که براساس دلیل ثابت است که همه در آن‌ها مساوی هستند.

سوم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشتن آن‌ها به کسانی که در زمان معصومین علیهم السلام حاضر بوده‌اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر این‌ها....

چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معینی حکم فرموده که احتمال

می رود آن حکم مخصوص به همان مورد بوده و تکلیف به همان کسانی که در آن زمان حاضر بوده اند اختصاص داشته است، چون دلیلی ندارد که آن حکم شامل غائبین باشد، و در غیر آن مورد نیز جاری گردد. مانند: قسمتی از احکامی که برای مردها وارد شده، دلیلی ندارد که آن را شامل غیر آنها بدانیم، و همچنان که در مسألة بیعت کردن است که رسول خدا ﷺ حاضران را به انجام آن امر فرمود، بر فرض که اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نداشته باشد، و از دلایلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم بپوشیم، در این مسئله و امثال آن باید به اصل براءت رجوع کرد، نه اصل اشتراک در تکلیف، چون تکلیف مشکوک - عقلاً و شرعاً - با اصل براءت نفی می گردد. بنابراین تمسک به «اصالت اشتراک در تکلیف» چنان که این شخص گفته، دلیلی بر آن نیست، و این مطلب براهل تحقیق پوشیده نمی باشد، بلکه می توان گفت: اگر در مثل چنین موردی هم اصالت اشتراک را بپذیریم، باز نمی تواند بر استحباب بیعت کردن به گونه دست دادن در زمان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجه شدن خطاب به او نیز با اصالت اشتراک - به مذاق این قائل - ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضران با پیغمبر و امام واجب بوده است. و این در مورد غائبین - مانند اهل این زمان - سالبه به انتفای موضوع است، [یعنی موضوع وجوب منتفی می باشد] پس تکلیف کردن این ها به آن ممکن نیست.

و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، این که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمان های خاصی امر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضران به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدت آن واقعه ثابت نمی باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده اند. چون در جای خود ثابت کرده ایم که حکم باید امر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معینی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر این که دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد.

و بر این شخص نقض دیگری نیز - بنا به نظر خودش - وارد می شود این که: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده - اگر تمام باشد - آن است که به وجوب بیعت کردن با دست بر همه مردم در تمام زمان ها ملتزم گردد، چون امر پیغمبر صلی الله علیه و آله به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف - به گمان او - مایه قائل شدن به وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله می شود و حال آن که این شخص به این مطلب ملتزم نمی گردد، چنان که از گفتارش دانستید.

روشنگری دیگری راجع به بیعت: با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ (به معنی مصطلح بین صوفیان) و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء

ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصه ایمانیه» نامیده اند، و بیعت گرفتن را از ویژگی ها و مناصب مشایخ صوفیان بر شمرده، و گفته اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آن ها اجازه داشته باشد با طریقی که نزد آن ها مقرر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند برگرفته اند. و یاد این بیعت و وجوب آن و این که ایمان بدون آن تحقق نمی یابد در سخنان یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعادة نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند - عزوجل - به نظرمان آمده درباره آن بگوییم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند. وی در تفسیر سوره یونس، درباره جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید: «همچنان که تشبه کنندگان به صوفیان - از روی باطل - جرئت کرده و در این کار وارد شده اند بدون اجازه از مشایخ معصومین.^۱ تا آنجا که گوید: و همچنین صوفیان بر حق، در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر این که اجازه داشته باشند، و سلسله های اجازاتشان نزد خودشان ضبط است.^۲ و در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام

۱. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲. چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.

۲. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲ / ۲۹۲.

زمان‌ها و لزوم تماس داشتن با دست شیخ گوید: «و این بیعت سستی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه و آله، به طوری که اهل دین کسی را اهل آن نمی‌شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرر و نزد آن‌ها مخفی و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتدال آن نزد کسی که اهلیت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می‌شده است.^۱ پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم.

می‌گویم: آنچه او ذکر کرده ادعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می‌باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می‌آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است - چنان‌که اشاره کردیم - و اضافه بر مناقشه‌های گذشته در مورد بیعت با غیر معصومین، بر او ایراد می‌شود:

اول: این‌که اگر بیعت کردن به گونه دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می‌بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیع وارد می‌شود او را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت امر کنند، چون - به گمان این شخص - این‌گونه بیعت جزء ایمان است، و در همه اوقات لازم است، و وقت معینی ندارد و با همه کاوش و تتبع در اخبار و روایات که در حدّ توانمان به کار بردیم، به چنین چیزی دست

نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدّعی نیز به آن برنخورده، و گرنه آن را در ضمن سخنان خود می آورد به جهت این که اصرار می ورزد که مقصودش را اثبات نماید.

دوم: این که بنا بر طریقه این مدّعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آنها متداول نبوده است.

سوم: این که در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب شایسته ائمه اطهار علیهم السلام ایمان و واجباتی که بر اساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان علیهم السلام عرضه داشته اند و امامان آنان را بر معتقداتشان تأیید و عملشان را امضاء نموده اند، و ایمان آنها را تمام دانسته اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام علیهم السلام اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقق یافتن ایمان یا تمامیت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می نمودند، چنان که پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

چهارم: این که اخبار بسیاری از امامان علیهم السلام در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه های ایمان و علائم تحقق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچ یک از آن اخبار به بیعت تصریح یا تلویحی نیست.

پنجم: این که گوید: به جهت شرافت این بیعت... در انتقاد به او می گوئیم: کدام مفسده بر این جهت مترتب می شود که مؤمنین برای یکدیگر بازگو

نمایند که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده‌اند؟ و کدام مفسده بر آن بیعت مترتب می‌بود؟ و بدون شک دست دادن در نظر افراد بشر آسان‌تر و ساده‌تر از نثار مال است، و ما آشکارا می‌بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام - روحی فداه - به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه‌ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آن‌ها مضایقه می‌کردند اگر می‌دانستند که از نظر شرع بیعت به این کیفیت نیز بر آنان واجب یا مستحب است! و این مانند همان مصافحه‌ای است که بین آن‌ها شایع و متداول است، و فقط نیت و عنوان آن‌ها متفاوت می‌باشد.

ششم: این که اظهار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بسی بزرگ‌تر و ترس و خطرش بیشتر بوده است، چنان‌که از آیه و روایات و تواریخ بر می‌آید، با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که آن را اظهار کند، چون که بخشی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضرت علیه السلام نیز بخشی از ایمان بود - چنان‌که این مدعی پنداشته - پیغمبر اکرم و خلفای برحق او علیهم السلام آن را بیان می‌کردند.

هفتم: چگونه این عمل واجب بزرگی که ادعا کنند کسی جز به آن مؤمن نشود، بر همه مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانده جز بر طائفه صوفیه! این نیست مگر تهمتی آشکار، از ایشان می‌پرسیم و می‌گوییم: آیا این - العیاذ بالله - تقصیر پیغمبر و خلفای آن حضرت علیهم السلام بوده که همه مردم را از بیان این حکم محروم ساخته‌اند، یا تقصیر همه مؤمنین بوده که حکم خداوند را از

ظالمین مخفی داشته‌اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته‌اند! به خدای تعالی از فتنه‌های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاری‌ها و محنت‌ها پناه می‌بریم.

هشتم: اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، می‌بایست در کتاب‌های علما نقل و یاد می‌گردید، و در بین آن‌ها عنوان می‌شد، پس چگونه چنین چیزی ادعا می‌شود با این که در هیچ یک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتاب‌های اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

نهم: شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می‌شده تا پوشیده بماند، پس چگونه - با این پندار - برخلاف رویه گذشتگان عمل می‌کنید و این سرّ مگور افشا می‌نمایید و آن را در کتاب‌ها و زبان‌هایتان آشکار می‌سازید؟!

اگر بگویید: - به پندار خودتان - شما صاحبان اسرار هستید و اسرار از اهل خود پوشیده نمی‌ماند. می‌گویم: آیا در بین همه مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان برحق علیهم‌السلام صاحب سرّی نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با این که خواصی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین علیهم‌السلام جمعی از اهل سرّ و راز داشته‌اند! و در حالات و گفته‌ها و رفتارشان این امر نیامده است، پس به چه وسیله و از کدام راه این امر به صوفیان رسیده و از میان همه امت به این امر اختصاص یافتند!

دهم: با چشم پوشی از تمامی آنچه یادآور شدیم، می‌گوییم: این که ادعا می‌کنید که بیعت واجب است با دست شیخ انجام گردد و شخص معینی را برای گرفتن بیعت این‌گونه تعیین می‌نمایید، آیا از باب نیابت خاصه است یا نیابت عامه؟ اگر بگویید: به سبب نیابت خاصه است، می‌گوییم: در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصه در زمان غیبت کبری قطع گردیده. اضافه بر این که این قول - مانند سایر گفته‌های این شخص - بدون دلیل است. و اگر بگویید: به نیابت عامه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟ و اگر تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می‌شود، می‌گوییم: ایراد ما بر شیخ می‌باشد به این که، اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟ ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چون که هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سندیت ندارد، مگر این که به معصوم منتهی گردد و قیاس کردن اجازه‌ای که در بین ایشان متداول است به اجازه‌ای که در میان فقها متداول است به خاطر متصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می‌باشد و این اجازه منصب خاصی را برای کسی اثبات نمی‌کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد و اما تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد و فایده آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسایلی که برایش پیش می‌آید و این غیر از اجازه‌ای است که بین صوفیان متداول می‌باشد، چنان که از سخنان این شخص دانستی. و بالاخره بر گفته او: «و هم چنین صوفیان بر حق در امر و نهی و بیان احکام

و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر این که اجازه داشته باشند...» اشکال وارد است که این برخلاف مقتضای آیات و روایاتی است که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام و وظیفه هر مسلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد امر و نهی باشد، و نیز از مفسده بر کنار باشد، و به شخص یا اشخاص معینی اختصاص ندارد، استغفار نیز همین طور است، چون از اقسام دعا می باشد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنات و دعا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آنها، در روایتی آمده است، و دعا و استغفار برای اهل ایمان از وظایف همه مؤمنین و مؤمنات می باشد، و این مطلب برای کسی که در آیات و روایات تتبع نماید روشن است، که اگر آنها را یاد آورم کتاب طولانی می گردد. و اما گرفتن بیعت از ویژگی های پیغمبر و امام است یا کسی که به طور خاص از سوی ایشان نصب شده باشد و برای غیر آنها جایز نیست و آنچه ذکر کردم برای اهل اخلاص کفایت می کند.

سی و پنجم: صله آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله مال

به این که مؤمن بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش - سلام الله علیه - هدیه کند، و هر سال به این عمل مداومت نماید، و در این عمل شریف، غنی و فقیر و حقیر و شریف و مرد و زن یکسانند، الا این که ثروتمند به مقدار توانایی اش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلف می گردد.

خدای - عزوجل - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند. و او - تعالی شانه - فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا»^۲؛ خداوند هیچ کس را جز به آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند. و در روایات مقدار معینی برای مصرف مال در آن جهت شریف بیان نگردیده، چون ظاهراً این عمل از مستحبات مؤکده‌ای است که در سخنان امامان علیهم السلام به عنوان «فریضه» از آن تعبیر آمده است. و بر آنچه یاد کردیم دلالت دارد آنچه شیخ کلینی رحمته الله علیه در کافی به سند خود روایت آورده از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از اختصاص دادن درهم به امام علیه السلام نیست، و به درستی که خداوند درهم را برای او (پرداخت کننده) در بهشت همچون کوه احد قرار دهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در کتابش فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^۳؛ چه کسی به خداوند وامی نیکو می‌دهد تا خداوند [عوض] وام را چندین برابر، بسیار سازد. امام فرمود: به خدا سوگند! که این در خصوص صله امام است.^۴ و از آن حضرت در حدیث دیگری آمده که فرمود: به درستی که خداوند آنچه را که مردم در اختیار دارند از جهت نیاز به آن قرض نخواسته است و هر حقی که خداوند دارد برای ولی او است.^۵ و در همان کتاب در خبر

۱. سوره بقره: آیه ۲۸۶.

۲. سوره طلاق، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۴. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

۵. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

صحیحی از اسحاق بن عمار از حضرت ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت درباره فرموده خدای - عزوجل - : «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۱؛ آن کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند برایش چند برابر کند، و او را پاداشی گرامی عطا فرماید. پرسیدم! فرمود: درباره صله امام نازل شده است.^۲ و به سند خود از حسن بن میاح از پدرش آورده که گفت: حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میاح! با یک درهم که امام علیه السلام به آن صله شود، از کوه احد سنگین تر است.^۳ و در همان کتاب در خبر مرسلی همچون صحیح است از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: یک درهم که با آن امام علیه السلام صله شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک بهتر است.^۴ و در خبر صحیحی از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۵؛ و آنان که آنچه خداوند به پیوندش امر فرموده‌می پیوندند. فرمود: در ارحام آل محمد علیهم السلام نازل شد، درباره خویشاوندان تو نیز هست سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند.^۶

و در خبر موثقی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: من از یکی از شما

۲. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.

۴. اصول کافی، ۲ / ۱۵۶.

۶. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

۱. سوره حدید، آیه ۱۱.

۳. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.

۵. سوره رعد، آیه ۲۱.

درهمی را می‌گیرم و حال آن‌که از متمول‌ترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پا کیزه شوید. و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند - عزوجل - فرموده: از اموال آن‌ها صدقه [زکات] برگیر آن‌ها را به وسیله آن پاک و تزکیه می‌نمایی.

و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در باب صله امام علیه السلام آمده که: از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل -: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؟» چه کسی به خداوند وام نیکویی می‌دهد، سؤال شد. آن حضرت فرمود: درباره صله امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیله آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است. و در همان کتاب در باب فضایل حج روایت آمده که: یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است، و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است.^۱

و [صدوق] گوید: روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم در موارد دیگر در راه خدای - عزوجل - مصرف کردن بهتر است. و در مجلد بیستم بحار به نقل از ثواب الاعمال به سند خود، از اسحاق بن عمار آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معنی فرموده خدای

- تبارک و تعالی :- «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^۱ چیست؟ فرمود: صله امام^۲ و در همان کتاب به نقل از «بشارة المصطفى» به سند خود از امام صادق عليه السلام آورده که فرمود: صله آل محمد عليهم السلام را از اموالتان وامگذارید، هر کس غنی است، به مقدار مکتش و هر کس فقیر است، به مقدار فقرش. پس هر آن که می خواهد که خداوند مهم ترین خواسته اش از او را بر آورد؛ باید که آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعين - و شیعیان شان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید.^۳

و در بحار و برهان به نقل از تفسیر عیاشی به سند خود از مفضل بن عمر آمده که گفت: روزی بر حضرت ابی عبد الله امام صادق عليه السلام وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صله موالیان و غلامان تو است. فرمود: ای مفضل! من آن را می پذیرم، نه از جهت نیازی که به آن داشته باشم و آن را قبول نکنم مگر برای این که به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت عليه السلام فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: هر کس یک سال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله ننماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر این که خداوند از او بگذرد. سپس فرمود: ای مفضل! این فریضه ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آن جا که فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا

۲. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۶

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۳. بشارة المصطفى / ۶

تُحِبُّونَ^۱؛ به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. پس ماییم برّ و تقوی و راه هدایت و در تقوی و دعای ما از خداوند محجوب نمی ماند، فقط مسایل حلال و حرامتان را سؤال کنید و مبادا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است.^۲

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام راجع به فرموده خدای تعالی: ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۳؛ آنان که آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می پیوندند. سؤال شد، آن حضرت فرمود: این صلیه امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و منظورم از این کار جز تزکیه شما چیزی نیست.^۴

و از امالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یکی از اهل بیت مرا در این سرای دنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را پاداش خواهم داد.^۵

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۲. تفسیر البرهان، ۱ / ۲۹۷؛ تفسیر عیاشی، ۱ / ۱۸۴، ح ۸۵.

۳. سوره رعد، آیه ۲۱.

۴. بحار الانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۵ و تفسیر عیاشی، ۲ / ۹، ح ۲، ح ۳۴.

۵. امالی، شیخ صدوق / ۲۴۰.

توضیح: در مجمع البحرین گوید: قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانه خرنوب است و اصل آن قِرَاط به تشدید است، چون جمع آن قراریط می باشد، پس [راء به یاء] بدل شده است.^۱

و در قاموس آمده: قیراط و قِرَاط - به کسر هر دو - و زنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است و در عراق نصف یک دهم دینار.

و در نهاییه گوید: قیراط جزئی از اجزاء دینار است و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می شمارند.

و در قاموس گفته: قِنطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دویست دینار، یا هزار و دویست اوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می باشد.

و در مجمع البحرین آمده: در تفسیر آن (= قِنطار) گفته شده: آن هزار و دویست اوقیه است، و به قولی: صد و بیست رطل، و به قولی: یک پوست گاو پر از طلا است و به قولی، نزد عرب آن را وزنی نیست.

و از تَغْلِب نقل شده که: آنچه نزد بیشتر عرب ها معمول است چهار هزار دینار است، و هرگاه بگویند: قناطر مقنطرة، دوازده هزار دینار است، و به

۱. مجمع البحرین، طریحی / ۳۴۰. ماده قرط.

قولی: هشتار هزار است، و مقنطره یعنی تکمیل شده، چنانکه گویی: بدره مبدرة و ألف مؤلف، یعنی تام.

و از فرّاء آمده که: مقنطرة چند برابر شده است، چنانکه قناطر سه تا باشد و مقنطره نه تا. و در حدیث آمده که: قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است و مثقال بیست و چهار قیراط است، کوچکترین آنها همچون کوه احد است و بزرگترین آنها مسافت بین آسمان و زمین.

و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دویست اوقیه تفسیر شده و اوقیه از کوه احد بزرگتر می باشد.

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب - و ظاهراً از کتاب رسائل کلینی نقل کرده - از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمّری رضی الله عنه خواستم که نامه ای را [به ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الأمر علیه السلام] برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم، پس توفیق به خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام وارد شد... تا آنجا که فرموده: و اما اموال شما را ما نمی پذیریم مگر برای این که شما پا کیزه شوید، پس هر که می خواهد صله کند و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است...^۱ و آنچه روایت آوردیم ان شاء الله کفایت می کند.

دو نکته: و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

نکته اول: این که صله امام علیه السلام در مثل این زمان از صله امام در زمان ظهور دولت حق و تسلط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسندی از عمّار سباباطی آمده که گفت: به حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار! به خدا که صدقه در سر، از صدقه آشکارا بهتر است، همین طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنان و یا در حال متارکه [مخالفان] با او بهتر است از کسی که خدای - عزوجل - را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست.

و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل به جای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فرادی و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند - عزوجل - ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برای وی بنویسد و هر کدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل به جای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای - عزوجل - به جای آن برایش بیست حسنه بنویسد

و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چندین برابر خواهد ساخت، به شرط این که حسن عمل داشته باشد. و نسبت به دین و امام و جان خود تقیه را به کار بندد و زبانش را حفظ کند، همانا خدای - عزوجل - کریم است...^۱ و در تأیید آنچه یاد کردیم این که: من در یکی از سال ها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می گویم: شاهد صدق این خواب و حقیقت این گفتار این که امام صادق علیه السلام در خبر عمّار فرمود: و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزوجل - چند برابر خواهد ساخت... سپس استبعاد در آن را دفع کرد به این که فرمود: همانا خدای - عزوجل - کریم است.

نکته دوم: این که صله امام علیه السلام در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می داند آن حضرت علیه السلام به آن ها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می گیرد، با قصد صله او، مانند چاپ کردن کتاب هایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صله شیعیان و دوستانش به خصوص سادات علوی و علمای ترویج کننده شرع مقدس، و راویان احادیث ائمه طاهرين علیهم السلام،

و مانند این‌ها... از گونه‌های صله که بر اهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می‌خواهم.

سی و ششم: صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم‌السلام

به وسیله مال

بدین جهت این عمل را به طور جداگانه ذکر کردیم که در بعضی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده است، چنان‌که در من لایحضره الفقیه آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس نتواند ما را صله نماید، باید دوستان [شیعیان] صالح ما را صله کند که ثواب صله ما برای او نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را زیارت کند، صالحین از دوستانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود.

و در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام آمده که فرموده است: هر کس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود، و هر کس نتواند ما را صله نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صله ما برای او نوشته می‌شود.^۱

و در کتاب تهذیب به سند خود از آن حضرت آورده که فرمود: «کسی که

۱. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

نمی تواند ما را زیارت کند پس برادران صالح خود را زیارت نماید که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نتواند ما را صیله نماید پس برادران صالح را صیله نماید ثواب صیله ما برایش ثبت می گردد^۱.

سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین

چون که این کار مایه سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان علیه السلام می باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آن ها به وسیله مال انجام می شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و برطرف کردن غصه های آنان، و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیله دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آن ها، و هم با یاری خاندان و فرزندان ایشان، و نیز با قرض دادن به آن ها، یا به تعویق انداختن مطالبه قرض هایی که بر عهده آن ها است، و یا به غیر این ها از گونه های خرسند نمودن مؤمنین که بر پویندگان آن راه ها پوشیده نیست، پس هرگاه مؤمن محب اهل بیت علیهم السلام با انجام دادن این کارها نیت می کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را خوشحال و مسرور نماید به آن ثواب نایل می آید، اضافه بر سایر ثواب های بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیا گردیده است.

و بر آنچه توجه دادیم دلالت می کند روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: کسی از شما نپندارد که چنان که مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه والله ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا

رسول خدا ﷺ را خوشحال نموده است^۱. و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس مؤمنی را شاد نماید رسول خدا ﷺ را سرور نموده، و هر کس بر رسول خدا ﷺ سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده و همین طور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند^۲.
و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: خداوند - عزوجل - به داوود علیه السلام وحی فرستاد که: همانا بنده‌ای از بندگان من حسنه‌ای به جای می‌آورد پس بهشت خود را بر او مباح می‌سازم، داوود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بنده مؤمنم سروری وارد نماید هر چند به وسیله یک دانه خرما باشد. داوود گفت: پروردگارا سزاوار است هر که تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند^۳.
و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده که: رسول خدا ﷺ فرمود: خدای - عزوجل - به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر این که او در رفیق

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۹۲.

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

۳. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

اعلی [دسته پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد^۱. و در همان کتاب به سند صحیح یا موثقی همچون صحیح از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آن‌ها خیانت نکند؛ اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آن‌ها؛ زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آن‌که را به دنبال ایشان باشد. مسلمانان برادرند، خونشان برابر است و کم‌ترین افرادشان در برقراری پیمانشان کوشش می‌نماید.^۲

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمد علیه السلام ببر. می‌گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبدالله! خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف فرموده است، برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار اکنون دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می‌کنم، چون سوار شده‌ام. عرضه

داشت تو را به خویشاوندی‌ات با رسول خدا سوگند که این مطلب را [هم
اینک] برایم حدیث فرمایی پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور
فرماید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند که آن را از زبان شما بنویسم. پس آن
حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: نَظَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ
تَبْلُغْهُ أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ
إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرَأَةٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ
وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ
الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ»

به نام خداوند بخشنده بخشایسگر، خطبه رسول خدا ﷺ در مسجد خیف؛ خداوند
خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را
نشنیده برساند. ای مردم! باید حاضرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی
فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه‌تر و داناتر از
خویش نقل می‌کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن‌ها خیانت نکند:
إِخْلَاصُ عَمَلٍ لِلَّهِ خُطْبَةُ النَّصِيحَةِ وَخَيْرَانَدِيشِي لِلَّهِ مُسْلِمِينَ وَ مَلَا زِمَتِ جَمَاعَتِ
اِيْشَانِ، زِيْرَا كِه دَعْوَتَشَانِ (دَعَايْشَانِ) تَمَامِ كَسَانِي رَا كِه دَر پِي اَن هَا يَنْدِ فَرَا مِي گِيْرِدِ،
مُؤْمِنِيْنَ بَرَادَرِنْدُو خُونَشَانِ بَرَابَرِ، اَنَانِ بَرِ دِيْگَرَانِ اَزْ غَيْرِ خُودَشَانِ هَمْدَسْتَنْدِ،
كُوجَكِ تَرِيْنَشَانِ بَرَايِ اَجْرَايِ پِيْمَانَشَانِ كُوشَا اسْتِ.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آن‌گاه حضرت

صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم، در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقتی کنم، به او گفتم: به خدا قسم ابو عبدالله علیه السلام با بیان این حدیث برگردن تو حقی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آن‌ها خیانت نکند: اول اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، این‌ها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنان بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادت‌شان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آن‌ها جایز نمی‌باشد؟ و سومی که ملازمت جماعت آن‌ها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرجئه که می‌گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم ویران سازد و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قَدَری‌ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی‌شود و آنچه ابلیس بخواهد می‌شود؟ یا جماعت حروری‌ها و خوارج که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی طالب علیه السلام است، و مقصود از جماعتی که

ملازمت آن‌ها واجب است خاندان اوست. راوی می‌گوید: دیدم آن نوشته را گرفت و پاره کرد سپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده.^۱
یادآوری: در مکرمت چهارم و مکرمت پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارند گذشت، بدانجا مراجعه شود.

توضیح و بیان: این که پیغمبر ﷺ فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» احتمال می‌رود «يَغُلُّ» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیانت باشد، و ظاهرش همین است، چنان‌که در فرموده خدای تعالی آمده: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲؛ و هیچ پیغمبری را نشاید که خیانت کند و هر کس خیانت کند روز قیامت خیانت خویش را به همراه آورد. و احتمال دارد که از باب «غِلٌّ» به معنی کینه و دشمنی باشد، چنان‌که در فرموده خدای تعالی آمده: «وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ»^۳؛ و آنچه از حقد و کینه در سینه داشتند برگزینیم. و بنابراین دو احتمال؛ امکان دارد که جمله حدیث خبریه باشد، و ممکن است انشاء باشد. و محتمل است که «يَغُلُّ» به ضم یاء از باب غُلُّ باشد، همچنان‌که در فرموده خدای تعالی آمده: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»^۴؛ دستشان [بهدود] بسته [و در غُلُّ و زنجیر] باد. و این ضد فراخی سینه و شرح صدر است، و موافق فرموده خدای تعالی: «قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ»^۵؛

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۱.

۴. سوره مائده، آیه ۶۴.

۱. اصول کافی، ۱ / ۴۰۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۵. سوره نساء، آیه ۱۵۵.

و گفتند دل‌های ما در پرده و غلاف است بلکه خداوند بر اثر کفرشان بر آن‌ها مهر زده است. و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «عَلَى» در کلمه «عَلَيْهِنَّ» برای استعلای معنوی باشد، و شاید که به معنی «فی = در» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا»^۱؛ و [موسی] داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن. و ممکن است به معنی «مَعَ = با» باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»^۲؛ و دارایی‌اش را با وجود دوست داشتن آن بپردازد. و یا این که برای سببیت باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَذَاكُمْ»^۳؛ و تا خداوند را به سبب این که هدایتان فرمود به عظمت یاد کنید. و کلمه «مسلم» احتمال می‌رود که منظور از آن اعم از مؤمن [و مسلمان غیر مؤمن] باشد، و یا این که منظور از آن اخَصَّ - یعنی مؤمن کامل - باشد. و «النَّصِيحَةُ» از باب نُضَح است، و آن در اصل خلوص می‌باشد، و بدین جهت آن را نصیحت نامیده‌اند که از آمیختگی با غرض‌های نفسانی خالص است. و نصیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له (= کسی که نصیحتش را خواسته) به کار می‌رود، و گاهی در هر کار یا قولی که به وسیله آن برای منصوح له خیر می‌خواهد. و «اللزومُ لِجَمَاعَتِهِمْ»: ظاهراً مقصود جماعت امامان علیهم السلام است، یعنی مؤمن کسی است که به تمامی آنان معتقد باشد و به همه اقرار کند، و این که هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۱. سوره قصص، آیه ۱۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

انکار کرده باشد. «فَأَنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»: ظاهراً ضمیر نخستین به امامان علیهم السلام برمی گردد و ضمیر دوم به مسلمانان، و محتمل است که «دعوت» به معنی دعا باشد، و احتمال دارد که منظور، دعوت مردم به ایمان و شناخت دلایل آشکار و آثار روشن امامان علیهم السلام باشد، که ایشانند دعوت کنندگان خلق به سوی خداوند، و دلالت کنندگان به خداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کراماتشان. و حاصل از احتمالات یاد شده در معنی حدیث چند وجه است:

وجه اول: این که این امور سه گانه چیزهایی هستند که می بایست دل هیچ مسلمانی در آن‌ها خیانت نکند، و این وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائی، و «علی» را به معنی «فی» و نصیحت را به معنی قصد خیر برای منصور بدانیم.

بنابراین امور سه گانه قلبی خواهند بود و کارها و اعمال قلبی و بدنی بر آن‌ها مترتب می شوند و از آن‌ها سرچشمه می گیرند، و این حدیث شریف در صدد بیان تکالیف قلبی است که متعلق به مکلف است و به خدای تعالی و اولیای او علیهم السلام مربوط می باشد، پس اخلاص در عمل راجع به خدای - عزوجل - است، و قصد خیر برای اولیای او، و لزوم جماعت ایشان؛ هر دو به رسول خدا و خلفای برحق آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین - راجع است، و این دو بدین گونه حاصل می شوند که دل مؤمن با قصد خیر برای آنان و ملازمت همه ایشان اهتمام داشته باشد، و دست یازیدن و روی آوردن به غیر ایشان از کسانی که مقام آنان را - به ناحق - ادعا می کنند قصد نکند، و این یک وظیفه

و تکلیف اسلامی است بر عهده همه افراد بشر، بی هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفار نیز به این امر و تکالیف شرعی الهی دیگر موظف هستند. و این که در اینجا و در سایر احکام خصوص مسلمان یاد گردیده، به جهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می‌گردد به سبب توجه او به حق تعالی و گرفتن معالم دین و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب اعراض او از حق، خدای - عزوجل - فرموده: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۱؛ خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد. و او - تبارک و تعالی - فرموده: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»^۲؛ و خداوند ستمکاران را گمراه می‌گرداند. و او - عزاسمه - فرموده: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۳؛ پس تو ای رسول! اعراض کن از هر کسی که از یاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست. وجه دوم: این که امور یاد شده - یعنی اخلاص و نصیحت برای امامان و ملازمت آنها - وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریه؛ و «علی» به معنی «مَعَ» یا برای سببیت باشد، و نصیحت - بنا بر این وجه - ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همه چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد، و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۱. سوره توبه، آیه ۶۷.

۳. سوره نجم، آیه ۲۹.

وجه سوم: این که جمله خبریه باشد، و حدیث - بنابر این وجه - در صدد بیان علایم مؤمن است، یعنی مسلمان واقعی که در قران مجید به فرموده خدای - عزوجل - چنین توصیف گردیده: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»؛ و هر کس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکم ترین رشته [الهی] چنگ زده است. زیرا حقیقت ایمان معرفت خدای - عزوجل - و اخلاص عمل برای اوست، و شناخت اولیای امر (رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام) و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می باشد، و این ها اموری است که دل مسلمان واقعی در آن ها خیانت نمی کند، و این وجه سازگار است با این که «يَغْلُ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با این که از غُلّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنان که پوشیده نیست.

وجه چهارم: این که جمله خبریه باشد و «يُغْلُ» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود، و «علی» به معنی «مع» یا برای سببیت باشد و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعم از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمه مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت علیهم السلام باشد. و حاصل معنی این که هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن] می شود و از مهر خوردن بر قلب محفوظ می ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه اش را برای اسلام گشایش

داده، و از نورانیتی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد خداوند بر دلش مهر بطلان می زند، و مصداق فرموده خدای تعالی می شود که: «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ»؛ و گفتند دل‌های ما در پرده و غلاف است، بلکه خداوند به سبب کفرشان بر آنها مهر زده است. زیرا که کفر مراتب و درجه‌هایی دارد که یکی بدتر از دیگری است و هر مرتبه را آثار خاصی است - پناه به خدای تعالی - همچنان که ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضی برتر از بعضی دیگر است، و برای هر مرتبه از آن آثار خاصی هست، از خداوند متعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قدم برداریم.

تممه مطلب و تذکر: بدان که نصیحت‌گر نسبت به امام زمانش علیه السلام - بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم - کسی است که وضع خود را مراقب باشد و بر کارهایش مواظبت نماید، به طوری که افعال و نیت‌هایش که راجع به امام زمانش علیه السلام است از هر چه مایه نارضایتی و هتک احترام امامش هست برکنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش علیه السلام چیست، و مقصود همان است، که برای هر رهرو حاصل نمی‌گردد مگر با مراقبت تام و مواظبت پیوسته و مداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او

مجالست نماید، در خانه خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اکتفا نماید و ان شاء الله مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت علیه السلام

به وسیله توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان به طور عموم، و در بعضی از جاها و زمانها به طور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء الله تعالی شأنه.^۱

چهارم: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت و فیض زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب - صلوات الله علیه - و در مطلب سی و ششم آنچه مایه بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

۱. متأسفانه اجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار علیه السلام خاتمه کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته ایم، شاید خداوند بر این حقیر منت نهد و بر انجام این مهم توفیق دهد و عنایت خاص مولی صاحب الزمان علیه السلام شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم. (مترجم)

۱- این که درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می شود، چون صلوات از ناحیه ما درخواست رحمت از خداوند - عزوجل - است، و با رحمت او امور دنیا و آخرت سامان می گیرد. بنابراین هرگاه ما بر امام زمان علیه السلام درود فرستیم به این که بگوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا صَاحِبِ الزَّمَانِ» یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است. پس در این خواسته ما از خداوند - عزاسمه - طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هرگونه گزند، و درخواست هرگونه هم و غم از قلب مقدّسش و دل دوستانش و تقاضای تعجیل فرج و ظهورش، و موجبات خشنودی اش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و برپا سازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطه آن حضرت به بهشت، و... از اقسام مختلف رحمت واسعه الهی که به اولیای خود اختصاص داده و شماره آن ها را کسی جز خودش نمی داند، در این صلوات ما نهفته است. از درگاه خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قرار دهد و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می دهد محسوب فرماید، که او نزدیک و اجابت کننده دعا است.

۲- تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر علیهم السلام روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر این که درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جز

با درود فرستادن بر ایشان علیهم السلام تمام نیست، که این روایات بسیار و در کتب اخبار ذکر گردیده است.

۳- وارد شدن صلوات بر خصوص آن حضرت علیه السلام در بسیاری از دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده، و این بر کسی که پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی ماند.

۴- وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام به طور خاص در دعایی که از ناحیه شریف آن جناب به واسطه شیخ اجل ابو عمرو عمری روایت گردیده، مادعای مزبور را در بخش هفتم کتاب آوردیم و محل شاهد از آن دعا این عبارت است: «و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر...».

۵- امر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد. و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام آورده اند، که بر هر کدام از امامان علیهم السلام به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولی امر منتظر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام چنین آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَّائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَ تَهُمْ تَطْهِيراً. اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَاَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَّائِكَ وَأَوْلِيَّائَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ. اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ

وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ
 وَاحْرُسْهُ وَامْنَعَهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ
 بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ وَالنُّصْرَ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَأَقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ
 وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُسْلِحِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ
 وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَأَمْلَأْ بِهَا الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرِنِي فِي
 آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ
 آمِينَ»

خدایا! بروی اتو فرزندان اولیائت درود فرست، آنان که اطاعتشان را فرض دانسته
 و حقشان را واجب فرموده‌ای، و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را
 از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و میرا ساخته‌ای، بار خدایا! او را یاری فرمای و به
 (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را
 پیروزمند گردان، و ما را هم از آنان قرار ده. بار خدایا او را از شر هر سرکش و ظالم و از
 شر تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سرو طرف راست
 و چپ (از همه حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملایمی
 به ساحت مقدسش ممانعت و حضرتش را از آن‌ها حراست بنمای، و در وجود او (دین
 و آیین) رسول و آل رسولت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه
 جانبه) را آشکار ساز، و بانصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را
 یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جباران کفر پیشه را

در هم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین و خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت - که بر او و آل او سلام باد - را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیانش قرار ده، و آنچه آل محمد علیهم السلام آرزو مندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خواری نابود گردند) به من بنما، ای خدای بر حق؛ پروردگار عالمیان؛ دعایم را مستجاب کن.^۱

تذکر: در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت علیه السلام می باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نماید.

چهل و دوم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام

و دلیل بر این، روایتی است که سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آورده. وی گوید: ابو محمد صیمری حدیث آورد، گفت: حدیث کرد ما را ابو عبد الله احمد بن عبد الله بجلی به سندی که به امامان علیهم السلام بالا برده که فرمودند: هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت علیهم السلام قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آن قدر

افزایش می دهد که از شمارش آن نفس قطع می گردد و پیش از آن که روحش از بدنش برآید به او گفته می شود: ای فلان! هدیه تو به ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکی های] تو است، دلت خوش و چشمت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی. راوی گوید: [به امام علیه السلام] عرض کردم چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود: نیت می کند ثواب نمازش را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله...^۱

مصنف این کتاب محمد تقی موسوی - عفی الله تعالی عنه - می گوید: مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیه ثواب نمازها به طور مطلق - چه واجب و چه مستحب - به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا حضرت صاحب الدار^۲ یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و آنچه پس از این کلام در سخنان امام علیه السلام آمده، گواه بر این است.

چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص

این که شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت علیه السلام یا به یکی از امامان علیهم السلام به جای آورد و هیچ حد و وقت و شماره ای برای این نماز نیست و مؤمن به مقدار محبت و توانایی اش به محبوبش هدیه تقدیم می کند و بر حسب طاقتش او را خدمت می نماید. و دلیل بر آنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق پس از آن عبارت آمده است: و اگر بتواند بر پنجاه رکعت

۱. جمال الاسبوع، ۱۵.

۲. صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی علیه السلام می باشد. (مؤلف).

نماز چیزی را بیفزاید - هر چند در هر روز دو رکعت باشد - و آن دو رکعت را به یکی از ایشان علیه السلام هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید: «صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ» و چون تشهد گفت و سلام داد، بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَأَبْلِغْهُمْ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرَّكَعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِتْيَاهَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَّائِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ»

خدایا! تویی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی] تو است. ای صاحب جلال و بزرگواری! بر محمد و آل محمد علیه السلام آن پاکیزگان پاک بهترین خلق درود فرست و برترین تحیت و سلام را به ایشان برسان. بار خدایا! به درستی که این رکعات هدیه ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران و سید رسولان. خدایا! پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدار امیدم درباره تو و درباره پیغمبرت و وصی پیغمبرت و فاطمه زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نواده پیامبرت و اولیائت از فرزندان حسین علیه السلام ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین ای ولی مؤمنین.^۱

نماز ہدیہ به امیر المؤمنین علی علیه السلام: پس از دو رکعت نماز، دعای مذکور را تا «افضل التحية والسلام» بخواند، سپس بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ عَمِّ نَبِيِّكَ وَوَصِيِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَّائِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

ہدیہ به فاطمہ زہرا علیہا السلام: چہن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّكِيَّةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَةَ نَبِيِّكَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَأَوْلِيَّائِكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

ہدیہ به امام حسن علیہ السلام: چہن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

ہدیہ به امام حسین علیہ السلام: چہن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ الرَّضِيِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُجْتَبَى. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِتْنِي عَلَيْهِمَا

أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ.

هدیه به امام علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام: چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام محمد بن علی (باقر) علیه السلام: چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَمِكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام جعفر بن محمد (صادق) علیه السلام: چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْصَادِقِ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُمَا إِلَيَّ وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام موسی بن جعفر (کاظم) علیه السلام: چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ

جَعْفَرٍ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام علی بن موسی (رضا) علیه السلام: چنین بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

هدیه به امام محمد بن علی (جواد) و امام علی بن محمد (هادی) و امام حسن بن علی (عسکری) علیه السلام - به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام برسد، پس آن دعا را بخوان تا بگویی: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى عَبْدِكَ وَابْنِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ سِبْطِ نَبِيِّكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَبْلِغْهُ إِيَّاهُمَا عَنِّي وَأَثْبِنِي عَلَيْهِمَا أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي نَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

سید اجل علی بن طاووس در جمال الاسبوع گوید: شاید که نشاط به جای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به خاطر این که به خود بگویی که ائمه معصومین علیهم السلام از این هدیه هابی نیازند، یا شاید که آن‌ها را از جهت تکرار در هر روز بسیار شماری و طبع تو به انجام ندادن آن‌ها تمایل کند، و بدان که آنان - صلوات الله علیهم -

از هدیه تو مستغنی و بی نیاز می باشند، ولی تو بی نیاز نیستی از این که هدیه به ایشان تقدیم نمایی و گفتارت نزد آنان نزدیک باشد، همچنان که خداوند - جل جلاله - از این احوال بی نیاز است، پس باید که در نیت و خاطر تو هنگامی که این اعمال را آغاز می کنی چنین باشد که خداوند - جل جلاله - و آنان - صلوات الله علیهم - به سعادت و امنیت و جاودانگی در کمال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردند. «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قَلَّ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ...»^۱؛ آنان بر تو به مسلمان شدن منت می گذارند بگو شما با اسلام خود بر من منت نگذارید بلکه خدا بر شما منت و احسان دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

و تو آن چنانی که یکی از علمای بیان سروده است:

أَهْدِي لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَإِنَّمَا
أَهْدِي لَهُ مَا حُزْتُ مِنْ نِعْمَائِهِ
كَالْبَحْرِ يُمَطِّرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ
مَنْ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَالِهِ

برای مجلس گرامی او هدیه می کنم و جز این نیست که آنچه از مراحمش به دست آورده ام برای او هدیه می دهم. همچون دریا که ابرها بر آن می بارند و حال آن که هیچ منتی بر آن ندارند زیرا که [آنچه بارند] از آب دریا است.

و این که آن نمازها را بسیار شماری، یا تمایل داشته باشی که از آنها فراغت یابی تا به تحصیل سعادت خود پردازی پس بدان که این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت خداوند - جل جلاله - و اولیا و برگزیدگان خداوند

و اخلاص ایشان در عبادت خدای ذوالجلال برایت حاصل گردیده، به خصوص که تو معتقد هستی که اگر حجت‌های خداوند بر بندگان نبودند، خداوند - جل جلاله - نه زمینی می‌آفرید و نه آسمانی، و نه هیچ جنبنده‌ای در دنیا و نه دوزخ و بهشتی برای آخرت، و نه هیچ نعمتی ایجاد می‌کرد نه مرحمتی، پس آیا تمام اعمال و کارهای خود را جز در میزان [قبولی] ایشان منتهی می‌بینی و غیر از دیار ثواب آنان می‌دانی، زیرا که اخلاص ایشان در عبادت با فضل خدای - جل جلاله - برایشان سبب سعادت است که به آن رسند، پس چون عمل تو در هر حال در ترازوی ایشان سنجیده می‌شود، آن را به ایشان هدیه کن، تا به کسب آنچه در حساب خواهد بود دست یابی، و اگر عموم عنایت و تفضل آنان نبود به آن نایل نمی‌شدی، و اگر نسبت به مقدار حق خدای تعالی - جل جلاله - به ایشان و حق ایشان بر تو به لطف خداوند - جل جلاله - معرفت داشتی، و می‌دانستی که چقدر از حقوقشان شب و روز ضایع می‌گردد، متوجه می‌شدی که آنچه هدیه می‌کنی به معذرت‌خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می‌گفتی:

فَإِنْ تَقْبَلُوا مِنِّي هَدِيَّةً قَاصِرٍ	عَدَدَتْ لَكُمْ ذَاكَ الْقَبُولَ مِنَ الْفَضْلِ
وَكَانَ قَبُولٌ عِنْدَكُمْ فَضْلَ رَحْمَةٍ	يَعْرِضُ بِهَا قَلْبُ الْوَلِيِّ مِنَ الذُّلِّ
وَيُوجِبُ شُكْرًا عِنْدَهُ لِمَقَامِكُمْ	وَفَرَضَ حُقُوقٍ لَا يَقُومُ لَهَا مِثْلِي

چنان‌که هدیه‌ای از من قاصر بپذیرید، آن پذیرفتن را از جمله فضل شما به شمار آورم، و پذیرش نزد شما رحمت و مهر بیشتری خواهد بود، که دل

دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلت به عزت رسد. و مایه سپاسگزاری آن دوستدار شما می شود به جهت مقام برجسته شما، و بر عهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آن ناتوان است. و یکی از هم مسلکان به من گفت: من خودم و معلم را کوچک و حقیر می بینم از این که آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای - جل جلاله - کوچک نمی بینی که حمد و شکر او را به جای می آوری و سایر خدمات را انجام می دهی؟ در حالی که او از هر بزرگی عظیم تر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت به نواب او کوچک بینی، به خصوص که آنان خدمت را نسبت به خود پذیرفته باشند.^۱

چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که: «مستحب است آدمی روز جمعه هشت رکعت نماز گزارد، چهار رکعت را به رسول خدا ﷺ هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمه زهرا ﷺ هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و آن را به امیرالمؤمنین ﷺ هدیه نماید، و همین طور هر روز از هفته به یکی از امامان ﷺ هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق ﷺ هدیه نماید، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگذارد که چهار رکعت آن را به رسول خدا ﷺ، و چهار رکعت دیگر را به

حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید، سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفر علیه السلام هدیه نماید، و بین دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ حِينَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرَّكَعَاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ إِيَّاهَا وَأَعْطِنِي أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ صَلَّى عَلَيْكَ وَآلِهِ»؛ بار خدایا! تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی می شود. ای پروردگار ما! با سلام ما را تحیت گوی. بار خدایا! این رکعتها [ی نماز] هدیه ای از من به... فرزندان...^۱ است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و این هدیه را به او برسان، و امید و آرزویم را درباره تو و رسول تو - که درود تو بر او و آلش باد - به من عطا فرمای.

چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید: «به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جدّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود. جدّ تو به او فرموده بود: در هر شب، به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جدّ تو فرموده بود: ماه رمضان [نیز].

۱. به جای نقطه چین ها نام معصوم و نام پدرش گفته می شود. هنگام خواندن دعا در متن عربی به جای (فلان بن فلان) لازم است این کار انجام شود. (مترجم).

پدرم به او عرضه داشته بود: آری، تا هر قدر که بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم می کردم، بسا که بر او می افزودم و یا کم تر از آن را ختم می کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و بی حالی ام، پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خدا ﷺ یک ختم، و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر، سپس برای ائمه علیهم السلام تا به شما رسد قرار می دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده ام. به سبب این کار چه پاداشی برایم هست؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان علیهم السلام باشی. عرض کردم: الله اکبر! چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری.^۱

می گویم: وجه استدلال این که ظاهر از سخنان امام علیه السلام مترتب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می شود و تقرّب به ایشان است و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفته راوی چنین بر می آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم علیه السلام قرار می داد چون آن حضرت امام زمانش بوده است، لذا گفتم: از آن هنگام که در این حال بوده ام... و امام علیه السلام کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود. و حاصل از ملاحظه این حدیث و دقت در آن: استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدیقه کبری و هر یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می باشد. و مؤید این است هدیه کردن نماز به ایشان - چنان که پیش تر آوردیم -

و شواهد دیگری نیز دارد که برای کاوشگر در روایات ایشان علیهم السلام ظاهر می‌گردد، از خداوند - عزوجل - خواستاریم که ما و همه مؤمنین را ان شاء الله به حق محمد و آل او، برای این کار توفیق دهد.

چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند

به وسیله آن حضرت - عجل الله فرجه -

زیرا که آن جناب «باب الله» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگان را امر فرموده به آن توسل کنند، چنان که در روایات از امامان علیهم السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱؛ و برای خداوند نیک‌ترین نام‌ها است، او را با آن‌ها بخوانید. فرمودند: به خدا قسم ما میم آن اسماء حسنی (نیک‌ترین نام‌ها) که خداوند بندگان را امر فرموده به وسیله آن‌ها او را بخوانند [و دعا کنند].^۲ و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که به جهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می‌کنیم.

در بحار از مولایمان حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود: «هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیله ما از خدای - عزوجل - کمک بخواهید، و این است [معنی] فرموده خدای - عزوجل -: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۳

۲. اصول کافی، ۲ / ۶۱۸.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳. بحار الانوار، ۹۴ / ۲۲.

و در همان کتاب به نقل از قبس المصباح در ذکر دعاهای توسل به خدای تعالی به وسیله امامان علیهم السلام چنین آمده: توسل به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام:
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ وَحُجَّتِكَ صَاحِبِ الزَّمَانِ إِلَّا أَعْتَنِّي بِهِ عَلَى جَمِيعِ أُمُورِي وَكَفَيْتَنِي بِهِ مَوْوَنَةَ كُلِّ مُوْذٍ وَطَاغٍ وَبَاغٍ وَأَعْتَنِّي بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِي وَكَفَيْتَنِي كُلَّ عَدُوٍّ وَهُمْ وَغَمٍّ وَدَيْنٍ وَوَلَدِي وَجَمِيعِ أَهْلِي وَإِخْوَانِي وَمَنْ يَغْنِينِي أَمْرُهُ وَخَاصَّتِي آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

خدایا! من از تو می خواهم به حق ولی و حجتت صاحب الزمان علیه السلام که برابر تمام اموریاری ام کنی و به خاطر او شر هرگونه موذی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی و به آن حضرت مرا یاری دهی که تلاشم به آخر رسیده و هرگونه دشمن و هم و غم و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که کارش به من مربوط می شود، و بستگان نزدیکم، کفایت کنی اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان.^۱

و در بحار به نقل از کتاب عدّة الداعی از سلمان فارسی آمده که گفت: شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمود: همانا خدای - عزوجل - می فرماید: ای بندگان من آیا چنین نیست که هر کس حاجت های بزرگی از شما بخواهد آنها را برای او برآورده نمی سازید مگر این که به وسیله محبوب ترین افراد نزد شما واسطه بیاورد که آن حاجت را به گرامیداشت شفاعت کننده برای ایشان بر می آورید، توجه کنید و بدانید که گرامی ترین و برترین مخلوق نزد

من محمد صلی الله علیه و آله و برادر او علی است و بعد از او امامانی که وسائل به سوی خداوند هستند، همانا هر کس حاجتی برایش اهمیت دارد که نفع آن را خواستار است یا حادثه بزرگی بر آن پدیدار شود که می خواهد ضرر آن از او دفع گردد، باید که مرا به [وسیله] محمد و خاندان معصوم او دعا کند، به بهترین گونه ای که کسی عزیزترین کسانش را نزد او شفیع می برید آن را بر می آورد آن حاجت را برای او خواهم برآورد.

چهل و هفتم: دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت علیه السلام

که آن جناب فریادرس [خلق] است، چنان که در زیارتی که از حضرتش روایت گردیده آمده است، و دادرسی است که از او دادخواهی کند. همان گونه که در جریان ابوالوفاء آمده، و در بحار و غیر آن روایت شده است. و آن حضرت علیه السلام: حصار محکم امت و فریادرس [هر] بیچاره درمانده و پناه گریختگان و نجات دهنده بیمناکان و نگهبان مصونیت خواهان است. چنان که درباره آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعایی که از امام زین العابدین علیه السلام در ایام ماه شعبان روایت گردیده است. ^۱ و در زیارت جامعه چنین آمده: «فازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مِنْ لَجَأِ إِلَيْكُمْ»؛ هر کس به شما تمسک جست رستگار و پیروز شد و هر کس به شما پناه آورد [از کج روی و بدبختی هر دو سرای] ایمن گشت. ^۲

و شواهد بسیار دیگری بر این مطلب هست، بلکه می‌توان گفت: وظیفه رعیت - چنان‌که در احوال عموم مردم می‌بینیم - آن است که در مهمات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنان‌که همواره این عادت و شیوه اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه‌ها و حوایج خود را بر امامان خود علیهم‌السلام عرضه می‌نموده‌اند، چنان‌که برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است. بلکه می‌توان گفت: از جمله فواید وجود امام علیهم‌السلام و وظایف و شیوه‌ها و مناصب او - چنان‌که از روایات ظاهر می‌شود - کمک کردن به بیچارگان و دادرسی پناهندگان است. بلکه بدون تردید هر کس از مردم، از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می‌کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکند خردمندان او را سرزنش و مذمت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است. از این روی می‌توان گفت: هرگاه در مهمات و حوائجمان روی آوردن به صاحب و مولایمان علیهم‌السلام را ترک گوئیم از ذلت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفه خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده‌ایم، چنان‌که از آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله»^۱؛ پس در زمین پراکنده شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید. ظاهر می‌شود که در حدیث جابر به اوصیاء علیهم‌السلام تفسیر گردیده است، پس وظیفه هر کسی آن است که در امور خود

جز به امام زمانش پناه نبرد و هرگاه این کار را ترک گوید و بر او، گرفتاری‌ها و محنت‌ها وارد گردد از ملامت شدگان زیانکار است که به فرموده خدای تعالی مخاطب می‌شود: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»^۱؛ مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمایید.

و نیز دستور یافته‌ایم که از درب‌ها به خانه‌ها در آییم و خداوند، امام و حجّت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن در آیند، و مأمور شده‌ایم که به وسیله امام علیه السلام به درگاه خداوند تضرّع کنیم.

اکنون که این امور را دانستی، می‌گوییم: حضور و غیبت امام علیه السلام با هم تفاوتی ندارند، زیرا که او دارای بینایی و شنوایی [کامل] است، چنان‌که در زیارت آن حضرت که از خود آن جناب رسیده این معنی آمده است، و هیچ چیز از احوال مردم بر امام پوشیده نیست، چنان‌که در روایات مستفیض بلکه متواتر تصریح گردیده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوه‌ها و پرده‌ها بین امام و کسی از مخلوق، حایل و مانع نمی‌باشند، چنان‌که در اخبار وارد شده است.

و شاهد بر این مطلب اضافه بر آنچه گفتیم روایتی است که سید اجل علی بن طاووس در کتاب کشف المحجّة به نقل از کتاب رسائل شیخ اقدم محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله از کسی که نامش را برده چنین آورده است: به حضرت ابوالحسن [امام هادی] علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی

و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی، پس لب‌هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد - گوید: در یکی از سال‌های گذشته قرض‌هایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شب‌ها حاجتم را بر آن حضرت - صلوات الله وسلامه علیه - عرضه داشتم، وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزل برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب علیه السلام شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. وقتی پس از خواب بیدار شدم فضا را معطر یافتم و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که یکی از متدینین و جوهری برایم آورد که به وسیله آنها قرض‌هایم را ادا کردم، و به من گفت: این از سهم امام علیه السلام است، والحمد لله رب العالمین ولی الانعام.

توجه: بدان که استغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معین و وقت مخصوصی مقید نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است؛ اصلاح دل و توجه کامل و توبه از گناهان و یقین ثابت و اعتقاد راسخ می‌باشد، ولی برای استغاثه و عرضه کردن حاجت، چگونگی‌ها و دعاها

و رقعه‌هایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم به کار گرفته شوند، تا در تقرب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد آن‌ها را ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب یاد خواهیم کرد.

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

و این کار از مهم‌ترین طاعات و واجب‌ترین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت می‌کند تمام آنچه در فضیلت امر به معروف از آیات و روایات آمده، و تمام آنچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر این که بهترین خلایق پس از ایشان علیهم السلام کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند، چنان‌که در روایت آمده: و همانا عالمی که به مردم، معارف دینشان را بیاموزد و آنان را به امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شیخ کلینی رحمته الله به سند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: خاندانی دارم که سخن مرا می‌پذیرد آیا آنان را به این امر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری، خدای - عزوجل - در کتابش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافرو منافق] و سنگ خارا فروزنده‌آیند.^۲

۱. سوره تحریم، آیه ۶

۲. اصول کافی، ۲ / ۲۱۱.

و تو را در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، در تفسیر فرموده خدای تعالی است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ﴾^۱؛ «و یسأد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید. فرمود: و اما فرموده خدای - عزوجل - : (و یتیمان) به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند - عزوجل - نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده‌اند، پس هر آن که آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را مصون خواهد ساخت و هر کس آنان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد، خداوند برای او در بهشت به هر موی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگ‌تر باشد، و در آن است آنچه دل‌ها اشتها کنند و دیده‌ها لذت برند و آن‌ها در آن جاودانند. و امام علیه السلام فرمود: و سخت‌تر از این یتیمی، حال آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می‌گردد چیست، توجه کنید هر آن که از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل، و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامان نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلیٰ [منزلگاه

مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث گفت.

و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانی شان. به نور علمی که ما به او داده‌ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می‌درخشد و زیوری بر او باشد که کم‌ترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است. سپس از سوی خداوند منادی بانگ می‌زند: ای بندگان خدا! این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمد صلی الله علیه و آله است، توجه کنید هر کس را در دنیا از سرگردانی جهل بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاه‌های بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه‌ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند.

امام علیه السلام فرمود: و یک زن به حضور صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم که در امر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آن‌ها را از شما بپرسم. پس حضرت فاطمه علیها السلام از سؤال اولش پاسخ فرمود. سؤال دیگر مطرح کرد و آن حضرت جواب داد. سپس سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت. آن‌گاه از کثرت سؤال خجالت کشید

و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتتان ندهم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو و از آنچه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز اجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می کند؟ دختر گفت: هرگز، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می دهم] بیش از مقدار مرواریدی که زمین تا عرش را پر کند اجرت دارم، پس سزاوار است که بر من سنگینی نکند، شنیدم پدرم می فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند پس بر آنها از خلعت های کرامت به قدر بسیاری علومشان و کوشش ایشان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می شود، تا آن جا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُله از نور پوشانیده می شود سپس منادی پروردگارمان - عزوجل - بانگ می زند: ای عهده داران یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله که آنان را پس از جدا شدنشان از پدرانشان که امامان آنها بوده اند پرورش داده اید، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفل گرفتید و فقرشان را جبران کردید، پس بر ایشان خلعت های علمی را که در دنیا به آنان آموخته اید بپوشانید، آن گاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آنها را فرا گرفته اند خلعت می بخشند، تا جایی که در بین آنها - یعنی یتیمان - کسی هست که صد هزار خلعت [حُله] به او داده می شود، و همچنین این ایتام به کسانی که از آنها چیزی آموخته اند خلعت هایی می بخشند. سپس خدای تعالی می فرماید: بر این علمایی که متکفل یتیمان بوده اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعت های یتیمان را تمام نمایند و چند برابر

کنند، پس آنچه را پیش از آن که بر یتیمان ببخشند به آنان عطا شده بود بار دیگر خلعت‌هایی عطا می‌گردد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای کنیزِ خداوند، به درستی که یک تار از آن خلعت‌ها از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا] به کم شدن و ناراحتی آمیخته است.

و حضرت حسن بن علی علیهما السلام فرمود: فضیلت متکفل یتیم آل محمد علیهم السلام که از سرورانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او را از جهلش بیرون برد، و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری و بر متعهد امور یتیم که او را آب و غذا می‌دهد، همچون برتری خورشید بر ستاره‌شها می‌باشد.

و حضرت حسین بن علی علیهما السلام چنین فرموده: هر کس یکی از یتیمان ما که به خاطر فشارها و محنت‌هایی که داشته‌ایم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما که به دستش افتاده به او برساند تا این که هدایتش نماید، خدای تعالی به او فرماید: ای بنده کریم مواسات کننده، من به بزرگواری سزاوارترم، ای فرشتگان من! در بهشت برای او به شماره هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایسته آن کاخ‌ها است از سایر نعمت‌ها بر او بیفزایید.

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: مرا نزد مخلوقم محبوب ساز و مخلوق مرا نزد من محبوب کن، [موسی] علیه السلام گفت: پروردگارا! این کار را چگونه انجام دهم؟ فرمود:

نعمت‌ها و بخشش‌های مرا به یادشان آور تا مرا دوست بدانند. پس اگر بنده‌ای را که از درِ خانه‌ام فرار کرده بازگردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شب‌ها نماز بیای داری بهتر است. موسی گفت: این بنده فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرّد، عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی‌شناسد، و غایب از او پس از آن‌که او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی‌داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوه عبادت پروردگارش و وسیله رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگ‌ترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام فرموده است: عالم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می‌دهد، پس هر کس به وسیله شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همین طور عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می‌برد، پس هر آن‌که با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه‌ای که خداوند - عزوجل - امر فرموده: بهتر باشد، بلکه آن صدقه برای

صاحبش و بال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد.

و حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما سد کننده راه نفوذ ابلیس و هم دستانش هستند، که آنها را از خروج بر ضعفای شیعیان ما باز می‌دارند، و از این‌که ابلیس و پیروان ناصبی او بر اینان مسلط شوند مانع می‌گردند، توجه کنید که هر کس از شیعیان ما بر این کار بپایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمده مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می‌کند و او از بدن‌های ایشان.

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده‌اند را نجات دهد به این‌که آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد بر ابلیس مؤثرتر است، زیرا عابد فقط هم خودش را دارد، و آن عالم اضافه بر خودش هم بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند، لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است.

و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین فرمود: روز قیامت به عابد گفته می‌شود: خوب مردی بوده‌ای همتت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی] و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می‌شود: ای کسی که یتیمان آل محمد علیهم السلام را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده‌ای، بایست تا برای هر کسی که از تو [درس]

گرفته یا عملی آموخته شفاعت کنی. آن‌گاه او می‌ایستد تا داخل بهشت می‌شود در حالی که با او گروهی و گروهی و... (تاده گروه را حضرت شمرد) خواهند بود، و آن گروه‌ها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته‌اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته‌اند تا روز قیامت، بنگرید بین این دو منزلت [عابد و عالم] چقدر فرق است.

و حضرت محمد بن علی امام جواد علیه السلام فرمود: همانا کسی که متکفل ایتم آل محمد علیهم السلام شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطینشان و ناصبیان از دشمنانمان اسیر گشته‌اند، پس آنان را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات داد و از حیرتشان بیرون برد و شیاطین را بازو و سوسه‌هایشان سرکوب نمود و ناصبیان را با دلایل پروردگارشان و دلیل امامانشان مقهور ساخت، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاه‌ها از بندگان برتری یابند، بیش از فضیلت آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حُجُب. و فضل آن‌ها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده بر مخفی‌ترین ستاره در آسمان می‌باشد.

و حضرت علی بن محمد امام هادی علیه السلام فرمود: اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما - عجل الله فرجه الشریف - به او دعوت کنند و بر او دلالت نمایند، از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دام‌های ابلیس و سرکشان او رها سازند، و از شبکه‌های ناصبیان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچ کس نمی‌ماند مگر این‌که از دین خدا بر

می گشت، ولی اینان هستند که زمام دل های شیعیان ضعیف را به دست می گیرند، همچنان که ناخدای کشتی سگان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای - عزوجل - می باشند.

و حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما که عهده دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند، روز قیامت در حالی می آیند که نورها از تاج هایشان می درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاج ها آن نورها در عرصات قیامت پخش می گردد، و خانه های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاج هایشان در تمام آن ها منتشر می شود، آن گاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده، و از حیرت گمراهی رهانیده است در آنجا نماند مگر این که به شعبه ای از انوار آن ها دست می یازد، پس آن نورها ایشان را بالا می برند تا این که به بلندای بهشت می رسانند، سپس بر منزلگاه هایی که در جوار اساتید و معلمانشان برایشان مهیا شده و در محضر امامانشان که به آن ها دعوت می کرده اند قرار دارد، فرودشان می آورند و هیچ ناصبی ای از ناصبیان نماند که از شعاع آن تاج ها به او برسد مگر این که چشمش را کور و گوشش را کرو و زبانش را لال می کند، و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می زند، پس آن ناصبیان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بسپارند، آن گاه آنان را به میان جهنم فرو افکنند.^۱

و بر این مقصود دلالت دارد فرموده خدای - عزوجل - در سوره نحل ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^۱ [خلق را] به راه پروردگارت به وسیله حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین شیوه‌ها با آنان بحث و مناظره بنمای... و سخن در استشهاد به این آیه شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

اول: این که هر چند که ظاهر خطاب به رسول خدا ﷺ متوجه گشته ولی مفاد آن تکلیف عامی برای سایر اهل معرفت و دیانت است، به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند، مانند فرموده خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾؛^۲ آنان که آنچه از آیات و دلایل واضح را نازل کرده‌ایم کتمان می‌کنند پس از آن که آن‌ها را در کتاب آسمانی برای مردم بیان داشته‌ایم، آنان را خداوند لعنت می‌کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می‌کنند. و فرموده خدای تعالی: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛^۳ و باید که از شما [مسلمانان] گروهی باشند که [مردم را] به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وادارند.

و در خبر وارد شده که قرآن مطابق مثل معروف: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»؛ به تو می‌گویم ولی ای همسایه تو گوش کن. نازل شد. اضافه بر دلالت عقل از

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

جهت این که غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرار دادن علما و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و امر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همه اینها برای شناختن راه خداوند (سبیل الله) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفه هر مسلم عارف است.

دوم: بدون تردید منظور از «سبیل الله» آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می گردد، چنان که تردیدی نیست که آن راه، شناختن امامان علیهم السلام و پیروی از ایشان است، که این علت تامه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوت باشد، کما این که شناختن مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - و پیروی کردن از آن حضرت، علت تامه خشنودی خدای تعالی از بنده است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی گردد، و نجات نمی یابد، هر چند به امامت سایر امامان معتقد باشد و به آن اقرار کند. از همین روی در روایتی که در بعضی از بخش های این کتاب گذشت از امام صادق علیه السلام آمده: همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید. همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید. لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجت علیه السلام اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیش تر آوردیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف

امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده: «وَالْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ»؛ و مهدی علیه السلام شفاعت کننده ایشان است. با این که امامان و پیغمبران علیهم السلام نیز شفعی روز قیامت هستند.

و در زیارت جامعه چنین آمده: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ شما بید راه بزرگ و استوارترین طریق... البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سبیل» به دین خداوند و مانند آن، از جهت این که یاد آوردیم که کمال دین جز به معرفت امام علیه السلام نیست، لذا فرموده خدای تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم. پس از این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام - به حکم آیه شریفه - می باشد.

سوم: این که دعوت کردن به آن جناب - به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت شوندگان در نقص و کمال - بر سه گونه است که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت اعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می شود، پس اولین مراتب دعوت - از جهت شأن و رتبه - دعوت کردن به وسیله حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است. و حکمت در بعضی از روایات به شناخت امام و دوری از گناهان

کبیره‌ای که خداوند آتش و عقاب را بر آنها واجب فرموده است تفسیر شده. و در بعضی دیگر به معرفت و تفقه در دین. غیر این‌ها نیز روایت شده است. و عنوان جامع معنای تمام این امور علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمه حکمت نیز متناسب می‌باشد، زیرا که آن از «حکمه» به فتح حاء و کاف استعاره شده که آنچه از لجام دو طرف چانه چهار پایان را فرا گرفته که از رها شدن آنها جلوگیری می‌کند، هم‌چنین علم و عمل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خدای - عزوجل - و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزشگاه‌ها، و واقع شدن در معرض هلاکت، باز می‌دارند، چنان‌که خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱؛ همانا چون تقواپیشگان را از شیطان خیالی به دل رسد همانند متذکر شوند [خدای رابه یاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾^۲ هر آن‌که از خداوند پروا کند خداوند راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سخت عالم را] بر او می‌گشاید. از همین روی خداوند فرموده: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۳ و به هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او عطا گردیده است و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند. پس هر آن‌که توفیق علم و عمل یابد، در حقیقت به معرفت امامان علیهم السلام

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. سوره طلاق، آیه ۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۹۶.

دست یافته است، و آن است خیر بسیار. و از این جا برای تو معلوم می شود آنچه روایت آمده که خیر بسیار به معرفت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده، و معنی فرموده امام صادق علیه السلام که: ماییم اصل خیر و فروع آن طاعت خداوند است و دشمنان اصل شر است و شاخه های آن معصیت خداوند می باشد... در این مطلب دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد. و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که دعوت به آن حضرت علیه السلام چهار راه دارد:

اول: دعوت کردن با کمک گرفتن از حکمت علمی.

دوم: دعوت کردن به وسیله حکمت عملی.

سوم: دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو.

چهارم: دعوت کردن به وسیله مناظره به نیکوترین وجه.

اکنون که این را دانستی می گوئیم: دعوت کردن به وسیله حکمت علمی، با بیان وجوب معرفت کسی که به سوی او دعوت می شود و چگونگی معرفت و وسایل آن و بیان صفات و ویژگی ها و فضایل و نشانه های آن شخص حاصل می گردد، و نیز بیان وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایه تقرّب یافتن به او است، و مانند این ها...

و دعوت کردن به وسیله حکمت عملی؛ با مواظبت و مراقبت دعوت کننده در آنچه وظیفه اوست و در هر مرتبه از مراتب یاد شده، و اهتمام ورزیدن به آنچه مردم را به رغبت در رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او بر می انگیزد حاصل می شود، تا شخص عارف و آشنای به امام علیه السلام به این

دعوت کننده تأسی جوید، و شخص نادان به کنجکاوی و پرسش بپردازد. و این گونه دعوت تأثیر به سزایی در دل‌ها می‌گذارد و برای تحقق یافتن مقصود امتیاز ویژه‌ای دارد، لذا امام صادق علیه السلام فرموده است: با غیر زبان‌تان دعوت کننده مردم باشید [یعنی با اعمال‌تان].

و اما دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو؛ با نصیحت و ترغیب و هشدار و بیان آنچه بر شناخت حجت و رعایت حقوق او از ثواب‌ها مترتب می‌شود و آنچه بر شناختن او و واگذاردن پیروی از او و سهل‌انگاری در ادای حقوقش از گرفتاری‌ها و عقوبت‌ها پیش می‌آید، و امثال این‌ها... بر حسب مقتضای حال، و آنچه مایه امتثال و پیروی از امام علیه السلام می‌باشد، حاصل می‌گردد.

و اما مناظره به بهترین وجه؛ از امام صادق علیه السلام روایت آمده که: یعنی به وسیله قرآن. و از امام حسن عسکری علیه السلام روایتی آمده که حاصلش این است: این مجادله به وسیله دلیل و برهان است، بی آن‌که حقی را رد کنی یا باطلی را مدعی شوی.^۱

می‌گوییم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در امر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

۱. تفسیر البرهان، ۳ / ۲۵۳، ح ۲.

چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آن‌ها و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام

زیرا که حق امام علیه السلام پس از خدا و رسول از همه حقوق بر تمامی اهل عالم مهم‌تر است، نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلائق برگزیده است، و او واسطه رسیدن هرگونه فیض به آفریدگان می‌باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می‌کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندی نسبی مهم‌تر و عظیم‌تر می‌باشد. و از امامان علیهم السلام روایت آمده که: هر حقی که برای خدای تعالی هست از آن ما می‌باشد. ^۱ و نیز حاصل روایتی چنین است که: قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد او است. و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حق آن حضرت علیه السلام حاصل می‌گردد، پس رعایت حق آن جناب مایه نزدیک شدن و تقرُّب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایه دوری از خداوند و مبعوض شدن نزد او می‌باشد، چنان‌که مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می‌گوید: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي»؛ یا شاید مرادیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم که مراد دور ساخته‌ای!... ^۲

پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایه خشوع و نرمی دل

می شود به وسیله مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می شود، و برکنار ماندن از مجالسی که مایه حسرت و پشیمانی است، چنان که در فرموده خدای تعالی: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛^۱ آیا هنگام آن نرسیده که آن هایی که ایمان آورده اند دل هایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و مانند کسانی نباشند که پیش تر کتاب برایشان آمد (یهودی و نصاری) و مدت بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند. روایت آمده که: این آیه در مورد جریان حضرت قائم علیه السلام نازل شده، و تأویل آن در زمان غیبت جاری می گردد، و منظور از «مدت» دوران غیبت می باشد.^۲

پنجاه و یکم: عالم باید علمش را آشکار سازد

در کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند: هرگاه بدعت ها در امت من ظاهر شد، پس باید که عالم، دانش خود را آشکار نماید، و هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او باد.^۳ و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲. البرهان، ۴ / ۲۹۱.

۳. اصول کافی، ۱ / ۵۴.

من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را ناسزا بگویید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آنها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعت‌هایشان را یاد نگیرند. خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می‌نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می‌برد.^۱

می‌گویم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد، و گرنه تکلیف او تقیه است، چنان‌که از مطالب آینده ظاهر می‌شود.

پنجاه و دوم: تقیه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزوجل - : ﴿أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾؛^۲ آنان به خاطر صبری که کردند پاداششان دو برابر داده می‌شود. فرمود: به خاطر صبری که بر تقیه کردند ﴿وَيَذَرُونَنَا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ﴾؛ و با حسنه بدی را دفع می‌نمایند. فرمود: حسنه، تقیه است و بدی فاش ساختن.^۳ و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: تقیه سپر مؤمن و تقیه پناهگاه مؤمن است و هرکس را که تقیه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده‌ای می‌رسد پس خدای - عزوجل - را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می‌نماید، و مایه عزت او در دنیا و نور او در آخرت می‌گردد. و بنده

۲. سوره قصص، آیه ۵۴.

۱. اصول کافی، ۲ / ۳۷۵.

۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.

دیگر حدیثی از احادیث ما به او می‌رسد، پس او آن حدیث را فاش می‌سازد، و مایه خواری او در دنیا می‌شود، و خدای - عزوجل - آن نور را از او می‌گیرد.^۱

و نیز در خبر صحیحی از هشام کندی^۲ آمده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش سرزنش می‌گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده‌اید [امام بر حق] زینت باشید و بر او مایه ننگ و عیب م باشید. در جماعت‌های آنان [عامه] نماز بخوانید و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم امواتشان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید. به خدا سوگند! که خداوند به چیزی که محبوب‌تر از خباء باشد عبادت نشده. عرض کردم: خباء چیست؟ فرمود: تقیه^۳ و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و برای ظلمی که بر ما رفته غمگین است، تسبیح می‌باشد، و اهتمام او به جهت امر ما عبادت و مخفی داشتنش راز ما را، جهاد در راه خدا است.^۴

محمد بن سعید - یکی از روایان این حدیث - گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته‌ام.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که از آن حضرت

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۲۱.

۲. می‌گویم: ظاهر او هشام بن الحکم است که ثقة می‌باشد چنانکه در کتب رجال آمده. (مؤلف).

۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۹.

۴. اصول کافی، ۲ / ۲۲۶.

سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان - یعنی زمان غیبت امام علیه السلام - به کار بندد. حضرت فرمودند: نگهداری زبان و خانه نشینی.^۱

و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد که خودتان را نگهدار باشید، که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. نزد ابن مسعود خوانده شد. وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.

می‌گوییم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از اطاله گفتار از آوردن آن‌ها خودداری کردیم. در این جا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی می‌آید که در آن اخبار خوب دقت و تدبّر ندارد و در آغاز چنین گمان می‌کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آن که در قسمتی از آن‌ها امر فرموده‌اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و تقیه دستور داده‌اند. توضیح این مطلب بر حسب آنچه به برکت ائمه اطهار علیهم السلام از اخبار استفاده کرده‌ایم این که، مردم بر دو گونه‌اند: یا عالم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونه دوم از آن‌ها بر هشت دسته می‌باشند:

دسته اول: افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سرباز نمی‌زنند.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

دسته دوم: کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی افتاده‌اند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می‌باشند، ولی به جهت و سببی در شبهه و حیرت گرفتار شده‌اند.

دسته سوم: اهل ضلالت و گمراهی؛ که به خاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطا کردن در راه تحصیل علم و معرفت و یا مانند این‌ها، به گمراهی افتاده‌اند. و بر شخص عالم، به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را هدایت و دعوت نماید. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی آمده که حاصلش این است: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد برای تو بهتر است.

دسته چهارم: منکران و معاندان با حق؛ کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را استهزا کرده، و امام علیه السلام و دعوت کننده به حق را مسخره می‌نمایند.

دسته پنجم: منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می‌باشد.

و از این دو دسته باید تقیّه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنان‌که بر صاحبان بینش پوشیده نیست، که در کافی به سند صحیحی از عبدالاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا تحمل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر اهلش می‌باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت

کند بندهای را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می شناسند سخن بگویید و آنچه را انکار می دارند از آنها پوشانید. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را اگراه داریم از قول ما می گوید...^۱

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: فاش کننده امر ما همچون انکار کننده آن است.^۲ نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: همانا نه دهم دین در تقیه کردن است و هر کس تقیه ندارد دین ندارد...^۳ و در همین معنی روایات بسیاری است.

دسته ششم: کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی توانند اسرار را تحمل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اسرار و رازها را نهفته داشت، چنان که در احادیث گذشته یاد گردید.

و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: به خدا سوگند محبوب ترین اصحابم نزد من پرهیزکارترین و فقیه ترین و رازدارترین آنها است، و بدترین و ناخوشایندترین آنان کسی است که هرگاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می شود و از ما روایت می گردد آن را

۲. اصول کافی، ۲ / ۲۲۴.

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲.

۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.

نپذیرد و از آن بدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آن که او نمی داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می شود.^۱

و در بصائر الدرجات به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: با مردم به آنچه می شناسند رفتار کنید و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله ها را متوجه نسازید، به درستی که امر ما سخت دشوار است که آن را متحمل نمی شود جز فرشته مقرب، و یا پیغمبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.^۲ و به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: روزی در محضر امام علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه به میان آمد. آن حضرت فرمود: به خدا اگر ابوذر می دانست در دل سلمان چیست او را می کشت، و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آن دو، برادری برقرار کرده بود. پس درباره سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علما صعب مستصعب (سخت دشوار) است، آن را تحمل نمی کند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده باشد. حضرت فرمود: و بدین جهت سلمان از علما شد که او مردی از ما اهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد.^۳

و به سند خود از امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب

۲. بصائر الدرجات، ۲۶.

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۲۳.

۳. بصائر الدرجات، ۲۵.

است، آن را تحمل ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد. پس هر گاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیر جری تر و از نیزه نافذتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود.^۱ دسته هفتم: کسانی هستند که به سبب روی گرداندنشان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بر دلها و گوشهایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آنها مؤثر نمی افتد، و نصیحت برایشان سودی نمی بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد، و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آنها اظهار نگردد، چون فایدهای در این کار نیست (یکسان است بر آنها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی آورند)^۲ لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آنها ترک گردد، چنانکه در کافی به سند خود از ثابت ابی سعید آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چه کار؟ از آنها دست بردارید و هیچ کس را به امرتان دعوت ننمایید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان

۱. بصائر الدرجات، ۲۴.

۲. مضمون آیه ۶ سوره بقره.

و زمین جمع شوند تا بنده‌ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید و مبادا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه‌ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای - عزوجل - هرگاه خیر بنده‌ای را بخواهد روحش را پاکیزه می‌گرداند که هر خوبی را بشنود، آن را بشناسد و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید. آنگاه خداوند در دل او کلمه‌ای افکند که به وسیله آن کارش فراهم آید [و با شناختن امر امامت اندیشه‌اش سامان یابد].^۱

و در کتاب تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده است.^۲ و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد فرشته‌ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این امر داخل نماید.^۳

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به خاطر دین خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه‌جویی دل را بیمار می‌نماید، خدای - عزوجل - به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛^۴ تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند

۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳. ۲. تحف العقول، ۲۲۹.

۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳، ح ۳. ۴. سوره قصص، آیه ۵۶.

هر که را خواهد هدایت کند. و فرموده: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛^۱ آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند.

دسته هشتم: وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفه عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفار در بصائر الدرجات به سند خود از اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب^۲ است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم برافکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکند مگر سه طایفه: فرشته‌ای مقرب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.^۳

و به سند خود از فرات بن احمد آورده که گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: همانا این حدیث ما به گونه‌ای است که دل‌ها به سختی آن را می پذیرد، پس هر کس [آن را] شناخت، او را بیفزایید و آنان را که روی گردانند، وا گذارید.^۴

۱. سوره یونس، آیه ۹۹ و اصول کافی، ۱ / ۱۶۶ و نیز ۲ / ۲۱۳.

۲. صعب: دشوار، و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می بیند و خشن: ضد لین و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که آزموده نشده‌اند دشوار می باشد، و مخشوش: شتری است که در بینی اش خشاش - به کسر - قرار می دهند تا بیشتر رام گردد، برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اول همین کتاب مراجعه شود. (مترجم). ۳. بصائر الدرجات، ۲۱، باب ۱۱، ح ۵.

۴. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۲.

و در حدیث مرفوعی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آورده که فرمود: همانا دل‌های مردم، این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهاش کنید. به تحقیق که به ناچار فتنه‌ای پیش خواهد آمد که هر پشتیبان و برگزیده‌ای نیز در آن سقوط کند، تا آنجا که آن کس که [به خاطر کمال دقت] یک دانه مو را دو تا کند هم سقوط می‌نماید، به حدی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند.^۱

نعمانی نیز همین حدیث را در کتاب الغیبه روایت آورده، و در آن پس از جمله: دل‌های مردم این حدیث ما را به سختی پذیرا می‌شود» آمده: پس اندکی به سوی آنان برافکنید هر کس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس آن را انکار کرد او را وا گذارید.^۲

پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت‌ها

برادرم! بدان که خداوند - تبارک و تعالی - بندگان خود را در زمان غیبت ولی‌اش با انواع محنت‌ها و بلاها امتحان می‌کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعضی دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد، آن‌گاه همه را در آتش دوزخ بیفکند، و خدای - عزوجل - فرموده است: ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

۱. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۴. ۲. غیبت نعمانی، ۱۰۷.

الطَّيِّبِ^۱؛ خداوند مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشتبهند] و نخواهد گذاشت تا این که پلید را از پاکیزه جدا سازد... و این سنت خداوند در گذشتگان و آیندگان است، همچنان که خدای تعالی فرموده: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۲؛ آیا مردم چنین پندارند که به صیرف این که گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این ادعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما امت‌هایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملاً معلوم سازد. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم خداوند شما را از این که بر شما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از این که شما را بیازماید و او که بزرگوارترین گویندگان است فرموده: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ^۳؛ و به راستی که در این [وقایع و حوادث] آیات و نشانه‌هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می‌کنیم.

می‌گویم: و از جمله آن محنت‌ها و ابتلائات این که می‌بینی بسیاری از اهل باطل در وسعت و ثروت زندگی می‌کنند و دارای شوکت و قدرت می‌باشند، و بسیاری از اهل حق را می‌بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می‌کنند، و به آنان اعتنا نمی‌شود، و گفته آن‌ها پذیرفته نیست، و اهل باطل آنان را با دست و زبان اذیت و مسخره می‌کنند، و ایشان را از جهت اعتقادشان در امر امامشان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹. ۲. سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۳۰؛ نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲.

و غیبت و ظهور دولت آن حضرت علیه السلام تکذیب می نمایند، و در اینجانفس و عقل با هم نزاع می کنند، که نفس به پیروی اهل باطل امر می کند تا در وسعت و رفاه زندگی کنی و از دنیای فانی آن‌ها برخوردار شوی و لذت ببری، و عقل فرمان می دهد که بر آزارهای شان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمل نمایی، و ترغیب می کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقه، به خاطر دست یابی به نعمت‌های اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیت صبر کند. ببینید امام صادق علیه السلام در خبر صحیح طولانی که در روضه کافی روایت آمده به حُمران چه فرموده است، حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان (بنی العباس) تا کی سلطنت می کنند؟ یا کی از آن‌ها راحت می شویم؟ [امام صادق علیه السلام فرماید:] بدو گفتم: آیا نمی دانی که هر چیزی را مدتی هست؟ گفتم: چرا. گفتم: آیا تو را سود می بخشد که بدانی این امر هرگاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آن‌ها را نزد خدای عزوجل - بدانم که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شود و اگر تو با تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه در آنند - از گناه و جرم - درآورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزت از آن خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنین است، ولی منافقان نمی دانند، آیا نمی دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و بر آنچه از

اذیت و ترس می‌بیند صبر کند، فردای [قیامت] در گروه ما خواهد بود...^۱
 و در تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده است:
 ای پسر نعمان، هیچ بنده‌ای مؤمن نخواهد بود تا این که در او سه سنت باشد:
 سنتی از خداوند و سنتی از رسول او و سنتی از امام. اما سنتی که از خدای
 - عزوجل - باید داشته باشد، این که باید اسرار را کتمان نماید. خداوند - جل ذکره -
 می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾؛^۲ اوست دانای غیب، پس
 احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد. و اما سنتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید دارا
 باشد، این که با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند. و اما سنتی که از
 امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختی‌ها و ناراحتی‌ها است، تا این که
 خداوند برای او فرج برساند...^۳

و نیز در روضه کافی به سند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که
 گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم که در آن از جفای
 اهالی واسط، گلایه کردم. چون در این شهر گروهی از عثمانی‌ها بودند که مرا
 اذیت می‌کردند، جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک
 و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم
 پروردگارت صبر کن که هرگاه سرور خلق پناخیزد خواهند گفت: (ای وای بر

۲. سوره جن، آیه ۲۶.

۱. روضه کافی، ۳۷.

۳. تحف العقول، ۲۳۰.

ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند).^۱

می‌گوییم: منظور از «سرور خلق» حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - می‌باشد، و این که فرمود: خواهند گفت: این است آنچه خداوند رحمان وعده داده... . اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آن‌ها را زنده می‌کند و از آنان انتقام می‌گیرد، چنان که در روایات آمده است.

و در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نیاید و ثروت جز با غصب و بخل فراهم نگردد و محبت و دوستی جز با بیرون راندن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با این که [به وسیله از دست دادن دین و پیروی از هوس] بتواند محبت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلت صبر کند در صورتی که قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد.^۲

و در خرایج آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از شما قومی خواهند

۱. روضه کافی، ۲۴۷، ح ۳۴۶؛ سوره یس، آیه ۵۲.

۲. اصول کافی، ۲ / ۹۱.

آمد که یک تن از آن‌ها اجر پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بَدْر و أُحُد و حُنَین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: آنچه بر آن‌ها فرود آید شما تحمل نمی‌کنید و مانند آن‌ها صبر ندارید. می‌گویم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصر علیه السلام است، چنان‌که سایر اخبار شاهد بر آن است.

و در البرهان آمده: در تفسیر فرموده خدای تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: بر اذیتی که در راه ما می‌بینید شکیبایی کنید. روای پرسید: (و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید)؟ فرمود: بر دشمنانتان با ولی‌تان. [راوی گفت]: (و مرابطه کنید)؟ فرمود: با امامتان [پایدار] بمانید....

و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آن‌ها کتاب را طولانی نمی‌کنیم. همه این‌ها اضافه بر سایر آیات و روایات است که در فضیلت صبر و امر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام علیه السلام از مهم‌ترین و روشن‌ترین مصادیق صبر است چنان‌که پوشیده نیست.

ثقة الاسلام کلینی رحمته الله در اصول کافی اخبار متعددی از صحیح و حسن و غیر آن آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می‌رود، و هم چنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است.^۲

۲. اصول کافی، ۲ / ۸۷، باب الصبر، ح ۲.

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس صبر کند مدت کمی را صبر کرده^۱ و هر کس بی تابی نماید مقدار اندکی بی تابی نموده است. سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای - عزوجل - حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت و او را به صبر و مدارا امر کرد، و فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذَرِنِيْ وَالْمُكَذِّبِيْنَ اُولِي النَّعْمَةِ﴾؛^۲ و بر آنچه [دشمنان] می گویند صبر کن و به گونه ای نیکو از آنان دوری گزین، و کار تکذیب کنندگان مغرور مال و منال را به من واگذار. و نیز خدای - تبارک و تعالی - فرموده: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيْمٍ﴾؛^۳ بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست همچون دوستی مهربان شود، و [لیکن] این حالت را جز کسانی که صبر کنند و جز کسی که بهره بزرگی دارد نخواهد یافت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد تا جایی که آن حضرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و...] متهم کردند، پس سینه اش تنگ شد، خدای - عزوجل - این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ اَنَّكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِيْنَ﴾^۴ و به تحقیق که ما می دانیم به سبب آنچه [کافران و تکذیب

۱. یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی

ایام آن و هر کس بی تابی کند مدت کوتاهی بی تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت

طولانی و دائم است. (مؤلف).

۲. سوره مزمل، آیه ۱۰ و ۱۱.

۴. سوره هجر، آیه ۹۷ و ۹۸.

۳. سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.

کنندگان [می‌گویند سینه‌ات تنگ می‌شود، پس با حمد پروردگارت تسبیح گوی و از سجده گزاران باش. سپس آن حضرت را تکذیب کردند و تهمت زدند، از این جهت غمگین شد، پس خدای - عزوجل - این آیه را فرستاد: ﴿قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾^۱؛ ما می‌دانیم که سخنان آن‌ها تو را غمگین می‌سازد، آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ستمگران آیات خداوند را انکار می‌نمایند، و البته پیش از تو رسولانی تکذیب شدند پس بر آنچه از تکذیب و اذیت دیدند صبر کردند تا هنگامی که نصرت ما به ایشان رسید. آن‌گاه پیغمبر ﷺ دل بر صبر نهاد، تا این‌که آن‌ها [بی شرمی و آزار را] از حد گذرانیدند و خدای تبارک و تعالی را یاد کردند و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من درباره خود و خاندان و آبرویم صبر کردم ولی بر بدگویی نسبت به معبودم صبر ندارم، پس خدای - عزوجل - این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾^۲؛ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آن‌هاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می‌گویند صبر کن. آن حضرت ﷺ در همه احوال خود صبر کرد، [تا] آن‌گاه که به امامان از عترتش مژده داده شد، و ایشان به صبر توصیف شدند، که خداوند - جل ثناؤه - فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۳؛ و از آنان

۲. سوره ق، آیه ۳۸ و ۳۹.

۱. سوره انعام، آیه ۳۳ و ۳۴.

۳. سوره سجده، آیه ۲۴.

امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند آن گاه که صبر کردند و به آیات مایقین داشتند. در آن هنگام آن حضرت علیه السلام فرمود: صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای - عزوجل - هم در ازای صبر، به او احسان فرمود، و خدای - عزوجل - این آیه را نازل کرد: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾؛^۱ و احسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به خاطر صبری که کردند و آنچه فرعون و قوم او می ساختند و عمارت هایی که می پرداختند را از بین بردیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این مزدگانی و انتقام است، که خدای - عزوجل - نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که: ﴿فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْضِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾؛^۲ پس مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را بگیرید و محصورشان کنید و به هر کمین گاهی بر سر راه آنها بنشینید. ﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ﴾؛^۳ و آن مشرکان را هر جا که یافتید بکشید. پس خداوند آنها را بر دست رسول خود صلی الله علیه و آله و دوستان حضرتش به قتل رسانید، و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرار داد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر آن که صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی رود تا این که خداوند نسبت به دشمنانش دیده اش را روشن نماید، به اضافه آنچه برای آخرت او ذخیره می سازد.

۲. سوره توبه، آیه ۵.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۱.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابوالصباح کنانی^۱ روایت آمده که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابو عبدالله، من به محضر شما شکایت آورده‌ام از فرزندانم و ناسپاسی آن‌ها و برادرانم و جفا کاری ایشان در این هنگام که سَنَم بالا رفته است؟ حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت دیگری خوار است، و کم‌ترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می‌رسد عقوق فرزندان و جفای برادرانش می‌باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر این که پیش از مردنش مبتلا می‌گردد، یا در بدنش و یا دربارهٔ فرزندان و یا در مورد مالش تا این که خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن، و تو را مژده باد.^۲

و در همان کتاب از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: هنگامی که فوت پدرم علی بن الحسین علیه السلام نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسر من تو را سفارش می‌کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش

۱. این خبر را در آخر باب تعجیل عقوبة الذنب آورده، و ابوالصباح کنانی کوفی است. و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقة می‌باشد که امام صادق علیه السلام او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لا عین فیه» (مولف).

۲. اصول کافی، ۲ / ۴۴۷، ح ۱۲.

کرد، و یاد فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده بود: پسرم بر حق صبر کن هر چند که تلخ باشد.^۱

و در کتاب کمال الدین به سند خود از بزنی آورده که گفت: حضرت رضاء علیه السلام فرمود: چه خوب است صبر کردن و انتظار فرج کشیدن، آیا شنیده‌ای فرموده خدای - عزوجل - را: «وَأَزْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؛^۲ و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم. و فرموده خدای را - عزوجل -: «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ»؛^۳ پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم. پس بر شما باد صبر که همانا گشایش و فرج بر نو میدی غالب می آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبورتر بودند.^۴

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: به درستی که پیش از [ظهور] حضرت قائم - علیه الصلاة والسلام - از سوی خداوند - عزوجل - برای مؤمنین، نشانه‌هایی خواهد بود. عرض کردم: آن نشانه‌ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرموده خدای - عزوجل - است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ»؛ و البته شما را می آزمایم. یعنی: مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام «بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ»؛^۵ به

۱. اصول کافی، ۲ / ۹۱، باب الصبر، ح ۱۳. ۲. سوره هود، آیه ۹۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۰. ۴. کمال الدین، ۲ / ۶۴۵.

۵. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت، و مزده و بشارت بده صابران را. فرمود: آن‌ها را آزمایش می‌کند به مقداری ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر حکومتشان، و گرسنگی به گرانی نرخ‌های شان، (و نقصان اموال) فرمود: کسادی تجارت‌ها و کمی بازده، (و نقصان نفوس) فرمود: مرگ فراگیر و زودرس (و نقصان زراعت‌ها) فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می‌شود، (و بشارت ده صابران را) در آن هنگام به زود رسیدن خروج قائم عجل الله فرجه. سپس امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛^۱ و تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خداوند و راسخان در علم.

و در تفسیر نیشابوری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده که فرمود: یکدیگر را به معروف امر، و از منکر نهی کنید، پس هرگاه دیدی شخص فرومایه‌ای اطاعت می‌شود و هوای نفس پیروی می‌گردد، و دنیا ترجیح داده می‌شود، و هر صاحب‌رایی نظر خود را می‌پسندد، پس بر تو باد خودت، و کار عوام را واگذار، و همانا که در پس شما روزهایی خواهد بود که صبر در آن‌ها همچون آتش سرخ‌په کف داشتن است، به عمل کننده [به وظیفه‌اش] از آن‌ها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمان‌های دیگر] انجام دهند عطا می‌شود. و در غیبت نعمانی به سند خود از امام صادق از پدرش علیه السلام آورده که فرمود: مؤمنان آزمایش می‌شوند و خداوند آنان را نزد خود از هم تمییز

می دهد، همانا خداوند مؤمنان را از بلا و تلخی های دنیا ایمن نداشته، ولیکن آنها را از کوری و بدبختی در آخرت ایمن داشته است، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت حسین بن علی علیه السلام کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] کنار هم می گذاشت سپس می فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند.^۱ و در همان کتاب به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام آورده که فرمود: دوست می داشتم که [در گفتار] آزاد بودم و سه کلمه با مردم سخن می گفتم، آن گاه خداوند آنچه می خواست درباره من انجام می داد، ولی عهدی است که با خدا بسته ایم که صبر کنیم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛^۲ و همانا شما از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شرک ورزیدند [طعنه ها و] آزار بسیار خواهید شنید و اگر صبر کنید و تقوا پیشه سازید سبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است.^۳ و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام حدیثی آمده که در بحث رابطه ان شاء الله خواهیم آورد، تا آن جا که فرموده: ... و مؤمنان رابطه و صبر کنند و یکدیگر را به صبر وادارند تا این که خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین داوران.^۴ و روایات بسیار دیگری که در جای خود یاد شده است. خلاصه این که حال و وضع مؤمن در گرفتاری ها و بلیات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده:

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۱. غیبت نعمانی، ۱۱۲.

۴. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

۳. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

إِذَا زَيْدٌ شَرًّا زَادَ صَبْرًا كَأَنَّمَا

هُوَ الْمِسْكُ مَا بَيْنَ الصَّلَابَةِ وَالْفِهْرِ

لَإِنَّ فَتِيَّتَ الْمِسْكِ يَزْدَادُ طَيِّبُهُ

عَلَى السَّخَقِ وَالْحَرِّ اضْطِبَّاراً عَلَى الشَّرِّ

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می‌افزاید، او همچو مشک است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده‌های مشک عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می‌شود از جهت صبر بر گرفتاری.

توجه: از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام علیه السلام بر چند گونه است؛ از جمله:

۱- صبر بر طول غیبت، به این که از شتابزدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دل‌هایشان قساوت می‌گیرد نباشد، که شتابزدگان در مورد امام علیه السلام به تردید افتند، و این عنوان در امر بیست و دوم گذشت.

۲- صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزاء و تکذیب و مانند آن‌ها از مخالفین خود می‌بیند.

۳- صبر بر اقسام بلاها و محنت‌هایی که بر او وارد می‌شود، که بعضی از آن‌ها در آیه شریفه یاد گردید، خدای تعالی فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ...».

۴- صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می‌بیند، در صورتی که نتواند آن‌ها را خلاص کند و از ایشان

دفاع نماید، که در این حال وظیفه او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می یابد.

پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه اش صبر کردن است به او توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: این که در دعای رسیده از امامان علیهم السلام این مطلب وارد شده، چنان که در دعای عمری علیه السلام آمده: و مرا بر آن صبر ده....

و از جمله: در روایت امر شده: هر آن چیزی که مؤمن برای سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای - عزوجل - درخواست کند که کلیدهای همه اشیا به دست [قدرت] اوست و شاهد بر این مقصود است فرموده خدای تعالی خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه و آله «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللهِ»^۱ و صبر کن و صبر تو نیست جز به [سبب یا کمک] خداوند... که بآء برای سببیت یا استعانت است، و بنابر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای - عزوجل - بخواهد. و تواند که بآء به معنی «مِنْ» باشد - هر چند که صاحب مُغْنِي اللَّيْبِ آن را یاد ننموده است - چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد،

همچنان که جمعی از علمای نحو انکار کرده‌اند که باء برای تبعیض باشد، با این که نصّ به آن از امامان علیهم‌السلام رسیده است.

و از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده: از خدای - عزوجل - آنچه از حوائج برایتان پیش می‌آید را مسئلت نمایید، حتی بند کفش را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند فراهم نمی‌گردد. و آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هر یک از شما همه نیاز خود را از پروردگارش درخواست نماید، حتی بند نعلینش را اگر قطع شود. و اخبار در این باره بسیار است. و نیز بر این مطلب دلالت می‌کند اطلاق آنچه در آیات قرآن امر به دعا وارد شده، پس شایسته است که مؤمن دعا کند برای این که خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیله آن آخرت و دنیای خود را سامان می‌دهد و محبت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می‌نماید.

و از جمله این که: بسیار اتفاق می‌افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می‌شود، پس انسان در جایی که نمی‌بایست صبر کند، صبر می‌کند، و به جای خاموش ماندن سخن می‌گوید، و به جای سخن گفتن خاموش می‌ماند، و توفیق یافتن به این که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش انجام دهد، از سوی خدای - عزوجل - می‌باشد، پس مؤمنی که می‌خواهد در مسیر هدایت گام بردارد وظیفه‌اش آن است که به درگاه خدای تعالی دعا و تضرع و زاری کند تا او را به صبر کردن در مواقع خاص آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و بی‌باکی هنگام لزوم، و رزم کردن هنگام

رزم آوری و خشم در موقع خشمناکی توفیق دهد، موارد دیگر را به این قیاس بگیر.

و از جمله: این که در روایات امر به صبر خواهی از خدای - عزوجل - وارد گردیده، چنان که در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند - عزوجل - رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید، که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گوید و بدانید آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دست یابی به آنها به درگاه خداوند التماس کنید. سپس آن حضرت ده چیز [از مکارم اخلاق] را شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشتن داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت.^۱ بعضی از راویان پس از این ده خصلت افزوده «و راستگویی و ادای امانت». و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و باوفا باشد، خدای - عزوجل - پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هر آن که در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید، و در هر کس نبود به درگاه خداوند - عزوجل - زاری نماید و آنها را از او بخواهد. راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت

۱. اصول کافی، ۲ / ۵۶، باب المکارم، ح ۲.

فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت.^۱

پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر

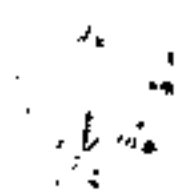
در زمان غیبت حضرت قائم - عجل الله فرجه -

و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و بر آن مواظبت شود، و چند وجه بر این مطلب دلالت دارد: اول: همه دلیل‌های امر به معروف. دوم: تأسی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام چنان‌که از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می‌شود. سوم: خصوص روایتی که سید اجل علی بن طاووس رحمته الله در کتاب اقبال آورده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر که فرمود: و درباره علی نازل شد [سوره] والعصر، و تفسیرش این‌که: (و) سوگند به پروردگار (عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که ایمان آورند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با برادرانشان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائبشان...^۲

می‌گوییم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان

۱. اصول کافی، ۲ / ۵۶، ح ۳.

۲. اقبال، ۴۵۷.



و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کند به ایمان به حضرت قائم علیه السلام و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و بر آنچه از فتنه‌ها و بلاها و محنت‌ها و اذیت‌ها به ایشان می‌رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر این‌ها... می‌بینند، به این‌که خوبی‌های صبر را برایشان بازگوید، و این‌که در پی صبر ظفر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت ببینند، بهتردید نیافتند و بدانند که آن را امامان راستگوی علیهم السلام خبر داده‌اند، پس همان‌طور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت. همچنین راستگویی آنان بر ظاهر شدن فرج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به فرج و پیروزی نایل گردد، یا به فرج بزرگ یا به مراتب پایین‌تری از اقسام فرج، بلکه خود انتظار از اقسام فرج است. نمی‌بینید که هرگاه کسی دچار قرض‌های زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می‌رسد، چنین شخصی به همان انتظار وسعت و سپری شدن مدت، دلش تسلی می‌یابد تا از بار سنگین قرض‌ها خلاص شود، یا این‌که کسی بیمار باشد، و مرض‌های چندی در او باشد، ولی می‌داند که در بعضی از جاها طبیب زبردستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماری‌ها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای

پایان یافتن مدت و آمدن آن طیب مورد اطمینان، مایه تسلی جان و تقویت روحیه و برطرف شدن غم و غصه اش می باشد، از همین روی هنگامی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فدایت شوم، چه موقع فرج خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیای خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی به جهت انتظار کشیدنش از او فرج شده است.^۱

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت آورده که گفت: از آن حضرت درباره چیزی از فرج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار فرج خود از فرج است؟ خداوند - عزوجل - می فرماید: ﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾؛ منتظر باشید به درستی که من هم از منتظران می باشم.^۲

و از حسین بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره فرج پرسیدم، فرمود: آیا نمی دانی که انتظار فرج از فرج است؟ گفتم: نمی دانم مگر این که شما به من پیاموزید، فرمود: آری انتظار فرج بخشی از فرج است.^۳

و در غیبت نعمانی از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: اصحاب محاضیر [شتابزدگان] هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و پناهگاه بر پایه های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شگفتی خواهد بود.^۴

و از علی بن یقظین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام به من

۱. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۴۲، ح ۵۴؛ غیبت نعمانی، ۱۸۰.

۲. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۸، ح ۲۲. ۳. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۳۰، ح ۲۹.

۴. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌گردد. راوی گوید: یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی‌العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر این که جریان شما وقتش رسیده بود، پس بی‌کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همان‌طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می‌گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دل‌ها قساوت می‌گرفت، و عموم مردم از اسلام بر می‌گشتند، ولی می‌گفتند: به زودی این امر واقع می‌گردد و خیلی نزدیک است، تا دل‌ها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد.^۱

پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام

در آنها مورد تمسخر باشد

پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس بیکاران و گمراهان، آنها که یاد امام علیه السلام را به مسخره می‌گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می‌گیرند، یا وجود شریفش را انکار می‌نمایند، یا این که از یادکردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر

می گیرند. خدای - عزوجل - فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۱؛ و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که هرگاه شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می شود و استهزای گردد پس با آنان [کافران و استهزاکنندگان] ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آنها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمته الله آمده که گوید: آیات خداوند: امامان عليهم السلام هستند.^۲

و در اصول کافی به سند صحیحی از شعیب عرقوفی آمده که گفت: از حضرت ابو عبد الله امام صادق عليه السلام درباره فرموده خدای تعالی: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا...﴾ پرسیدم، فرمود: منظور آن است که چنانچه شنیدی کسی حق را انکار می دارد و آن را دروغ می شمارد، و نسبت به امامان عليهم السلام ناروا می گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هر کس که باشد.^۳ و در همان کتاب در خبر صحیح از آن حضرت عليه السلام آمده که فرمود: هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی اهانت گردد.^۴ و در همان

۲. تفسیر قمی، ۱ / ۱۵۶.

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

۳. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

کتاب از آن جناب علیه السلام روایت آمده که فرمود: سه مجلس است که خداوند آن‌ها را دشمن می‌دارد و نعمتش را بر اهل آن می‌فرستد، پس با آن‌ها [اهل آن مجالس] همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ می‌گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می‌شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده] است، و مجلسی که در آن از [پیروی] ما جلوگیری می‌شود در حالی که تو می‌دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که گویی در دهانش بود - یا گفت: گویا در مشتش بود: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»؛^۱ و به آنان که جز خداوند را می‌خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز] خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشنام می‌دهند. «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛^۲ و هرگاه کسانی را می‌بینی که [برای خورده‌گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می‌کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السِّتُّكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»؛^۳ و مگویید به سبب آنچه زبان‌های تان به دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید.^۴

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هرگاه به ناصبیان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده‌ای

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲. سوره انعام، آیه ۶۸.

۳. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

۴. اصول کافی: ۳۷۸/۲، ح ۱۲.

باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آنها را دشمن می‌دارد و لعنتشان می‌کند، پس اگر دیدی که درباره یکی از امامان گفتگو می‌کنند برخیز زیرا که خشم [و کيفر] خداوند در آنجا بر آنها فرود خواهد آمد.^۱ و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن جناب علیه السلام است که فرمود: هر کس نزد دشنام دهنده اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است.^۲ و در همان کتاب نیز از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان علیهم السلام دشنام داده می‌شود و می‌تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او منت نهاده از وی سلب فرماید.^۳

و در تفسیر البرهان از کشتی به سند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمود: ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می‌کنی؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم، من با آنان مجالست می‌کنم در حالی که با ایشان مخالف هستم. آن حضرت علیه السلام فرمود: با آنان مجالست مکن، خدای - عزوجل - فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ»؛ منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان.^۴

۱. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۳.

۲. اصول کافی، ۲ / ۳۹۷، ح ۱۴.

۳. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۵.

۴. تفسیر البرهان، ۱ / ۴۲۳، ح ۴؛ سوره نساء، آیه ۱۴۰.

می‌گوییم: این که واقفیان ذکر شده‌اند از باب یاد کردن یکی از مصادیق است، همچنان که یاد کردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات الله می‌باشد، چنان که پوشیده نیست.

توجه: از آیه شریفه به ضمیمه آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمه سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت - که به بعضی از اقسام آن‌ها در اول این مبحث اشاره کردیم - استفاده می‌شود، به جهت نهی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می‌باشد. بلکه از آیه شریفه استفاده می‌شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای - عزوجل - فرموده: (شما نیز مانند آن‌ها بید) که دلالت دارد بر این که هر کس با آن‌ها هم‌نشینی کند مانند آن‌ها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که می‌فرماید: (همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت. از خدای - عزوجل - خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می‌باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده است: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ قَبِيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلِيْتَنِي»؛ یا شاید که مرادیده‌ای با مجالس بیکارگانو یاوه‌جویان الفت گرفته‌ام پس مراد در میان آنان وا گذاشته‌ای.

می‌گوییم: و همین حسرت و ندمت بس است - از آن به خداوند پناه می‌بریم - و در امر پنجاه و هشتم آنچه بر این مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

پنجاه و هفتم: تظاهر با ستمگران و اهل باطل

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق عامه روایت آورده از حذیفه که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: وای بر این امت از پادشاهان ستمگر که چگونه می کشند و فرمانبرداران را می ترسانند مگر کسی که اطاعت از آنها را اظهار کند، پس مؤمن متقی با زبان با آنها تَصْنَع و تظاهر می کند، و با دل از آنها فرار می نماید، پس هرگاه خداوند - عزوجل - بخواهد اسلام را با عزّت بازگرداند هر گونه ستمگر لجوج را در هم می شکند و او بر هر چه خواهد تواناست که امتی را پس از فساد به صلاح آورد. آن گاه آن حضرت ﷺ فرمود: ای حذیفه اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.

و در تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان هرگاه در دولت باطل بودی با هر کس تقیه داری با تحیّت برخورد کن، زیرا که هر کس متعرض دولت شود خود را به کشتن داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ او خود را به مهلکه و خطر درنیفکنید...^۲

و در غیبت نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که فرمود: همچون زنبور عسل در بین پرنده ها باشید که تمامی پرندگان آن را ناتوان انگارند، و اگر پرندگان بدانند چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین

رفتاری نکنند، با زبان‌ها و بدن‌های‌تان با مردم معاشرت نمایند و با دل‌ها و کارهای‌تان از آنان برکنار باشید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست آنچه را دوست دارید نخواهید دید تا این‌که بعضی از شما به صورت بعضی دیگر آب دهان بیاندازد، تا جایی که بعضی از شما بعضی دیگر را دروغ پردازد، شمارد، و تا آنجا که نماند از شما - یا این‌که فرمود: از شیعه من - مگر همچون سرمه در چشم و نمک در غذا، اینک برایتان مثلی می‌زنم: هرگاه شخصی گندمی داشته باشد که آن را پاک و پاکیزه کند و در جایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سپس بعد از مدت زمانی به سراغ آن برود و ببیند که به آن کرم افتاده، پس آن گندم را بیرون آورد و تمیز و پاک کند، و باز آن را به جای اول برگرداند، و مدتی بر او بگذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند، دوباره ببیند تعدادی کرم در آن واقع شده، پس آن کرم‌ها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز و به همان‌جا برگرداند، و همین‌طور این کار را تکرار کند تا این‌که مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیابی که کرم به آن ضرری نمی‌رساند، این‌گونه شماها از هم تمیز خواهید یافت تا آن‌گاه که از شما باقی نماند مگر گروه کمی که فتنه هیچ‌گونه زیانی بر آن‌ها نرساند.^۱

پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت، آفت است و ناشناس ماندن، راحت. و در کافی از امام

صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که] هیچ کس تو را نشناسد این کار را بکن.

و در کتاب کمال الدین به سند صحیحی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنان از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که بر امر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کمترین چیز از ثواب که به آنها رسد این که، خداوند متعال ایشان را ندا کند: بندگان و کنیزان من، به سِرِّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من؛ ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می‌کنم و شما را عفو می‌نمایم، و شما را می‌آمزم، و به واسطه شما بندگان را از باران سیراب گردانم، و بلا را از آنان دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آنها نازل می‌کردم. جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است.^۱

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در یکی از خطبه‌ها فرمود: «وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرِفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ أَوْلِيكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السُّرَى لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرِ أَوْلِيكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرَّاءَ نَقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ...»^۲ و آن زمانی است که در آن نجات

نمی یابد مگر هر مؤمن پر خواب، که اگر [در مجالس] حضور یابد شناخته نشود و هرگاه غایب باشد در جستجویش بر نیابند، اینان چراغ های هدایت و روشنگران راه شبروانند، که به فتنه و فساد و سخن چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب گویی از مردم و یاوه سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می کند، و از ایشان سختی عذابش را بر طرف می نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می شود همچنان که ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد....

سید رضی رحمته الله علیه فرماید: این که حضرت علیه السلام فرموده «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٌ» منظورش گمنام کم آزار است، و «مسییح» جمع مسیاح است، و آن کسی است که بین مردم به فساد و سخن چینی می پردازد، و «مذایع» جمع مذبذباع است و آن کسی است که هرگاه خلافتی از کسی بشنود آن را پخش می کند و برای دیگران بازگو می نماید، و «البذر» جمع بذور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده گو است.

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خبری که آن ها را [فقط] روایت نمایی بهتر است، همانا هر حقی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی شماریم تا این که با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه های تاریک؛ کور و بی نور

خواهد آمد، که از آن فتنه‌ها نجات نیابد مگر تومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین تومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسراف بر خودشان از دیدار او کور خواهد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجت خداوند خالی بماند اهل خود را فرو خواهد برد، ولی حجت خداوند مردم را می‌شناسد و آن‌ها او را نمی‌شناسند همچنان که یوسف مردم را می‌شناخت در حالی که آن‌ها او را نمی‌شناختند.^۱

و در همان کتاب نیز به سند خود آورده که یکی از یاران امام ابو عبدالله صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشت: فدایت گردم؛ به خدا سوگند من تو را دوست می‌دارم و هر کس تو را دوست دارد را دوست دارم، ای سرور من چقدر شیعیان شما فراوانند! آن حضرت علیه السلام فرمود: آنان را بشمار. عرض کرد: بسیارند آن حضرت علیه السلام فرمود: آن‌ها را می‌توانی بشماری؟ عرض کرد: آن‌ها از شمارش بیرونند. حضرت ابو عبدالله صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره‌ای که توصیف شده‌اند سیصد و ده و اندی تکمیل گردد آنچه را می‌خواهند انجام خواهد شد، اما شیعه ما کسی است که صدایش از بنا گوش تجاوز نکند و ناراحتی‌های درونی‌اش از بدنش آشکار نگردد، و با دشمن ما دوستی ننماید، و دوستدار ما را دشمن ندارد. عرضه داشتم: پس با

این شیعیان مختلفی که دعوی تشیع دارند چه کنم؟ فرمود: تمییز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آنها خواهد آمد که از میانشان ببرد و شمشیری آنها را می‌کشد و اختلافی پراکنده‌شان می‌کند، شیعه ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نورزد، و اگر از گرسنگی بمیرد از مردم گدایی نکند. عرض کردم: فدایت شوم؛ چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آنها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می‌گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند، و هرگاه غایب باشند کسی جستجویشان نکند و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازه آنها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند، و نظرهایشان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهایشان مختلف است.^۱

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده: و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری گزینند و به هنگام مرگ بی تابی نمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می‌کنند.

می‌گویم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه السلام است: چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی جستجویشان نکند....

زیرا که آن حضرت - علیه الصلاة و السلام - با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آنها دلالت فرمود، و بدین جهت تمام این حدیث را آوردم که فوایدش بسیار است. و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این ابیات می باشد:

فَكَانَ بِهِ ظُهُورِي لِلقُلُوبِ	خَفَيْتُ عَنِ العُيُونِ فَأَنكَرْتَنِي
لِستَانِي بِعَلَامِ الغُيُوبِ	وَأَوْحَشَنِي الأُنَيْسُ فَعَبْتُ عَنْهُ
وَمَنْ أَهْوَى لَدَيَّ بِلا رَقِيبِ	وَكَيفَ يَرُوعُنِي التَّفْرِيدُ يَوْمًا
أَنْسْتُ بِخَلُوتِي وَمَعِي حَبِيبِي	إِذَا مَا اسْتَوْحِشَ الشَّقْلَانُ مِنِّي

از دیده‌ها مخفی ماندم پس دیده‌ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دل‌ها آشکار شدم. و مونس من به و حشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علام الغیوب انس یافتم. و چگونه روزی تنهایی مرا بی‌مناک خواهد ساخت، در حالی که محبوب من - به دور از رقیب - نزد من است. چنانچه جن و انس از من وحشت کنند، به خلوت خود مانوس باشم و حبیبم با من است.

پنجاه و نهم: تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیله اخلاق پسندیده، و این امر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور خصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه الشریف - از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرار گرفتن در عداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی رحمته الله به سند خود از امام

صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس دوست می‌دارد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام بپا خیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند.^۱

می‌گوییم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک و مشروط می‌باشد، و مؤید این معنی پیش‌تر گذشت.

شصتم: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام

زیرا که در اجتماع کردن تأثیری هست که در افراد نیست. هر چند که نصرت کردن وظیفه همه افراد است، خداوند فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛^۲ و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. چون امام علیه السلام در تمام زمان‌ها رشته محکم خداوند در میان بندگان می‌باشد، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی‌گردد، و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش فرموده: ای مردم! اگر شما از نصرت حق از پای نمی‌نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی‌کردید، کسی

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

که مثل شما نیست بر شما طمع نمی نمود، و آنان که بر شما نیرو یافتند قوت نمی گرفتند، ولی شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید، و به جانم سوگند که بعد از من گم گشتگی تان چند برابر خواهد شد، از جهت این که حق را پشت سر افکندید....

و در توقیع رفیعی که از سوی ناحیه مقدس به شیخ مفید رحمته الله صادر گشت آمده است: و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد - در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یک دل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می گردد...^۱

شصت و یکم: متفق شدن بر توبه واقعی

و بازگرداندن حقوق به صاحبان آنها

پیش تر گذشت که از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام - که بر او و بر پدران او درود و سلام باد - گناهان و معصیت‌هایی است که از بندگان می بیند، چنان که در همان توقیعی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شده فوق از آن حضرت علیه الصلاة والسلام آمده: «پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می رسد و از آنان نمی پسندیم و از آنان انتظار نمی رود، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲».

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیان مطلب این که، به دلالت اخبار قطعی بسیار که امامان علیهم السلام روایت گردیده تردیدی در این نیست که امام علیه السلام ناظر و شاهد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سکنت ما اطلاع دارد، پس تو در هر حال و هر کجا که هستی برابر دیدگانش قرار داری که او است دیده بینای خداوند و گوش شنوای او، چون این را دانستی و یقین داشتی که تو در پیش چشم و جلوی رویش قرار داری، حتماً آن جناب را در جلوی چشمت قرار دهی، و با دیده دل به او نظر نمایی، بلکه هرگاه آن حضرت جلوی چشمت باشد لازمه اش این است که تو در پیش چشمش بوده باشی، و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این مطلب روشن است، و بر کسی که دیده دلش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سر [کافران و مخالفان] گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دل آنها کور است).

و چنانچه دانستی که آن حضرت علیه السلام پیش چشمت قرار دارد، البته همتت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم ادب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری به حسب مراتب معرفت مصروف خواهد شد، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی. به مثال این که، اگر شخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می دهد، همچنانکه بینایی که

به او نظر می‌کنند و در پیشگاهش ایستاده‌اند انجام می‌دهند، با این‌که آن نابینا او را نمی‌بیند و نمی‌تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت این‌که می‌داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلوی چشم او است هر چند که با چشم سر او را نمی‌بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام علیه السلام چنین است، زیرا که مؤمن از جهت ایمان و یقینش به طور قطع می‌داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را جلوی چشم خود قرار می‌دهد هر چند که او را به چشم سر نمی‌بیند، پس هم خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت و ظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می‌دارد. و تمام این امور در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند خود از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: خدایا! همانا به ناچار زمین تو را حجتی از سوی تو بر خلقت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تو را به ایشان بیاموزد، تا حجت تو باطل نشود، و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آن‌که هدایتشان کرده‌ای. [آن حجت] یا آشکار است که اطاعت نشود، یا مخفی و در انتظار باشد، اگر شخص او از مردم در حال صلح و متارکه با مخالفین [هدایت شدنشان] غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دل‌های مؤمنین ثبت است که آنان به آن‌ها عمل می‌کنند.^۱

۱. کمال الدین، ۱ / ۳۰۲، باب ۲۶، ذیل ح ۱۱.

می‌گوییم: این حدیث مشهور است و در کافی^۱ و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت علیه السلام روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه‌هایی از علم و معرفت و توجه و تذکر هست، پس بر تو باد که در آن کاملاً دقت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء الله تعالی.

تذکر و راهنمایی: بدان که مؤمنین در یادکردن مولایشان علیه السلام به مقتضای تفاوت درجات ایمان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند، بعضی از آنها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكَرُكُمْ فَكَيْفَ أَذْكَرُكُمْ إِذْ لَسْتُ أَنَا كُمْ

خدا داند که من شما را [بازبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم در حالی که هیچ‌گاه فراموشتان نمی‌نمایم. یا چنان است که گفته شده:

أَمَا وَالَّذِي لَوْ شَاءَ لَمْ يَخْلُقِ النَّوَى لَئِنْ غَبَّتْ عَنْ عَيْنِي فَمَا غَبَّتْ عَنْ قَلْبِي

سوگند به آن‌که اگر می‌خواست هسته [وجود] را نمی‌آفرید که اگرچه از دیده‌ام غایب مانده‌ای از دلم غایب نیستی. چنین کسی از مولایش غافل نیست و از آنچه سزاوار است از آداب آن حضرت علیه السلام در همه اوقات و احوالش فراموش نمی‌کند، پس گوارا باد بر این افراد، باز هم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت دریافت کرده‌اند، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته‌اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان

قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته:

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ
لَسَعَلَّ اللَّهُ يَرْزُقَنِي صَاحِباً

نیکان را دوست می دارم با این که از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید.

ولی گوشه‌ای از آنچه شایسته تذکر است یاد می‌کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه به برکت مولایم - صلوات الله علیه - فهمیده‌ام.

بدان که می‌بایست یقین بدانم که تو از چشم و گوش مولایت عز وجل دور نیستی، او جای تو را می‌داند و از احوال تو آگاه است، پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند، بدین وسیله کمال محبت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده‌ای. و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای - عز وجل - فرموده: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى *؛ او هر کس از ذکر من اعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسور خواهیم ساخت، [در آن حال] گوید: پروردگارا چرا نابینا می‌محسور فرمودی در حالی که من [در دنیا] بینا بودم، [خداوند] فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید پس تو آن‌ها را فراموش و غفلت

کردی و همین طور امروز تو فراموش می شوی. کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگتر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت تر و کوبنده تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!! پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت، و این حاصل نمی گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیرد، که خدای تبارک و تعالی شأنه می فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛^۱ روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم.

چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده به برکت آن حضرت علیه السلام است، پس او را سپاس بگزار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایه تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد، پس چنانچه در معرض گناهی قرارگیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدان که آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگزار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه مدار: ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾؛^۲ عزیزا بر ما و اهل ما سختی رسیده و با

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۸.

متاعی اندک به درگهت پناه آورده ایم پس پیمانۀ ما را پر کن و بر ما تصدق فرمای که خداوند صدقه دهندگان را پاداش دهد. و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سر به فرمان حقیری که در خدمت اربابش ایستاده باشد، و در هر بامداد و شامگاه بر آن جناب سلام کن، سلام غلامی که مشتاق دیدار او است و از فراقش در سوز و گداز است؛ سلام مخلصی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش سرازیر باشد، و باور دارد که در خدمت مولایش ایستاده است. و چون هنگام نماز خواندنت فرارسد، حال مولایت را در موقع ایستادنش در پیشگاه خدای - جلّ جلاله - متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسم، و چشم‌پوشی از ما سوی الله تعالی؛ به آن بزرگوار تأسی بجوی و بدان که توفیق یافتنت به این امر جز به برکت مولایت نیست، و این عبادت جز به موالات و پیروی و معرفت آن حضرت، از تو پذیرفته نمی‌شود، و هر قدر که پیروی و معرفت و سر به فرمان بودن نسبت به او فزونی یابد؛ خدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهد افزود. و چون از نماز فراغت یافتی آن حضرت علیه السلام را به سوی خدای - عزوجل - وسیله و شفیع قرار ده که آن را از تو قبول فرماید، و پیش از هر دعایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حق و بسیاری احسان او بر تو، و هرگاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضه سختی به تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای - تعالی - در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید، که او است وسیله به سوی خداوند - عزوجل - و باب الّلهی که از

آن در آیند، و خداوند - عزّ شانه - فرموده: ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾؛^۱ و خانه‌ها را از درهای شان وارد شوید... و اخبار بسیار گواه بر این معنی است.

و در یکی از سال‌های گذشته امر مهمی برایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکر و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شب‌ها جدّ مادریم علیه السلام - که از سادات نیکوکار بود - را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغ‌ها که در زمان حیاتش آرزوی آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شد، از جمله این که: من به او گفتم: از خدای - عزّوجل - بخواه که فلان امر مهم را کفایت کند، و هم و ناراحتی آن را از من دور سازد. به فارسی به من گفت: دعای ما بالاتر از دعای امام زمان علیه السلام نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضرتش عرضه می‌کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصلاح آن دعا می‌کنیم و گرنه؛ نه... بنابراین معلوم شد که آن حضرت در تمام امور پناهگاه و مرجع است، پس وظیفه تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسی و شفاعت خواهی بری، او را نزد خدای - عزّوجل - شفیع بپر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظایف و مراحم امام علیه السلام در هر زمان به مقتضای اخباری که وارد شده؛ دعا کردن برای مؤمنین است، همچنان که از جمله وظایف مؤمنین در هر زمان: دعا کردن برای امامشان می‌باشد، چنان که در این کتاب این مطلب را با دلایل عقلی و نقلی بیان

داشتیم، و چنانچه غفلت یا فراموشی از یاد آن حضرت علیه السلام در بعضی از اوقات برایت عارض گشت - چنان که غالب احوال بیشتر اهل این زمان است - پس بدان که این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا نیرنگ شیطان را از تو بازگرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنمای و به سوی او توبه نصوح کن تا این بدی را بر تو ببخشد، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او - *جَلُّ ثَنَاؤُهُ* - هر چه را بخواهد تحقق می بخشد. و بر تو باد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و این که ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری

از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام

این که از درگاه خداوند - عزوجل - بخواهی که تو را از فراموش کردن یاد آن حضرت علیه السلام محفوظ بدارد، و دلیل بر این - اضافه بر آنچه پیش تر بیان داشتیم که خدای - عزوجل - بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو تحقق نمی پذیرد - عبارتی است که از خود آن جناب علیه السلام از طریق شیخ عمری رحمته الله در کتاب کمال الدین به سند صحیح عالی

روایت آمده که: «و ذکر آن حضرت را از یادمان مبر...»^۱ پس در این عبارت تدبیر کن که چگونه از دعاهای مهم قرار داده شده، و شیعیان دستور یافته‌اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منماید، و در تمامی اوقات به ویژه مواقع استجاب دعا به درگاه خدای تعالی تضرع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب علیه السلام دچار نشوی. و دعا را تا به هنگام مبتلا شدن به آن تأخیر مینداز، که در روایات رسیده از امامان علیهم السلام در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آن که بلا نازل شود به دعا کردن مبادرت ورزد. و از خدای - عزوجل - مسئلت کن که تو را از گناهایی که مایهٔ دچار شدن به فراموشی یاد امام تو می‌شود، مصون و محفوظ بدارد، که این امر شدیدترین و بزرگ‌ترین نعمت‌ها و محنت‌ها است، و در بعضی از دعاهایی که از امامان علیهم السلام روایت گردیده است چنین آمده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّقْمَ»؛ خدایا بر من بیامرز گناهایی را که مایهٔ نزول نعمت هستند. و بدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب علیه السلام نعمت و بلا بزرگی است که نعمت‌های دنیا و آخرت بر آن مترتب می‌گردد.^۲

شصت و پنجم: این که بدنت نسبت به آن جناب علیه السلام فرجه خاشع باشد و دلیل بر این است آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال

۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۳.

۲. یکی از شعرا خوش سروده:

غافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی (مترجم)

الاسبوع به سند خود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده ایم: «اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقِرُّبُ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ خَاضِعٍ وَإِلَى بَدَنِ خَاشِعٍ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ بِفُؤَادٍ مُتَوَاضِعٍ»؛^۱ خدایا من به درگاه تو تقرُّب می جویم بادلای خاضع و به سوی ولایت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با قلبی متواضع... که دلالت دارد بر حصول تقرُّب به خدای - عزوجل - با خشوع و فروتنی بدن برای ولی او علیه السلام. و منظور از «ولی» در اینجا به قرینه یاد کردن امامان علیهم السلام، و به قرینه این که این تعبیر در چندین دعا و حدیث از مولایمان حضرت حجت علیه السلام روایت آمده، همان امام زمان علیه السلام است.

اگر بگویید: احتمال دارد منظور از «ولی» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟ گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی بر این دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنان که پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنان که از تأمل کردن در کتب لغت و موارد استعمال استفاده می شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقت کند با آن مانوس می گردد؛ آن است که اعضای بدنت را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن امر او به کار ببندی، در حالی که مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمایی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر

خودت در اعماق جانت بینی، چنان که حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقای را درک کند، می داند که از لوازم بندگیش؛ به کار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می باشد، و او در آن حال تصوّر نمی کند که بر مولایش منت یا احسانی دارد، بلکه می داند که اگر در خدمت یا اطاعت او امر او سستی نماید مقصّر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامّه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ پیغمبر نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر و ولایتش محکم تر است. و این مقام را بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امام علیه السلام مقرر فرموده است. و هر کس اهل تحقیق و تدبّر در اخبار فضل و عظمت امامان علیهم السلام باشد در هیچ کدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد، و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی می شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایه عبرت و بسنده است چون:

هر کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

* * *

شصت و ششم: مقدم داشتن خواسته

آن حضرت برخواسته خود

به این که در هر امری که بر تو وارد می شود و می خواهی در آن اقدام کنی، بیندیشی که آیا موافق رضای آن حضرت علیه السلام است یا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقدام نمایی، نه به خاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشتن آن با رضای او علیه السلام و اگر مخالف رضای او بود آن را وا گذاری و با هوای نفست مخالفت کنی، برای این که رضای آن حضرت - سلام الله علیه - را به دست آوری، که اگر چنین بودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش - سلام الله علیهم اجمعین - جریان می یابد.

و شاهد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضل محدث نوری رحمته الله در کتاب نفس الرحمن به نقل از کتاب امالی شیخ طوسی رحمته الله به سند خود از منصور بزرج^۱ آورده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای سرور من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟ فرمود: مگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی علیه السلام آیا می دانی چرا بسیار از او یاد

۱. می گویم: او منصور بن یونس است و «بزرج» معرب «بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نص بر حضرت رضا علیه السلام را انکار می کرده، ولی روایت کردن بزرگانی همچون ابن ابی عمیر و غیر او از وی، از اموری است که شاهد بر وثاقت اوست، لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده اند، و الله تعالی هو العالم. (مؤلف).

می‌کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود:

برای سه صفت: یکی: مقدم داشتن خواسته امیرمؤمنان علیه السلام برخواسته خودش. و دوم: دوست داشتن فقرا، و برگزیدن آنها بر اهل ثروت و مکننت. و سوم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بنده صالح درستکار مسلمانی بود، و از مشرکین نبوده است.^۱

می‌گوییم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آنها مترتب می‌شود تأمل کن، و از جمله آن آثار این که امامان علیهم السلام صاحب این صفات را دوست می‌دارند و مدح کنند و بستایند، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی. خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام

خواه قرابت و خویشاوندی و وابستگی آنان جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل ایشان در حقیقت احترام و توقیر آن جناب - سلام الله علیه - است، و این چیزی است که از نحوه معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می‌کنیم که شیوه آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ احترام و تجلیل

می‌کنند، و تفاوت مراتب احترام و توقیر ایشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می‌باشد، و چنین می‌دانند که احترام و تعظیم‌شان در حقیقت به آن اشخاص بزرگ بر می‌گردد، و ترک کردن احترام و توقیر ایشان را سبک شمردن شأن و شخصیت آن اشخاص می‌دانند، و این چیزی است که هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند. و امامان علیهم‌السلام در تعدادی از احادیثی که از ایشان روایت شده بر این معنی دلالت فرموده‌اند که بعضی از آن‌ها را در امور سی و یکم و سی و هفتم و چهل و هشتم و غیر این‌ها آورده‌ایم، اضافه بر آنچه در امر شصت و هشتم خواهی شنید، که نیز به فحوی یا منطوق بر این مطلب دلالت دارد، پس بر تو باد که به آن‌ها مراجعه نمایی و در آن‌ها دقت کنی، و بر احترام منسوبین آن حضرت علیه‌السلام از سادات و علما و مؤمنین مواظبت و مداومت داشته باشی، و به حسب شئون و مراتب ایشان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایه نزدیک شدن و محبوبیت یافتن نزد آن بزرگوار است، آن‌ها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرُّب و محبوب شدن نزد آن حضرت علیه‌السلام نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همه دوستداران آن جناب را توفیق دهد، بمنّه و کرمه.

شصت و هشتم: بزرگداشت اما کنی که به قدوم آن حضرت علیه‌السلام زینت یافته‌اند

مانند: مسجد سهله، و مسجد اعظم کوفه، و سرداب مبارک در شهر سامره، و مسجد جمکران و غیر این‌ها از مواضعی که بعضی از صلحا، آن حضرت را

در آنجاها دیده‌اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجدالحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می‌باشد، مانند: نام‌ها و القاب و کلمات و توقیعات و لباس‌های آن حضرت علیه السلام و کتاب‌هایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آن‌ها یاد گردیده، و مانند این‌ها... در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می‌گوییم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهده، و آنچه به وسیله آن‌ها بزرگداشت حاصل می‌گردد.

مبحث اول: ماییم شعائر و اصحاب

به توفیق خداوند گوییم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می‌کند چند امر است:

۱- از جمله؛ فرموده‌ی خدای - عزوجل - : ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱ و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دل‌های با تقوی است. و بیان آن به دو وجه است:

وجه اول: منظور از شعائر خدای تعالی - به حسب آنچه از تدبیر در آیات و روایات و ملاحظه معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آن‌ها استفاده کرده‌ایم - هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه‌ای به خدای - عزوجل - داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه‌ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب

گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای - عزوجل - به شمار آید، مانند: اسم‌ها، کتاب‌ها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمان‌های مخصوصی که او احترام آن‌ها را واجب فرموده، و خانه‌هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آن‌ها یاد شود، و توقفگاه‌ها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی؛ از فرایض و غیر آن‌ها، و حدود الهی، و حج و مناسک و اعمال آن، خدای - عزوجل - فرموده: ﴿وَالْبُذُنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۱ و نحر شتران فربه را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم.

و در این آیه دلالت بر آن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فربه منحصر نیست - به طوری که بعضی پنداشته‌اند - و مصادیق بسیار دیگری نیز دارد که شمردن آن‌ها غیر ممکن یا بسیار مشکل است. و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباس‌ها و نوادگان امامان علیهم‌السلام از آن مصادیق می‌باشند، زیرا که آن‌ها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای - تعالی - هستند، نمی‌بینی که خدای - تعالی - نحر کردن شتران فربه را از شعائر الله قرار داده، با این که آن‌ها به سوی خانه کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می‌شوند پس بین آن و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان علیهم‌السلام و سایر اموری که منسوب به آن‌ها است چه فرقی هست؟ چون که امامان علیهم‌السلام حجّت‌های خداوند و نشانه‌های روشن اویند، و ایشان از بیت‌الحرام عزیزتر و برترند. بلکه در بعضی از روایات آمده که: «مؤمن از کعبه مشرفه عزیزتر

است». جهتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است، لذا خدای تعالی فرموده: (و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات] دل‌های با تقوی است). که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دل‌ها مهم‌ترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن نزد خدای - عزوجل - نیست.

به توضیح این که خدای تعالی پس از آن که قسمتی از احکام را در سوره حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و بیزاری از شرک فرمان داد به این که فرمود: «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»^۱؛ خاص و خالص بی هیچ شائبه شرک، خدا را پرستید. سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»^۲؛ و هر آن که به خداوند شکر و رزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور] او را بر بایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکند. آن‌گاه به نشانه توحید و ایمان توجه داد که فرمود: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». تا این مطلب را توجه دهد که نشانه کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می‌دارد، و این چیزی است که بالعیان مشاهده می‌شود

و به عقل و نقل تأیید می‌گردد، پس مؤمن به سبب معرفت و محبتش نسبت به خدای تعالی، هر چیزی که به او - تعالی - اضافه و منسوب باشد با خصوصیتی که از غیر خودش متمایز شود را دوست می‌دارد، لذا مراتب تعظیم و احترام بر حسب تفاوت درجات ایمان و محبت و اخلاص مؤمن نسبت به خداوند - عزوجل - و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژگی‌ها و اسبابی که مایه انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می‌یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم این که هر آنچه انتساب خاصی به خدای تعالی داشته باشد مایه شرافت آن خواهد بود، و از جمله شعائر خداوندی می‌شود و تعظیم آن تعظیم شعائر الله محسوب می‌گردد، خواه انتساب آن شیء بدون واسطه باشد یا با واسطه، و مواقف و مشاهد امام علیه السلام از جمله آن‌ها است، آن‌ها نظیر مساجد می‌باشند که به خدای تعالی منتسب هستند، به سبب این که برای عبادت خداوند - عزوجل - قرار داده شده‌اند، ولی لازمه‌اش این نیست که این اماکن متبرکه در تمام احکام با مساجد مشارکت داشته باشند، زیرا که احکام خاصی که در شرع برای مکان معینی اختصاص یافت به غیر آن سرایت داده نمی‌شود مگر با دلیل خاص. البته در تمام اموری که در عرف تعظیم و احترام اماکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با

آنچه بعضی تفسیر کرده‌اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعضی دیگر آن را به نشانه‌هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرمات، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده‌اند. و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «ماییم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظه اشباه و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آنها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم بر می‌گردد.

وجه دوم: این که در کتاب مرآة الأنوار از امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرسل روایت کرده که فرمود: «نَحْنُ الشَّعَائِرُ وَالْأَصْحَابُ»؛^۱ ماییم شعائر و اصحاب. و پوشیده نیست که منظور از این که فرموده: «ماییم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیم‌ترین و برترین شعائر خداوند می‌باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می‌باشد، و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد؛ در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر الله هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمدالله معلوم گشت که تعظیم و احترام هر آن چیزی که به مولا یمان حضرت حجّت علیه السلام و نیز سایر امامان علیهم السلام منتسب می‌باشد و به طور خاصی به ایشان اضافه می‌گردد و از موافق و مشاهد و ضریح‌ها و نوشته‌ها و کتاب‌ها و جامه‌ها و احادیث

و سخنان نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر این‌ها... رُحجان دارد، و در استحباب این امور جای تأمل نیست.

توجه و تحقیق در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «ماییم شعائر و اصحاب»: بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: این که اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شعبان وارد شده که امامان علیهم السلام اصحاب حشر و نشر می‌باشند. و از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است: **أنا الحاشِرُ إلى الله؛ من حشر دهنده به سوی خداوند هستم.**

و در بخش چهارم کتاب در بحث شفاعت آن حضرت علیه السلام حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجیبی نیست زیرا که آنان علیهم السلام جایگاه‌های مشیت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می‌باشند چنان که در دعای ماه رجب از حضرت حجّت علیه السلام رسیده، و خدای تعالی به حضرت عیسی فرمود: **«وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بَاءَ ذَنبِي»؛^۱ و آن‌گاه که به اذن من مردگان را زنده می‌کنی. و بدون شک ایشان از حضرت عیسی علیه السلام افضل هستند، و نیز از اسرافیل که در صور خواهد دمید، و از ایشان علیهم السلام بارها زنده کردن مردگان به اذن خدای تعالی در دنیا صادرگشته تا جایی که به حدّ تواتر رسیده است، و مؤیدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آن‌ها نیست. و محتمل است که منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می‌باشند. و الله العالم.**

دوم: این که منظور از فرمایش آن حضرت علیه السلام و «الأصحاب» این است که ایشان اصحاب سِرّ و راز می باشند. و مؤید این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غزوة طائف و خیبر و حنین و تبوک با علی علیه السلام راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده اند. و نیز مؤید آن است آنچه از امامان علیهم السلام در بصائر و غیر آن روایت آمده که: «امر ما سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است».^۱

و در حدیث دیگری آمده است: «همانا امر ما خود حق است، و حق حق، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن، و آن سِرّ است، و سِرّ سِرّ و سِرّ پنهان شده، و سِرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این سخن را بسیاری از فهم ها در نمی یابند».^۲ چنان که در بسیاری از روایات از ایشان علیهم السلام روایت گردیده که: «حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته ای مقرب، و یا پیغمبری مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که اجمال بهتر است از شرح آن خودداری کردیم». و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در ابواب [و منابع] علوم امامان علیهم السلام رسیده که از گونه های علوم ایشان علیهم السلام: «تأثیر در گوش های آنان است». در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتاب های کافی و بصائر و غیر آن ها ذکر گردیده است.

۱. بصائر الدرجات، ۱۲۶.

۲. بصائر الدرجات، ۲۸، باب ۱۲، جز اول، ح ۱.

و از جمله روایتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «در حالی که [امام] جنینی است در شکم مادر سخن را می‌شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛^۱ و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حد تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای دانا. پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین بر می‌انگیزد که در آن تمام کارهای خلاق را می‌بیند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امام منشعب گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدين وسیله] به او القامی شود»^۲

سوم: این که فرموده امیر مؤمنان علیه السلام «وَالْأَصْحَابُ» اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده است: «ما را با خداوند حالت‌هایی است: او در آن‌ها ماییم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدایی] او است، و ما [در مقام بندگی] خودمانیم». و در دعایی که در کتاب اقبال از حضرت صاحب الامر علیه السلام عجل الله فرجه الشریف به توسط شیخ بزرگوار محمد بن عثمان رضی الله عنه برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده است: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقُّهَا وَرَثَتُهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ»؛^۳ میان تو و آنان جدایی نیست جز آن که [تو خدایی و] آنان بنده و مخلوق تو، فتق و رتق و پیوستن و جداگشتن آن

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۵. ۲. بصائر الدرجات، ۲۹، باب ۱۲، ح ۴.

۳. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۲، جز ۹، ح ۶.

آیات به دست تو و سرآغازشان از تو، و بازگشت آنها به سوی تو است... و این مرتبه برترین مراتب است، و آن مراتبه‌ای است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم السلام است که «عالم الهوت» نامیده می‌شود، و آن عالم وجه اعلی از ناحیه‌ای است که قسمت اعلای حقیقت محمدیه است و با قطع نظر از آنچه پایین‌تر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالم ازل اصلی یعنی عالم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالم ربوبیت است، و آن در عالم هست و در عالم نیست، و در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نباشد، زمان بر او نمی‌گذرد، و هیچ زمانی از او خالی نیست، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گداخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گداخته شده آهن، پس فرموده آن حضرت علیه السلام: «او در آنها ماییم، و ما او هستیم» به خاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود - تعالی شأنه - از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت آفریدگان منزّه است، پس او اوست، و ما بندگان آفریده شده و نیازمند به اویم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت علیه السلام روایت آمده معلوم گشت که فرمود: ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیت پایین بدانید، و قسمت‌های بشری را از ما دفع نمایید که ما از آنها دوریم، و از آنچه بر شما روا است

منزهیم، سپس دربارهٔ ما آنچه خواهید بگویید... و فرمودهٔ امام علیه السلام را در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسَّنَنِ»؛ سلام بر نفس خدای تعالی که قائم است در او به سنت‌ها. و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت علیه السلام است که: «السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ الْعُلْيَا»؛ سلام بر نفس عالیه خداوند. و آنچه در تأویل فرمودهٔ خدای تعالی: «تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»؛^۱ آمده که منظور از «نَفْسِ اللَّهِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۲ و نیز از اینجا ظاهر می‌شود معنی فرمودهٔ آن حضرت علیه السلام در خطبهٔ ششقیه: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛ سِلّ فضیلت از من سرازیر می‌شود و هیچ پروازکننده‌ای به قلّهٔ عظمت من نخواهد رسید.^۳ و هم‌چنین معنی آنچه از امامان علیهم السلام روایت گردیده که هیچ کس نمی‌تواند آنان را توصیف کند.

و از اینجا معلوم می‌شود که تعجبی ندارد آن که امیرالمؤمنین علیه السلام حشر دهنده به سوی خداوند و مقلّب احوال باشد چنان‌که در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشردهنده و هم محشور و هم محشورالیه و حسابرس و جزادهنده باشد، چنان‌که در روایات متعددی در معنی فرمودهٔ خدای تعالی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛^۴ البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آن‌گاه حسابرسی‌شان بر ما خواهد بود. آمده است، به

۱. سورهٔ مائده، آیه ۱۱۶.

۲. بحارالانوار، ۱۰۰ / ۳۳۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه سوم.

۴. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

کافی و برهان^۱ و غیر این‌ها رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همان پنجمین ائمه علیهم السلام است احتمال داده، این که منظور از فرموده آن حضرت علیه السلام: «مایم شعائر و اصحاب» همان امامان علیهم السلام باشند، و معنی: «اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: اصحاب همچون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد. یعنی مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصحاب؛ همان ائمه اطیاب و شفعیای روز حساب می‌باشند، نه هر کس که چند روزی با پیغمبر همصحبت شده و در زندگی خود گناهای مرتکب گردیده، به طوری که بعضی کوردلان پنداشته‌اند، و دوست یاد شده ما یادآور شد که حدیثی در تفسیر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، والله العالم.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده به سند خود از اسحاق بن عمار از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام از پدراننش که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه را در کتاب خدای - عزوجل - یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عزوجل نباشد و درباره آن سنتی از من هست، پس در ترک سنت من هیچ

عذری برای شما نیست، و هر چیزی که درباره آن سستی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کدام از گفته‌های اصحابم را که بگیریید هدایت شوید؟ و آمد و شد نزد اصحاب من برای شما رحمت است. عرض شد: یا رسول الله اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: اهل بیت من^۱.

اکنون به اصل مطلب باز می‌گردیم و می‌گوییم:

۲- و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که در کتاب خلاصه علامه، و بحار به سند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمده که گفت: علی بن عبیدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به من گفت: پس چه چیز تو را از این کار باز می‌دارد؟ جواب داد: احترام و هیتی که آن حضرت دارد و این که بر آن جناب بیمنامم.

سلیمان بن جعفر گوید: پس از چندی حضرت ابوالحسن ﷺ را مختصر کسالتی عارض شد، و مردم از آن جناب عیادت کردند، من به ملاقات علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: آنچه می‌خواستی برایت پیش آمد، حضرت ابوالحسن ﷺ مختصر کسالتی یافته و مردم به عیادتش رفته‌اند، اگر می‌خواهی به محضرش شرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی

گوید: او به عیادت حضرت ابوالحسن علیه السلام رفت، و آن جناب با کمال احترام و تقدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیدالله از این جهت بسیار خوشحال شد. مدتی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد، حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام از او عیادت کرد، من نیز همراه آن حضرت بودم، پس آن جناب نزد او نشست تا این که همه عیادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدیم یکی از کنیزانم برایم خبر آورد که ام سلمه همسر علی بن عبیدالله از پشت پرده به حضرت امام رضا علیه السلام نگاه می کرد، و چون آن جناب از خانه آنها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و بر جایگاهی که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام نشسته بود خود را برافکند و بر آن بوسه می زد و بدن خود را بر آن می کشید. سلیمان بن جعفر گوید: پس از آن نیز به دیدار علی بن عبیدالله رفتم، او نیز از جریان کار ام سلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضرت ابوالحسن علیه السلام رساندم. آن بزرگوار فرمود: ای سلیمان؛ به درستی که علی بن عبیدالله و همسرش و فرزندش از اهل بهشت هستند، ای سلیمان؛ فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هرگاه خداوند این امر [امامت] را به آنان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود^۱.

می گویم: دلیل بر مطلب مورد بحث؛ تقریر آن حضرت علیه السلام است نسبت به کار همسر علی بن عبیدالله و مدح و ستودنش به این که: «اهل بهشت هستند» و «فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام...». یعنی: این که آن بانو محل نشستن آن جناب را

۱. بحارالانوار، ۴۹ / ۲۲۲. ح ۱۵ و رجال کشی، ۵۹۳. ح ۱۱۰۹ و خلاصه علامه، ۴۸.

بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حق و مقام امام علیه السلام بود برخلاف بیشتر مردم.

۳- و از جمله دلایل فرموده خدای تعالی است: ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾؛^۱ در خانه‌هایی که خداوند امر فرموده [یا خواسته] که رفعت یابند و در آن‌ها نام خدا یاد گردد. به ضمیمه آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنان‌که در کتاب‌های غایة المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان به سندهای معتبری از طریق خاصه و عامه آورده‌اند که: رسول خدا: صلی الله علیه و آله آیه: ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...﴾ را قرائت کرد، مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزل‌ها است ای رسول خدا؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: منزل‌های پیغمبران. ابوبکر عرضه داشت: یا رسول الله این بیت از آن‌ها است؟ - و به خانه علی و فاطمه علیها السلام اشاره نمود - حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آری، از بهترین آن‌ها است.^۲

و از عیسی بن داوود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای تعالی: ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...﴾ فرمود: خانه‌های آل محمد صلی الله علیه و آله بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشد....

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آن‌ها خودداری کردیم: بیان استدلال این‌که: واژه «أَذْن» در اینجا یا به

معنی امر است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»؛^۱ و [ای پیامبر تو را فرستادیم تا] به امر حق مردم را به سوی خداوند دعوت کنی. و یا به معنی اراده است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»؛^۲ و [ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود] آن گاه که به اراده من مردگان را از قبرهای شان بیرون آوری. و بنا بر هر دو فرض نتیجه آن است که خانه های آل محمد علیهم السلام خانه هایی است که خداوند دوست می دارد که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم اذن به معنی اراده تشریحیه است به قرینه فرموده خدای تعالی «وَيُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمُهُ» و اذن در اینجا نمی تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذکر خداوند رجحان و استحباب دارد، و اگر اذن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعین است که اذن به معنی امر باشد، و حاصل معنی این که: (در خانه هایی که خداوند امر فرموده که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد) چون معطوف علیه در حکم؛ با معطوف شریک است و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت جسی. و در صدق خانه فرق نمی کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همه اوقات، عرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه های آل محمد علیهم السلام است در رجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل

۱. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

می باشد. البته هر جا که توقفشان در آن و اختصاصشان به آن بیشتر و تمام تر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهم تر است. و در تایید این معنی واقعه خوبی هست که در مبحث دوم ان شاء الله تعالی خواهیم آورد. و چنانچه شخص غیر منصفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شخص در بعضی از اوقات در آن توقف داشته، صدق کند. در جواب او گوئیم: اولاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است. ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آن ها حکم می کنیم، به فحواي دليل، زیرا که آنچه سبب احترام خانه هایی که آل محمد علیهم السلام در آن سکونت داشته اند شده، منسوب بودن آن خانه ها به ایشان است به جهت توقفشان در آن ها، و این در هر جایی که از جهت توقفشان در آن انتساب یافته موجود است، چنان که پوشیده نیست.

۴- و از جمله فرموده خدای - عزوجل - : ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾؛^۱ [ای موسی] پس تو نعلین [همه علاقه غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقدس قدم نهادی. که توصیف نمودن وادی به مقدس می رساند که در هر جای مقدسی تعظیم و احترام رُجحان و استحباب دارد. و مشهور است که تقیید کردن به وصف، علیت را می رساند، چنان که پوشیده نیست.

۵- آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام

برای او میسر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام علیه السلام: گرامی داشتن هر آن چیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچ گونه ابهامی ندارد. و این وجه به عنوان این که احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام علیه السلام در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد. اما این که به عنوان تعظیم شعائر خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است، بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنان که مخفی نمی باشد.

۶- و از جمله در کتاب های مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاووس و بحار الانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده است: و چون به مسجد رسیدی بر آن در که معروف به باب الفیل است بایست و بگو: «السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَي أمير المؤمنين عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَي مَجَالِسِهِ وَمَشَاهِدِهِ وَمَقَامِ حِكْمَتِهِ وَآثَارِ آبَائِهِ آدَمَ وَنُوحَ وَابْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ»؛ سلام بر سرور ما رسول خدا محمد بن عبدالله و بر آل پاکیزه او باد، سلام بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و رحمت و برکات او بر ایشان باد، و بر مجالس و جایگاه های حضور او و مقام حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل....^۱

وجه استشهاد این که: سلام کردن بر مشاهد و مواقف امیر مؤمنان علیه السلام

دلالت دارد بر این که هر جا که مشهد و موقف آن حضرت علیه السلام باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می‌گردد که مایه تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیت و سلام اختصاص یافته است. و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجّت و سایر امامان معصوم علیهم الصلاة والسلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضایل و مانند آنها که خدای - عزوجل - به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنان که مخفی نمی‌باشد. و از اینجا است که می‌توان گفت: سلام و تحیت برای تمام مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آنها نَصّ خاصی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر این که این عمل از اقسام تعظیم و احترام است، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- و از جمله: آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می‌دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحائب وارد گردیده، که این غیر از محبت است، زیرا که محبت و دوستی امری قلبی است و آن نشانه ایمان می‌باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحائب، اظهار محبت قلبی به وسیله اعمال است، و این نشانه محبت قلبی و از ثمرات آن می‌باشد. و آنچه در مورد محبت کردن نسبت به ائمه علیهم السلام با دست و زبان وارد شده، که معنای محبت با دست و زبان؛ اظهار نمودن

محبت به وسیله این دو عضو و سایر اعضا و اعمال و اموال می باشد، و این که دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبت ظاهر می شود - همه آثار یا بیشتر آنها - از اعمال و اموال از این دو عضو صادر می گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان اموال خرج می شود، و اعمال پدید می آیند، و برادران دینی یاری می گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از آنان دفع می شوند، و....

و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبت: تعظیم هر آن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و مواقف و جامه ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد و به او منتسب می باشد، چنان که از ملاحظه احوال و اعمال محبان نسبت به محبوبشان می بینیم، که گفته شده:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلَى أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا
فَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

چون گذار من فتد از کوی یار می زخم بوسه بر آن دشت و دیار
بوسه ها از عشق آن دلبر زخم ورنه، باد یوار و در ما را چه کار؟

۸- و از جمله فرموده خدای - عزوجل - است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل شوید مگر این که به شما اذن داده شود. که این کار تعظیم و احترام آن

حضرت علیه السلام و خانه‌های منتسب به او است، و مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام ملحق به خانه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال چنان است که در استدلال به فرموده خدای تعالی: ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...﴾ گذشت.

۹- و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از ازدی آمده که گفت: در شهر مدینه به قصد منزل حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بیرون رفتیم، پس به ابوبصیر رسیدیم در حالی که از یکی از کوچه‌های مدینه بیرون می‌آمد، و او جنب بود و ما نمی‌دانستیم تا این که بر حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم و بر او سلام کردیم، آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود: ای ابوبصیر آیا می‌دانی که شایسته نیست کسی که جنب است به خانه‌های پیغمبر داخل شود. پس ابوبصیر بازگشت و ما بر آن جناب وارد شدیم.^۱ می‌گوییم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور امام علیه السلام در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصّص نمی‌باشد، بلکه از افراد عام است، اضافه بر این که عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال می‌باشد، پس نمی‌توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام به حال حضور امام را دلیل منع می‌کند.

۱۰- و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عده‌ای از اصحاب ما روایت آمده که:

چون حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام در گذشت، امام صادق علیه السلام امر فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می کرد چراغ روشن کنند، تا این که حضرت ابو عبدالله علیه السلام وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام نیز مثل همین را نسبت به اتاق حضرت صادق علیه السلام امر فرمود تا وقتی که او را به سوی عراق بردند که نمی دانم پس از آن چه شد.^۱

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقع و مساکن امامان علیهم السلام، و بر این که چراغ روشن کردن در آن ها از اقسام تعظیم و احترام می باشد، پس به این حدیث می توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر الله باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست - از نظر عرف - با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می گردد، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، یا در آن مکان چراغ های متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد، زیرا که تعظیم و احترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع می گردد، و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند اجر و ثواب دو برابر می شود. و از اینجا است که این گفته صحیح است که روشن کردن چراغ های بسیار در مکان های شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه. و مشاهده و معابد و مقابر علما

۱. بحارالانوار، ۴۷ / ۷، ج ۲۲ و اصول کافی، ۳ / ۲۵۱، ح ۵.

و صالحین، و امامزادگان، و در زمان‌های منسوب به ایشان مانند شب‌های ولادت آنان، مستحب می‌باشد، و این اصل ارزنده‌ای است که فروع بسیاری از آن بر می‌آید، و این معنی بر جمعی از مدعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت به خاطر این است که آن زمین موقوف و مقرّ بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقوف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنان‌که پوشیده نیست.

۱۱- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، به جهت وضوح این که فضیلت آن شب به خاطر انتساب به آن جناب می‌باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب - یعنی انتساب به آن حضرت - در مواقف و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می‌باشد. و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم این که؛ بدون تردید تمام اماکن و زمین‌ها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایه شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه‌ای در این نیست که از مهم‌ترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است این که زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان علیهم‌السلام باشد، و نیز بدون تردید بدن‌های شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیت ظهور آن آثار را دارند.

لذا در حوله‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را با آن خشک فرموده آتش اثر نمی‌کند، به خاطر احترام و تجلیل آن حضرت، و نیز پوشیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید به خاطر انتساب آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌آید، و هرگاه برای شفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهد البته که شفا خواهد یافت، چنان‌که هر کس به آن اسائه ادب کند به رسول خدا صلی الله علیه و آله بی ادبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان علیهم السلام منسوب باشد جاری است.

و نیز از جمله مؤیدات و مقرّبات است آنچه در بعضی از زمین‌ها از تأثیر دست‌های ایشان علیهم السلام ظاهر گردیده که طلا یا نقره شده، و در بعضی از آب‌ها ظاهر گشته که به یاقوت و زبرجد مبدّل شده است و امثال این‌ها بسیار است که در حالات و معجزات ایشان علیهم السلام ذکر گردیده است. و در خبر است که به سبب قدم‌های مادیانی که جبرئیل علیه السلام روز غرق شدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت: «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا»؛^۱ من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آن را برگرفته و در گوساله ریختم... و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می‌باشد.

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می‌گردد، در اینجا می‌گوییم:

ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آن‌ها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن امر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عُرف.

گونهٔ اول: مانند نماز و ذکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می‌فهمیم که تعظیم مسجد به این‌ها و امثال این‌ها حاصل می‌گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می‌کند آیه: ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾.^۱

گونهٔ دوم: مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آن‌ها داخل شدن و امثال این‌ها... و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهد و مواقف بر آن‌ها صدق می‌کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است، به جهت ثبوت رُجحان آن‌ها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر بر خلاف نذرش عمل کرد کفاره بر او واجب می‌شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در مواقف امامان علیهم‌السلام و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آن‌ها یاد می‌شود، چنین نذری منعقد می‌گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می‌گوید و او است که به راه راست هدایت می‌کند. اکنون که این مطلب را

دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکر خودم و برادران ایمانی ام یاد می آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آنها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آنها در اوقات مخصوص، و پای برهنه، و پا کیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش، و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدرانش علیهم السلام، و بر مواقف آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آنها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آنها، و این که با حال جنابت در آنها داخل نشود، و شیء نجس و متنجسی در آنها داخل نکند، و آب دهان و بینی در آنها نیفکند، و به امور دنیا در آنها مشغول نگردد و درباره آنها هم سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آنها داخل نشوند، و کشف عورت در آنها نکنند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آنها نگردد، و شعر در آنها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آنها پرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و مانند اینها در آنها اماکن مقدسه اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزینند. اینها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آنها حاصل می گردد، بر حسب تأمل و دقت در اموری عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آنها وارد شده،

و به سبب این که تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده‌اند، چنان که توجه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبع بیش از این امور را نیز به دست آورید. در اینجا چند مسأله مطرح می‌شود:

اول: نظر به روایت ابوبصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان علیهم‌السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده‌اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آن‌ها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی‌پذیریم، و به خاطر تعظیم آن‌ها که تفصیل دارد و در مسأله آینده آن را بیان می‌کنیم.

دوم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می‌گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آن‌ها، بدون شبهه حرام است، اما اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوم: هرگاه ببیند کسی در آن‌ها عملی منافی تعظیم است انجام می‌دهد، چنانچه از گونه اول یا دوم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونه سوم باشد مستحب است او را نهی نماید.

چهارم: هر کس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران

سزاوارتر خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حق اولویت ثابت است در صورتی که از آنجا اعراض نکند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه. و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع از بعضی اصحابش از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام است که گوید: به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایر یا مواضعی که در آن‌ها فضل الهی امید می‌رود هستیم، بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می‌رود، دیگری می‌آید و جای او را می‌گیرد؟ فرمود: مَنْ سَبَقَ إِلَى مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ هر کس به جایی سبقت جوید روز و شبی [که در آنجا است] نسبت به آن اولی است. می‌گویم: هر چند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و اعتمادشان بر آن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده، ضعف سندش جبران شده است، اضافه بر این که ارسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن اشعار کاملی به وثاقت هست، بر خلاف این که از او به عنوان «رَجُلٌ» و مانند آن یاد می‌شد.

توجه: بعضی احتمال داده‌اند که «واو» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحة بن زید از امام صادق علیه السلام که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هر کس به جایی سبقت جست تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند: هرگاه

کسی از شما در جای خود در مسجد [به نماز و عبادت] بپای ایستد او تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

می‌گوییم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بکله واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنان‌که اصل در آن می‌باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می‌کنند به این‌که: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجع ضمیر را «سَبَقَ» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هر کسی به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جستن به آن مکان اولی است، و هم‌چنین اگر مرجع ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هر کس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفت به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به مکان سبقت جسته چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبیر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد. و بنابر آنچه یادآور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنان‌که برخی پنداشته‌اند، و این پندار مایه تکلف آن‌ها شده که در جمع بین آن‌ها وجوهی ذکر کرده‌اند. و بدان که سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء الله تعالی تصنیف جداگانه‌ای در این باره خواهم پرداخت.

دنباله‌ای از بحث: عالم محدث نوری رحمته الله علیه در کتاب جنة المأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید: در بعضی از نوشته‌ها به نقل از خط شیخ زین العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری رحمته الله علیه - شاگرد شیخ شهید رحمته الله علیه

دیدم، که: ابن ابی جواد نعمانی به حضور مولایمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - مشرف شد، پس به آن حضرت علیه السلام عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نُعمانیّه یک مقام و در شهر حِلّه یک مقام هست، شما در کدامیک از آنها تشریف می آورید؟ آن حضرت علیه السلام به او فرمودند: در نعمانیّه شب سه شنبه، و روز سه شنبه، و روز جمعه و شب جمعه را در حِلّه می باشم، ولی اهل حله نسبت به مقام من تَأْدِيبُ نمی کنند، و هر کس با ادب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان علیهم السلام سلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرستد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره به جای آورد و به وسیله آنها با خداوند مناجات کند، آنچه را از خدای تعالی بخواهد به او می دهد. عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟ فرمود: بگو: «اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَإِنْ كَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أضعافَ ما أَدْبَتْنِي بِهِ وَأَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ تَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ»؛ خدایا [به خاطر گناهان و نافرمانی هایم] تأدیب [به وسیله گرفتاری ها و مصایب] مرا فراگرفت تا آنجا که به سختی افتادم و تو مهربان ترین مهربانانی، هر چند آنچه از گناهان مرتکب شده ام چندین برابر آن است که مرا بدان تأدیب فرموده ای، و تو بردبار بخشنده ای هستی که از بسیاری [از گناهان و خطاها] می گذری تا جایی که عفو و رحمت بر عذابت پیشی گیرند. راوی گوید: آن حضرت علیه السلام سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم و [حفظ شدم] ^۱.

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران بدان - خداوند تو و ما را توفیق دهد - که حکمت الهی بر این است که وقت ظهور صاحب الامر را پیش از فرا رسیدن آن از بندگانش مخفی بدارد، به خاطر اموری که بر ما پوشیده است، و بعضی از آنها از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام استفاده می شود، که ان شاء الله تعالی به آنها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسرار الله است که از خلق خود مستور داشته، چنان که در دعایی که از آن حضرت علیه السلام به دست شیخ عمری رحمته الله روایت رسیده چنین آمده است: «[خدایا] و تو عالمی بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح امر [حکومت] ولی تو است، در این که به او فرمان دهی امر خود را اظهار نماید و پرده [غیبتش] را کنار زند، پس مرا بر [انتظار] آن صبر ده تا دوست ندارم آنچه به تأخیر انداخته ای جلو بیفتد و آنچه را تعجیل بخواهی من به تأخیرش مایل نباشم، و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته ای کاوش ننمایم، و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می دانی] به نزاع نپردازم...». تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسین بن حمدان به سند خود از مفضل بن عمر آورده که گفت: از سرورم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور مهدی منتظر وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند. گوید: عرضه

داشتم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای - عزوجل - فرموده: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^۱ [ای رسول ما] از تو درباره آن ساعت می پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شان] آن ساعت در آسمان ها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید از تو می پرسند که گویی تو کاملاً بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محققاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم برای این حقیقت آگاه نیستند. و فرموده خداوند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾؛ فإني لهم اذا جاءتهم ذكريهم؛^۲ آیا کافران که ایمان نمی آرند پس باز انتظاری دارند جز آن که ساعت فرارسد که همانا شروط و علایم آن [پدید] آمد و پس از آن که بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی بخشد. و فرموده خداوند: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾؛^۳ آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. و فرموده خداوند: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾؛ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛^۴ و توجه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد آنان که به آن ساعت ایمان ندارند [به تمسخر] تقاضای زودتر شدن آن را دارند [اما] آنان که ایمان آورده اند از آن سختی میمانا کند و می دانند که آن روز بر حق

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷

۲. سوره محمد، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳. سوره قمر، آیه ۱.

۴. سوره شوری، آیات ۱۷ و ۱۸.

است، توجه کنید آنان که دربارهٔ ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند.
 عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یَمَارُونَ = جدال می‌کنند» چیست؟
 امام صادق علیه السلام فرمود: می‌گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در
 کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می‌شود؟ تمام این‌ها از جهت عجله
 کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی است، آنان دنیا و آخرت را زیان
 کرده‌اند و پایان بد از آن کافران است. مفضل گوید: عرضه داشتم: ای سرور
 من، پس وقتی برای آن تعیین نمی‌کنید؟ فرمود: ای مفضل برای آن وقتی
 مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند
 شریک دانسته و [بناحق] مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه
 ساخته است... این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود پایان یافت.

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت:
 حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد هر کس تعیین وقتی را از
 ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچ کس
 وقتی را تعیین نمی‌کنیم.^۱

و از ابوبکر حضر می‌آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام
 صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا ما برای این امر وقتی تعیین نکنیم.^۲

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که گفت: به آن حضرت
 عرضه داشتم: فدایت گردم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمود: ای

ابو محمد ما خاندانی هستیم که وقت نمی گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ای ابو محمد به درستی که پیش از این امر پنج علامت خواهد بود نخستین آنها ندا در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشتن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء. سپس فرمود: ای ابو محمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهد بود، طاعون سفید و طاعون سُرخ. عرض کردم: فدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: اما طاعون سفید مرگ همگانی خواهد بود، و اما طاعون سُرخ شمشیر. و قائم علیه السلام خروج نخواهد کرد تا این که در دل فضا شب بیست و سوم ماه رمضان شب جمعه نامش اعلام شود. عرض کردم: چگونه ندا می شود؟ فرمود: به اسم او اسم پدرش اعلام می شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آن گاه هیچ جاننداری نمی ماند مگر این که آن صیحه را خواهد شنید، و خفته را بیدار می کند و از حیاط خانه بیرون می رود، و دوشیزه از پس پرده اش بیرون می دود، و قائم علیه السلام چون آن ندا را بشنود خروج می کند، و آن صیحه جبرئیل علیه السلام است.^۱ و در کافی و غیبت نعمانی به سند خود آورده اند که مهزم به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، از این امر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گذاران دروغ گویند و شتابزدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند.^۲

و نیز هر دو به سندشان از ابوبصیر آورده‌اند که گفت: از او - یعنی امام صادق علیه السلام - درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم، آن حضرت فرمود: وقت گذاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی‌کنیم.^۱

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر سازد.^۲

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت تعیین کنندگان دروغ می‌گویند؛ وقت گذاران دروغ می‌گویند.^۳

و در کافی از احمد به سند خود آورده که گفت: فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقتِ وقت گذاران پیش آورد.^۴

و به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم.

و در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از فضیل است که گفت: از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ می‌گویند، دروغ می‌گویند دروغ می‌گویند.^۵

۲. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

۱. اصول کافی، ۱/ ۳۶۸.

۴. اصول کافی ۱/ ۳۶۸.

۳. غیبت نعمانی، ۱۵۸.

۵. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

و به سند خود از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد.^۱

و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم مرا خبر ده این امری که انتظارش را می کشید چه وقت خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: از مهزم وقت گذاران دروغ می گویند، و شتابزدگان به هلاکت رسند و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می آیند.^۲ و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس از مردم برای تو هرگونه وقتی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکنیم.^۳

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه ای از من [به محضر حضرت صاحب الامر علیه السلام] برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام آمد، تا آنجا که فرموده: ... و اما ظهور فرج، پس آن به دست خدای - عزوجل - است، و وقت گذاران دروغ می گویند...^۴

۲. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۴. احتجاج، ۲ / ۲۸۱.

۱. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۳. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

و این را شیخ طوسی رحمته الله از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابو غالب زراری و غیر آنها از محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است.^۱

می‌گوییم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتاب‌های رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در وثاقت و جلالت او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافه قرائن دیگر... چنان‌که بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

توضیح: از تمام آنچه در این باب آوردیم معلوم شد که از وظایف مهم ترک گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت حجت علیه السلام است هر کس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود: **مطلب اول:** ممکن است تصور شود که بین روایات یاد شده باروایت که مشایخ سه گانه^۲ به سندهای شان از ابو حمزه ثمالی آورده‌اند منافاتی هست. ابو حمزه گوید: به حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام عرضه داشتم: حضرت علی علیه السلام می‌فرموده: تا سال هفتاد بلا است، و می‌فرموده: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما را حتی ندیدیم؟ حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این امر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی

۱. غیبت، شیخ طوسی، ۱۷۶.

۲. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۳ و اصول کافی، ۱ / ۳۶۸؛ غیبت نعمانی / ۱۵۷.

شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سر برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین فرموده، و خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست^۱ ابو حمزه گوید: همین مطلب را به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: همین طور بوده است.

و شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر مدت سر رسیدی هست که بدن هایمان را به آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: آری، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود.^۲ و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: این امر در من بود، پس خدای تعالی آن را به تأخیر انداخت، و در ذریه من آنچه را خواهد به انجام رساند.^۳

و نعمانی به سند خود از اسحاق بن عمار صیرفی روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: برای این امر وقتی بود، و آن در سال صد و چهل و پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای - عزوجل - هم آن را تأخیر انداخت.^۴ و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابواسحاق این امر دو بار به تأخیر افتاد.^۵

۲. غیبت، شیخ طوسی، / ۲۶۵.

۴. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

۱. سوره رعد، آیه ۳۹.

۳. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۳.

۵. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

مصنّف این کتاب، چنگ زننده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی عنه - گوید: بین این احادیث با احادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر این که منظور از «امر» ظهور امام دوازدهم - عجل الله فرجه الشریف - باشد، بلکه نمی تواند مراد از آن ظهور آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و هم چنین حدیث سوم بر آنچه یاد کردیم نصّ است. بنابراین منظور تسلط یافتن امامان علیهم السلام و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می باشد، و این - به حسب روایات یاد شده - به ظهور آن حضرت علیه السلام مقید نیست، و با ترتیب امامت و این که شماره امامان دوازده می باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان و شیعیان ایشان، و تسلط یافتنشان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدر بوده که در سنه هفتاد واقع شود به شرط آن که مردم بر یاری امام حسین علیه السلام متفق می شدند، که این تکلیفی بود بر عموم آنها چنان که در احادیثی وارد گردیده که ان شاء الله تعالی بعضی از آنها را خواهیم آورد، پس چون به امر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری ولیّشان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدت گرفت، و نجات و رهایی شان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق علیه السلام است، چنان که در روایت سوم به آن تصریح شده است. و چون

شیعیان امر امامان علیهم السلام را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به این که نجات و خلاصی شان را به تأخیر انداخت، چنان که حدیث یاد شده این معنی را بازگو می کند.

خدای - عزوجل - فرماید: ﴿ذَلِكَ جَزَايَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾؛^۱

این کیفر کفران آنها بود، و آیا جز کفران کننده را کیفر دهیم؟

و اما احادیثی که وعده دادیم آنها را یاد کنیم:

از جمله؛ در مجلد دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبه بن میمون از حسن بن زیاد عطار روایت آمده که گفت: از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزوجل - ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾؛^۲ آیا نمی نگری کسانی را که به آنها گفته می شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید... پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: درباره حسن بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ امر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم]: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ﴾؛ پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد...؟ فرمود: درباره حسین بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند بر او و اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند.^۳

۱. سوره سبأ، آیه ۱۷.

۲. سوره نساء، آیه ۷۷.

۳. بحار الانوار، ۴۴ / ۲۲۰، ح ۱۴.

می‌گوییم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعه امامی هستند، چنان‌که علمای فن تصریح کرده‌اند، پس حدیث در منتهای صحت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم. و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد این‌که اخبار گذشته را حمل کنیم بر آن‌که نهی از وقت گذاردن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم، یا آن‌که نهی را به غیر امامان علیهم‌السلام اختصاص دهیم چنان‌که بعضی از علما چنین کرده‌اند زیرا که دانستی هیچ یک از اخبار پنج گانه یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب‌الزمان - عجل الله فرجه الشریف - اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر فرج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از این از آنها بر نمی‌آید که امامان علیهم‌السلام وقت آن را می‌دانستند، نه این‌که به دیگران هم خبر داده باشند. اضافه بر این‌که توجیهی را که بعضی از علما نموده‌اند، برخلاف صریح فرمایش امامان علیهم‌السلام است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی‌گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچ کس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر این‌ها... بنابراین روایات گذشته با صحت و صراحتی که دارند معارضی برای آنها نیست تا به توجیه و تأویل آنها نیازی داشته باشیم.

اگر بگویید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیاشی از ابی‌لبید مخزومی از حضرت امام باقر علیه‌السلام آمده که آن

حضرت فرمود، «ای ابوالسبید، همانا در حروف مقطعه قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ» پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد تا این که نورش ظاهر گشت و سخنش بر دل ها نشست، و آن حضرت متولد شد هنگامی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود». سپس فرمود: «بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطعه هست، هر گاه آن ها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطعه هیچ حرفی نمی گذرد جز این که با گذشت آن یکی از بنی هاشم قیام کند». سپس فرمود: «الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آن ها صد و شصت و یک می باشد، سپس آغاز قیام امام حسین بن علی علیه السلام (الم * الله...) بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عباس در (المص) قیام کند، و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپاخیزد، پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از نا اهل] آن را کتمان کن»^۱.

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول علیه السلام که گفته: «روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که نوشته بود: «با گام های نبوت و ولایت به قلّه های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و به زودی چشمه های آب زندگانی برایشان آشکار می گردد پس از سوزش آتش ها، در وقتی که عدد سال ها به الم، و طه و طس هارسد»^۲.

۱. بحار الانوار، ۱۰۶/۵۲، ح ۱۳. و عیاشی ۳/۲، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ۱۲۱/۵۲، ح ۵۰.

در جواب گویم: این دو روایت قاصرند از این که با روایاتی که پیش تر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اول مرسل است تا خثیمه بن عبدالرحمن که از ابولبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابولبید هم مدح یا مذمتی ننموده اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی شود. و روایت دوم اضافه بر این که مرسل است در حقیقت چیز یافت شده ای است و روایت نیست، با این حال این دو روایت از تشابهات اخبار است که علم آنها به خود ایشان علیهم السلام و اگذار می شود، اضافه بر این که در روایت دوم اصلاً ظهور قائم علیه السلام یاد نشده است، و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه های آب زندگانی چیست. و در روایت اول صراحتی نیست بر این که مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به امر حق یا برای یاری آنان علیهم السلام پناخیزد اطلاق شده است، چنان که بر پژوهنده در روایات ایشان - سلام الله علیهم اجمعین - پوشیده نیست، از جمله آن روایات: نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده این که: امیرالمؤمنین علیه السلام از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم علیه السلام خواهد بود سخن گفت، حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا این که خون حرام ریخته شود، سپس جریان بنی امیه و بنی العباس را در حدیثی طولانی یادآور شد، آن گاه فرمود: هر گاه

قیام کننده در خراسان بپاخاست و بر سرزمین کوفه [کرمان - خ ل] و مُلتان تسلط یافت، و از جزیره بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آبر و دیلم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزندان) من پرچم‌های ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیر و دارها باشند، هر گاه بصره ویران شود و امیر اُمرا در مصر قیام کند. آن‌گاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود: هنگامی که هزاران نفر آماده نبرد شوند، و صف‌ها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آن‌که دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد، و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، ما بین دو رکن مسجدالحرام ظاهر می‌شود، در دو جامه پوسیده بر جن و انس غالب می‌گردد، و زمینی را آلوده نگذارد، [از وجود افراد پست پاک سازد] خوشابه حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند.^۱

مطلب دوم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الأمر علیه السلام از اسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حُجَّت‌های او علیهم السلام دانند، ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده‌ایم چند وجه است:

۱. غیبت نعمانی، ۱۴۶ و در بحارالانوار، ۲۳۵/۵۲، ح ۱۰۴.

وجه اول: این که بندگان نمی‌توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمان صبر نمایند، این وجه از دو روایت ابو حمزه و ابوبصیر که پیش‌تر گذشت استفاده می‌شود، بیان مطلب این‌که: مؤمنین طبقات مختلفی دارند: بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند، چنین کسی نمی‌تواند بر آن اسرار مطلع شود، بلکه هر گاه بعضی از اسرار برایش یاد شود شک‌ها و شبهه‌هایی به دلش راه می‌یابد، به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان، چنان‌که در بیان مراتب ایمان آمده‌که: اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود، خواهد شکست همچنان که تخم مرغ بر سنگ صاف می‌شکند. و نیز روایت شده‌که: اگر ابوذر می‌دانست در دل سلمان چیست او را می‌کشت. و روایات دیگر... و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است، و توان تحمل بعضی از اسرار را دارند، و هیچ شبهه‌ای بر ایشان عارض نمی‌شود، ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هر گاه از ابتدای امر وقت ظهور بر ایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجّت علیه السلام تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدت می‌میرند، یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می‌شود، بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد. و بعضی از آن‌ها ایمانشان قوی‌تر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سیری به ایشان گفته شود آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید - به

تأیید خدای تعالی و برکت اولیای او علیهم السلام - ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر به سند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و بنده مؤمن تحمل نتوان کرد. عرض کردم: پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم.^۱

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرامی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکند فرشته‌ای مقرب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده‌ای که آزموده باشد. عرض داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: من چنین گمان دارم که خداوند را بندگان است که از این سه طایفه برترند.^۲

و در کافی از بعضی اصحابمان روایت آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی علیه السلام) نوشتم: فدایت شوم؛ معنی فرموده امام صادق علیه السلام چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب] آن را تحمل نکند فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرموده امام صادق علیه السلام - این که آن را فرشته‌ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند - آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا این که به فرشته دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را تحمل نکند

۱. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ذیل ح ۱۱. ۲. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۱، ذیل ح ۱۰.

تا آن که به پیغمبر دیگری برساند، و مؤمن آن را تحمل ننماید تا آن که برای مؤمن دیگری بازگو کند، و این است معنی فرمایش جدم علیه السلام.^۱

وجه دوم: این که حکمت الهی مقتضی آن است که مؤمنین در همه زمانها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشند، چنان که به این معنی راهنمایی می کند فرموده خدای تعالی: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لَلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^۲؛ پس بگو دانای غیب خداست؛ شما منتظر باشید که منم با شما از منتظرانم. و بر این مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیش تر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می آید و پیش از رسیدن وقت معین از ظهورش مأیوس می شوند، و این مصالح متعددی را از بین می برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسیدن وقتش از آنان مستور مانده به خاطر رعایت مصالح متعددهای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتاب های دیگر اخبار آمده استفاده می شود که از علی بن یقطين است از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: شیعیان دوست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. و یقطين به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شد، آن چنان که گفته بودند واقع گشت، و آنچه درباره [حکومت حقّه] شما گفته شد واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شما گفته شد از یک منبع بوده مگر این که چون جریان شما وقتش فرا رسیده بود و به طور خالص و بی کم و کاست به شما گفته شد، ولی امر ما هنوز

وقتش نرسیده، پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می شد: این امر جز تا دویست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دلها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام برمی گشتند، ولی می گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است؛ تا دلها اُلفت گیرند و فرَج نزدیک آید.^۱

توضیح: آنچه در مورد معنی فرموده امام علیه السلام: شیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. به نظر من قوی تر می آید این که: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ بود، و بی تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید، امامان علیهم السلام آنان را به ظهور فرَج با ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - امید و تسلی می دادند، و مدّت بین شهادت مولای مظلوممان تا امامت حضرت قائم علیه السلام دویست سال بوده است. و در معنی این حدیث و جوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می رسد و خالی از تکلف نیست، و خدای تعالی داناست. و احتمال می رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث دویست سال می شود. بعضی از علمای ما گفته اند: و می توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدّت بودند، و همین طور بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام در سختی به سر می بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فرَج و تسلّط یافتن حضرت قائم علیه السلام تسلی می دادند، و الله العالم.

وجه سوم: در سِرِّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، این که چون یکی از حکم‌هایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می‌باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام از ایشان است، و گرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می‌کنند ناتمام می‌بود، تا این که شتابزدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آن‌ها غیبت حضرت قائم علیه السلام به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آن‌ها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبدالله ابن ابی‌یعفور آمده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت کردم، با قائم علیه السلام از عرب‌ها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آن‌ها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا گردند و غربال شوند، و خلائق بسیاری از غربال بیرون آیند.^۱ و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است. و در همان کتاب از امام حسن (حسین - خ ل) بن علی علیه السلام آمده که فرمود: این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان بیندازند، پس بعضی از شما بر بعض دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت نمایند، به آن حضرت علیه السلام عرض شد: در آن زمان خیری نیست، فرمود: تمام خبر در و در حدیث آن زمان است، قائم ما قیام کند

و همه آن امور را دفع نماید.^۱ دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان این چنین با هم اختلاف کنند و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کرد - راوی گوید: عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین در آن هنگام هیچ خیری نیست، فرمود: همه خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهد کرد...^۲ و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا که شکسته خواهید شد همچنان که شیشه می شکند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اول باز می گردانند، به خدا که همچون شکسته شدن سفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می شود و به حال اول برگردانده نمی شود، و به خدا غربال خواهید شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند.^۳

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود: همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا این که از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کم ترین افراد شما باقی نمانند.^۴

و از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می کشید نخواهد رسید تا این که بررسی شوید، و آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد شد تا این که از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به سویش گردن

۱. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

۲. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

۳. غیبت نعمانی، ۱۱۰.

۴. غیبت نعمانی، ۱۱۱.

می کشید نخواهد شد تا این که غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی، و نه به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد تا این که به شقاوت رسد هر آن که اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هر آن که اهل سعادت است.^۱

و مثل این روایت را محمد بن یعقوب کلینی به سند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: این که این کار (= مخفی داشتن وقت ظهور) تفضُّلِ کامل و عنایت خاصّ نسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند، توضیح این که ظاهر از روایات - چنان که سابقاً گذشت - آن است که وقت ظهور فرَج از امور بدائیه است که ممکن است به سبب بعضی از مصالح و حکمت‌ها، و به سبب تحقُّق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایط که بر مردم مخفی است زودتر یا دیرتر شود، پس اگر امامان علیهم السلام وقتی را به مردم خبر می دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمت‌ها تأخیر می افتاد بسیاری از مردم به تردید می افتادند چون به نظرشان می آمد که آن برخلاف وعده خداوند - تعالی شأنه - می باشد یا شک‌ها و شبهه‌ها به دل‌های شان راه می یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی علیه السلام

وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود راسی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده‌ای که موسی داده بود برخلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته‌ایم پیش آید بگوئید خداوند راست فرموده است، و هرگاه برایتان حدیثی بگوئیم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگوئید خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش خواهید یافت.^۱

می‌گوئیم: احتمال می‌رود این که دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبرشان، غیر این را نیز محتمل است. والله العالم.

توجه: منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان است پس از آن که به خاطر حکمت‌ها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عامه مشتبه گردیده لذا آن را انکار کرده‌اند به گمان این که به سبب آن جهل بر خدای تعالی لازم می‌آید، و در مکرمات بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

تتمه و توضیح: بدان که سه وجه اول از وجوهی که آن‌ها را از کلمات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کردیم، سرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصر علیه السلام را به طور مطلق - یعنی وقت حتمی و بدایی - روشن ساختند، زیرا که آن‌ها حکمت‌ها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی

و بدایی) می باشند، چنان که بر اهل فن و کسانی که با اخبار امامان علیهم السلام مأنوسند این معنی پوشیده نیست.

و اما وجه چهارم: فقط ناظر به سرّ مخفی داشتن وقت بدایی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می کردند، و دچار وسوسه می شدند، و در حیرت و شبهه می افتادند، چنان که برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد.

اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنان که در جریان جوانی که حضرت داوود علیه السلام مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی علیه السلام مرگش را خبر داد، و یهودیی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مرگش را خبر داد، و اینها نمودند، و وقوع فرج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمت‌ها و اسباب، به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد، چنان که در روایت ابو حمزه - که سابقاً آوردیم - یاد گردیده، و اینها مایه گمراهی مؤمنین نشد، و در حیرت و شبهه نیفتادند؟

در جواب گویم: اینها بدان جهت بوده که حجّت‌های خداوند در میان مردم حضور داشته‌اند و سرّ بدهاء و تأخیر را برایشان بیان می نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسر بود، در حالی که مؤمنین در زمان غیبت امام علیه السلام از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند، بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت بدایی خبر

شوند، سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد. و امام و حجّت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آنها را برگرداند، و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدایی، اما وقت حتمی: به جهت وجوه گذشته، و اما بدایی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آنها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگویید: چنانچه مؤمنین به صدق امامانشان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می‌گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید بر حق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه این که امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گوئیم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دل‌هایشان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، اما اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند گیاه تازه برآمده با وزش بادهای راست و چپ متمایل می‌گردند و گاهی می‌افتند و گاهی برمی‌خیزند، لذا امامان علیهم السلام خواسته‌اند این‌ها را مواظبت و رعایت کنند تا قوتشان کامل شود و آمادگی‌شان به مرحله مطلوب برسد، و آنچه مایه سقوط و از هم پاشیدگی‌شان می‌شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان علیهم السلام بسیاری از مطالب را از عده زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی

می داشته‌اند به جهت حفظ آن‌ها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام علیه السلام:
 «پدر شفیق و مهربان است» چنان‌که در حدیث صفات و فضیلت امام در
 کافی^۱ و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت این‌که حضرت موسی علیه السلام وقت بدایی را
 به بنی اسرائیل خبر داد گمراه کردن آن‌ها نبود، و تقصیری در حق ایشان
 ننموده، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به امر خدای - عزوجل -
 چون وقتی می‌خواست از نظر آن‌ها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی
 خود بر آنان گماشت، و او را حجّتی برایشان قرار داد، پس آن‌ها بودند که با
 اعراضشان از حجّت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه
 تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنان‌که گفت: ﴿ابن أمّ إنَّ القومَ
 استضعفونی و کادوا یقتلوننی﴾^۲؛ ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم مرا
 خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به خاطر ممانعت کردنم از انحرافشان] مرا به قتل
 رسانند. و خدای تبارک و تعالی فرموده: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
 فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ
 حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ﴾^۳؛ ای فرزند مادرم که هارون پیش از آن‌که موسی باز آید گفت ای
 قوم به هوش باشید که این‌گو ساله اسباب فتنه و امتحان شما گردیدو محققاً [بدانید] که
 پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید،

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۱. اصول کافی، ۲۰۰/۱.

۳. سوره طه، آیات ۹۰ و ۹۱.

[قوم] گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما بازگردد. اگر بگویید: از حضرت حجّت علیه السلام وارد شده: و اما حوادث و پدیده‌هایی که واقع می‌شوند پس در آن‌ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند برایشانم...^۱. و علما را در زمان غیبت خود حجّت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همان‌طور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان علیهم السلام بودند حجّت بر آنان تمام شده، و راه بر طرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایه لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان علیهم السلام، هم‌چنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجّت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمه اطهار را بیان می‌کنند و حاملان علوم ایشان هستند، که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی‌دانند و هر شبهه‌ای که در ذهنشان وارد می‌شود، به آن علما مراجعه نمایند، پس ضروری نداشت که وقت بدایی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمت‌ها و مصالح هست به آن‌ها گفته می‌شد؟

در جواب گوئیم: اولاً: ممکن است در بعضی از زمان‌های غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد، یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در اخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می‌شود، و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت

را از او دفع نماید و وجه مصحلت و حکمت را برایش بیان سازد. و بر این معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی رحمته در کتاب الغیبه به سند خود از ابان بن تغلب رضی از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: یأتی علی الناس زمانٌ یُصیبُهُمْ فیها سَبْطَةٌ یَأْرِزُ الْعِلْمُ کَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا فَبَيْنَمَا هُمْ کَذَلِكَ اذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ نَجْمٌ قُلْتُ: فَمَا السَّبْطَةُ؟ قَالَ: الْفَتْرَةُ؛ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ علیه السلام: كُونُوا عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰی يُطْلِعَ اللهُ لَكُمْ نَجْمَكُمْ^۱؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنان که مار خودش را در سوراخش مخفی می‌سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره‌ای بر مردم طلوع می‌نماید.

راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت (فاصله زمانی که موجب سستی دین و اعتقاد مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا این که خداوند ستاره‌تان را برایتان برآورد.

توضیح: «یأرز» بر سه وزن یَنْصُرُ و یَضْرِبُ و یَعْلَمُ می‌آید، به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می‌شود.

و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام علیه السلام هستند، و در آنچه از قضایا و احکام بر مردم وارد می‌شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجّت بر آنهاست، ولی حکمت‌های تقدیرات و مصالح

تغییرات را نمی‌دانند، و از وجوه بدا و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می‌شود که حیرت بر طرف نمی‌شود و شبهه از بین نمی‌رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حکمت، چنان‌که از حدیث ابو حمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آن‌که امام علیه السلام وجه تأخیر فرج را از آن وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود بیان فرمود، و همین طور در نظایر و امثال آن چنان‌که بر کاوش‌کننده در اخبار و سیر پوشیده نمی‌ماند، و ذکر آن‌ها ما را از مقصود اصلیمان در این کتاب خارج می‌نماید، و خدای تعالی هدایت‌کننده به راه راست است. حاصل این‌که کشف مُعضلات و حلّ مشکلات و مانند آن‌ها از وظایف و شئون امام علیه السلام است، و کشف نشدن آن‌ها در زمان غیبت به مردم مربوط می‌شود، چون‌که آن‌ها سبب مخفی ماندن امام علیه السلام می‌باشند، خدای تعالی بر ما منت گذارد به تعجیل فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام و دیدارش را با عافیت نصییمان فرماید.

و ثالثاً: البته خداوند - تعالی شأنه - نسبت به بندگان لطف است، و الطاف او بر دو گونه است:

گونه اول: الطافی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می‌باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی‌دهد، چون بر او - عزّ شأنه - فعل قبیح مُمتنع است، و این همان است که در زبان‌ها متداول و مشهور شده این‌که: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمان‌ها و اشخاص نیست، مثل این‌که

تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند، لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعده لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعده لطف واجب است، و تمام اهل عالم در همه زمانها و مکانها در این گونه لطف مساوی هستند.

گونه دوم: آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضل و احسان درباره هر کس که بخواهد به هر منظور و هر گونه بخواهد انجام می دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می شوند).^۱ و از این گونه است لطف خداوند بر امت مرحومه محمدیه صلی الله علیه و آله به برداشتن تکلیفهای سخت از آنها چنانکه در آیه شریفه است: ﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾^۲؛ خدایا! تکلیف گران و طاقت فرسا را چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدایی ظهور امام علیه السلام از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای - عزوجل - هر چند که حُجَّت را بر آنان تمام کرده و به وسیله عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامانشان و تمامیت حجتشان را بیان فرموده به طوری که برای هیچ کس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست، ولی از جهت شأن امامانشان و رعایت وضع ضعیفترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان منت نهاد و خبر

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

یافتن از وقت بدایی که می‌داند ظهور از آن تأخیر می‌افتاد را از آن‌ها پوشیده داشت برای حکمت و مصلحتی و به خاطر لطف و تفضل و شفقت نسبت به آنان، و مرحمت و احسان برایشان، تا به حیرت نیفتند، و شبهه‌ای به ذهنشان راه نیابد.

و از آنچه یاد کردیم - بحمدالله و له المنه - سِرِّ کتمان نمودن علم به وقت ظهور امام علیه السلام از سایر مردم از عوام و خواص معلوم شد، هم وقت حتمی و هم وقت بدایی آن، و بر تو باد که در آنچه یاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سخنان ائمه اطهار علیهم السلام - که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان اسکان دهد - گرفته شده است.

مطلب سوم: ظاهر از عمومات بسیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر این که امامان علیهم السلام آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت همه را می‌دانند، و آنچه روایت آمده در توصیف امام علیه السلام به این که نسبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرموده خدای تعالی: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱؛ و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. و امام آن‌ها را از آن استخراج می‌کند، و خدای تعالی فرمود: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^۲؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار [مسطور و ضبط] است. و فرموده خدای - عزوجل - : ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. سوره نمل، آیه ۷۵.

اضْطَقْنَا مِنْ عِبَادِنَا^۱؛ پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم] کتاب گردانیدیم. و آنان - چنان که در روایت آمده - امامان علیهم السلام می باشند، و فرموده خدای - عزوجل - «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»^۲؛ و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده ایم. و او امیر المؤمنین علیه السلام است، چنان که از امامان علیهم السلام روایت آمده، به ضمیمه آنچه دلالت دارد بر این که ایشان در علم و شجاعت یکسانند، و این که هر چه را امیر المؤمنین علیه السلام دانسته بود امامان پس از او آنها را دانسته اند.

و هم چنین فرموده امام صادق علیه السلام که: خداوند حجّتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود، پس در جواب بگوید: نمی دانم.

و فرموده امام باقر علیه السلام: به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییرات و حوادث زمان می باشد، هر گاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می سازد، و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می کند و از آن روی می گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقر علیه السلام چند لحظه ای ساکت ماند آن گاه فرمود: و اگر ظرف ها یا افراد مورد اطمینانی می یافتیم آنچه را که می دانیم می گفتیم.

و غیر این ها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آنها روایت آمده، ظاهر از تمامی این ها آن است که: امام علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی

به او اذن داده نشده که آن را اظهار کند، همچنان که امامان پیشین نیز مجاز نبوده‌اند که آن را اظهار نمایند، زیرا که امامان علیهم السلام هر چند که به همه چیز عالم هستند - جز آنچه استثنا شده مانند اسم اعظم که خدای - عزوجل - آن را برای خود اختصاص داده و هیچ کس از مخلوقاتش را بر آن آگاه ننموده است - و لیکن ایشان: (بندگان گرامی و مقرب هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند) ^۱ و به بندگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعال امر فرموده که برایشان اظهار نمایند، چنان‌که این معنی در روایات متعددی آمده که در بصائر و غیر آن مذکور است. ^۲

و حاصل روایات این که خدای تعالی بندگان را امر فرموده که از ائمه بزرگوار علیهم السلام سؤال کنند، چنان‌که فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ^۳؛ پس از اهل ذکر پرسید چنانچه نمی‌دانید. که بر آنهاست که پرسند، ولی امام علیه السلام لزومی ندارد که حتماً پاسخ گوید، بلکه به خواسته‌اش موکول است که بر اساس مصححتی که می‌بیند اگر بخواهد جواب می‌دهد و اگر بخواهد از جواب خودداری می‌نماید، چنان‌که خدای - عزوجل - فرماید: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ ^۴؛ این نعمت و قدرت اعطای ماست این که بی حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و تقیّه و کتمان و توریّه عمل می‌کند. و اگر

۲. بصائر الدرجات، ۳۸، باب ۱۹.

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۴. سوره ص، آیه ۳۹.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷.

بنخواهیم روایاتی که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی باز خواهیم ماند، و مایه اطناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد نیافتیم مگر دو حدیث:

حدیث اول: آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: «لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْآيَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱؛ اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هر آینه شما را خبر می دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرموده خدای تعالی است: خدا هر چه خواهد [از احکام یا حوادث عالم] محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و در ام الكتاب (آفرینش) مشیت اوست. و نظیر این از دیگر امامان علیهم السلام نیز روایت آمده است.

حدیث دوم: خبر ابو حمزه ثمالی است که در تذکره اول گذشت، از مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام که در آخر آن فرموده: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». و با تأمل کامل در این دو حدیث واضح می شود که هیچ دلالتی بر نفی علم امام علیه الصلاة والسلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اول: چون معنایش آن است که فرموده خدای تعالی: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ...». مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد

خبردار سازند، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می دادم از آنچه خواهد شد. و کلمه «لولا» دلالت می کند بر مُمتنع بودن جمله فعلیه به سبب وجود جمله اسمیه‌ای که پس از «لولا» واقع است، و آن را «لولا»ی امتناعیه خوانند. و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آنها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می یابد، و خداوند از ازل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام الكتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می باشد که قلم به امر خدای - عزوجل - به تمامی آنچه می شود و آن چنان که واقع می شود جاری گردیده است، و به جهت حکمت‌های بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

- ۱- راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیت و اراده خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.
- ۲- این که؛ نسبت به خداوند تعبّد کنند و به درگاهش تضرّع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تعبّد و تضرّع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تخلّف ناپذیر باشد.

۳- بررسی عده‌ای و امتحان عده‌ای دیگر تا خداوند بدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می‌شود، که عده‌ای به آن ایمان می‌آورند و عده‌ای دیگر آن را انکار می‌نمایند، چنان‌که عده‌ای از فلاسفه زندقه پنداشته‌اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمه اطهار و حجت‌های الهی بر عالمیان واقع می‌گردد، در آنچه خبر داده‌اند، به این‌که بداء در آن واقع شود به جهت این‌که از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آن‌ها را تصدیق کرده‌اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامانشان علیهم‌السلام. و مولا ایمان امام باقر علیه‌السلام به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید. ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به افترا بستن بر خدای - جلّ شأنه - در این مورد نسبت داده‌اند، و چنین پنداشته‌اند که این را امامان علیهم‌السلام وضع و جعل کرده‌اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیانشان خبر می‌دهند سپس برخلاف آن واقع گردد. ولی خداوند - جلّ و عزّ - در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجت‌ها و بیّنات او (امامان بر حق علیهم‌السلام) می‌گویند و بیان می‌نمایند و جاهلان و معصیتکاران انکار می‌کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسی بزرگ‌تر و بالاتر است.

۴- گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتب می‌گردد، در مرحله توکل و تعبد و تضرع و دعا و اهتمام به

اموری که مایهٔ تبدیل و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیت محو و اثبات را دارند می‌باشند. و در بررسی و امتحان نیز حکمت‌ها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبُّر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام برای اهل نظر معلوم می‌شود، و تحقیق سخن در این باره جای دیگر دارد.

حاصل این که خدای - عزوجل - به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمت‌های بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است، و به قسمتی از آن‌ها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبُّر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء الله تعالی مطلع خواهد شد، پس اگر امام علیه السلام به هر کسی خبر می‌داد که عاقبت کارش به کجا می‌انجامد، و این که در عالم تا ابد چه پدیده‌هایی واقع می‌شود، نقض غرض می‌شد، و حکمت‌های بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می‌گشت، لذا امام علیه السلام فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می‌دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیهٔ محو و اثبات مقتضی منع امامان علیهم السلام از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می‌باشد، نه نفی علم آنان - صلوات الله علیهم اجمعین -

توجه: بدان که آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان علیهم السلام مجاز نیستند که تمام آنچه در عالم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده‌اند که بخشی

از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را اِظهار و آشکار نمایند، و این کار نیز حکمت‌های بسیاری دارد، از جمله:

- ۱- دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و احکام و مسائل حلال و حرام و غیر این‌ها که بیان می‌کنند.
- ۲- تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجّت بر کافرین.
- ۳- تسلی دل‌های اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف -

و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجّت علیه السلام پدید می‌آید را بیان داشته و خبر داده‌اند، و اموری از آن‌ها واقع شده است، و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسیده دو امر است: یکی: تبدیل کردن عمامه‌ها به کلاه در این سال به دستور شاه. دوم: خوشحالی و شکرگزاری مردم به جهت نداشتن پسر، به خاطر این که شاه فرمان داده که جوانان بیست و یک ساله را به نظام و وظیفه اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله می‌باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّ صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد. و در کتاب نورالعیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو امر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در آخر الزمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت آمده است.

و نیز در این زمان شیوع یافته؛ شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباس‌ها و زیورها و تجمل و غیر این‌ها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته، و وسایل لهو و ساز و تار و چنگ در معابر عمومی به طور علنی قرار داده شده، و امر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می‌بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیات می‌پندارند و گناه را غنیمتی می‌شمارند. و تمام این امور را صادق مصدق (رسول خدا صلی الله علیه و آله) و اوصیای او علیهم السلام خبر داده‌اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می‌دهد، و از محنت‌ها بیرون می‌برد. و قسمتی از این علامت‌ها را که خبر داده‌اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایه یقین مؤمنین و اتمام حجّت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذبین می‌باشد.

حدیث دوم: و اما حدیث دوم یعنی خبر از ابو حمزه ثمالی؛ اوّل و آخرش دلالت دارند بر این که مقصود امام علیه السلام آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث اعلام می‌دارد که کتمان و پوشیدگی را می‌خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب این‌که: خداوند - عزوجل - لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همه علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده، چنان‌که خدای تعالی فرموده: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی اش بر خداوند است و خدای داند قرارگاه [منزل دائمی] و آرامشگاه [منزل موقت] او را، و احوال همه خلق در کتابی بیانگر ثبت است. و در سوره طه فرموده است: ﴿قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ﴾^۱؛ [موسی در جواب فرعون] گفت احوال آنها [اقوام سلف] به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ] ثبت است.

و در سوره نمل فرموده: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار هست.

و در سوره سبأ آمده است: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳؛ مقدار ذره یا کم تر و بیشتر از ذره‌ای از موجودات عالم در همه آسمان‌ها و زمین نیست جز آن که در کتابی آشکار است.

و در سوره فاطر است: ﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾^۴؛ و کسی عمر طولانی نکند و یا از عمرش نکاهد جز آن که همه در کتاب ثبت است.

و در سوره ق فرموده: ﴿وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾^۵؛ و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ] نزد ما است.

۲. سوره نمل، آیه ۷۵.

۱. سوره طه، آیه ۵۲.

۴. سوره فاطر، آیه ۱۱.

۳. سوره سبأ، آیه ۳.

۵. سوره ق، آیه ۴.

و در سوره حدید فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾^۱؛ هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا در جان‌های خویش به شمارسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آن که در دنیا ایجاد کنیم ثبت است.

و در سوره واقعه فرموده: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛^۲ که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ سیر حق، که جز دست پاکان بدان نرسد.

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام علیه السلام است، که او لوح عالم ملک است چنان که لوح اول برای عالم ملکوت می باشد، و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام علیه السلام قرار داده و ثبت فرموده است، پس خدای تعالی فرموده: ﴿وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۳؛ و همه چیز را در امام مبین شماره کرده ایم. و او تعالی فرموده: ﴿حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾^۴؛ که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام همان امام مبین است.

و در کافی از امام موسی کاظم علیه السلام در حدیث نصرانی ای که مسلمان شد آمده این که: حم رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتاب مبین؛ علی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.^۵ و روایات در ابواب و چگونگی های علوم امامان علیهم السلام بیش از آن است که

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹.

۱. سوره حدید، آیه ۲۲.

۴. سوره دخان، آیه ۱ و ۲.

۳. سوره یس، آیه ۱۲.

۵. اصول کافی، ۴۷۹/۱.

شمارش گردد، اگر می‌خواهید بخشی از آنها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات - که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد -^۱ و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان علیهم‌السلام در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند، و این که آنچه را امیرالمؤمنین علیه‌السلام دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است، و همین طور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوییم: همان طور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی‌نماید، و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می‌دارد، بر حسب اقتضای احوال اشخاص و زمان‌ها، همین طور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است، و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده و در وی نیز به ودیعت سپرده است، برای اهل عالم، از آن ظاهر نمی‌سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است، و غیر از آن را از ایشان مخفی می‌دارد، چنان که خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ»؛^۲ و لیکن روزی خلق را به اندازه‌ای که بخواهد نازل می‌گرداند. و خدای تعالی فرموده: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»؛^۳ آیا نمی‌بینی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان برشود، و به اذن پروردگارش

۱. بصائر الدرجات، ۱۲۷؛ باب ۶، ح ۳. ۲. سوره شوری، آیه ۲۷.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

همه اوقات میوه‌های مأکول و خوش دهد. که امام علیه السلام همان درخت پا کیزه است - چنانکه در روایات بسیار بلکه متواتری آمده - و میوه آن علم اوست که هر چه بخواهد به اذن پروردگارش از آن افاضه می‌کند، بر هر کس و هر گونه که بخواهد، چنانکه از روایات متواتر و بسیاری که از ایشان علیهم السلام رسیده ظاهر می‌شود. و خلاصه سخن این که امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اول سخن از سؤال و جواب. و نیز شاهد بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام صادق علیه السلام است به ابو جعفر محمد بن النعمان احول در حدیث طولانی شریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمده که: ای پسر نعمان؛ همانا عالم نمی‌تواند هر چه را می‌داند به تو خبر دهد، زیرا که آن سر خداوند است که به جبرئیل سپرده، و جبرئیل به حضرت محمد صلی الله علیه و آله راز گفت، و محمد صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام به حسن علیه السلام سپرد، و حسن آن را به حسین علیه السلام سپرد، و حسین آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی آن را به محمد علیه السلام سپرد، و محمد آن را به کسی [منظور خود آن حضرت است] راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شما هیچ سری ندارید مگر این که دشمتان از شما آن را بهتر می‌دانند...^۱ در این کلام دقت و تأمل کنید، که برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد فریاد می‌زند که امامان علیهم السلام وقت فرج را می‌دانسته‌اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده‌اند

که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگویید: بنابراین لازم است که سخن امام علیه السلام در خبر ابو حمزه دروغ باشد، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد؟ در جواب گویم: شیخ اجل محمد بن الحسن صفار در کتاب بصائر الدرجات به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: به درستی که من کلمه‌ای را می‌گویم هفتاد و جه در آن هست که از عهده هر یک می‌توانم بیرون آیم^۱. و به سند خود از علی بن ابی حمزه آورده که گفت: من و ابوبصیر بر حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدیم، در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابو عبدالله علیه السلام سخنی گفت. من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد، به خدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده‌ام، گوید: پس آن حضرت علیه السلام به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می‌آورم هفتاد و جه در آن برایم هست، اگر بنخواهم این را می‌گیرم و اگر بنخواهم آن را می‌گیرم^۲.

و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیه‌ترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد و جه منصرف می‌گردد^۳.

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و این‌ها

۲. بصائر الدرجات، ۳۲؛ باب ۹.

۱. بصائر الدرجات، ۳۵۹؛ باب ۹.

۳. بصائر الدرجات، ۳۲۹؛ باب ۹.

دلالت می‌کند بر این که هرگاه از ایشان علیهم السلام سخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیثشان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن احتمال دروغ بودنش می‌رود، یا مانند این‌ها، دلالت می‌کند بر این که ایشان ظاهر آن را منظور نداشته‌اند، و راه بیرون شدن از آن برایشان هست، پس بر ما واجب است ایشان را تصدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگذار نماییم، که بسا می‌شود چیزی را به خاطر بعضی از حکمت‌ها و مصالح و تقیه از بعضی از حضار انکار می‌کنند، و در کلامشان توریه‌ای هست یا یکی از وجوهی که نمی‌شناسیم، و خودشان نسبت به آن دانا هستند، و شما خواننده عزیز اگر از اهل تتبع و کاوش در سخنان ایشان باشید شواهد بسیاری برای صحت آنچه یاد کردیم به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او به دست خواهید آورد.

و از جمله آن شواهد در کافی^۱ و غیر آن از سدیر آمده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داوود بن کثیر در مجلس حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بودیم که بناگاه آن حضرت خشمگین [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود: شگفتا از عده‌ای که پندارند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای - عزوجل - کسی نمی‌داند، به درستی که در صدد شدم کنیزم فلانه را بزنم از من فرار کرد، و ندانستم که در کدامیک از اتاق‌ها رفته است. سدیر گوید: چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون] منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت وارد شدیم، و عرضه

داشتیم: فدایت شویم، شنیدیم که شما در مورد کنیزک خود چنین و چنان فرمودی، و ما می دانیم که شما علم بسیاری می دانید، و شما را به علم غیب نسبت نمی دهیم؟ گوید: فرمود: ای سدید آیا قرآن را نخوانده ای؟ گفتم: چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتاب خدای - عزوجل - خوانده ای ندیدی که فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱؛ و آن کسی که به علم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدینجا آرم. سدید گوید: عرضه داشتم: فدایت کردم، این را خوانده ام، فرمود: آیا آن مرد را شناخته ای و آیا می دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟. گوید عرضه داشتم: آن را به من خبر ده، فرمود: مقدار یک قطره از آب دریای سبز، این چقدر از علم کتاب است؟ عرض کردم: فدایت شوم چقدر کم است، فرمود: ای سدید، چقدر زیاد است این که خدای - عزوجل - او را به علمی نسبت دهد که به تو خبر داده است، ای سدید آیا در آنچه از کتاب عزوجل نیز خوانده ای این را یافته ای که: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲؛ بگو تنها گواه بین من و شما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا کافی خواهد بود. گوید: عرضه داشتم: آن را خوانده ام فدایت کردم، فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست داناتر است یا کسی که بخشی از علم کتاب نزدش هست؟ عرض کردم: بلکه کسی که تمام علم کتاب نزد او هست گوید: پس آن حضرت با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است، علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است.

۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

توجه و تتمه مطلب: به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اول تا آخر تدبّر بنمای که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می شود، این که آنچه از ایشان علیهم السلام صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنان که آن جناب علیه السلام دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد، از این جهت بوده که افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده اند، و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می دانسته، سپس وقتی مانع بر طرف گشت آن حضرت علیه السلام و فور و بسیاری علم خود را توضیح داد، و این که همه چیز را می داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند - جلّ جلاله - سوگند یاد کرد به این که همه علم کتاب نزد اوست، و این دلالت دارد بر این که آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود به جهت دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر این که خداوند - عزّوجلّ - همه آنها را در کتاب - که لوح محفوظ است - ثبت فرموده است، و این حدیث همچون سایر احادیث دلالت می کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام علیه السلام تعبیر آمده به: «عَبِيَّةُ عِلْمِ اللَّهِ»؛ مخزن علم خداوند، و بر شما باد که در کلمات ایشان علیهم السلام جستجو و تدبّر کنید تا ایمانتان بیشتر و یقیتان کامل تر شود، و توفی از خدا است.

دنباله ای از بحث در تأیید مطلب: حافظ بُرسی رحمته الله علیه در کتاب مشارق انوار

الیقین گفته: امام علیه السلام از چند جهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:

اول: این که «لوح» ظرف حفظ و ظرف سطرها و نوشته‌هاست، و امام محیط بر سطرها و اسرار سطرهاست، پس او از لوح افضل است.

دوم: این که؛ «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فُعیل» و آن به معنی فاعل است، پس او به اسرار لوح دانا است، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوم: این که ولیّ مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می‌باشد، پس امام بر لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست دانا می‌باشد.^۱

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در

زمان غیبت کبری

بدان که شیعه امامیه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمري علیه السلام وکالت منقطع شده و نیابت خاصه ختم گردیده است، شیخ سمري چهارمین تن از نواب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده‌اند، و پس از درگذشت سمري تا زمان ظهور حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیانش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبرای آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می‌باشند، و هر کس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود

است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیه است که به آن شناخته می‌شوند، و هیچ یک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدثین معروف به صدوق - که سید و مولایمان حضرت حجت - عجل الله فرجه الشریف - به ولادت او مژده دادند - در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابو محمد حسن بن احمد مکتب علیه السلام گفت: در سالی که شیخ علی بن محمد سمري علیه السلام وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد] بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس امر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت دوم واقع شد، و ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند - عزوجل - و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدعی شود مرا مشاهده می‌کند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

[مکتب] گوید: پس ما از روی این توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون

رفتیم، و چون روز ششم بار دیگر بر او وارد شدیم در حال احتضار بود، به او گفته شد: وصی تو بعد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، و پس از گفتن این جملات درگذشت، که این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد، رحمت و رضوان الهی بر او باد.^۱

می‌گوییم: سخن در اینجا در دو مطلب است: یکی: در سند حدیث شریف یاد شده. و دوم: در دلالت آن بر مطلب مورد بحث.

مطلب اول: بدان که این حدیث - در اصطلاح - صحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام توسط سه نفر روایت گردیده: اول: شیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سمری، و او از جهت جلالت قدر و شهرتش نیازی به توصیف ندارد. دوم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بابویه قمی، که او نیز به خاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضیح ندارد. سوم: ابو محمد حسن بن احمد مکتب، و او - چنانکه فاضل ماهر مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال یاد کرده - ابو محمد حسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب است، و صدوق مکرر از او روایت کرده با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او، و این از نشانه‌های صحت و وثاقت است، همچنان که مولی عنایت الله مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متذکر شده، و برای آن شواهد متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آن‌ها نیست. و مکتب - به کسر تاء مشدّد - کسی را گویند که نوشتن آموزد.

توجه: دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما علیهم السلام واقع شده که شایسته است آن‌ها را توجه دهیم:

نخست: در کتاب الغیبه شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی رحمته الله که در نسخه‌ای که نزد من هست چنین آمده: خبر دادند ما را جمعی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت: حدیث گفت مرا ابو محمد احمد بن الحسن مکتب، گفت: من در مدینه السلام [بغداد] بودم...^۱ و همان‌گونه که از کتاب کمال الدین ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است^۲ و ظاهراً این اشتباه از ناحیه نسخه‌نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه‌نویسان روی داده این که حاج میرزا حسین نوری رحمته الله این حدیث را در کتاب جنة المأویٰ به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتب نقل کرده است^۳، و الله تعالی هو العالم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متبّع حاج میرزا حسین نوری رحمته الله او با همه بلندی نظر و وسعت اطلاع و اهمّامی که در استقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است.

۲. کمال الدین، ۲/۵۱۶.

۱. الغیبه، شیخ طوسی/۲۴۲.

۳. جنة المأویٰ، ۱۸.

و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبع وامی دارد، و موجب می شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جوینده خواهنده ای را ناامید نمی سازد. و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتب علیه السلام این که مولی عنایت الله سابق الذکر، حدیث یاد شده را از کتاب ربیع الشیعه سید بن طاووس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتب حکایت نموده است، پس - بحمدالله تعالی و عونہ - معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمری علیه السلام همان حسن بن احمد است که ابن بابویه علیه السلام از او روایت نموده است.

و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام علیه السلام این که شیخ طبرسی مؤلف کتاب الإحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سند، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده که در آن کتاب سند احادیثی که سند آنها را یاد نموده نمی آورد یا به سبب موافق بودن آنها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آنها با حکم عقل^۱. پس ظاهر می شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی نیاز بوده، یا به خاطر موافقت داشتن آن با اجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب. هم چنین از دلایل صحت آن این که علمای ما از زمان صدوق علیه السلام تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده اند، و هیچ یک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأملی نکرده است، چنان که

بر کسی که با کلمات و کتاب‌های ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد، و از روایاتی است که امام علیه السلام درباره آن‌ها فرموده: البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست.

مطلب دوم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب این‌که فرموده امام علیه السلام: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود» می‌باشد، پس دلالت می‌کند بر این‌که غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به این‌که: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد...» و به قرینه اول سخن شبهه‌ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونه مخصوص آن است که برای سفرای چهارگانه آن حضرت علیه السلام که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

حاصل این‌که منظور از مشاهده آن‌گونه مشاهده‌ای است که مقید به عنوان باییت و نیابت خاصه باشد، مانند آنچه برای سفرای چهارگانه‌ای که در زمان غیبت صغری بوده‌اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقید، یا ذکر عام و اراده خاص می‌باشد و این

گونه به کار بردن الفاظ بسیار و در عرف و لغت شایع است، چنان که گویی: «گوشت خریدم» یا «گوشت خریداری کن» و منظورت خصوص گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنان که یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است و از این قبیل است فرموده خدای - عزوجل - : ﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ﴾؛ بگو [ای پیغمبر] ما ایمان آورده ایم به خدا و شریعت و کتابی که بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده است. که «اسباط» لفظ عامی است و مقصود از آن خاص است، زیرا که بر همه اسباط (= نوادگان یعقوب) کتاب و وحی و حکم نازل نگشت، بلکه فقط بر بعضی از آنها نازل شد، و هم چنین در توقیع شریف منظور از «مشاهده» گونه خاص آن است، چنان که به یاری خدای تعالی برای بیان داشتیم. و به این وجه معلوم می گردد که بین این توقیع شریف و بین وقایع بسیاری که در کتاب های متعددی مانند بحار و النجم الثاقب و دار السلام شیخ عراقی و غیر آنها ذکر گردیده هیچ منافاتی نیست، که آن وقایع دلالت دارند بر وقوع مشاهده در زمان غیبت کبری برای بسیاری از مؤمنانی که به شرف لقای آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - نایل آمده اند، خدای تعالی دیدار و شفاعتش را به ما روزی فرماید که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

و در جمع بین این ها وجوه بعیدی یاد کرده اند، که نیازی ندارد متعرض

آن‌ها شویم و رد کنیم. و آنچه را بیان داشتیم همچون نور بر قلّه کوه طور، برای اهلش واضح است و توفیق از خداست.

و از دلایل قطع شدن بایّت و نیابت خاصّه در غیبت دوم این‌که: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همه اهل ایمان، و اهتمام داشتن به آن، هیچ کس از علمای ما از زمان ائمه علیهم السلام تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویح یا اشاره بر وقوع نیابت خاصّه در زمان غیبت دوم دلالت نماید، با این‌که علما و حافظان حدیث تتبّع بسیار کرده و به نقل احادیث و تدوین و روایت آن‌ها اهتمام ورزیده‌اند تا آنجا که اخباری که مشتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کم‌تر برای انسان پیش می‌آید، و اخباری که مشتمل بر قصّه‌ها و حکایات و غیر آن‌ها است را نیز ضبط نموده‌اند، و تا آنجا که اخبار ضعیف و مشتمل بر راویان مجهول را نیز ضبط کرده‌اند، و غیر این‌ها... که بر پژوهشگر در کتب احادیث و آثار پوشیده نیست. و با ملاحظه همه این‌ها اطمینان حاصل می‌شود به عدم وقوع وکالت و نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری به طوری که اگر بر فرض دلیلی بر این مُدعا نداشتیم می‌توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل این‌که نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبه عموم است، خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعده ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحول علمای اصول بر آن استناد جسته و بدان اعتماد کرده‌اند، و نیز عقلا در همه امور خود - آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرتشان است،

در تمام زمان‌ها و اعصار - بر آن اتکا داشته و دارند، که در هر چیزی که شک می‌کنند، وقتی پس از جستجو و کاوش دلیلی بر آن نیافتند به عدم آن حکم می‌نمایند. إجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همه جانبه عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کند، هیچ تأمل و تردیدی در حکم کردن به نبودن دلیل باقی نمی‌ماند، به خصوص با اهتمام امامان علیهم‌السلام به بیان آنچه امت بدان نیاز دارند، و اجتهاد و اهتمام علما به نقل کردن آنچه از امامانشان - سلام الله علیهم اجمعین - به ایشان رسیده است.

و با تأمل در این اصل و تدبّر در این مطلب بطلان آنچه صوفیان ادّعا می‌کنند از وجوب بیعت با شیخ طریقت و داخل شدن در اطاعت آن شخص به طور مخصوص برایت معلوم می‌گردد، چنان‌که پیش‌تر بیان داشتیم. و هم‌چنین بطلان آنچه فرقه شیخیّه ادعا دارند معلوم شد که گویند: «پیروی از شخص خاصی در هر زمان واجب است و آن شخص را شیعه خالص می‌نامند، و چنین پندارند که او آئینه صفات امام است، و شناختن آن شخص رکن چهارم ایمان می‌باشد». چون دلیلی بر این گفته‌ها نیست، بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنان‌که در جای خود بیان شده است، از خدای تعالی خواستاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه‌های شیطان ما را محفوظ فرماید.

و می‌توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید

آورد، از جمله: روایتی است که شیخ ثقة جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی رحمته الله در کتاب الغیبه به سند صحیح عالی^۱ از عبدالله بن سنان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، آن حضرت فرمود: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن جیرت نجات نخواهد یافت مگر آن که به دعای غریق دعا کند.^۲ پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است، فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: هر گاه چنین شد - که تو آن زمان را درک نخواهی کرد - پس به آنچه در دست دارید تمسک کنید تا این که امر برایتان صحیح آید.^۳

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمة نیز این را روایت آورده

۱. سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن همام گوید حدیث گفت ما را عبدالله بن جعفر از محمد بن عیسی و حسن بن ظریف هر دو از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان. می گویم: این راویان همگی جلیل القدر و ثقة هستند، برای اطلاع بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. (مؤلف).

۲. اینکه فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند». می گویم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبدالله بن سنان آورده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این شبهه ای به شما خواهد رسید که بدون نشانه آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند؛ پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، پس من گفتم: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ، فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده هاست ولی چنان که می گویم بگو: یا الله یا رَحْمَن یا رَحِيم یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ (مؤلف).

و در آن آمده: تا این که امر برایتان واضح گردد^۱.

می‌گوییم: در این حدیث شریف تأمل کنید، و در خبر دادن امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیر بین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام - عجل الله فرجه الشریف - و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنت‌ها و پیروی علمای عامل و حافظان اخبار ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین -

و شیخ نعمانی رحمته الله بر این مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید: «این که در حدیث عبدالله بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت علیه السلام که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا رفتند و نظام و پیوستگی شان قطع شد، زیرا که سفیر بین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حد نهایت رسید، آن نشانه‌ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا این که صاحب حق علیه السلام ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین علیهم السلام] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوم - که شرح و تأویل آن در حدیث‌های بعد از این فصل خواهد آمد - درست شد، از خداوند خواهانیم که بینش و راه‌یابی

بیشتری به ما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایه خشنودی او است توفیق دهد»^۱.

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیحی^۲ از زراره آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: یَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، قُلْتُ لَهُ: مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که امامشان از آنان غایب می شود، زراره گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان امر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا این که برایشان آشکار شود^۳

می گویم: ضمیری که در فرموده امام علیه السلام: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» مستتر است به امام علیه السلام بر می گردد، یعنی این که تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته اند باقی بمانند، و کسی که مدعی نیابت خاصه و وکالت از امام علیه السلام شود را تصدیق ننمایند، تا این که امامشان ظاهر گردد، و از اینجا معلوم می شود که منظور امام علیه السلام است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدعی امامت یا نیابت خاصه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا

۱. غیبت نعمانی، ۸۳.

۲. شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج از زراره از حضرت ابی عبدالله بن امام صادق علیه السلام... و این راویان همگی ثقة جلیل القدر هستند. (مؤلف رحمته الله).

۳. کمال الدین، ۲/۳۵۰، باب ۳۳، ح ۴۴.

هنگامی که با دلایل و نشانه‌هایی که از پدرانش علیهم‌السلام روایت گردیده و آثار و معجزاتی که از حضرتش صادر می‌شود - همچنان که از پدران گرامیش صادر می‌شد - امر ظهورش درست و معلوم آید.

و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق رحمته‌الله به سند خود از ابان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه‌ای در آن زمان به مردم می‌رسد... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصله زمانی که مایه سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا این که خداوند ستاره‌تان را برایتان طالع سازد.

می‌گویم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام علیه‌السلام است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی رحمته‌الله به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام آورده که فرمود: ای ابان به مردم [جهان - خ ل] سبطه‌ای خواهد رسید... تا آنجا که گوید: عرضه داشتم: فدایت گردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامی که خداوند صاحب آن را برایتان بیاورد.^۱

و روایتی که ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمته‌الله به سند صحیحی از مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه‌السلام آورده که فرمود: همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع

می‌نماید، تا آن‌گاه که با انگشتانتان اشاره کنید و گردن‌های‌تان را بکشید خداوند ستاره‌تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود کدام از کدام است، پس هرگاه ستاره‌تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گویند.^۱

و آن را شیخ نعمانی این چنین روایت آورده: همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره‌ای غایب گردد ستاره دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتانتان اشاره نمودید و ابروانتان را بالا کشیدید خداوند ستاره‌تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس شناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره‌تان طالع شد پروردگارتان را حمد گویند.^۲

و نیز نعمانی به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَلِ خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هرگاه ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید، تا آن هنگام که ستاره‌ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشم‌ها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشته مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش] ببرد، سپس دورانی از روزگارتان را بر این حال خواهید ماند و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره‌تان آشکار شود، پس خدای را حمد گویند و او را بپذیرید.^۳

۲. غیبت نعمانی، ۷۹.

۱. اصول کافی، ۳۳۸/۱.

۳. غیبت نعمانی، ۷۹.

و به یاری خداوند و به برکت اولیای او از این روایات صحیح معتبر معلوم شد که برای هیچ کس جایز نیست کسی که در زمان غیبت کبری مدّعی نیابت خاصه شود را تصدیق نماید.

و نیز شاهد بر آن است آنچه شیخ اجل کلینی رحمته الله به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: برای قائم علیه السلام دو غیبت هست، یکی کوتاه مدّت، و دیگری دراز مدّت، در غیبت اوّل جای او را نمی‌داند مگر خواصّ شیعیانش، و در غیبت دوم جز خواصّ موالی او کسی جایش را نشناسد.^۱

مؤلف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گویا منظور حضرت از خواصّ موالی کسانی هستند که خدمتگزار آن جنابند، زیرا که سایر شیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، اما در غیبت اوّل، آن حضرت سفرایی داشته که توقیعات را برای شیعیانش می‌آورده‌اند، و اولین سفیر، ابو عمرو و عثمان بن سعید عمری رضی الله عنه بوده، و چون عثمان بن سعید وفات یافت، به پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابو جعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سمّری - رضوان الله علیه - وصیت سپرد، و چون فوت سمّری نزدیک شد از او خواستند وصیت دهد، وی گفت: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سمّری واقع گشته است.»

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه صدوق به سند خود از عمر بن

عبدالعزیز روایت آورده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: هر گاه صبح و شام کردی در حالی که امامی را نبینی که به او اقتدا نمایی پس هر که را دوست می داشتی دوست بدار، و بر بغض کسی که پیش تر دشمن می داشتی باقی باش تا این که خدای - عزوجل - او را آشکار سازد.^۱

و کلینی رحمته الله در اصول کافی به سند خود از منصور از کسی که او را یاد کرده از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: هر گاه صبح و شام کردم در حالی که امامی نبینم که به او اقتدا نمایم چکار کنم؟ فرمود: هر کس را که پیش تر دوست می داشته‌ای دوست بدار و هر کس را که قبلاً دشمن می داشتی دشمن بدار تا این که خدای - عزوجل - او (امام علیه السلام) را آشکار فرماید.^۲

و نعمانی به سند خود از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه روزی صبح و شام کردی در حالی که امامی از آل محمد علیهم السلام را نبینی پس هر که را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار و با هر کس دشمنی داشته‌ای دشمن باش و از هر کس پیروی داشته‌ای پیروی کن، و هر صبح و شام منتظر فرج باش.^۳

می‌گوییم: این روایات به ما امر می‌کنند که در زمان غیبت از کسی که ادعای امامت یا بابیت و نیابت خاصه را داشته باشد پیروی نکنیم، تا این که خدای

۱. کمال الدین، ۳۴۸/۲، باب ۳۳، ذیل ح ۳۷.

۳. الغیبة، نعمانی، ۸۱.

۲. اصول کافی، ۳۴۲/۱.

تعالی ولیّ مُنتَظَرش - عجل الله فرجه الشریف - را ظاهر گرداند، زیرا که فرمایش امام علیه السلام: «پس هر که را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار...» کنایه است از وجوب ترک محبت و پیروی کسی که برای خود مرتبه خاصی از امامت یا نیابت خاصه را در زمان غیبت تامّه ادّعا کند، یعنی اگر کسی برای خودش مقام خاصی ادّعا کند از او پیروی مکن و دعوتش را برای هیچ کاری مپذیر، و این است معنی تکذیب ادعای او، چنان که بر اهل فهم که با شیوه های سخن آشنا هستند پوشیده نیست.

و از احادیثی که در آنها بر قطع شدن سفارت در غیبت تامّه دلالت و اشاره ای هست، روایتی است که نعمانی رحمته الله به سند خود از مفضل بن عمر جعفری از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود، یکی از آن دو آن قدر طول می کشد تا بعضی [از مردم] گویند: مرده، و بعضی گویند: کشته شده، و بعضی گویند: مفقود شده، پس بر امر او از اصحابش باقی نماند مگر تعداد اندکی، و بر جایگاهش اطلاع نیابد - از دوست و غیر دوست - مگر آن خدمتگزاری که کارش را بر عهده دارد^۱.

نعمانی رحمته الله گوید: و اگر درباره غیبت جز این حدیث روایت نمی شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.

تمّه ای پر سود: دانستی که این چهار شخصیت یاد شده - رضی الله تعالی عنهم - به طور خاص از حضرت صاحب - عجل الله فرجه الشریف - در زمان غیبت نخستین

نایب بوده‌اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می‌نمودند، چون نزد آن‌ها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نصّ امام علیه السلام برایشان ثبوت یافت، چنان‌که در مورد عثمان بن سعید^۱ و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری علیه السلام انجام شد، و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به امر امام علیه السلام انجام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محمد سمري به امر امام علیه السلام وصایت داد، و از این نواب علیهم السلام معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کُتُب غیبت ذکر گردیده است.^۲

و سید بن طاووس در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و سید بن طاووس در کتاب ربیع الشیعة تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده چنان‌که مولی عنایت الله در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همین طور دیگر علمای ما علیهم السلام و بدون تردید وکالت و نیابت خاصه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی‌شود؛ یعنی؛ نصّ امام، یا نایب خاص او، یا آشکار شدن معجزه بر دست کسی که نیابت خاصه را ادعا می‌کند، و هر گاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادعا می‌کردند، همچنان‌که برای عده‌ای این اتفاق افتاد که دور غگویی‌شان ثابت گشت و توفیق از سوی امام علیه السلام مبنی بر لعنت و بیزاری از آنان صدور یافت، مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسم‌هایشان در کتب غیبت یاد آمده است، هر که مایل است به آن کتاب‌ها مراجعه کند.

۱. الغیبة، شیخ طوسی/۲۴۲.

۲. الغیبة، شیخ طوسی/۲۴۲.

و اما در غیبت کبری باب وکالت و نیابت خاصه بسته شد، ولی با نصوص پیغمبر و امامان علیهم السلام، و اجماع، و سیره متصله قطعیه، نیابت عامه برای علمای عامل و فقهای ره یافته، حامیان دین، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از امر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و اما روایاتی که درباره آنان وارد شده در کتب فقه و حدیث مذکور است، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که سه بار گفت: بار خدایا خلفای مرا بیامرز» گفته شد: یا رسول الله خلفای تو کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت کنند.

و در توقیع شریف آمده: «... و اما حوادثی که واقع می شود پس در آنها به راویان حدیثمان مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشان». ^۱ و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده اند.

دو نکته: در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شود:

اول: این که عده ای از علمای ما بر آنند که ولایت عامه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصرفاتی که برای امام علیه السلام هست برای آنان نیز می باشد. مگر آنچه با دلیل خارج شده است. که به نظر ایشان نیابت عامه ثابت است مگر آنچه با دلایل استثنا شده است. و عده ای دیگر آن را نفی کرده، و گفته اند: در مواردی که دلیل خاصی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها

ثابت است، مانند: فتوا دادن و حکم کردن بین مردم در مرافعات و غیر این‌ها که در جای خود ذکر گردیده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عده اول به آن تمسک بسته‌اند، چنان‌که در فقه بیان کرده‌ایم.

دوم: هر گاه یکی از افراد اهل مذهب ما برای خودش یا کس دیگری نیابت خاصه از حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس چنانچه بداند قطع شدن نیابت خاصه در غیبت کبری از ضروریات مذهب است، و در این حال مدعی نیابت خاصه شود محکوم به کفر و ارتداد است، چونکه این کار مستلزم تکذیب شارع در بعضی از احکام آن است، و این بدون خلاف و اشکال کفر می‌باشد. و همین طور اگر آن را به سبب دلیل خاصی مانند اجماع و اخبار بداند، و با این‌که این را می‌داند نیابت خاصه را در این غیبت ادعا کند، زیرا که اینجا نیز مستلزم تکذیب پیغمبر است. ولی اگر نداند که این از ضروریات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد، و برای او شبهه‌ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری ادعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر اهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صرف آن جای تأمل و مورد اشکال است، زیرا که در دلایل شرعی به ثبوت نرسیده این‌که انکار چیزی که نزد عموم مسلمین ضروری است سبب مستقلی برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به انکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی که انکار ضروری موجب کفر است که

مستلزم عدم تصدیق پیغمبر ﷺ در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل تسنن حکم می شود با این که آن ها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدس اردبیلی به این تفصیل قائل شده - بنابر آنچه از وی حکایت گردیده - و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته اند. و عده دیگری از فقها قائل شده اند که انکار ضروری اسلام سبب مستقلی برای کفر است، مانند انکار یکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته اند که از دلالت بر مدعی ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می شود، و الله تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

این که از خدای - عزوجل - مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - را در حال عافیت و ایمان به تو روزی فرماید، پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می گیرد:

یکی: استحباب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت علیه السلام در زمان ظهورش از خدای متان.

دوم: این که از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشی به تو روزی فرماید. و بر مطلب اول دلالت می کند

آنچه در دعاهایی که امامان علیهم السلام به شیعیان تعلیم فرموده‌اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنان‌که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت گردیده چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ»؛ خدایا! آن طلعت رشید و آن چهره‌نازنین را به من بنمای...^۱

و در دعای عمری که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت شده چنین آمده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ»^۲؛ خدایا! از تو مسئلت دارم که ولی امرت را به من بنمایی در حالی که فرمانش نافذ باشد....

و دعاهای دیگری که ذکر آن‌ها موجب طولانی شدن سخن می‌شود، اضافه بر این‌که این امر از لوازم محبت ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و حبیب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسل می‌جوید، و از جمله آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می‌باشد.

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می‌کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام را امر می‌کنند، چون دعا کردن به این‌که خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل فرج و ظهورش هست، پس دلایلی که بر تأکید و رجحان آن دلالت دارند شامل این هم می‌شوند. و بر مطلب دوم دلالت دارد آنچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمته الله به سند خود از حضرت ابي

۱. بحار الانوار، ۱۰۲/۱۱۱.

۲. بحار الانوار، ۱۰۲/۹۰.

عبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر گاه کسی از شما تمنای [دیدن] قائم علیه السلام را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رحمت فرستاد و آمدن قائم علیه السلام نعمت خواهد بود.^۱

می‌گوییم: توضیح مطلب این که خداوند پیغمبرش را امر ننمود که از کافران و ظالمین انتقام بگیرد - در صورتی که آنها شروع به جنگ نمی‌کردند - بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود: «فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا»^۲؛ پس [ای رسول] اندکی کافران را مهلت ده. که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می‌آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به مدارا کردن با مردم دستور می‌داد، ولی حضرت قائم علیه السلام مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می‌کرده‌اند کیفر دهد، بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای بیشتر مردم نعمت و عذاب خواهد بود، چنان که خدای - عزوجل - فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»^۳؛ و از عذاب نزدیک‌تر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگ‌تر [قیامت]. و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخرالزمان محنت‌ها و بلیات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزشگاه

۲. سوره طارق، آیه ۱۷.

۱. روضة الكافی، ۲۳۳، ح ۳۰۶.

۳. سوره سجد، آیه ۲۱.

آن‌ها قرار دارند، امامان علیهم السلام به شیعیانشان امر فرموده‌اند که عافیت و سلامتی از آن‌ها را از خدای - عزوجل - درخواست دارند، و در حال عافیت و سلامتی تسلیم بودن؛ به دیدار امام منتظر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعم و خرسند شوند، و در سایه عنایت او ایمن باشند، و در شمار منحرفان شکاک و یا تغییر و تبدیل کنندگان دین و کسانی که بر آن‌ها [از سوی خداوند] غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند، که حضرت قائم علیه السلام از آن‌ها انتقام می‌گیرد و آنان را از دم شمشیر می‌گذرانند، و عاقبت کارشان منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

تذکر: و بدان که کامیابی به لقای آن حضرت برای مسئلت کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد: یکی: این که خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت کننده به لقایش برسد.

دوم: این که مسئلت کننده پیش از ظهور وفات یابد، پس خدای - عزوجل - او را در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام زنده گرداند، تا به لقای آن جناب نایل آید از جهت اجابت دعای او و پاداش امید او، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت شده این معنی آمده، مادعای مزبور را در امر سی و چهارم یاد آوردیم.

تمه‌ای پر سود: همان‌طور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، هم‌چنین مستحب است لقای آن

جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نماید، و دلیل بر این از چند وجه است:

وجه اول: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱؛ و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل] بخوانید شما را اجابت کنم. و فرموده خدای تعالی: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^۲؛ و [هر چه خواهید] از فضل خدا مسئلت نمایید. «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۳؛ و چون بندگان من [دورو نزدیکی] من از تو بپرسند پس [بدانند که] من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را اجابت نمایم.

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:

- ۱- از امام صادق علیه السلام است که فرمود: دعا همان عبادت است^۴ که خدای عزوجل - فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۵؛ همانا آنان که از عبادت من تکبر ورزند سرافکنده به جهنم خواهند افتاد.
- ۲- و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: دعا مخزن عبادت است همچنان که ابر مخزن باران است.^۶
- ۳- و نیز از آن جناب آمده که فرمود: خداوند را بسیار بخوانید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می‌دارد که او را بخوانند، و به بندگان مؤمن خود

۲. سوره نساء، آیه ۳۲.

۴. اصول کافی، ۲/۴۶۷.

۶. اصول کافی، ۲/۴۷۱.

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۵. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

استجابت را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آنها [محسوب] خواهد کرد که در خیر آنها می افزاید.

۴- و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای - عزوجل - است جز به وسیله دعا به دست نیاید، و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر این که به گشایش برای کوبنده اش نزدیک گردد.^۱

۵- و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده فرمود: هر مسلمانی خدای تعالی را بخواند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن در آن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید، و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، یا مانند آن را از بدی از او دور سازد.^۲

۶- و از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده فرمود: دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر این که مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می آمرزد به شرط آن که به گناهی دعا نکند.^۳

۷- و از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بنخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بنخل ورزد.^۴

۲. بحار الانوار، ۲۹۴/۹۳، ح ۲۳.

۱. اصول کافی، ۴۷۰/۲.

۴. بحار الانوار، ۳۰۲/۹۳.

۳. بحار الانوار، ۳۰۲/۹۳، ح ۳۹.

- ۸- و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر کسی] بگشاید و درب اجابت را بر او ببندد.
- ۹- و از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن باشد.^۱
- ۱۰- و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: محبوب‌ترین اعمال نزد خدای عزوجل - در زمین دعا است، و بهترین عبادت عفاف است.^۲
- ۱۱- و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود: تو را سفارش می‌کنم به تقوی و خدا ترسی، و راستگویی، و ادای امانت، و خوش رفتاری با مصاحب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن بر تو باد دعا کردن، و چیزی تو را از درخواست کردن از پروردگارت باز ندارد، و نگویی: این چیزی است که عطا نخواهم شد، و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.
- و اخبار دیگری که در کتاب‌های علمای بزرگوارمان روایت شده است. و حاصل سخن این‌که: تشرّف به دیدار امام علیه السلام امری است ممکن است و مشروع، و هر امر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه این‌که: دعا کردن برای تشرّف به دیدار آن حضرت - سلام الله تعالی علیه - مستحب می‌باشد. کبرای این قضیه: به کتاب و سنت و اجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنت آنچه یاد آوردیم بسنده است، و اجماع برای کسی که

خبرگی و آنسی با کتاب‌های علما و سیره مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می‌توان ادعا کرد که استحباب دعا از ضروریات دین است. و عقل حکم می‌کند به این که خوب است بنده مطالب و خواسته‌هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.

و اما صغرای مطلب یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - و مشروع بودن طلب آن برای اهل ایمان و یقین ثابت است، و قوی‌ترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صلّاحا و کسانی است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالح گذشته ما در کتاب‌هایشان یاد کرده‌اند آمده، چنان‌که در دعایی که توسط عمّری از آن حضرت روایت شده چنین آمده: «و ما را از کسانی قرار ده که دیده‌شان به دیدارش روشن گردد».^۱ و در دعای عهد می‌خوانیم: «و دیده‌ام را به سرمه‌ی یک نگاه به او روشن ساز».^۲

و در دعای ندبه است که: «و [ای خدا] سرور این بنده کوچکت را به وی بنمایان ای شدید القوی». و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارک مروی است آمده: «و چهره‌اش را به ما بنمای». و غیر این‌ها که در جای خود ذکر گردیده، و این که تمام این‌ها را حمل کنیم بر آن که منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می‌باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت علیه السلام در میان مردم آمد و شد می‌کند.

۱. کمال الدین، ۵۱۳/۲.

۲. بحار الانوار، ۱۱۱/۱۰۲.

پس او را می بینند ولی نمی شناسند. و برای من و بعضی از اخیار، بعضی از اسرار اتفاق افتاده است.

و از جمله اخباری که به آن‌ها اشاره کردم روایتی است که کلینی رحمته الله در اصول کافی به سند صحیح عالی از سدیر صیرفی^۱ آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف علیه السلام هست. گوید: عرضه داشتم: گویی از زندگانی و غیبت او یاد می کنی؟ آن حضرت - علیه الصلاة والسلام - به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می کنند این افراد شبیه خوک؟ به درستی که برادران یوسف اسباط و پیغمبرزاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آن که برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا این که خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چه انکار می دارد این امت ملعون این که خداوند - عزوجل - با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین او و پدرش مسافت هیچده روز راه بود، پس اگر یوسف می خواست پدر را [از احوال خود] خبر دهد می توانست، همانا یعقوب و فرزندانش هنگامی که

۱. سند حدیث: علی بن ابراهیم از محمد بن الحسین از ابن ابی نجران از فضالة بن ایوب از سدیر صیرفی می باشد. می گویم: روات حدیث همگی ثقة جلیل القدر هستند و محمد بن الحسین همان محمد بن الحسین بن ابی الخطاب می باشد، و ابن ابی نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گویند از اصحاب اجماع است، درباره سدیر مدح خوبی روایت آمده، و او روایات بسیار دارد، و درباره اش گفته اند: مخلص بوده است. (مؤلف).

مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نه روزه پیمودند. پس این امت چرا انکار می‌دارد که خدای - عزوجل - با حجّت خود چنان کند که با یوسف کرد، این که در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان قدم بگذارد تا آن‌گاه که خداوند در آن [جریان] به او اذن دهد، همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم.^۱

و نعمانی به سند خود از سُدیر آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمود: همانا در صاحب این امر سنتی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: گویی ما را از غیبت یا حیرتی خبر می‌دهید؟ فرمود: چه انکار می‌کنند این خلق ملعون خوک صفت از این امر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و فهمیده بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را شناختند و وقتی گفت من یوسف هستم او را شناختند. بنابراین امت سرگردان چه انکار می‌کنند که خدای - عزوجل - در وقتی از اوقات بخواهد حجّت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیچ‌ده روز راه بود، اگر خداوند می‌خواست جای او را به پدرش بفهماند، می‌توانست. پس چه انکار می‌کند این امت که خداوند با حجّت خویش همان کند که با یوسف کرد، و این که صاحب مظلوم شما که حقش انکار شده صاحب این امر در میان آن‌ها آمد و شد کند، و در

بازارهای شان راه برود، و بر فرش های شان پا بگذارد، ولی او را شناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند، چنان که به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم.^۱

می گویم: ای مؤمن صاحب یقین در این حدیث شریف تأمل و تدبّر کن، و تعریض و انکار امام علیه السلام نسبت به کسی که پندارد امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - در میان مردم آمد و شد نمی کند و او را نمی بینند را ملاحظه بنمای، و این که از این جهت آن حضرت را به یوسف تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیقی برای اهل ایمان و تحقیق است. و در روایات چیزی را نیافته ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتنشان را با آنچه گفته شد توضیح می دهیم: یکی: فرموده آن حضرت در توقیع شریف که پیش تر آوردیم: «فَمَنْ ادَّعى المُشَاهَدَةَ قَبْلَ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ»؛ پس هر کس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او دروغگو است... که در امر گذشته بیان داشتیم: این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد.

دوم: آنچه در مزار بحار از بعضی کتب مزار به سند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت: به ابو جعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولا ایمان علیه السلام بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابو عبدالله تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایام

غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن...^۱

می‌گوییم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست.

اول: این که چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به این که: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند». و اگر این امر غیر ممکن بود یا خواستش نامشروع بود برایش چنین دعایی نمی‌کرد.

دوم: این که چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اول (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت علیه السلام اتفاق افتاده، از سفرای آن حضرت و غیر آنها، چنان که از اخبار ظاهر می‌شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده‌ایم.

سوم: این که احتمال می‌رود در آن وقت به خصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظه آن شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرف شود، و نظیر این معنی در منع و کلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده، چنان که در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت: یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر] - عجل الله فرجه الشریف - [اموال مردم را] [از باب حقوق] جمع می‌کند و برای او

وکلایی هست - و وکلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند - و این را به عبیدالله بن سلیمان وزیر گزارش دادند، پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت علیه السلام] در کجاست که این جریان بزرگی است. عبیدالله بن سلیمان گفت: همه وکلا را دستگیر می‌کنیم، سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پول‌هایی بفرستید، پس هر کدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود. راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم علیه السلام] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الامر علیه السلام] را تجاهل نمایند، پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزد من هست که می‌خواهم آن را برسانم، محمد به او گفت: اشتباه کرده‌ای، من از این مطلب چیزی نمی‌دانم، پس هر چه ملاطفت کرد محمد تجاهل نمود، و جاسوس‌ها را همه جا پراکنندند و همه وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود.^۱

چهارم: این که برای هیچ کس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرف شود مگر به اجازه حضرتش، و شاید منع کردن ابو جعفر از جهت اجازه ندادن امام علیه السلام به او برای تشرف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر این که این سر را تحمل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می‌ساخته، و یا به سبب‌های دیگر. مؤید این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابو عبدالله

صالحی آمده که گفت: پس از وفات حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که درباره اسم و جای امام علیه السلام بپرسم، پس جواب صدور یافت که: «اگر آنها را بر اسم دلالت کنی آن را شایع می سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد».^۱

پنجم: شاید آن شخص می خواسته با آن حضرت علیه السلام مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونه اصحاب سایر ائمه علیهم السلام، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است، و شیخ ابو جعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤید این وجه است آنچه کلینی رحمه الله در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اول کسی جایش را نمی داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را نداند مگر خواص خدمتگزارانش.^۲

در امر گذشته نیز مؤید این وجه گذشت.

وجه دوم: این که نگاه کردن به چهره نورانی اش عبادت است، و توفیق خواستن برای عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت می باشد، و هر یک از دو مقدمه این مطلب آن قدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، بلکه شاهد بر مقدمه اول روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان حضرت رضا علیه السلام آمده که

۱. اصول کافی، ۳۳۳/۱.

۲. اصول کافی، ۳۴۰/۱.

فرمودند: «نگاه کردن به ذریهٔ پیغمبر ﷺ عبادت است امام باشد یا غیر امام»^۱ و شاهد بر مقدمهٔ دوم دعاهایی است که از امامان علیهم السلام رسیده و توفیق عبادت از خدا خواستن را دستور فرموده‌اند.

وجه سوم: فرمودهٔ امام علیه السلام در دعای عهد و غیر آن که: «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلَعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَكُلَّ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مَنِّي إِلَيْهِ...»؛ که اطلاق آن عمومیت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت علیه السلام هر دو می‌شود، چنان‌که بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: محتوای آنچه در فضیلت خواندن سورهٔ بنی اسرائیل (= إسرائ) در شب‌های جمعه وارد شده است، چنان‌که در تفسیر برهان از عیاشی و صدوق به سندهایش از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس سورهٔ بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند نمیرد تا این‌که قائم علیه السلام را دریابد و از اصحابش خواهد بود.^۲

و محتوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده از کتاب الإختیار سید ابن الباقری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، د بن الحسن - علیه و علی آبائه السلام - را در بیداری یا خواب خواهد دید...^۳

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم. و فحوای آنچه در مکارم

۲. تفسیر البرهان، ۳۸۹/۲.

۱. أمالی، ۱۷۶.

۳. بحار الانوار، ۶۱/۸۶.

الاخلاق روایت آمده در فضیلت خواندن دعای: «اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمَصْدُقَ...». پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الأمر - عجل الله فرجه الشریف - مشرف خواهد شد.^۱

این را نیز در بخش ششم کتاب آوردیم، توجیه استدلال این که اخبار یاد شده به طور ضمنی دلالت دارند بر این که درخواست تشرّف به لقای آن حضرت علیه السلام نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است، و امامان علیهم السلام به آن فرا خوانده‌اند تا جایی که دست‌یابی به دیدار آن جناب برای کسی که بعضی از عبادات را به جای آورد ثواب قرار داده شده است.

وجه پنجم: آنچه علامه طباطبایی سید مهدی نجفی مشهور به بحر العلوم در اموری که غسل کردن برای آنها مستحب است در الدرّة النّجفیّة خود چنین سروده:

وَرُؤْيَا الْإِمَامِ فِي الْمَنَامِ لِذَرِكِ مَا يُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

و [به منظور] دیدن امام در خواب، برای آنچه از مقاصد خواسته می‌شود، که اگر درخواست دیدن امام علیه السلام امر مستحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار متسحب راجحی نبود، چون مخفی نیست که استحباب غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل می‌شود، و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم است.

وجه ششم: این که طلب کردن لقای آن جناب از روی محبت و اشتیاق

۱. مکارم الاخلاق، ۲۸۴، چاپ بیروت.

نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست، و بدون تردید اظهار دوستی و محبت به آن حضرت از بهترین و مهم‌ترین عبادات می‌باشد، زیرا که این از آثار و نشانه‌های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و تمام‌تر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیم‌تر می‌شود، و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این مقصود دلالت دارد و مایه تذکر خردمندان است گذشت.

وجه هفتم: آنچه در کتاب جنّة المأوی اثر عالم محدث نوری رحمته الله به نقل از کتاب الإختصاص شیخ مفید از ابوالمغرا^۱ از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَارَادَ أَنْ يَرَانَا أَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ فَلْيَغْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَاجِي بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَيُغْفَرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ...»؛ هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می‌خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت] بداند، پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیله ما [به درگاه الهی] مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی‌ماند.^۲

محدث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیله ما مناجات و رازگویی کند، و به درگاه او به ما توسّل برد که خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد

۱. ابوالمغرا - به میم و غین وراء - نام حمید بن المثنی کوفی عربی عجللی است، وی ثقة جلیل القدر بوده و دارای کتاب است.

۲. جنّة المأوی، الفائدة الثانية، و در بحار الانوار، ۳۲۸/۵۳.

ما می شناسد. و به قولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبت ما باشد، که ایشان علیه السلام را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد. می گویم: احتمال قوی می رود که منظور از فرمایش امام علیه السلام «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنان که با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می کند، زیرا که امام او سخنش را می شنود و او را می بیند، چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که باو *إلتجا* کند و او را بخواند و یاری کننده هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است، پس «یناجی بنا» به معنی «یناجینا» می باشد، و نظیرش در حدیثی است که در امر آینده خواهد آمد: «ان یُنَادِی بِهِمُ الْبَارِی» که به معنی «ینادیهم» می باشد.

و در دعای روز عاشورا می خوانیم: «وَجَعَلْنَا وَإِیَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِیْنَ بِثَارِهِ»؛ یعنی «من طالبی ثاره»؛ و خداوند ما و شما را از خونخواهان او (امام حسین علیه السلام) قرار دهد.^۱ و نظیر این تعبیر بسیار است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد بر آنچه یاد کردیم سید اجل علی بن طاووس در کتاب *کشف المحجّه* به نقل از کتاب *الرسائل* محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام از کسی که نامش را برده آورده است که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم: شخصی

مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان‌گونه که دوست دارد با پروردگارش باز گوید، پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لب‌هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.^۱

و بنا بر آنچه یاد آوردیم بآء در فرموده امام علیه السلام: «یناجی بنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از جهت ملابسه و إصاق مجازی، در آن تدبیر کن. وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوه آن‌ها بوده و هست این‌که تشرّف به دیدار آن حضرت علیه السلام را از قدیم الأیام درخواست می‌کرده‌اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرّع و زاری و عبادت می‌نموده‌اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجراهایشان در کتاب‌هایی از قبیل بحار^۲ النجم الثاقب و دار السلام عراقی و غیر آن‌ها یاد شده است. و من از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده‌ام که در آن کتاب‌ها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگی‌های آن وقایع در ذهنم نیست تا آن‌ها را در اینجا بیاورم.

حاصل این‌که تشرّف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است که ممکن است برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می‌شود به بعضی از اهل شبهه از عامّه و غیر آن‌ها که بر فرقه امامیه

اعتراض می‌کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده‌ای هست؟ و نیز در جواب آن‌ها گفته می‌شود: فواید وجود امام علیه السلام در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می‌شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هر چند که غایب باشد، و آن فواید به همه خلایق می‌رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت علیه السلام به خورشید در وقتی که زیر ابر باشد تشبیه شده، مؤلف سروده:

هُوَ الْعَلَمُ الْهَادِي بِإِشْرَاقِ نَوْرِهِ وَإِنْ غَابَ عَنْ عَيْنِي كَوَقْتِ ظُهُورِهِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ يُنْشَرُّ ضَوْؤُهَا إِذَا كَانَ تَحْتَ الْغَيْمِ حِينَ عَبُورِهِ

اوست آن آیتی که با اشراق نورش هدایتگر است، هر چند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است. آیا نمی‌بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می‌شود، در آن موقع که هنگام عبور زیر ابر واقع گردد.

و ما - ان شاء الله تعالى شانه - در خاتمه کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشريف - در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت ابر باشد خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما الهام فرموده است. و عده‌ای از علمای ما در کتاب‌های خود تصریح کرده‌اند به این که تشرف یافتن به دیدار حضرت حجّت علیه السلام در زمان غیبت ممتنع نیست، و به این که این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سید مرتضی - رضی الله تعالی عنه - در کتاب الغیبة گوید: «اگر گفته شود:

چه فرق است بین این که امام علیه السلام وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد، و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می داند که رعیت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند - چنان که جایز می دانید که او را مستور و غائب گردانند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بدانند که در آن موقع او را آشکار سازد؟ در جواب گفته می شود: اولاً: ما جایز و ممکن می دانیم که عدّه کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را می برند که در تکلیف هست...».

و سید رضی الدین علی بن طاووس رحمته الله در کتاب کشف المحجّة خطاب به پسرش گوید: «و راه به سوی امام تو علیه السلام برای هر کس که خداوند - جلّ جلاله - عنایت و احسان نسبت به او می خواهد باز است»^۱.

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده اند علامه مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجسته دیگری می باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت علیه السلام در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد،

و درخواست کردن این امر از خدای قادر منان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

فتاد و سوم: اقتدا و تاسی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و اعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می تواند انجام دهد، معنی تشیع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می شود. چنان که در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده: توجه کنید که هر مأمومی را امامی [و هر رهروی را راهبری] است که به او اقتدا می کند و از نور علمش برخوردار می گردد...^۱

و در روضه کافی از حضرت زین العابدین علیه السلام آمده که فرمود: برای هیچ قرشی و عربی حسب [و افتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیت، و عبادتی نیست جز به تفقه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبعوض ترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنت و مذهب امامی بوده باشد و به اعمالش اقتدا نکند.^۲

توضیح: در روایات وارد شده که: «خدای تعالی بسا که بنده ای را دوست بدارد ولی عمل او را خوش نداشته باشد، و بسا که بنده ای را مبعوض دارد

۱. نهج البلاغه، بخش نامه ها.

۲. روضه کافی، ۲۳۴، ح ۳۱۲.

ولی عملش را بیسندد». و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبوبیت و مبعوضیت نزد خداوند به سبب امر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می خواهد که در اعتقاد و عملش بوده باشد. پس ممکن است که بنده‌ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل مبعوض باشد چون مخالف امر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همین طور است. چون این را دانستی گوییم؛ ظاهر منظور امام علیه السلام در فرمایش فوق آن است که مبعوض ترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام علیه السلام باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سِرِّ مطلب آن است که هرگاه مؤمن در کارها و اخلاقیاتش بر خلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام علیه السلام و مایه طعنه و عیبجویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او اقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی الله در نظر آن‌ها و رغبت کردن مخالفین به شیوه امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می شود. از همین روی فرموده اند: «کُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا»؛ برای ما زینت باشید و مایه ننگ ما نشوید.^۱ و فرموده اند: «مردم را با غیر زبان‌هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید.^۲

۱. اصول کافی، ۲ / ۷۷، ح ۹.

۲. به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبان‌هایتان [به

و در اصول کافی به سند صحیح عالی^۱ از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما کسی را مؤمن نمی‌شماریم تا این که نسبت به تمام امر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما وَرَع و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیله وَرَع دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزت دهد و باقی بدارد^۲.

و در روضه کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: من و حضرت ابو جعفر [امام باقر علیه السلام] بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که مابین قبر [پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] و منبر بودند، به حضرت ابو جعفر علیه السلام گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند، خداوند مرا فدای تو گرداند. فرمود: آنها کجایند؟ گفتم: آنان را مابین قبر و منبر می‌بینم، فرمود: مرا نزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جان‌هایتان را دوست می‌دارم، با این حال به وسیله وَرَع و جدّیت [در دینداری] یاری

مذهب خویش] دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است». اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، ح ۱۳، باب ورع، (مؤلف).

۱. در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده است که فرمود: «بر تو باد خدا ترسی و ورع و تلاش و راستگویی و ادای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه داری، و مردم را با غیر زبان‌هایتان به خودتان دعوت نمایید، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود». این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رثاب روایت کرده، همه این‌ها ثقة جلیل‌القدر و امامی مذهب بوده‌اند. (مؤلف).

۲. اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، باب الورع، ح ۱۳.

کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده‌ای را امام خود دانستید به او اقتدا نمایید، همانا به خدا سوگند شماها بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه آنان بر دین اینان بوده‌اند پس شما بر این [دین] به وسیله وَرَع و تلاش یاری نمایید^۱.

علامه مجلسی رحمته الله در شرح این حدیث گفته: «بدین جهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم حَضْر است و یا موهِم این که آنان از پدران گرامی اش محمد و خاندان او - صلوات الله علیهم اجمعین - برترند مطلب را تدارک کرد به این که پیغمبر و اهل بیت او - صلی الله علیهم اجمعین - اصل در دین حق هستند و سایر انبیاء علیهم السلام در دین ایشان و از پیروان آنانند. پس این که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته علیهم السلام است، و «اینان» اشاره به پدران نزدیکش می باشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام.

می گویم: محتمل است که نام بردن از خصوص ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام ناظر باشد به فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً»^۲؛ آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم پیروی کن. و فرموده خداوند: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»^۳؛ [و این آیین اسلام همان] آیین پدر

۱. روضة الكافی، ۸ / ۲۴۰، ح ۳۲۸.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۳.

۳. سوره حج، آیه ۷۸.

شما ابراهیم است، او قبل از این، شما را مسلمان نامید. و فرموده خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱؛ بگو [ای پیغمبر] محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود. و برای توجه دادن به این که شیوه پاک بر حقی که خداوند عزوجل - پیغمبرش صلی الله علیه و آله را به آن امر فرموده همان شیوه و طریقه شیعه است، هر چند که شماره افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است.

و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقه الاسلام کلینی رحمته الله در روضه کافی از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هیچ کس از این امت به دین ابراهیم علیه السلام عمل نمی کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچ کس از این امت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچ کس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با] ما^۲. و این فرمایش از آن حضرت علیه السلام تسلی دل های شیعیان و تشویق و پاک سازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است، لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جمله اسمیه تأکید کرد، و این که فرمود: «وَإِنْ كَانَ هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِ أَوْلِيَّكَ» اشاره به عامه کوردل و تعریض به آنان است، و «اولئک» اشاره به رؤسای آنها سردمداران گمراهی - که خدای تعالی لعنتشان کند - می باشد، زیرا که زمان تقیه و جای تقیه بوده

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۲. روضه الکافی، ۲۵۴، ح ۳۵۹.

است. و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفینشان از کثرت و عزت ظاهری و متنعم بودن به نعمت‌های دنیوی، و غوطه‌ور بودن در خواسته‌های نفسانی از پول و زیور و ریاست می‌بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می‌کنند اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آنها نپردازند، و به دنیا رغبت نکنند و به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامانشان را به آن امر فرموده است خرسند باشند، خدای - عزوجل - فرموده:

﴿لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۱؛ گشت و گذار کفرورزان در شهرها تو را نفریبند، که این بهره‌ای ناچیز است. سپس جایگاهشان جهنم است که بد آشیانی است، ولی آنان را که [از خشم] پروردگارشان پرهیز کردند بهشت‌هایی است که در آنها جوی‌ها روان است در آنها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداوند است برای نیکان از هر چیز بهتر است.

و محتمل است که «اولئک» اشاره به مشرکین باشد، یعنی این که عامه کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوت‌ها و رؤسای فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قرار داده شریک دانستند، همچنان که مشرکین بت‌هایشان را در

عبادتی که خدای تعالی برای خود قرار داده شریک کردند، خداوند فرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾^۱؛ و خدای را پرستید و هیچ به او شرک نورزید. و بدون تردید کسی که برای ولیّ خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می باشد زیرا که او در امر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در اخبار در حدّ تواتر و بسیار است. و در زیارت جامعه می خوانیم: «وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ»؛ و هر آن که با شما جنگید مشرک است. و در خطبه غدیر آمده است: هر کس در بیعت کردن با علی علیه السلام شریکی قرار داد مشرک است.

و در مرآة الانوار به نقل از معانی الاخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: ای مردم هر کس بر علی علیه السلام امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای - عزوجل - پروردگاری اختیار کرده است.^۲

و اخبار در این باره جداً زیاد است حاصل این که منظور امام علیه السلام این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آنها بیان سازد که بر دین اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگان برگزیده، و فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳؛ همانا دین پسندیده نزد خداوند آیین اسلام است. و خدای - عزوجل - فرموده: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ

۲. مرآة الأنوار، ۲۴.

۱. سوره نساء، آیه ۳۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

الْخَاسِرِينَ^۱؛ و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»^۲؛ و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندانش چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسلام نمیرید. همچنین امام علیه السلام تأکید فرموده که مخالفان، برای اولیای خدای تعالی شریک‌هایی قرار دادند که آن شریک‌ها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می پرستیدند.

و شما خواننده عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و آیات شریفه و تفسیر و تأویل‌ها و شرح‌هایی که از امامان علیهم السلام درباره آن‌ها روایت آمده را بررسی نمایید صحت معنایی که برای فرموده امام علیه السلام در اینجا بیان کردم را در خواهید یافت.

و بدان که: کلمه «إِنَّ» در فرموده آن حضرت علیه السلام: «و إِنْ كَانَ هَوْلًا» مخففه از «إِنَّ» مشدده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ»^۳؛ و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. «إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا»^۴؛ [کافران گفتند] البته نزدیک بود او [پیغمبر صلی الله علیه و آله] ما را از پرشش خدایانمان به کلی گمراه سازد. «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً»^۵؛ و این [تغییر قبله] بسی گران بود.

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۵

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۲

۳. سوره اسراء، آیه ۷۳

۴. سوره فرقان، آیه ۴۲

۵. سوره بقره، آیه ۱۴۳

«وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»^۱؛ و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. و غیر این‌ها. و بنابر آنچه مجلسی رحمته الله علیه ذکر کرده «إِنْ» و صلیه می‌باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد.

سپس امام علیه السلام بعد از آن که آن‌ها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آن‌گاه فرمود: «پس بر این کار با ورع و تلاش یاری دهید». زیرا که این از دو جهت کمک به امامشان، و از دو جهت کمک به خودشان است. اما این که کمک به امامشان است جهتش این است که معنی «إِعَانَت» یاری نمودن دیگری بر کاری است که آن را می‌خواهد، و بدون تردید مقصود و منظور امام علیه السلام ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در اطاعت خداوند جدیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام علیه السلام شده است، پس امام در ایاز آن او را اعانت خواهد فرمود. جهت دوم این که: تلاش و جدیت مؤمن در اطاعت، و ورع و پرهیزش از گناه مایه ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوه او، و دانستن حقیقت امامش خواهد شد، زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام علیه السلام او را چنین ادب آموخته است^۲ پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد به

۱. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۲. اصول کافی، ۲ / ۶۳۶، ح ۵. به سند صحیحی از زید شحام آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعت می‌کند و به سخنم عمل

امام و إعراض از دشمنان و مخالفانش خواهد شد، و بدین وسیله امام خود را یاری می‌دهد، و با دشمنانش این چنین جنگ می‌کند، چنان‌که امام علیه السلام در حدیث گذشته فرمود: و به وسیله و رَع، دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید. و اما این که اعانت و یاری خودشان است وجه اولش آن است که: جدیت در

می‌نماید سلام برسان، و شما را به خداترسی سفارش می‌کنم و ورع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و آدای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه‌داری، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله این‌ها را آورد، امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمایید، نیکوکار بود یا بدکار. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می‌فرمود نخ و سوزن هم ادا شود، عشیره‌هایتان را صله کنید، و در تشییع جنازه‌های امواتشان شرکت نمایید. و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا که هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید، و امانت را ادا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است، و آن مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد، و گفته می‌شود: این ادب آموزی جعفر است، و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش بر من رسد، و گویند: این است ادب آموزی جعفر! پس به خدا سوگند پدرم علیه السلام برایم حدیث گفت اینکه: چنان بود که هرگاه کسی در قبیله‌ای از شیعیان علی علیه السلام زینت آن‌ها به شمار می‌رفت امانتداری‌اش از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راستگوئی‌اش از همه زیادتر بود، وصیت‌ها و سپرده‌هایشان را نزد او قرار می‌دادند، از عشیره درباره او سؤال می‌شد، می‌گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همه ما امانتدارتر و راستگوتر است». و در همان کتاب [۲ / ۶۳۶، حدیث ۴] در خبر صحیحی از معاویه بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می‌کنیم رفتار نمایم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامانتان که به ایشان اقتدا می‌کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند، که به خدا سوگند ایشان بیماران آن‌ها را عیادت کنند، و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت نمایند، و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می‌کنند» (مؤلف).

اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می شود، همچنان که افتادن در گناه و اصرار در بدی ها بسا که مایه زوال ایمان گردد، خدای - عزوجل - فرماید: **هُمَّ كَانْ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ**؛^۱ و سرانجام آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به استهزا گرفتند.

وجه دیگر این که: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان، و پیروی از امام علیه السلام سبب مجاورت با او در بهشت برین می شود، و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می باشد، همچنان که مخالفت نمودن با او در اعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمه اطیب علیهم السلام می گردد. و گواه بر این است آنچه ثقة الاسلام کلینی در روضة کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حماد لحام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آورده این که: پدرش علیه السلام به او فرمود: پسر جانم راستی که چنانچه تو در عمل برخلاف من رفتار کنی در منزلگاه فردای قیامت هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای - عزوجل - نخواسته کسانی سرپرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند، و با آنان روز قیامت هم منزل شوند، نه به پروردگار کعبه سوگند.^۲

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزه ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

۲. روضة کافی، ۲۵۳، ج ۳۵۸.

علمای برجسته است که در کتاب مرآة العقول خود گفته: این حدیث مجهول است. پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول ﷺ می‌گوییم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می‌باشد، و اگر توضیح مطلب را می‌خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس بآل آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقت جاری شده فراهم بنمای^۱ و بدان که محمد بن یحیی عطار همان محمد بن یحیی ثقة جلیل القدر است، و یک قاعده کلی برایتان می‌گویم این‌که: هر جا محمد بن یحیی در اول سند کافی واقع شود، او همین شخص ثقة جلیل است. و اما احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقة جلیل شیخ قمین و شخصیت موجه و فقیه آنان است. و اما حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضال می‌باشد، و او ثقة جلیل عابد پرهیزکار است، و برای او مناقب بسیار و عبادت‌های مهمی یاد کرده‌اند، و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دورانش با کثرت عبادت و سجده‌های طولانی زبانزد می‌باشد، و هر چند که او در قسمتی از زندگانی‌اش روش فطحیه را داشته ولی از آن عقیده برگشت و شیوه درست را پیش گرفت، و به آیین امامان بر حق علیهم

۱. این از باب استعاره تمثیلیه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده. زیرا که علم مایه زندگی دل است، همچنان که زندگی بدن به آب بستگی دارد، سپس بعضی از لوازم مستعار - یعنی جریان یافتن - آورده شد. (مؤلف).

الصلاة و السلام گردن نهاد. و اما حماد لحام: او حماد بن واقد کوفی لحام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقة آگاه نسبت به امر امامان علیهم السلام است، و هر چند که من توثیق صریحی راجع به او در کتاب‌های رجالی که فعلاً در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و راویان خردمند است. و شاهد بر این چند وجه است:

اول: اعتماد راویان قمی بر روایت او، به خصوص احمد بن محمد بن عیسی - که ذکر گردید - با وجود جلالت قدر و دقت او، زیرا که قمی‌ها از کسی که از افراد ضعیف روایت می‌کرد دوری می‌جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسی یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوم: این که ابن فضال - با همه ورع و دقت و تقوایش - از او روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه‌های وثوق و اطمینان می‌باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده است.

سوم: فرمایش امام ابو محمد عسکری علیه السلام در پاسخ به سؤالی که راجع به کتاب‌های بنی فضال از آن حضرت شده که جواب فرمود: «آنچه روایت کرده‌اند را بگیرید و آنچه نظر داده‌اند را وا گذارید».

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقة جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته‌اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق^۱ محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام در اصول کافی در

۱. بدان که گاهی عنوان (صدوق = بسیار راستگوی) در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن

باب تقیه از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از حماد بن واقد لحام آورده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت گردم، من شما را می بینم و روی از شما بر می گردانم تا مبادا شما را به زحمت و مشقت اندازم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آرد، ولی دیروز مردی در فلان جا مرا دید و گفت: بر تو سلام باد ای اباعبدالله؛ او کار خوب و پسندیده ای نکرد.^۱

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حماد از شیعه امامیه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیه داشته، و به حفظ امام علیه السلام و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می ورزیده، و امام علیه السلام برای همین جهت در حق او دعا کردند. و نیز بر عقل و هوش و فهم و افر او دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حماد از لحاظ دینی و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی رحمته الله علیه پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

و این کار هر چند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان

یعقوب کلینی رحمته الله علیه اطلاق می شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می گردد. (مؤلف). ۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱۸.

در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیشتر در معرض خطر و زیان و فتنه و امتحان است، اهتمامش به این امر مؤکدتر و مهم‌تر از سایر زمان‌هاست.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در خبر صحیحی از جابر از مولایمان حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: زمانی بر مردم فرامی‌رسد که امام آن‌ها از نظرشان غایب می‌شود، خوشابه حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند، کم‌ترین چیزی که از ثواب به آن‌ها می‌رسد این‌که خداوند -جلّ جلاله- آنان را ندا می‌کند و می‌فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌کنم و گناهانتان را می‌آمرزم و به سبب شما باران به بندگانم می‌رسانم و بلا را از آن‌ها دفع می‌کنم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آن‌ها نازل می‌کردم. جابر گوید: عرضه داشتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.^۱

و در مجالس شیخ صدوق به سند خود از امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب زنده داری را بر خود هموار خواهد ساخت، [اصحاب] گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدران و مادرانمان فدایت باد، اینان اولیای خدا هستند؟

فرمود: همانا اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوتشان اندیشه بود، و چون سخن گفتند سخنشان ذکر بود، و چون نگریستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطقشان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود، چنانچه اجل‌هایی که خداوند بر آنان محتوم داشته نبود ارواح آنها از بیم عذاب و شوق ثواب در کالبدهایشان قرار نمی‌گرفت.^۱

توضیح: غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن در جایی که انسان در معرض سخن گفتن است به کار می‌رود، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه به کار می‌رود، و تکلم اعم از آن است.

در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده که فرمود: «همانا شیعیان ما لال‌ها هستند».^۲ و در همان کتاب به سند موثقی از امام کاظم علیه السلام آمده که شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مرا سفارشی بنمای، فرمود: زبانت را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و زبون گردی.^۳

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: از نشانه‌های فقه جلم و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبت می‌آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است.^۴

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۱. الامالی، ۳۳۰.

۴. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۳. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

و در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی که به محضر آن جناب مشرف شده بود فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت برَد؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله صلی الله علیه و آله، فرمود: از آنچه خداوند به تو داده دیگران را دستگیری کن، عرض کرد: اگر خودم به آنچه می خواهم ببخشم نیازمند باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن، عرضه داشت: اگر از کسی که می خواهم یاری اش کنم ناتوان تر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای نادان کن - یعنی او را راهنمایی کن - گفت: چنانچه خودم از کسی که می خواهم راهنمایی اش کنم نادان تر بودم؟ فرمود: پس زیانت را بر بند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟^۱

و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بنده پیوسته نیکوکار نوشته می شود مادام که ساکت باشد، و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود.^۲

شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است.^۳ و این دو حدیث و حدیث پیش از آنها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم دلالت دارند بر این که سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند بر امر راجحی - از قبیل تفکر و تقیه

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۱۶.

۳. من لایحضره الفقیه، ۴ / ۳۹۴، ح ۵۸۴۲.

و مانند این‌ها - مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله تعالی آن‌ها را خواهیم آورد.

و مجلسی رحمته الله علیه در دلالت حدیث اخیر تأمل کرده، و در شرح فرموده امام رحمته الله علیه: «نیکوکار نوشته می‌شود...» گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن [سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنان‌که ناظران در این خبر یادآور شده‌اند». سپس گفته: «و من می‌گوییم: فرض اول نزد من اظهر است، هر چند که بیشتر افراد به آن توجه ننموده‌اند چونکه آن حضرت رحمته الله علیه فرموده: «و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود»، زیرا که بنا بر احتمال دوم خَصْر از بین می‌رود، چون ممکن است سخن مباحی بگوید که نه نیکوکار شود و نه بدکار، مگر بدکار را مجازاً عمومیت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل گردد، و این بعید است.

اگر اشکال شود: بنا بر آنچه اختیار کردید ایراد می‌گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بدکار بنا بر این مردّد بودن بین نیکوکار و بدکار درست نیست؟

در جواب گوئیم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنان‌که ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بدکار] صحیح می‌باشد، اضافه بر این‌که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می‌دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین رحمته الله علیهم: «زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند»

و امثال آن که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می‌تواند یکی از محمل‌های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او صادر نمی‌شود.^۱

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

اول: آنچه ایشان اظهر دانسته‌اند ظاهر نیست، و مقید نمودن ثواب به این که برای ایمان اوست دلیل و شاهی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر - که بیشتر صاحب نظران هستند همچنان که خود به آن اعتراف کرده - فهمیده‌اند، و این که گفته: «بنابر احتمال دوم خضر از بین می‌رود...» خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایه خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می‌تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می‌کند، در ذکر یا دعا یا خواندن قرآن و مانند این‌ها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری به دست آورد، و در اینجا اصلاً مجازی نیست، چون مخفی نیست این که هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بدکار، اولی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دومی کسی است که سودی را از خودش دور سازد.

و بدکار بر دو گونه است: یکی آن که عقوبت و صدمه‌ای نیز به سوی خودش بکشاند، و دیگری کسی که تنها با از دست دادن منفعت به خودش بد می‌کند، و هر کدام از این دو به خودشان بد می‌کنند، زیرا شخص بیکاره که عمرش را ضایع می‌کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می‌سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچ یک از عقلا در این باره تردید نمی‌کنند.

و به آنچه یاد آوردیم جهت عمومیت و حصر در فرموده‌ی خدای - عزوجل -:
 ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾^۱
 معلوم می‌شود، چون ظهور دارد در این که هر فرد از افراد انسان که عمر خود را در کارهای نیک مصرف نکند از زیانکاران است، به سبب این که سرمایه‌اش را ضایع نموده، هر چند لحظه‌ای از لحظه‌های عمرش باشد، پس در آنچه گفتیم تدبیر کن که ان شاء الله تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته‌اند:

الدَّهْرُ سَاوَمَنِي عُمْرِي فَقُلْتُ لَهُ مَا بَعْتُ عُمْرِي بِالْدُّنْيَا وَمَا فِيهَا

ثُمَّ اشْتَرَاهُ بِتَدْرِيجٍ بِلَا ثَمَنِ تَبَّتْ يَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خَابَ شَارِيهَا

زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی‌فروشم سپس به تدریج و کم کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد دستان معامله‌ای که فروشنده‌اش زیان برده است.

[مترجم این معنی را به نظم کشیده:

عمر عزیز من چون طلب کرد روزگار

گفتم فروش نیست در این لطف کردگار

کم کم ربود عمر و بهایی به من نداد

سرمایه رفت و حسرت و اندوه برقرار]

دوم: این که در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار...» و جهی برایش نمی شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به حسب عملش نیکوکار یا بدکار باشد، که اگر ساکت باشد این عملش احسان به خودش می باشد، و اگر سخن نیکی بگوید، این عملش نیز احسان و نیکی به خودش می باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

سوم: این که گوید: «اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدل الهی سازگار نیست، چون بدون تردید - به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده - ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و از این دو ترکیب می یابد.

و اما اعمال: در تحقق یافتن اصل ایمان مدخلیتی ندارند، هر چند که در کمال یافتن آن دخالت دارند، پس چنانچه فرض شود که مؤمن زناکار در حال زنا کردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا ابد نخواهد ماند، هر چند که به خاطر کارش - در صورتی که شفاعت به او نرسد - عقاب می‌گردد، و در نظر فرقه امامیه شبهه‌ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می‌باشد. و مقتضای سخن این فاضل آن است که چنین شخصی تا ابد در جهنم بیفتد، و من نمی‌دانم این سخن چگونه از این فاضل دانشمند صدور یافته! ولی بسا که اسب اصیل هم لغزشی یابد، و شمشیر تیز چیزی را نبرد و معصوم کسی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

چهارم: این که گفته: «و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم‌السلام: (زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند)». نیز سخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنان که از روایات بسیاری این معنی استفاده می‌شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و بدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می‌باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمانش داخل می‌شود، ولی اصل ایمان محقق و در او موجود است، زیرا که ایمان - چنان که دانستی - اعتقاد و اقرار است، و تا وقتی که اعتقاد و اقرار آن شخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسیاری از روایات و دعاهایی

که از امامان علیهم السلام روایت شده‌اند راهنما است، از جمله فرموده امام علیه السلام در یکی از دعاها: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَصِيَّتَكَ فِي أَشْيَاءَ أَمَرْتَنِي بِهَا وَأَشْيَاءَ نَهَيْتَنِي عَنْهَا فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ مَنَّاً مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّاً بِهِ مِنِّي عَلَيْكَ...»؛ خدایا چنانچه من نسبت به بعضی از کارها که امر فرموده‌ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده‌ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده‌ام، پس همانا من در محبوب‌ترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعتت نموده‌ام در حالی که آن ایمان را هم تو بر من منت نهاده‌ی نه این که من بر تو منتی داشته باشم....

پنجم: این که گفته: «و این بیان می‌تواند یکی از محمل‌های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالم عبادت است)...» نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرموده معصومین علیهم السلام: «خواب عالم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلف و تأویلی در این مورد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی که خداوند به آنها فرا خوانده است ثواب‌های بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله این که: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می‌دهد، و حکمتش آن است که طالب علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای عزوجل - به او پاداش داده به این که در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از به کار بردن بدن در

سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه‌ای که برای عالم پیش می‌آید ثواب دیگری برایش تجدید می‌گردد به پاداش این که جان خود را در تحصیل علم به رنج و خستگی افکنده است. و این نظیر آن است که در ثواب زیارت قبر مولای شهیدمان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصلاة والسلام روایت آمده که: فرشتگان خدای تعالی را عبادت می‌کنند در حالی که او (زیارت کننده) خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می‌کنند، و ثواب برای اوست.

و حاصل آنچه یاد کردیم این که: ساکت ماندن - جز از سخنی که خدای تعالی به آن راضی است، یا گفتن آن ضرورت دارد از حرف‌هایی که مؤمن در زندگی کردن در این دنیای فانی و معاشرت با اهل آن ناچار است بر زبان آرد - به خودی خود عبادت مستحبی است، هر چند با قطع نظر از آنچه در آن حاصل می‌شود - مانند اندیشیدن و غیره - فرض گردد، و چندین روایت که در کتاب لئالی یاد گردیده بر آن دلالت می‌کند، از جمله: از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که [به خداوند متعال] عرضه داشت: پروردگارا، اول عبادت چیست؟ خداوند فرمود: «خاموشی و روزه». و در خبر دیگری آمده: «چهار چیز است که جز مؤمن به آن دست نمی‌یابد: خاموشی؛ و آن اول عبادت است...» و [خداوند فرموده]: «ای احمد ﷺ، هیچ عبادتی نزد من محبوب‌تر از خاموشی و روزه نیست». و فرموده: «نشانه‌های فقه [و فهم درست] علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس

زبان را جز از خیر نگاهدار که تو را به بهشت می‌کشاند». و به حضرت عیسی علیه السلام عرض شد: ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیله آن به بهشت داخل شویم؟ فرمود: «ابدأ سخن نگویند». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مدارا و میانه‌روی و خاموشی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است». و به ابوذر فرمود: آیا کاری به تو نیاموزم که در ترازو [ی قیامت] سنگین و بر زبان سبک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خاموشی و حسن خلق، و واگذاردن آنچه به تو مربوط نمی‌باشد». و حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می‌باشد». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «هرکس زبانش را نگهدارد خداوند زشتی‌هایش را بپوشاند».

و در روایت آمده این‌که: «جوانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه احد در حالی کشته شد که بر اثر گرسنگی شدید سنگی بر شکم بسته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضر شد، خاک‌ها را از صورتش پاک می‌کرد و می‌گفت: پسرم بهشت تو را خوش باد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا می‌دانی که بهشت برایش خوش است، شاید به چیزی که فایده نداشته سخن گفته باشد». و در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیتی در روزی، و بیماری‌ای در بدنت یافتی، پس بدان که تو به چیزی سخن گفته‌ای که به تو مربوط نبوده است». و نقل شده که خواجه ربیع مدت بیست سال راجع به امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا این‌که

مولا یمان حضرت حسین به علی علیه السلام شهید شد، پس جماعت گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آن‌گاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین علیه السلام بزرگ گرداند، و به آسمان نگر است و گریه کرد و گفت: خدایا ای آفریننده آسمان‌ها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگان در آنچه اختلاف کنند حکم می‌فرمایی، پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا این‌که وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارش‌های امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جنذب آمده که فرمود: «بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می‌شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای تو زینت است و نزد جاهلان پوشش».

می‌گوییم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:

الصَّمْتُ زَيْنٌ وَالسَّكُوتُ سَلَامَةٌ فَإِذَا نَطَقْتَ فَلَا تَكُنْ مِثْلَ مِثَارٍ

مَا إِنْ نَدَمْتَ عَلَى سَكُوتِكَ مَرَّةً وَلَقَدْ نَدَمْتَ عَلَى الْكَلَامِ مِرَاراً

خاموشی زینت است و سکوت مایه سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی پُر گوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده‌ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام، در سفارش به ابو جعفر محمد بن النعمان چنین آمده که فرمود: «همانا کسانی که پیش از شما بودند

خاموشی را می‌آموختند و شما گفتن می‌آموزید، هر کدام از آن‌ها چنانچه می‌خواست تعبّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می‌آموخت، پس اگر به خوبی از عهده بر می‌آمد و بر آن صبر می‌کرد تعبّد می‌نمود، و گرنه می‌گفت: من نسبت به آنچه می‌خواهم شایستگی ندارم...»^۱

و اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است. جامع‌ترین آن‌ها روایتی است که شیخ کلینی رحمته الله در اصول کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است»^۲.

می‌گوییم: این حدیث دلالت دارد بر این که سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می‌گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می‌باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می‌شود و بنابراین قضیه‌ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رُجحان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی

۱. تحف العقول، ۲۲۸.

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۱۴.

نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب؛ و گاهی حرام؛ و گاهی مکروه است، ولی - نظر به اخباری که بر استحباب آن به خودی خود دلالت دارد - مباح نمی‌شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی که به سبب جهتی است که بر هر یک از آنها عرض می‌گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می‌دهد.

و شگفت از علامه مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب *مرآة العقول* چنین گفته است: «دلالت می‌کند بر این که سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنا بر غالب موارد است و گرنه ظاهر است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است، بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالحشان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آنها، و امثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن اخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به احوال عموم خلق مربوط می‌شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا این که در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است».^۱

می‌گوییم: پس از تأمل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهاست نیست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش بازگردانیم،

و برایتان واضح می شود که اشکالات گفته های او - که خداوند مقامش را برتر سازد - چه می باشد، و گویا به خاطر کارهای زیادش حق نظر کردن و دقت نمودن در حدیث را کاملاً ادا نکرده است.

توجه و توجیه: دانستی که مقتضای اخباری که از امامان علیهم السلام روایت آمده و به حکم عقل خالص از او هام تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می شود، به سبب اینکه امری بر آن وارد یا نهی به آن متوجه می گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن امر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسئله ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می شود و ندیده ام که کسی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن هنگام شنیدن قرائت قرآن سکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می گوئیم در این مسأله سه مبحث هست:

اول: در حکم مسأله در نماز جماعت:

دوم: در حکم آن، هنگامی که امام جمعه مشغول خطبه نماز جمعه است.

سوم: در حکم آن، هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

مبحث اول: گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرائطی اقتدا

کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش

می رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را

مستحب دانسته اند، و آنچه در روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است.

و اما این که ساکت ماندن حتی از تسبیح و ذکر گفتن هم واجب باشد، دلیلی بر آن نیافتیم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده ایم.

مبحث دوم: گفته می شود: بر حاضرین در محل برپایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعداد کسانی که نماز جمعه به آن ها منعقد می گردد، و به قولی: بر کسانی از مأمومین که صدای خطبه به گوششان می رسد استماع و سکوت واجب است، و بعضی هم مستحب دانسته اند و کسانی که آن را واجب شمرده اند، اختلاف دارند و بعضی قائلند: واجب است هر دو خطبه را از اول خطبه تا به آخر گوش دهند. و بعضی گویند: خاموش ماندن و گوش دادن به حداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضی خاموش ماندن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شمرده اند، و قول به استحباب و پیش گرفتن راه احتیاط روشن و راست است، و تفصیل سخن در اینجا از مقصود ما خارج است.

مبحث سوم: یعنی وجوب یا استحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود اصلی ما - در اینجا - یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حق آن کاملاً ادا نشده است: از بسیاری از فقهای عامه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده، ولی علمای امامیه علیهم السلام به

نفی و جوب و اثبات استحباب قائل شده‌اند، و عده‌ای از آنان بر این مطلب حکایت اجماع کرده‌اند، و همین قول حق است.

ولی مولانا المجلسی رحمته الله در این مسأله توقف نموده، چنان‌که در کتاب صلاة بحار پس از ذکر فرموده خدای تعالی: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱؛ و هرگاه قرآن خوانده شود به آن گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت خداوند قرار گیرید. گوید: عموم این آیه بر جوب گوش کردن و سکوت هنگام قرائت هر خواننده قرآن دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن، بنابر این‌که امر مطلق باشد یا اوامر قرآن را برای جوب بدانیم، و مشهور و جوب سکوت هنگام قرائت امام جماعت، و استحباب در غیر آن می‌باشد، با این‌که ظاهر بسیاری از اخبار معتبر و جوب آن به طور مطلق است، مگر خبر صحیح زراره از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام که فرمود: «وَإِنْ كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئاً فِي الْأَوَّلِينَ وَأَنْصِتْ لِقِرَائَتِهِ وَلَا تَقْرَأَنَّ شَيْئاً فِي الْآخِرِينَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ». يَعْنِي فِي الْفَرِيضَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» وَالْآخِرِينَ تَبَعٌ^۲ لِلأَوَّلِينَ^۳؛

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲. در بعضی از نسخه‌های من لا يحضره الفقيه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه‌ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بر یک فرد اطلاق می‌شود و هم بر جماعت، خدای تعالی فرموده: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً». و بدان که می‌توان به این خبر صحیح استناد جست برای اینکه اخبار نهی کننده از قرائت پشت سر امام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیرا که ظاهراً فرموده امام علیه السلام: «وَالْآخِرَتَانِ تَبَعٌ لِلأَوَّلِينَ» متحد بودن حکم آن‌ها با دو رکعت اول در قرائت است، و بدون تردید در دو

و هرگاه به امام جماعتی اقتدا کردی پس در دو رکعت اول چیزی مخوان و برای شنیدن قرائت او خاموش بمان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خدای - عزوجل - به مؤمنین می فرماید: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: در نماز واجب پشت سر امام جماعت (پس بدان گوش دهید و خاموش بمانید شاید که مورد لطف و رحمت [خداوند] واقع شوید) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اولی می باشند.

و می توان این حدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شده، و با عموم آن منافاتی ندارد، ولی نقل اجماع کرده اند بر این که گوش فرادادن در غیر قرائت امام جماعت واجب نیست. و ممکن است این نظر تأیید گردد به این که: گوش دادن به هر قرائتی طاقت فرساست، و دیگر این که امر شده: در جماعت خواندن پشت سر امام جماعتی که نباید به او اقتدا کرد باید قرائت را خواند و می توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد که: در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است. اما نمازهای مستحبی را در خانه های شان می خواندند. و امر به قرائت پشت سر کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضرورت است، و سبب نمی شود که خاموشی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر این که درباره آن نیز روایت شده

رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیح گفتن می توان برگزید، هر چند که تسبیح گفتن افضل می باشد، پس در دو رکعت اول نیز جایز است، و شاید کسانی که قائل شده اند قرائت پشت سر امام جماعت مکروه است - مانند محقق و شهید ثانی و دیگران - به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست، و خدا داناست و اوست راهنما. (مؤلف).

که باید خاموش ماند. و جان کلام این که مسأله خالی از اشکال نیست، و احتیاط آن است که تا حدّ ممکن خاموش ماندن رعایت گردد.^۱

پایان گفتار مجلسی که خداوند در بهشت مقامش را برتر سازد. و خواهی دانست که چه اشکالاتی بر سخن او متوجه می‌گردد، بنا بر آنچه به نظر ما رسیده است.

پس می‌گوییم: مستند ما برای منتفی دانستن وجوب: اصل بلکه اصول متعددی است که با اجماعی که در سخن جمعی از علمای برجسته نقل شده تأیید می‌گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت، و اصل مباح بودن سخن گفتن، و استصحاب عدم وجوب که پیش از شنیدن قرائت بوده. اضافه بر این که حکم به وجوب استماع قرائت بر عموم مکلفین طاقت فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت فرسا در دین نیست، و این مطلب بین شیعه امامیه در مسأله‌ای که مورد ابتدایی عموم عرب و عجم در هر صبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می‌باشد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله‌های عملیه خود یاد می‌کردند، و بر هر کس که هنگامی که شخص دیگری قرآن می‌خواند سخن بگوید اعتراض می‌کردند، همچنان که نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می‌شوند انکار می‌نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می‌یافت، و به گوش همه می‌رسید و همه سرزمین‌ها را پر می‌کرد.

و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقق و مسلم، و اجماع منقول

می باشد، بلکه از کتاب تنقیح اجماع بر استحباب خاموش ماندن - حتی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سر امام جماعت جامع شرایط حکایت شده است، و این منافات ندارد با آن که جمعی از علمای ما قائل شده اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سر امام جماعت حرام است، زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن اخص است، و بنابراین تسبیح گفتن در آن حال جایز و یا مستحب است، برخلاف قرائت، پس اعتراضی بر صاحب تنقیح به این که بررسی اقوال؛ گواه خلاف مدعای اوست، وارد نیست، زیرا که جستجو کردن در اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمت قرائت [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده اند. و اما این که کسی به حرمت تسبیح تصریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می شود، و همین به عنوان دلیل استحباب کافی است، اضافه بر این که سکوت و گوش فرادادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالق منان می باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالم بزرگوار نوری در کتاب مستدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام آورده که فرمودند: خاموش ماندن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نماز و غیر آن مستحب است.^۱

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در فضیلت

۱. مستدرک الوسائل، ۱ / ۲۹۵، باب ۲۱، ح ۴.

سوره فاتحه فرموده: و همانا فاتحه الكتاب عظیم‌ترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه‌های عرش می‌باشد، و خداوند آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچ کدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را به وی عطا فرموده است، نمی‌بینی که [خداوند] از بلقیس حکایت می‌کند که گفت: «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»^۱؛ همانا نامه گرامی به من رسیده است که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است. توجه کنید هر کس آن را در حالی بخواند که به ولایت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکیزه‌اش معتقد، و نسبت به امرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند - عزوجل - به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروت‌ها [خوبی‌ها] و گنجینه‌ها برتر باشد. و هر کس به خواننده آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوم آنچه برای خواننده‌اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خبری که برایتان عرضه شده [به شما روی آورده] بسیار برگیرد که برای شما غنیمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرت در دل‌های‌تان باقی بماند.^۲

می‌گوییم: از فرموده آن حضرت علیه السلام: «بسیار برگیرد» استحباب قرائت

و گوش دادن به قرائت سوره حمد ظاهر می‌باشد، چون اگر واجب بود

۱. سوره نمل، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲. تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۹.

جایی برای امر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره‌های دیگر فرقی نیست. و در کتاب «کنز العرفان» تألیف فاضل مقداد، در پی فرموده‌ی خدای تعالی: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱. گوید: «امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور استحباب گوش دادن است در نماز و غیر آن».

و در وفای و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی‌پسندید در نمازی که باید بلند خواند [مأموم چه وظیفه‌ای دارد]؟ فرمود: هرگاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می‌شود پس به آن گوش فراده. عرضه داشتم: آن امام جماعت، مرا مشرک می‌داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می‌کند پس تو خدای را اطاعت کن، بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین در خانه‌ام نمازم را می‌خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می‌شوم؟ فرمود: می‌توانی این کار را بکنی. و فرمود: حضرت علی علیه السلام در نماز صبح بود، پس [ابن الکوا] در حالی که پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: ﴿وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲ او به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر [به خدا] شرک ورزی عملت را محو و نابود

۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

می‌گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا این که [ابن الکوا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن حضرت علیه السلام به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر [ابن الکوا] آیه را تکرار کرد، پس علی علیه السلام نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوا آیه را قرائت کرد، و علی علیه السلام خاموش ماند، آن‌گاه [این آیه را در جواب] به او گفت: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»^۱؛ پس صبر پیشه کن که وعده خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی‌یقین مقام حلم تو را به خفت و سبکی نکشاند. آن‌گاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت.^۲

می‌گویم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می‌شود: یکی: استحباب خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد.

دوم: این که این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد.

سوم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز.

چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن.

پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است. و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرادادن به قرائت قرآن در

۱. سوره روم، آیه ۶۰

۲. الوافی، ۱۲۰۸/۵؛ البرهان، ۲۶۸/۳؛ تهذیب الاحکام، ۳۵/۳.

هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبه جمعه و نماز جماعت و خطبه‌های دو عید فطر و قربان.

و اما این که در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» نسبت به قرائت واجب در نماز است، و این حکم بدان خاطر بوده که مبادا به وی صدمه‌ای برسد، چنان که بر کسی که در اخبار این باب تتبع نماید پوشیده نیست، اضافه بر این که ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست. و اما روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکد حمل می‌شوند تا بین آنها و بین اخباری که بر آن (= استحباب) دلالت دارند جمع گردد، نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند. و یا آنها را بر تقیه حمل می‌کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب عامه است، و راه راست برخلاف آنهاست. و اما اخباری که بر آنها دست یافته‌ام و به آنها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خطّ بعضی از فضلاء او از جامع بزنطی از جمیل از زراره حکایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام درباره کسی که قرآن می‌خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می‌شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری، هرگاه نزد تو

قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است.^۱
و آنچه مجلسی^۲ نیز از تفسیر عیاشی از زراره روایت آورده که گفت:
شنیدم حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: خاموش ماندن برای
[قرائت] قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده
شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرادهی.^۳
مثل همین حدیث در «وسائل» و «برهان» روایت آمده است.

و در «مجمع البیان» از عبدالله بن یعقوب از حضرت ابی عبدالله امام
صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردی قرآن
می خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش
دهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب
است خاموش بمانی و گوش فرادهی.^۴

این‌ها روایاتی هستند که بر وجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل
می گردند، و یا بر تأکید استحباب. و به آنچه یاد کردیم برایت ظاهر شد که در
آنچه مولانا المجلسی رحمته الله علیه ذکر کرده از چند جهت جای بحث و مناقشه است:
اول: این که گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر و خوب آن است». گوئیم: این اخبار
بسیار کو؟ و حال آن که در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است.

۱. بحار الانوار، ۹۲ / ۲۲۲، ح ۷ و ۸۸ / ۲۳ با اختلاف در لغات.

۲. بحار الانوار، ۹۲ / ۲۲۱، ح ۵. ۳. تفسیر عیاشی، ۲ / ۴۴، ح ۱۳۲.

۴. مجمع البیان، ۴ / ۵۱۵.

دوم: معارض بودن این اخبار با آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آنها است، و جمع عرفی مورد قبول همان حمل کردن بر استحباب می باشد، و بدون تردید جمع کردن بین دلایل شایسته تر است. و چنانچه از این جمع چشم پوشیم جمع کردن به این که اخبار دلالت کننده بر وجوب را بر تقیه حمل نماییم، همچنان که در روایات علاجیه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می کنند] آمده و در جای خود یاد شده اند، و این را جمع از جهت صدور می نامند. و هرگاه از این هم چشم پوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار استحباب را ترجیح دهیم، چون به وسیله اجماع و شهرت و غیر این ها - چنان که دانستی - تأیید و تقویت می شوند.

سوم: این که آیه شریفه با قطع نظر از روایت صحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن دلالت ندارد، هر چند که امر را برای وجوب؛ و خطاب های شفاهی را نسبت به سایر مکلفینی که در وقت خطاب نبوده اند - به خودی خود و یا بر حسب ادله اشترک در تکلیف - عام بدانیم، چون که منظور از «انصات» در آیه شریفه معلوم نیست.

نیشابوری در تفسیر خود از واحدی حکایت کرده که گفت: «انصات نزد عرب ترکی بلند خواندن می باشد، هر چند که آهسته پیش خود بخواند اگر کسی نمی شنود». بنابراین دلیل مجمل خواهد بود، یعنی بین سکوت محض و آهسته خواندن مردد می باشد؛ و شاهی بر این نیست که سکوت همان

معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصل [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود] این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ در نتیجه به اصل برائت از وجوب رجوع می‌کنیم. و چنانچه ادعا شود که از لفظ انصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادر می‌کند، ادعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می‌توان وجوب سکوت در قرائت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع شرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده نیز ممنوع دانست، و اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می‌کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله:

در حدیث صحیح ابوالمغرا است که گفت: در محضر امام ابو عبدالله صادق علیه السلام شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت: هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می‌خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: آری، دعا کن^۱.

و این که آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتی که مأموم قرائتش را نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد.

و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق علیه السلام] که فرمودند: هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می‌توانی به او اقتدا کنی پس انصات کن، و پیش خودت تسبیح بگویی^۲. و این دلالت دارد

۱. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۴۰۷، ح ۱۲۰۹. ۲. اصول کافی، ۳ / ۳۷۷، ح ۳.

که منظور از «انصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی رحمته الله علیه یاد گردیده، بلند نخواندن است، و گرنه امر نمی فرمود که پیش خودت تسبیح بگویی، و این که آن را تنها بر ذکر و یادآوری در دل حمل نماییم، اضافه بر این که بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهی.

و از جمله: روایت ابو خدیجه سالم بن مکرم از حضرت ابی عبدالله امام صادق رحمته الله علیه است که فرمود: هرگاه امام جماعت عده‌ای بودی بر تو باد که در دو رکعت اول نماز قرائت کنی، و کسانی که پشت سرت هستند بگویند: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** در حالی که ایستاده باشند...^۱

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلم کردن حتی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد. و از همه این مطالب معلوم می شود که سکوت بر نمازگزاران در حال خطبه امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزله دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه‌ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می آید که اینجا جای ذکر آنها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم این که سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از احوال واجب نیست، مگر در صورتی که ترک سکوت

توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین - العیاذ بالله - صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا. و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می شود. و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می دانند می توان مناقشه نمود از جهت تأمل در معنی انصات، چنانچه قرینه نباشد بر این که منظور از انصات سکوت است، چنان که قرینه در کلام دلالت کرد بر این که منظور از آن سکوت است در خبر صحیح معاویه بن وهب - که پیش تر آوردیم - که فعل امیرالمؤمنین علیه السلام را حکایت می کرد.

چهارم: این که گفته: «و می توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد به این که در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود...» مردود است به این که قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد و خانه ها در تکلیف مکلف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی باشد، و إقامة جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آنها به آهسته خواندن علاوه بر این که کاری طاقت فرساست؛ هیچ کس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقت فرسا می شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و این که حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می باشد. و اما گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکد است و تقریر دلیل آن مانند مسأله سابق است هم از

لحاظ اصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمل کن. بلکه می توان گفت: بدین جهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است. و از این گذشته می توان گفت: اگر فرض کنیم انصات در آیه شریفه به معنی سکوت است، امر به آن برای استحباب خواهد بود، و همین طور امر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینه علت آوردن امام علیه السلام در خبر صحیح زراره که در من لایحضره الفقیه روایت شده و مجلسی رحمته الله در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اول، و امر به انصات و نهی از قرائت در دو رکعت اخیر نیز، آن را به فرموده خدای تعالی: «فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»؛ تعلیل کرد، و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون در رکعت اولی می باشند».

و از همین تعلیل روشن می شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اول و دو رکعت دوم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح افضل می باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اول پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آنها در حکم ظاهر می گردد، پس نهی از قرائت در دو رکعت اول برای کراهت می باشد، بنابراین به ناچار امر به انصات برای استحباب خواهد بود، و مؤید این معنی حدیثی است که از کتاب کنز العرفان

حکایت کردیم. و از اینجا می توان گفت: اخبار نهی کننده از قرائت مأموم پشت سر امام جماعت بر کراهت حمل می شوند، چنان که محقق جلی به آن قائل شده و جماعتی نظر او را پذیرفته اند. و ممکن است در این قول اشکال کرد به این که حمل کردن نهی بر کراهت به قرینه استدلال به آیه هر چند که امکان دارد، ولی دست برداشتن از ظواهر سایر روایات نهی کننده جایز نیست، زیرا که در آن ها قرینه ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی شود، در این باره تأمل کنید. و تفصیل سخن در فقه است. و در این مورد سخن را به درازا کشانندیم هر چند که از مطلب اصلی ما خارج بود چون همان طور که بین عوام و خواص شایع است: الکلام یجرُّ الکلام؛ حرف، حرف را می آورد.

مسأله دیگر: که مناسب اصل مقصد و عنوان است، این که فرشتگان گرامی که کارها و گفته های مُکَلَّفین را می نویسند، آیا تمامی آنچه به زبان می رانند را می نویسند حتی سخنان مباح را؟ یا الفاظی را می نویسند که اثری بر آن ها مترتب است - یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند و الفاظ مباحی که اثر شرعی بر آن ها مترتب نیست را نمی نویسند؟ مسأله اختلافی است، عده ای فرض اول و عده ای دیگر فرض دوم را قائل شده اند، و هر کدام به اموری استناد جسته اند که یاد آن ها مایه طولانی شدن مطلب است و تشنگی را فرو نمی نشاند، و آنچه به نظر مصنف مورد اعتماد است همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت

گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: هر بنده‌ای دو فرشته دارد که آنچه تلفظ می‌کند و بر زبان می‌راند را می‌نویسند.

سپس آن را به دو فرشته‌ای که مافوق آنان هستند بالا می‌برند، پس آن دو آنچه از خیر و شر هست ثبت می‌کنند و غیر آن‌ها را ساقط می‌نمایند^۱. و تا کنون معارضی برای این خبر نیافته‌ام، و خداوند بهترین راهنماست.

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت - عجل الله فرجه -

و آن در کتاب‌های متعدد و به طُرُق معتبری روایت آمده است، از جمله: در آخر فصل بیست و نهم از کتاب جمال الأسبوع سید بن طاووس رحمته الله چنین گوید: «نماز حجت قائم - صلوات الله علیه - دو رکعت است، در هر رکعت سوره حمد را تا: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌خوانی سپس صد بار می‌گویی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ آن‌گاه بقیه سوره حمد را می‌خوانی، و بعد از آن سوره اخلاص [قُلْ هُوَ اللَّهُ] را یک بار می‌خوانی، و پس از نماز می‌گویی: اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسَعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلْ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَأَظْهِرْ إِعْزَاؤَهُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ

۱. تفسیر البرهان، ۴ / ۲۲۰، سوره ق، آیه ۱۸، ح ۶.

یا عَلِيُّ یا مُحَمَّدُ اِکْفِیانی فَاِنَّکُمَا کافِیایِ یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا عَلِيُّ یا مُحَمَّدُ اَنْصُرانی
 فَاِنَّکُمَا ناصِرایی یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا عَلِيُّ یا مُحَمَّدُ اَحْفَظْنايِ فَاِنَّکُمَا حَافِظایِ، یا
 مَوْلایِ یا صَاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایِ یا صَاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایِ یا صَاحِبَ الزَّمانِ،
 الغوثُ الغوثُ الغوثُ اَذْرِکْنی اَذْرِکْنی اَذْرِکْنی اَلْأمانَ اَلْأمانَ اَلْأمانَ!؛ خدایا! بلا
 و گرفتاری بزرگ شد، و [با آزمایش هایی که پیش آمد] امور مخفی آشکار گشت،
 و پرده ها بالا رفت، و زمین به همان نسبت که آسمان وسعت دارد تنگ شد، و ای
 پروردگار شکوه به درگاه تو داریم، و در سختی ها و آسانی ها تکیه بر تو است، خدایا! بر
 محمد و آل محمد درود فرست آنان که اطاعتشان را به ما امر فرمودی و ای خدا قَرَج
 آنان را به [ظهور] قائمشان تعجیل فرمای، و دوران عزت بخشیدنش را ظاهر ساز، ای
 محمد ای علی، ای علی ای محمد! مرا یاریم کنید که شما یاری کننده اید، ای محمد ای
 علی، ای علی ای محمد! مرا حفظ کنید که شما حفظ کننده اید، ای مولایم ای صاحب
 الزمان؛ ای مولایم ای صاحب الزمان؛ ای مولایم ای صاحب الزمان! پناه ده، پناه ده، پناه
 ده، مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب امان امان امان.

می گویم: نظیر این دعا با تغییر اندکی در اواخر بخش هفتم که از خود آن
 حضرت - سلام الله علیه - روایت شده گذشت.

و از جمله: در مکارم الأخلاق تألیف حسن بن فضل طبرسی از ابو عبدالله
 حسین بن محمد بزوفری به طور مرفوع و النجم الثاقب به نقل از کنوز النجاج

فضل بن الحسن طبرسی - پدر مصنف مکارم الاخلاق - از احمد بن الدربی آورده که گفت: «از ناحیه مقدسه است این که: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگزارد که در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سوره حمد را تا به آخر برساند و سوره توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آن ها هفت بار تسبیح بگوید، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را به جای آورد خداوند البته حاجتش را هر چه که باشد بر می آورد، مگر در صورتی که در مورد قطع رَحِم باشد دعا این است: اَللّٰهُمَّ اِنْ اَطَعْتُكَ فَاَلْمَحْمَدَةَ لَكَ وَاِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحِجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرَجُ سُبْحَانَ مَنْ اَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ اِلٰهِي اِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَقَدْ اَطَعْتُكَ فِيْ اَحَبِّ الْاَشْيَاءِ اِلَيْكَ وَهُوَ الْاِيْمَانُ بِكَ لَمْ اَتَّخِذْ لَكَ وَلِداً وَاَلَمْ اُدْعُ لَكَ شَرِيْكَاً مِّنَّا مِنْكَ بِهٖ عَلَيَّ لَا مَنَّا بِهٖ مِنِّيْ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا اِلٰهِيْ عَلٰى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَلَا الْخُرُوْجِ عَنْ عُبُوْدِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُوْدِ لِرُبُوْبِيَّتِكَ وَلٰكِنْ اَطَعْتُ هَوَايَ وَاَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَاِنْ تُعَذِّبْنِيْ فَبِدُنُوْبِيْ غَيْرِ ظَالِمٍ وَاِنْ تُغْفِرْ لِيْ وَتَرْحَمْنِيْ فَاِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيْمٌ يَا كَرِيْمٌ يَا كَرِيْمٌ... آن قدر این کلمه را تکرار کند تا نفس قطع گردد. سپس بگوید:

يا اَمِيْنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَّكُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ اَسْأَلُكَ بِاَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَّخَوْفِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ اَنْ تَصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنِيْ اَمَانًا لِنَفْسِيْ وَاَهْلِيْ وَوَلَدِيْ وَسايرِ ما

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافُ أَحَدًا وَلَا أَخْذَرَ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَّ إِبْرَاهِيمَ نَمْرُودَ وَيَا كَافِيَّ مُوسَى فِرْعَوْنَ أَشْأَلُكَ أَنْ
تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْفِيَنِي فَلَانَ بَنَ فُلَانٍ؛ خدایا! چنانچه تو را اطاعت
کنم پس حمد تو است، و چنانچه معصیت کنم پس حجت و دلیل تو است، راحتی
و گشایش از سوی تو است، منزّه است آن که نعمت بخشیده و سپاس گزارده، منزّه است
آن که قدرت داشته و آمرزیده است، خدایا چنانچه تو را معصیت نموده‌ام پس به راستی
که در بهترین اشیا نزد تو که ایمان به تو است إطاعت کرده‌ام، برای تو فرزندی نپنداشته
و شریکی نخوانده‌ام، منت این [ایمان] تو راست بر من، نه این که من به سبب آن منتی بر
تو داشته باشم، خدایا و تو را معصیت کردم بدون مکابره و بزرگ منشی، و بدون این که
از بندگی خودم را بیرون برده و یاربوبیت تو را انکار کرده باشم، و لیکن هوای نفس را
اطاعت نمودم و شیطان مرا لغزانید، پس حجت و بیان بر من تو راست، که اگر عذابم کنی
به خاطر گناهان من است بی آن که بر من ظلم کرده باشی، و چنانچه مرا بیامرزی و بر من
رحم آری پس تو جواد کریم هستی، ای کریم، ای کریم... (آن قدر این کمله را تکرار کن
تا نفست تمام شود). سپس بگوید: ای آن که از همه چیز ایمنی و همه اشیا از تو دریم
و خذر هستند، از تو مسألت می‌نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز از تو این که
بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به من امانی برای خود و خانواده و فرزندانم
و سایر چیزهایی که بر من نعمت داده‌ای عطا فرمایی، تا از هیچ کس بیمناک نباشم، و از
هیچ چیز ابداً خذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین
وکیل است. ای کفایت کننده موسی از فرعون از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد

درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی - و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد - سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی زاری نماید.

در مکارم الاخلاق گوید: «روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت به رویش گشوده خواهد شد، و همان وقت اجابت خواهد گشت [یا در همان شب - خ ل] و این از فضل خداوند بر ما و بر مردم است»^۱.

و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوز النجاح آورده است. مصنف ضعیف کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - عفی الله تعالی عنه - گوید: «مکرر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد که این نماز را با این کیفیت به جای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولا یمان - صلوات الله علیه - آنها را برآورده ساخت».

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را به عنوان نماز مولا یمان حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشریف - از کتاب سید فضل الله راوندی حکایت کرده، و پس از فراغت از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن دعایی و وقت معینی برایش ذکر ننموده است.

و از جمله در کتاب جنّة المأویٰ به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ

فاضل حسن بن محمد قمی از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن بابویه علیه السلام در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته: «امام مهدی - عجل الله فرجه الشریف - این نماز را به گونه خاصی امر فرموده، به این که: دو رکعت نماز بگزارد، و در هر رکعت سوره فاتحة الكتاب [حمد] را بخواند، و چون به آیه: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسید آن را صدبار تکرار کند، سپس سوره حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صد بار بر پیغمبر صلوات فرستد سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که: فَمَنْ صَلَّى فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ؛ هر کس این دو رکعت نماز را بگزارد چنان است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد»^۱.

دانشمند محدث نوری در حاشیه راجع به فرموده آن حضرت علیه السلام: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته است: «ظاهر این است که بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

می گویم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنند که بین چگونگی های یاد شده جمع گردد به این که پس از نیمه شب جمعه غسل کند

بفرستد، آن‌گاه دعایی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و بعد دعایی که سید بن طاووس یاد کرده را بخواند، که هرگاه به آنچه یاد کردیم عمل نمود همه احتمالات را به جای آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجت‌ها ان شاء الله تعالی زودتر انجام می‌گردد. و شایسته است که قنوت را در آن نماز طولانی کند، و کلماتِ فَرَج را در آن بخواند، چنان‌که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به بعضی از صالحین امر فرموده است، و آن کلمات چنین است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. نیست خدایی جز آن خدای بردبار بزرگوار، نیست خدایی جز آن خدای بلند مرتبه بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن‌ها و آنچه میان آن‌هاست و پروردگار عرش با عظمت.

توجه و تتمه‌ای پرسود: سید بن طاووس رحمته الله علیه در نمازهای حاجت شب جمعه نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می‌گوید: «نماز حاجت در شب جمعه و شب عید قربان - دو رکعت است، سوره فاتحة الكتاب را تا ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌خوانی و این [آیه] را صدبار تکرار می‌کنی، و حمد را به آخر می‌رسانی، سپس سوره قل هو الله احد را صد بار می‌خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. و بعد به سجده برود و دوایست بار بگوید: يَا رَبِّ يَا رَبِّ... و هر حاجتی که دارد بخواند»:

هفتادوششم: گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

زیرا که این کار از اموری است که به وسیله آن حق امام علیه السلام ادا می‌گردد، و بدون تردید ادای حق آن حضرت از عظیم‌ترین و مهم‌ترین وسایل تقرُّب یافتن به اوست.

بیان مطلب این‌که: شیخ ثقة اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی رحمته الله در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی طولانی در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام روایت آورده که فرمود: و هیچ دیده و هیچ اشکی نزد خداوند محبوب‌تر از چشمی نیست که بر او بگرید و اشک بریزد، و هیچ گریه کننده‌ای بر او نگرید مگر این‌که فاطمه علیها السلام را صلیه کرده و حق ما را ادا نموده است، و هر بنده‌ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می‌شود مگر گریه کنندگان بر جدم حسین علیه السلام که [هر آن‌که بر او گریسته] در حالی محشور می‌گردد که دیده‌اش روشن است و مژده به او می‌رسد و شادمانی بر چهره‌اش نمودار است، و خلایق در بیم و هراس هستند در حالی که اینان [گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام] ایمن باشند، و خلایق [در هنگامه عرصات محشر] عرضه می‌شوند ولی اینان زیر عرش و در سایه عرش با حسین علیه السلام هم سخن خواهند بود.

از سختی روز حساب ترسان نیستند، به ایشان گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، پس امتناع می‌ورزند و سخن و مجلس آن حضرت را بر می‌گزینند،

و همانا حوریان به آنان پیغام می دهند: ما و ولدانِ مَخْلُدینِ اشتیاق شما را داریم، پس آن‌ها به سوی حورالعین سر بر نمی دارند، به جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می بینند...^۱

و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام علیه السلام است که: «و حقّ ما را ادا کرده» می رساند که گریستن بر امام حسین علیه السلام ادای حق صاحب الامر و سایر امامان - سلام الله علیهم اجمعین - می باشد، و شاید سِرّ مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگانِ کسانی از ایشان که از دنیا گذشته اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شرکت در مصیبتشان می باشد، و این‌ها قسمتی از حقوق مؤمنین نسبت به یکدیگر است، زیرا که هرگاه مؤمنی از جهان دنیا درگذرد برای او آدابی هست که شرع مقدس امر فرموده آن آداب رعایت گردد، و آن‌ها بر دو گونه اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میت ادا می شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صدقه دادن و بر او نماز خواندن و از او به خوبی یاد کردن و امثال این‌ها می باشد. و گونه دیگر آن است که حقّ بازماندگان او به وسیله آن رعایت می گردد، و این عبارت از دیدار آن‌ها و تعزیت ایشان و دعا کردن برای آنان و شرکت در حزن و مصیبتشان، و فرستادن غذا برای ایشان و امثال این‌ها از اموری که صله آنان و احسان به ایشان می باشد، و بدون تردید حقّ امام علیه السلام در این باره از همه مردم بزرگ‌تر است.

پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی عبدالله علیه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعه بزرگ ادا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام علیه السلام و یاری کردن او و تقرّب یافتن به او و تسلی دل اوست، نه این که حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد، زیرا که برای امام و همین طور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئونشان حقوقی هست که می بایست در هر مورد و هنگام و هر شیئی به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان علیهم السلام وارد شده این مطلب را توجه داده اند، که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام علیه السلام: «و حقّ ما را ادا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء الله تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولا یمان امام حسین علیه السلام

زیرا که این کار صله حضرت صاحب الزمان و نیکی نسبت به آن جناب و سایر امامان علیهم السلام می باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام علیه السلام وارد می شود و امام علیه السلام مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوّار قبر امام حسین علیه السلام دعا می کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات به سند خود از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر ابی عبدالله علیه السلام را زیارت کند، همانا رسول

خدا تعالی را صله نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام؛ و گوشتش بر آتش [دوزخ] حرام می شود...^۱

و در همان کتاب به سند خود از عبدالله بن سنان آمده که گفت: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می فرمود: در راه حج هر درهمی که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می گردد، پس برای کسی که در راه رفتن به زیارت پدرت حسین علیه السلام انفاق کند چقدر خواهد بود؟ فرمود: ای پسر سنان، به هر درهم برایش هزار هزار - تا ده هزار شمرد - محسوب می شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است، و دعای محمد صلی الله علیه و آله، و دعای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام برایش بهتر است.^۲

و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: از محبوب ترین اعمال نزد خدای تعالی زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، و بهترین اعمال نزد خداوند شادمان کردن مؤمنان است، و نزدیک ترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد.^۳

و به سند خود از معاویه بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق علیه السلام دعا می کند و با پروردگارش مناجات می نماید و می گوید: مغفرتت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام قرار ده، آنان که اموالشان را انفاق

۱. کامل الزیارات، ۱۲۷، باب ۴۶.

۲. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶.

۳. کامل الزیارات، ۱۴۶، باب ۴۸.

کردند، و بدن‌های‌شان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما، و به امید ثواب تو با صلیه ما، و شادمان کردن پیغمبر تو ﷺ، و به منظور اجابت امر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که با این کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا] از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداش‌ها خاندان و اولادشان که پس از آنها باز می‌مانند را پاداش ده، و با آنها [یار] باش، و شرّ هرگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آنها دور کن، و برترین چیزی که در غربت از وطن‌های‌شان از تو آرزو دارند، و از جهت این‌که ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده‌اند، به آنان عطا فرمای. خدایا! همانا دشمنان ما سفر ایشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیب‌جویی آنها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، به جهت این‌که با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورت‌هایی که تابش خورشید آنها را تغییر داده رحم آور، و بر آن گونه‌ها که بر مزار حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گردانده می‌شوند رحمت آور، و بر آن دیده‌هایی که اشک‌های‌شان به خاطر مهر به ما جاری است رحمت آور، و بر آن دل‌ها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می‌شود رحمت آور، خدایا! من آن بدن‌ها و آن جان‌ها را به تو می‌سپارم تا آن‌گاه که آنها را بر کنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری....^۱

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان علیهم السلام به سبب این عمل شریف، و این که آن صیلة آنان و اجابت امرشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد.

و در همان کتاب به سند خود نیز از معاویة بن وهب آورده از امام صادق علیه السلام که گوید: آن حضرت به من فرمود: ای معاویة، زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس و امگذار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آن قدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می بود، آیا دوست نمی داری که خداوند شخص و سایه تو را در میان کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و امامان علیهم السلام درباره اش دعا می کنند.^۱

و به سند خود از / حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می گویی درباره کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود: می گویم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما را عاق کرده، و امری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه انفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله اش را خواهد آمرزید، و در حالی به

خاندانش باز خواهد گشت که بر عهده او گناه و خطایی نماند مگر این که از پرونده اش محو شده باشد، پس چنانچه در سفرش از دنیا برود، فرشتگان فرود می آیند و او را غسل می دهند، و دری به سوی بهشت به رویش گشوده می شود، پس هرگاه محشور گردد به او گفته می شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداوند به تو نظر [عنایت] فرموده، و آنها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است.^۱

و در حدیث عبدالله بن حماد بصری از امام صادق علیه السلام است که فضیلت زائر قبر امام حسین علیه السلام را بیان فرموده تا آنجا که گوید: «و اما آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می باشد...».

و در حدیث صفوان جمّال از امام صادق علیه السلام است که فرمود: اگر زائر امام حسین علیه السلام بداند که چه شادمانی و خرسندی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرالمؤمنین و به فاطمه و امامان علیهم السلام و شهدای از ما اهل البیت می رسد، و از دعای ایشان چه چیزهایی به او بر می گردد، و چقدر از ثواب در دنیا و آخرت به او خواهد رسید و چه [ثوابی] برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیمانده عمرش در خانه اش دیده نشود...^۲

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیه در آشکار و پنهان

در مجالس و مناظر در صورتی که ترس و تقیه در کار نباشد، و دلیل بر

۱. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶. ۲. کامل الزیارات، ۲۹۷، ح ۱۵.

این که این کار از اموری است که مایه تقرّب به مولا یمان علیه السلام می باشد - اضافه بر این که این از بهترین و محبوب ترین و مهم ترین اعمال است - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذکر مناقب هفتادگانه اش فرموده: و اما پنجاه و چهارم: پس به درستی که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای علی! بنی امیه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشته ای به شمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان بر می گرداند، پس هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد چهل سال آن ها را لعنت خواهد کرد....^۱

می گویم: پوشیده نماند که منظور از چهل سال لعنت کردن، امر فرمودن آن حضرت علیه السلام شیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی امیه در همه بلاد و آبادی ها، در منابر و مجامع می باشد، و شیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدت است، همان گونه که بنی امیه - لعنهم الله تعالی - در زمان تسلط یافتنشان از روی عناد با امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کردند، پس کار حضرت قائم علیه السلام کيفر اعمال آن ها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضرت به تنهایی بنی امیه را لعنت می کند، محدود به مدت معین نبود، و به زمان ظهور آن حضرت علیه السلام اختصاص نمی یافت، زیرا که آن بزرگوار در همه عمرش آنان را لعنت می کند. حاصل این که این حدیث شریف بر فضیلت بسیار در اهتمام ورزیدن و زیاد لعنت کردن بنی امیه دلالت دارد، و این که این کار از جمله اموری است که به وسیله آن ها به حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه الشریف -

۱. خصال، ۲ / ۵۷۹، باب السبعین، ح ۱.

تقرّب می یابند، پس شایسته است که مؤمن بر این کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال بر آن مداومت کند.

و شاهد بر آنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام آورده که فرمود: هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز بالعتن کردن بنی امیه از جای خود حرکت مکن^۱.

و از جمله اموری که دلالت دارد بر این که لعنت کردن بنی امیه و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام از اقسام یاری نمودن امام به وسیله زبان است، در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جستن از دشمنان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم بر نمی آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: پدرم برایم حدیث گفت از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل البیت ناتوان باشد، و در خلوت هایش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همه فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هر چه این شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آنها نیز لعنت فرستند، سپس باز هم بیفزایند، پس عرضه می دارند: بار خدایا! بر این بنده ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه

می توانست پیش از این می کرد. پس از سوی خدای تعالی ندا می رسد: به درستی که من دعای تان را اجابت نمودم و ندای تان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم. همه اینها اضافه بر آن است که موالات و پیروی از امامان علیهم السلام جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی گردد، و بدون تردید بنی امیه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان علیهم السلام و دوستانشان چه ظلمها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان برپاست لعنت خداوند بر آنان باد.

توجه: مقتضای آنچه دانستی - از مطالبی که آوردیم و مطالبی که یاد نمودیم - مانند فرموده امام علیه السلام: «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةً»؛ خداوند همه بنی امیه را لعنت کند. آن است که لعنت بر همه بنی امیه عمومیت دارد، با این که علمای ما در میان دوستان و خواص امامان علیهم السلام عده ای را یاد کرده اند که نسبتشان به بنی امیه منتهی می شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوستدار ائمه طاهرین علیهم السلام حرام است، و خدای - عزوجل - فرموده: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۱؛ و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد. و خدای تبارک و تعالی فرموده است: «كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»^۲؛ هر کس در گرو عملی است که بر خود انداخته است. در توجیه این اشکال و جمع بین دو دلیل و جوهی ذکر کرده اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من اظهر آن است که گفته شود: منظور از

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. سوره طور، آیه ۲۱.

بنی امیه هر آن کسی است که شیوه آنها در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و دوستان ایشان از آنها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره‌ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوه آنها را پیش گیرد از آنها به شمار می‌آید، و گِلش از گِل آنها سرشته شده است، هر چند که در نَسَب ظاهری از آنها محسوب نگردد. و هر آن که ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه‌ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرموده خدای - عزوجل - است که:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ؛^۱ و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادرترین حکم فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب] فرمود: ای نوح او هرگز با تو اهلیت ندارد. و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلمان از ما اهل البیت است». و فرموده امامان علیهم السلام: «شیعیان ما از ما هستند و به ما بر می‌گردند».

و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای پسر یزید تو به خدا سوگند از ما اهل البیت هستی، عرضه داشتیم: فدایت شوم از آل محمد صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای - عزوجل - نخوانده‌ای: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ

يٰۤاِبْرٰهِيْمَ لِلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ؛^۱ هماجا نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند، و خداوند دوستدار مؤمنین است. و آیا فرموده خداوند - عزّاسمه - را نخوانده‌ای: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِيْ فَاِنَّهُ مِنِّيْ وَمَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾؛^۲ پس هر کس [در راه توحید و خداپرستی] پیرو من باشد او از من است و هر که مخالفت من کند [و راه شرک و عصیان پوید] اختیارش با تو است که [تو خدای بخشنده و مهربانی. و در این معنی روایات بسیاری هست، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی

هفتاد و نهمین برنامه‌ای که مایه تقرب و خشنودی آن جناب است، از اموری که منسوب به اوست؛ اهتمام ورزیدن در ادای حقوق برادران دینی است، که این یاری کردن آن جناب و چنگ زدن به ریسمان ولایت او و شادمان نمودن او و احسان کردن به حضرتش می‌باشد و تعدادی از اخبار بر این دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت که ترک این کار سبک شمردن امام علیه السلام است.

و از جمله؛ روایاتی است که دلالت دارند بر این که امام علیه السلام به منزله پدر برای مؤمنین است و آنها به منزله فرزندان اویند و بدون تردید احسان

۱. تفسیر البرهان، ۱/ ۲۹۰ و سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

و دوستی به فرزندان، احسان و دوستی به پدر ایشان است. به ویژه اگر برای فرزند امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زهد و عبادت و نسب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کافی در حدیث مرفوعی از معلی بن خنیس آمده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره حق مؤمن پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق از آنها را به تو خبر نمی‌دهم، چونکه بر تو مهربانم و می‌ترسم آنها را متحمل نشوی، عرضه داشتم: چرا ان شاء الله، حضرت فرمود: این که سیر نشوی در حالی که او گرسنه بماند، و پوشیده نباشی و او برهنه، و این که راهنمایش باشی و [زینت او همچون] پیراهنی که می‌پوشد، و زبان او که به آن سخن می‌گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می‌خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب سازد، و در حوائج و نیازهای او شب و روز کوشا باشد، اگر چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما، و ولایت ما را به ولایت خدای - عزوجل - پیوسته‌ای^۱.

و در همان کتاب به سند خود از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسرور نموده، بلکه به خدای سوگند ما را خوشحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله را شادمان نموده است.^۲

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابوالحسن علیه السلام آورده که فرمود:

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

۱. اصول کافی، ۲ / ۱۷۴.

هر کس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارک و تعالیٰ برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصل است، و اگر او را از بر آوردن حاجتش محروم کند در صورتی که بتواند حاجتش را رواسازد، خداوند در قبرش ماری^۱ از آتش بر او مسلط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگذرد، آمرزیده شده باشد یا معذب [گناه دیگری هم داشته باشد یانه] و چنانچه خواهنده حاجت عذرش را نپذیرفته وضعش بدتر است.^۲

و در بحار از امام کاظم علیه السلام ضمن حدیثی آمده که فرمود: و هر کس حاجتی از دوستان ما بر آورد گویی که آن را برای همه ما بر آورده است. و در کتاب کامل الزیارات از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود: هر کس نتواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.^۳

و از امام کاظم علیه السلام مانند همین حدیث روایت آمده با اضافه این که: و هر کس نمی تواند ما را صلیه کند، پس دوستان و موالیان صالح ما را صلیه نماید ثواب صلیه ما برایش نوشته می شود.^۴

می گویم؛ احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما

۱. در متن حدیث، شجاع آمده که در لغت: مار، یا مار نر، یا نوعی از مارهای کوچک می باشد.

۲. اصول کافی، ۲ / ۱۹۶. ۳. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

۴. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵ ح ۲.

اشاره بود، ولی خوش دارم در اینجا روایت شریفی را ذکر کنم که زید نرسی^۱ در اصل خود آن را روایت کرده، چون مشتمل بر فواید بسیار و امور مهمی است. وی گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: می ترسم ما مؤمن نباشیم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا چنین باشد؟ عرض کردم: زیرا که ما در میان خود کسانی را نمی بینیم که برادر دینیش نزد او از درهم و دینارش ارزشمندتر باشد، و می بینیم دینار و درهم نزد ما از برادری که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بین ما و او را جمع کرده عزیزتر است! آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ شما مؤمنید، ولی ایمانتان را به کمال نخواهید رساند تا آن گاه که قائم ما علیه السلام بپاخیزد، در آن هنگام است که خداوند عقل های تان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنان کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنان کاملی در زمین نباشند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهید شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل]

۱. زید نرسی با نون مفتوح - منسوب به نرس یکی از آبادی های عراق - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام بوده، و در مورد «اصل» او اختلاف شده. گفته می شود: جعلی است، ولی نظر درست - طبق رأی جمعی از علمای برجسته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نجاشی - چنانکه از او حکایت شده - اینکه «کتابی دارد که آن را عده ای از او روایت می کنند» سپس گفته: «خبر داد ما را علی بن احمد بن علی بن نوح گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد صفوانی رضی الله عنه وی گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از زید نرسی کتابش را» و کتاب او طریق دیگری جز این نیز دارد که به محمد بن ابی عمیر و بزرگان دیگری منتهی می شود. (مؤلف). نواده مؤلف گوید: بلکه این حدیث در اصل زید زراد، ص ۶، آمده است، به آنجا مراجعه شود. (سبط مؤلف).

و آسمان را نخواهید شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت خ ل]، بلکه به آن که جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هستند که دنیا در نظر آنها به قدر بال پشهای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سرخی بر گردن یکی از این افراد قرار گیرد، سپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی بر گردنش بوده، و چه چیزی از او افتاده، به خاطر بی ارزشی آن نزد ایشان، آنانند که زندگانی شان مخفی است، و وطنشان از سرزمینی به سرزمین دیگر مستقل می گردد، شکم های شان از روزه گرفتن کوچک، لب های شان از [کثرت] تسبیح گفتن خشک، دیدگانشان از گریستن کم سو، و چهره های شان از کم خوابی و بیداری زرد است، پس آن است نشانه آنها که خداوند برای آنان مثل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و *صُحُفُ أُولَى*، آنان را وصف کرده و فرموده: *«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»*^۱؛ بر رخسارشان از اثر سجده نشانها پدیدار است این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل است. منظورش از این بیان زردی چهره های شان از بیداری شب است. آنان نیکوکاران نسبت به برادران خویش در حال آسانی و سختی هستند، که در حال سختی و تنگدستی بر خودشان ایثار می کنند [و دیگران را مقدم می دارند] این چنین خداوند آنان را توصیف کرده و فرموده: *«وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ*

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱؛ و هرچند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

به خدا سوگند اینان پیروز و رستگار شدند، هرگاه مؤمنی ببینند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی ببینند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بسترو خاک را بالش بگیرند و رخسارها به خاک نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردن‌هایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح بر آنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت نما و معروف نباشند، از راه‌ها [ی عمومی] کناره گرفته‌اند. آن را خوش و پاکیزه دانسته‌اند، جان‌هایشان خسته و بدن‌هایشان در سختی افتاده ولی مردم از آن‌ها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین خلایق به شمار می‌آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آن‌ها را تزویج ننمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکند. دل‌هایشان از [عذاب و عظمت] خداوند بیمناک و لرزان است، زبان‌هایشان پُر [از ذکر خداوند] است، [یا: بسته و زندان شده]^۲ است،

۱. سوره حشر، آیه ۹.

۲. یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و به گمانم لفظ «ذکر الله» از قلم نسخه برداران افتاده است؛ زیرا که نسخه کتاب پر غلط بود، و سیاق عبارات نیز گواه این گمان است.

و سینه‌های آنان گنجینه سِرِّ خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او القا کنند، و اگر اهل و لایقی نیابند بر زبان‌های‌شان قفل‌ها زنند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهان‌های‌شان بندهای سخت و محکمی بسته‌اند که از کوه‌ها محکم‌تر است، از آنان چیزی گرفته نمی‌شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پیروان پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می‌پندارند، و حال آن‌که هیچ گنگی و کوری و کودنی در آن‌ها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی پیشه، نیکوکار، و برگزیده خدایند، خشیت خداوند آنان راسا کت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سِرِّ الهی زبان‌های‌شان بسته شده است.

و ه که چقدر شوقِ همنشینی و همصحبتی آن‌ها را دارم، و چقدر از فقدان‌شان غصه دارم، و از مجالست با آن‌ها غصه‌هایم زدوده می‌شود، آنان را جستجو کنید که هرگاه ایشان را یافتید و از نورشان برگرفتید هدایت خواهید شد، و به وسیله آنان در دنیا و آخرت پیروز خواهید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیاب‌ترند، زیورشان سکوت طولانی با پنهان داشتن سِرِّ و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذت آن‌ها است، ای خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند، آنان وارثان بهشتِ فردوس هستند در آن جاودان خواهند بود. و آنان در بین اهل بهشت همچون فردوس برین در میان

بوستان‌های بهشتند، ایشانند که در دوزخ جستجویشان کنند در حالی که اینان در بهشت متنعم و شادمان باشند، و این است گفته اهل آتش که: ﴿مَا لَنَا لَا نَرِي رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴾^۱؛ چه شده که ما مردانی را که از اشرار می‌شمردیم [امروز در دوزخ] نمی‌بینیم. که ایشان به نظر آن‌ها از اشرارند، پس خداوند منازل ایشان را بالا می‌برد تا آن‌که آنان را ببینند، و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواهد بود، پس گویند: ای کاش بازگردیم و مانند ایشان شویم که به راستی آنان نیکان بودند و مابدها و اشرار، و این حسرتی برای اهل دوزخ است.

و در بحار به نقل از امالی شیخ صدوق به سند خود از جابر جعفی آورده که گفت: ما جمعی بودیم که بر حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام وارد شدیم پس از آن که مراسم حج و عبادت خود را انجام داده بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: باید که قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دهند، و ثروتمندان بر فقیران عطف نمایند، و هر کس برای برادر دینیش خیرخواه باشد همچنان که برای خودش خیرخواه است، و اسرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانید، و در امر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شده را بنگرید، چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه امر بر شما مشتبه شد درباره‌اش توقف نمایید، و آن را به ما رد کنید، تا آنچه را برای ما شرح

گردیده برایتان شرح دهیم، پس اگر چنان بودید که شما را سفارش نمودیم و از آن بیرون نروید و کسی از شما پیش از خروج قائم علیه السلام بمیرد شهید خواهد بود، و هر کس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هر کس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت.^۱

هشتم: مهیا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

تا آن حضرت علیه السلام را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می شود: مطلب اول: ذکر فضیلت مهیا کردن سلاح. مطلب دوم: بیان آنچه بر مرابطه و مهیا کردن اسب [آماده باش بودن] دلالت دارد، معنی و اقسام مرابطه نیز در این مطلب یاد می شود.

مطلب اول: روایتی که نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضرت فرمودند: **لِيُعَدَّنَ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ علیه السلام وَلَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ رَجَوْتُ لِأَنْ يُنْسِيَ فِي عُمْرِهِ؛** هر یک از شما برای خروج حضرت قائم علیه السلام [سلاحی] مهیا کند هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هرگاه بداند که شخص چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند.^۲

می گویم: آنچه درباره فرموده امام علیه السلام: **لَأَنْ يُنْسِيَ فِي عُمْرِهِ** در نظر می آید این است که خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را طولانی می نماید، خواه

۲. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

۱. امالی، ۱۴۵.

این که عمرش آن قدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام را دریابد یا نه، و «إنساء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی رحمته الله در روضه کافی به سند خود از ابو عبدالله جعفری روایت آورده که گفت: حضرت ابو جعفر محمد بن علی امام باقر علیه السلام به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامی که آن را نگهداشته برایش [ثواب] خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری] ما مهیا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار بی تابی نکنید [یعنی اگر مکرر دیدید که امامان بر حق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مثل ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود و خداوند - عزوجل - به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آنها را از هر جا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که دشمنان بر آنها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای

سومین بار [خداوند به آن پیغمبر وحی فرمود که قومت را به جهاد دعوت کن، به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فراخواند عرضه داشتند: تو وعده نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای - عزوجل - به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنید مستوجب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفار نزد من از آتش عذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهاد دعوت نمود، سیصد و سیزده تن از آنان به عدد اهل بدر او را اجابت کردند، پس با آنها به سوی دشمن روی نهاد، و هنوز شمشیر و نیزه‌ای به کار نبرده بودند که خدای - عزوجل - فتح و پیروزی را نصیب آنان ساخت^۱.

مجلسی رحمته الله علیه در شرح فرموده امام علیه السلام: «مرابطة ما مرابطة ای است که همیشه هست» گوید: یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام برحق، و انتظار فرج او ببندند، و برای یاری نمودنش مهیا باشند. و در شرح فرمایش آن حضرت علیه السلام: «به مقدار دو وزن آن...» گوید: «یعنی ثواب صدقه دادن دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهد بود، و احتمال دارد که از باب تشبیه معقول به محسوس باشد، یعنی: برای او دو چندان وزن آن اسب ثواب خواهد بود».

مطلب دوم: در بیان معنی مرابطه و فضیلت آن است، خدای - عزوجل - فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمایید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید. بدان که مرابطه از «رَبَط» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنت چند معنی است: معنی اول: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده‌اند این که: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب] خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفار، که هرگاه بر مسلمین هجوم کنند آن‌ها را دفع نماید. و حدّ اقل این مرابطه سه روز و حدّ اکثر چهل روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنان که در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام^۲ به نقل از منتهی حکایت شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیا داشتن] در راه خدا از این که شخص یک ماه روزها روزه باشد و شب‌ها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می‌داده بر او جریان خواهد یافت، و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته‌ای که در قبر مردگان را بازجویی کند، ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که: «هر میّتی نامه عملش پیچیده و پرونده‌اش مهر [و بسته] می‌شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا

روز قیامت زیاد می‌گردد، و از فرشته بازجوی قبر [از فتنه دوران فترت خ ل] ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سومی آمده است: «دو چشم است که آتش به آن‌ها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

توضیح: این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «روزیش بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینه بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنان که بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

دو نکته: شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

۱- این که این گونه رابطه نیابت بردار است، به جهت آنچه پیش‌تر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر اعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.

۲- این که استحباب این رابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، و گرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفایی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می‌شود.

معنی دوم: این که مؤمن با امام زمانش رابطه کند، به این که خودش را به رشته ولایت او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از رابطه بر همه افراد واجب عینی است، و نیابت در آن نیست، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی‌پذیرد.

و بر این مطلب دلالت دارد - اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت - آنچه علی بن ابراهیم قمی به سند صحیحی در تفسیر آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: (صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر وادارید) بر واجبات، (و مرابطه کنید) بر [اعتقاد به] امامان علیهم السلام.^۱

و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقر علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزوجل -: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا». فرموده: بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و با امام منتظران مرابطه نمایید.^۲

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر وادارید و بر [اعتقاد به] امامان مرابطه نمایید.^۳

و از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیه کردن وادارید و با کسی که به او اقتدا دارید مرابطه نمائید، و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید.^۴

و از یعقوب سراج از حضرت امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه چنین

۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۶

۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۴ و سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۲. ۴. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۳.

آمده: بر اذیت در راه ما صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشتم: (فصایرُوا)؟ فرمود: [یکدیگر را] بر دشمنان با ولیّتان به صبر و ادارید. عرض کردم: (وَرَابِطُوا)؟ فرمود: بر پای ماندن بر امامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید. عرضه داشتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری^۱. و در حدیث دیگری آمده که فرمود: با امامتان در آنچه به شما امر فرموده و بر شما فرض کرده مرابطه نمایید.

می‌گویم: وجوب مرابطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی‌نیاز هستیم، اضافه بر این که دلالت آیات و اخبار بر آن همچون خورشید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوششان باز است پوشیده نیست.

معنی سوم: این که اسب و مانند آن را به انتظار ظهور صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - نگاهدارد، تا بر آن سوار شده و با دشمنان آن حضرت مقابله نماید، و این گونه از مرابطه از مستحبات مؤکد است، و دلیل بر فضیلت آن - اضافه بر آنچه از روضه کافی حکایت کردیم - روایتی است که در فروع کافی در کتاب الدّواجن به سند خود از ابن طیفور متطبّب آورده که گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می‌شوی؟ عرضه داشتم: بر الاغ. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن را چند خریده‌ای؟ عرض کردم: سیزده دینار. فرمود: این همان اسراف است این که الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی

۱. تفسیر یرهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۲.

و اسب تاتاری را وا گذاری. عرضه داشتم: ای سرور من به درستی که هزینه اسب تاتاری از هزینه الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینه الاغ را می دهد هم او هزینه اسب را هم می دهد، آیا ندانسته ای که هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاهدارد، و به سبب آن دشمنان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد.^۱

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عیاشی به سند خود از امام صادق علیه السلام در معنی آیه مرابطه آمده: صبر کنید، می فرماید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر و ادارید بر انجام فرایض و واجبات، و خدا ترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: امر به معروف و نهی از منکر نمایید. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت تر که این امت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند] فرماید: در راه خدا [مرباطه کنید]. و ماییم راه بین خدا و خلق او، و ماییم رشته ارتباط، توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است....^۲

و در همان کتاب از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده که فرمود: درباره ما نازل گشت، و ریاطی که به آن مأمور شده ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود.^۳

۱. فروع کافی، ۶ / ۵۳۵، ح ۱، باب دواجن. ۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۰.

۳. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۳.

توضیح: منظور از مرابط - چنان که از تأمل در فرمایشات ایشان علیه السلام برایم ظاهر شده - همان امام منتظر - عجل الله فرجه الشریف - می باشد، و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

توجه: مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونه دوم و سوم از مرابطه بود، و گونه اول آن را هم به منظور فایده بیشتر و نتیجه زیادتیر یاد نمودیم، و در این هنگام - یعنی ماه جمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی - تصمیم گرفته ام به منظور زیارت مشاهد ائمه اطیاب علیهم السلام به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موفق گرداند، بَمِنْهَ وَ كَرَمِهَ اِنَّهُ عَزِيزٌ وَ هَابٌ.

تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجّت - عجل الله فرجه الشریف - قرارش دهد - با حمد و استغفار پایان یافت.

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

- | | |
|---|--|
| ۱ - قرآن کریم (اوزی، کفر، جسا) | ۲۳ - انتظار بهار و باران |
| ۲ - کلیات مفاتیح الجنان (اوزی، جسا) | ۲۴ - انتظار و انسان معاصر |
| ۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جسا) | ۲۵ - اهمیت اذان و اقامه |
| ۴ - نهج البلاغه (اوزی، جسا) | ۲۶ - با اولین امام در آخرین پیام |
| ۵ - صحیفه سجادیه | ۲۷ - بامداد بشریت |
| ۶ - ادعیه و زیارات امام زمان <small>علیه السلام</small> | ۲۸ - بهتر از هزار / کودک |
| ۷ - آئینه اسرار | ۲۹ - بچمدار نینوا |
| ۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران | ۳۰ - پرچم هدایت |
| ۹ - آخرین پناه | ۳۱ - پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> ترورسیم خشنونت طلبی |
| ۱۰ - آخرین خورشید پیدا | ۳۲ - پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> و جهاو برده داری |
| ۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (اد۱) | ۳۳ - پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> و حقوق اقلیت هلو ارتداد |
| ۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد | ۳۴ - پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> و حقوق زن |
| ۱۳ - آیین انتظار (عصر مکیال الکرام) | ۳۵ - پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> صلح طلبی |
| ۱۴ - ارتباط با خدا | ۳۶ - تاریخ طحیر المؤمنین <small>علیهم السلام</small> / دو جلد |
| ۱۵ - از زلال ولایت | ۳۷ - تاریخ پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> / دو جلد |
| ۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات | ۳۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (الار. سر. بر. اردو. انگلیسی) |
| ۱۷ - امامت، غیبت، ظهور | ۳۹ - تاریخید الشهداء <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام | ۴۰ - تجلیگاه صاحب الزمان <small>علیه السلام</small> |
| ۱۹ - امامت و ولایت در امامی شیخ صدوق | ۴۱ - تشریف یافتگان (چهار دفتر) |
| ۲۰ - امام رضا امام مهدی و حضرت معصومه <small>علیهم السلام</small> (درس) | ۴۲ - جلوه های پنهانی امام عصر <small>علیه السلام</small> |
| ۲۱ - امام رضا <small>علیه السلام</small> در روز مگاه ادیان | ۴۳ - چهارده گفتار ارتباط منوی با حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۲۲ - امام شناسی و پاسخ به شبهات | ۴۴ - چهل حدیث امام مهدی <small>علیه السلام</small> در کلام امام علی <small>علیه السلام</small> |
| | ۴۵ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> |

- ۴۶- حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت
- ۴۷- حکمت‌های جاوید
- ۴۸- ختم‌سوره‌های یس و واقعه
- ۴۹- خزائن الاشعار (مجموعه انعام)
- ۵۰- خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)
- ۵۱- خوشه‌های طلائی (مجموعه انعام)
- ۵۲- دارالسلام
- ۵۳- داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام
- ۵۴- داغ شقایق (مجموعه انعام)
- ۵۵- در انتظار منجی (روسی)
- ۵۶- در جستجوی نور
- ۵۷- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نصر المهر)
- ۵۸- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شبه‌های پینار)
- ۵۹- دلشده در حسرت دیدار دوست
- ۶۰- دین و آزادی
- ۶۱- رحمت یا حیات دوباره
- ۶۲- رسول ترک
- ۶۳- روزنه‌هایی از عالم غیب
- ۶۴- زیارت ناحیه مقدسه
- ۶۵- سبحان رحمت
- ۶۶- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران
- ۶۷- سرود سرخ انار
- ۶۸- سقا خود تشنه دیدار
- ۶۹- سلفی‌گری (و هابیت) پاسخ به شبهات
- ۷۰- سیاحت غرب
- ۷۱- سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی
- ۷۲- سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)
- ۷۳- سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی
- ۷۴- شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه النور الطالع)
- ۷۵- شمس و راسخواب / عربی
- ۷۶- صبح فرامی‌رسد
- ۷۷- ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۷۸- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
- ۷۹- عریضه نویسی
- ۸۰- عطر سیب
- ۸۱- عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی
- ۸۲- علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۸۳- علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۸۴- غدیر خم (روسی، آذری لاتین)
- ۸۵- غدیر شناسی و پاسخ به شبهات
- ۸۶- فتنه و هابیت
- ۸۷- فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۸۸- فریاد درس
- ۸۹- فرهنگ اخلاق
- ۹۰- فرهنگ تربیت
- ۹۱- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (بند)
- ۹۲- فوز اکبر
- ۹۳- فریاد درس
- ۹۴- قصه‌های تربیتی
- ۹۵- کلمات المهدی علیه السلام
- ۹۶- کلمات‌های حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۷- کمال الدین و تمام النعمة (دو جلد)
- ۹۸- کهکشان راه نیلی (مجموعه انعام)
- ۹۹- گردی از رهگذر دوست (مجموعه انعام)
- ۱۰۰- گفتمان مهدویت
- ۱۰۱- گنجینه نورو برکت، ختم صلوات
- ۱۰۲- مام‌فضیلت‌ها
- ۱۰۳- مشکاة الانوار
- ۱۰۴- مفرد مذکر غائب
- ۱۰۵- مکیال المکارم (دو جلد)
- ۱۰۶- منازل الآخرة زندگی پس از مرگ
- ۱۰۷- منجی موعود از منظر نهج البلاغه

- ۱۰۸ - منشور نینوا
 ۱۰۹ - موعود شناسی و پاسخ به شبهات
 ۱۱۰ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
 ۱۱۱ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
 ۱۱۲ - مهدی موعود علیه السلام ، ترجمه جلد ۱۲ بهار - در جلد
 ۱۱۳ - مهربان تر از مادر / نوجوان
 ۱۱۴ - مهر بیکران
 ۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل سید)
 ۱۱۶ - ناپید اولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالی)
 ۱۱۷ - نجم الثاقب
 ۱۱۸ - نجم الثاقب (دو جلدی)
 ۱۱۹ - ندای ولایت
 ۱۲۰ - نشانه های ظهور او
- ۱۲۱ - نشانه های یار و چکامه انتظار
 ۱۲۲ - نگاهی ب مسیحیت و پاسخ به شبهات
 ۱۲۳ - نماز شب
 ۱۲۴ - نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام
 ۱۲۵ - و آن که دیر تر آمد
 ۱۲۶ - واقعه عاشوراء و پاسخ به شبهات
 ۱۲۷ - وظایف منتظران
 ۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام
 ۱۲۹ - هدیه احمدیه (۷ جلدی، نهمین)
 ۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر
 ۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام
 ۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)
 ۱۳۳ - ینابیع الحکمة (۱ جلدی) - پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:
 قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران
 مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۰۷۲۵۳۷۰۰، ۰۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
 تماس حاصل نمایید.

کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی
 برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۰۲۱ - ۶۶۹۲۸۶۸۷، ۶۶۹۳۹۰۸۳
 یزد: ۰۳۵۱ - ۶۲۸۰۶۷۱ - ۲، ۶۲۴۶۴۸۹